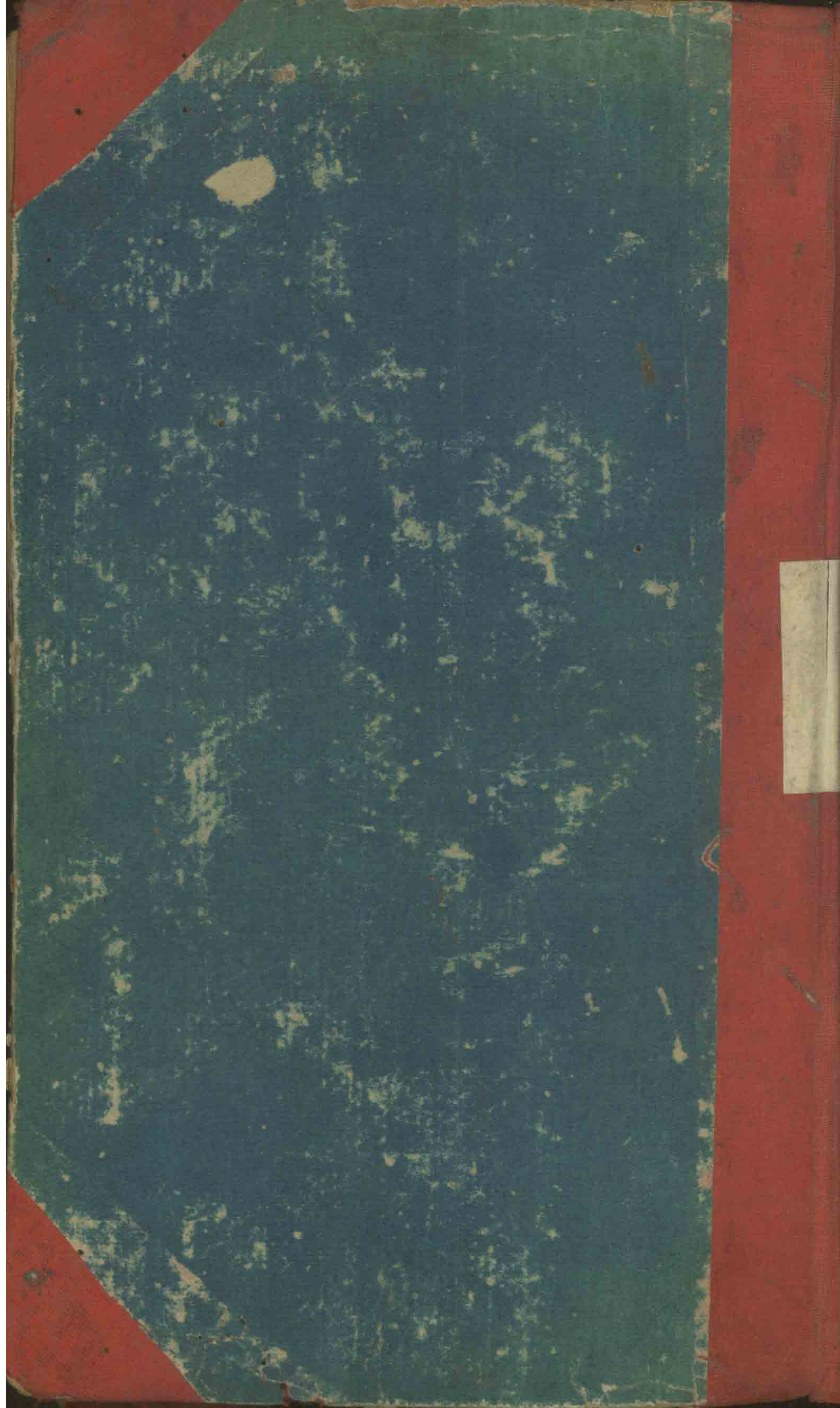
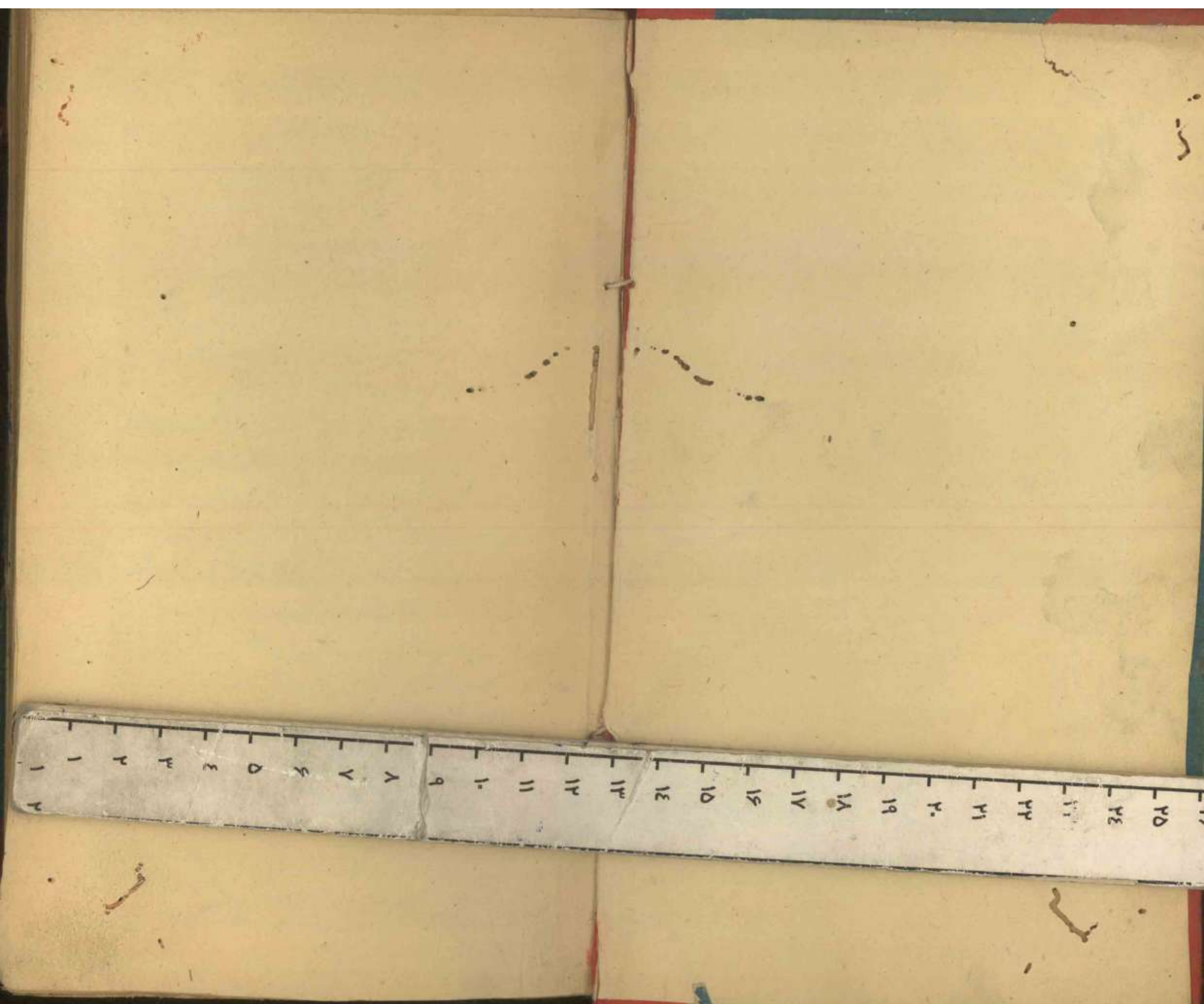




کتاب مستطاب

تالی ام الکتاب و شاهد فصل الخطاب موسوم

بریاض الانساب و مجمع الاعقاب و معروف به بحر الانساب

فی نسب سادات سعادت آیات

چمنیست مملو از ریاحین و گلستانیست آکنده ضیمران و یاسمین عباراتش مطبوع و شیرین و ادله اش مبرهن و دلنشین قائمه ایست بزاویهٔ انساب را و محوریست دایرهٔ اعقاب را دُرجیست مشحون از دراری و مفاحلیست پرخزانهٔ دراری یگانه دُرّیست شاهوار و ریاضیست پر از ازهار آئینهٔ مُجلّائیست که از پرتو او دیده میشود آثار انبیاء کبار و اطوار احمد مختار و ائمهٔ اطهار علیهم السلام و صادرات افعال و واردات احوال دوازده امام و امامزادگان عالی مقام و مرآت مصفّائیست که در او منعکس میشود انساب و اعقاب سادات کرام که سروان چمن فتوت و اثمار شجرهٔ نبوت و سرچشمهٔ انهار امامت و نوباوگان حرم سرای عفت و منشعبان از ذراری حضرت ختمی مرتبت و اهل بیت عصمت و طهارت فروع دوحهٔ اسباط اعنی محمّدی نسبان هاشمی عقب فاطمی نژادان علوی حسب حسنی خلقان حسینی مشرب موسوی سیر تان رضوی لقب ذکوراً و اناثاً و نساءً و رجالاً نسلاً بعد نسل تا منتهی شوند بامام علیه السلام در هر خطّه و مقام الی یوم قیام

حسب الفرمایش جناب خانصاحب

میرزا محمّد ملک الکتّاب در بندر

معمورهٔ بمبئی در مطبع داوودی بزیور

طبع در آمد





بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله خالق البرایا والشکر لواهب العطایا والصلوة والسلام علی النبی والوصی والسبطین والسجاد والباقر والصادق والکاظم والرضا والتقی والنقی والعسکری والهادی صاحب العصر والزمان صلواة الله علیه وعلیهم اجمعین الی یوم الدین جامع ترین کلامیکه از رشحات اقلام اعلام عوالم ریاض قدس نقش پذیر تقریر تواند شد کلمهٔ جامعهٔ حمد وثنای یکتای بیهمتائی است که ذات عدیم المثال بزوالش بمضمون صدق مقرون آیهٔ کریمهٔ لا اِلٰهَ اِلّا الله وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ از لوث حسب ونسب مبرّاست وزلال مقالیکه از چشمه سار دل بجدول زبان جاری وبوستان جانفزای دین وایمان را ابیاری توان کرد تسبیح وتقدیس یگانهٔ بی مثل ومانندیست که تمثال مثالش در آئینهٔ امکان نظر بآیهٔ شریفهٔ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَد ناپیداست ولطیف ترین نکتهٔ که دیباچه طرازان مجموعه بندی عبارات حقیقت آیاتش را طغرای غرا امثال حق شناسی دانند سپاس وستایش صانعی است که چمن آرای صنع جمیلش بلند وپست قطعات طبقات ارض وسما را در سواد وعرصهٔ امکان طرح فرموده وتبلیغ شکریکه عذار عذرای بیان وغازهٔ

عارض زیبای سخن را زیبد هدیهٔ ذات واجب الوجودی است که از کمال احسان خلعت خلقت فی احسن التقویم بمؤدای آیهٔ وافی هدایهٔ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلٰلَةٍ مِنْ طِیْنٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِیْ قَرَارٍ مَکِیْنٍ از زلال چشمه سار قدرت کامله حکمت شامله طراز نوع بشر ساخته واضداد عناصر را لباس توافق پوشانیده ونهال موجودات را در باغ وجود مثمر وباردار نموده واز فرط عاطفت ریاحین ممکنات را در ریاض هستی سرسبز وریان فرموده کریمی که از عین مکرمت وجود بنی آدم را بچندین هزار گلهای صوری ومعنوی زیب وزینت بخشیده وچندین هزار ازهار فطرت را از اشجار لوایح حکمت در روضهٔ غیب وشهادت آشکار گردانیده رحیمی که از غایت مرحمت شجرهٔ وجود انسان را از ریاض امکان گزیده باثمار امانت وخلافت مثمر وبارور ساخته وآبیاری وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِیْ آدَمَ درجهٔ فطرت او را در گلشن ایجاد برافراخته واین جنس عالی را بطراز تکریم خَلَقَ مِنَ الْمَآءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً اکرم ومعظم ساخته وباقتراق فرق از یگانه خود بیگانه نموده وبهریک ملتی تازه ولسانی جداگانه عطا فرموده وبجهة استقرار سررشتهٔ اصالت اصولی نهاده تا تفریق اصول از فروع دانند وهرجرگه را از غیر جرگه تباین کلی داده تا از آمیزش غیر کفو باز مانند وزنگ اتحاد ومصلحت چنان بدلها ریخته که یکی با دیگری چون شیر وشکر آمیخته نظام عالم را جوهر یگانگی در عرض دلها نهاده وافراد بشر را چون لفظ با معنی پیوند روحانی داد وبا این همه نیرنگی بنوعی نیرنگ یکرنگی ریخته که تمامی

موجودات را با این همه اختلاف در آفرینش از خود راضی ساخته عبید را
به بندگی و عنید را بشرمندگی کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ بیما تندی
که طایران بوستان ادراک در هوای معرفتش بال طیران بسته که
مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ ـ

بیت

سُبحان خالقی که صفاتش ز کبریا ٭ بر خاک عجز میفکند عقل انبیا
فیاضیکه مشت خاک را ذات کامل الصفات نموده اسم او را انسان
نهاد و عقل رهنما و نطق خوش ادا با و کرامت فرمود و لوای عز و علای او را
در فضای کون و مکان برافراشت و باری که از تحمل آن زمین و آسمان
و جمله افلاکیان بناله و افغان آمدند بر پشت انسان نهاد ذٰلِكَ فَضْلُ
اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ ای خوشا حال بنده
که در ستایش آن آفریننده بر همگنان تقدم جوید و راه و رسم هدی
پوید و بپاس نعمت آفرینش حمد و ثنای بی منتهای الهی را با زبان
معذرت گوید بعد از آبیاری گلشن مقال از ابر رحمت حمد و ثنای ذو
الجلال عطر بیزی نسیم سخن از رایحهٔ درود نکهت اَمود چمن پیرای
رسالت است که عندلیب نعت سرای وحی بگلبانگ لَوْلَاكَ
لِمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ نهال وجودش را با زهار ثمرهٔ کرامت ابدی که
مشهور خاتم النبیین باشد برومند گردانیده و فاتحه جریان احکام
اوامر و نواهی یزدانی خاتمهٔ رسالت و نبوت او قرار داده پیشوائی
که اوراق صحیفهٔ کاملهٔ معرفت سبق آموزان دار الارشاد عبودیت
از شیرازه هدایت و دلالتش مضبوط و سلسله قوانین صلاح
و سداد مصنفات نسخهٔ توفیق و سعادت از پیرایه و اسباب سوخ
محبت و عقیدتش منتظم و مربوط ناموری که اگر آفتاب عالمتاب
وجودش مشرق آرای سپهر هستی نمیشد ضابطه و استحکام در ارکان

دستگاه آفرینش بهم نمیرسید و اگر سرادق جاه و جلال نبوتش در ساحت
سروری و تفوق نمی افراخت کارخانهٔ قواعد امر و نهی صورت انتظام نمییافت
گر وجود او نمی شد واسطه ٭ تا ابد بودی جهان بی ضابطه
اعنی اورنگ آرای وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِیْنَ زیبندهٔ
تشریف وَلٰكِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِیّٖنَ صدر نشین اریکهٔ لِی
مَعَ اللّٰهِ مخاطب بخطاب قَامَ عَبْدُ اللّٰهِ یکه تاز عرصهٔ لیلة الاسری
مقرب بمقام دَنٰی فَتَدَلّٰی اولین گوهر خزانهٔ وجود و آخرین روضهٔ
ریاض جود و مظهر بود و نبود ـ

نظم

محمد که نورش جهان آفرید	بنامش خدا انس و جان آفرید
از او یافته آفرینش وجود	وجودش شد اسباب بود و نبود
چو بربست رخت از جهان خراب	امانت سپرد اهل بیت و کتاب
کند هر که این هر دو از هم جدا	نه از دین برد بهره نه از خدا

اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
صَلُّوْا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِیْمًا پس از صفیر انگیزی عندلیب
دبستان سرای قلم در لاله زار فخر بنی آدم ـ
رنگ آمیزی چمن مضامین تازه نگارش مدایح مقتدا ائمیست که از
پیشگاه محکمهٔ علیای نبوت منشور کرامت مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَهٰذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ بر وجوب ولایت و فرایض اطاعتش رقم
پذیرگشته و زیبائی صفحهٔ رقم از نقش طرازی مناقب کمال
سر آرای ولایتی است که کلک زبان حق ترجمان رسالت
بحکم اَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا شرافت دانش و بینش
بنام نامیش نوشته‌اند و رواسپ سواد قلم فصاحت رقم از بیان
مفاخر فصیحی است که کلام معجز نظامش سرمایهٔ انس و جان است

وزبان وانی خامهٔ بلاغت شمامه درطی مناقب بلیغی است که معانی بدیع
وبدیع معانی از بیان اوصاف اعجاز بیانش عیان مفترض الطاعتی
که بارشاد أنا وعلیٌ من نورٍ واحدٍ اعتقاد ولایتش رکن رکین اسلام
وواجب الاتباعیکه بنص اِنّما ولیّکم الله انقیاد امرونهیش با
تصدیق توحید ونبوت دریک مقام مصدر الغرایبی که ارکان ایمان
ویقین از ولایش مضبوط مظهر العجایبی که قواعد علم ودین بمهرش
مربوط اعنی —

نظم

ابن عم مصطفی زوج بتول	نایب برحق وداماد رسول
واقف اسرار رب العالمین	ناظم احکام خیر المرسلین
حیدر صفدر امیر المؤمنین	رهنمای سالکان راه دین
هست او با یازده مهر دگر	نوربخش مطلع اثنی عشر
هرکه باشد طالب لطف خدا	رو نگرداند ز مهر مرتضی
هرکرا مهر دو عالم آرزوست	مصدرش مهر علی وآل اوست

ومعطر غنچه که درگلشن نطق وبیان ازشاخسار زبان بشگفد سلام
وصلوات برتازه گل گلشن عصمت گهر درج رسالت بتول عذرا
صدیقهٔ کبری فاطمة الزهرا ام الائمة النقباء النجباء واسطه عقد
جلالت یک حجت یزدانی با یازده برهان یک مظهر لاهوتی با
یازده حالت ونیکوتر گوهر آبدار صدف تمکین واهلیت که
نظام شیرازهٔ اوراق پرهیزکاری وانتظام سلسلهٔ دینداری
ودریافت سعادت دوجهانی واطاعت اوامر مشروعه حضرت
باری است محبت ولی روی حضرات مقدسات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین است که گلهای الوان قطعات دوازده
گانه فردوس امامت وگل چیستان حدیقهٔ انیقه برومند ولایت

وشفاعت وراه نمایان عالم ملکوت ومقتدایان عرصهٔ جبروتند که آیهٔ
اِنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهّرکم
تطهیراً برطهارت ایشان گواه وآیهٔ قل لا اسئلکم علیه اجراً الّا
المودة فی القربی برمودت ایشان دلیل مدعاست قطعه

گنجینهٔ اسرار الهی هریک	بحر دُرر نامتناهی هریک
بنشسته بتخت پادشاهی هریک	بگرفته زماه تا بماهی هریک

فهم الکواکب العلویة والانوار العلویة المشرقیة من شمس العصمة الفاطمیة
فی سماء العظمة المحمدیة الاغصان النبویة فی دوحة الالهیة خصوصاً
سرّ الله المکتوم وباب الله المعلوم فرمانفرمای کشور هستی
وحکمران مملکت خداوندی ولی خالق اکبر این حضرت داور الآیت
العظمی والحجة البیضاء حبل الله المتین وحجة علی اهل السموات والارضین مخصوص
بشرف خاتم الوصیین — بیت

شمس ازل چراغ ابد سر ممکنات	آئینه دار ذات قدم مظهر صفات

المظفر المنصور وارث التوریة والانجیل والزبور الامام بحق الصادق
المصدق الحجة بن الحسن صاحب العصر والزمان عجل الله فرجه
امّا بعد هاتف کلک سخن گذار که نداکنندهٔ روایات
صحیحه است سرور سخن را چنین بگوش ارباب عقل وهوش میرساند
که اهل سیر ودانش آثار واحوال ماضی را چنانکه سزاوار بوده بلسان
ترجمه بمستقبل وحال خبر داده اند وافعال گذشتگان را مفتاح
فتوح آیندگان قرار داده نموده اند ودفاتر وصحایف قلوب و
روزگار نگاشته اند لکن هیچیک احوالات امامزادگان واجب
التعظیم وسلسلهٔ نسب سادات لازم التکریم که منشعب از ذریت
ائمهٔ معصومین ومتصل بسلاسل اسباط حسنی وحسینی وموسوی و

رضوی هستند بطور تسلسل و نظم و ترتیب برشتهٔ تحریر و ترقیم منسلک و مندرج نفرموده اند و در بیان این معمول طریق اختصار پیش گرفته اند بناءً علی هذا کمترین بندهٔ خداوند ماه و مهر ذره از ذراری حبیب پور مظاهر داصف ال محمد را بخاطر گذشت که در این مقصد مجموعه بطریق استقصاء بر نهج صواب ترتیب دهد که در بیان مطالب مذکوره وافی و نقل مقاصد ضروریه کافی باشد ولی با خاطر خسته و دل شکسته شاهد مقصود مدتهای مدید در پردهٔ حجاب بود تا شبی پیر خرد هم در مقام پند کلمات چند بزبان راند که از گذشته دل افکار نباید بود و از آینده امیدوار نباید شد قلم تدبیر در رقم تقدیر خطا کند باید رضا بقضاء داد تا خدا چه عطا کند تا کی غم باید خورد همان بهتر که بالفت کتاب از کلفت اصحاب رهائی جست —

بیت

اختر از چرخ بزیر آری و پاشی بورق	گوهر از بحر برون آری و ریزی بکنار

گفتمش در این زمان مطاع بینش فاسد است و بازار دانش کاسد و مشتری کالای فضیلت معدوم این جوابم پسند نداشت به تسلی زبان گشاد و بنرمی سرود که کمال آموختن به از مال اندوختن است اگر از آن تهی دست است از این رو به بهبودی است چه بهتر مرد را از یادگاری که بعد از وی ماند روزگار

نظم

چنین گفت پیر سخندان من	که ای باغبان ریاض سخن
در این روضهٔ پاک عنبر فشان	درخت معانی بنوعی نشان
که هر کو خورد میوه زان درخت	نشاننده را گوید ای نیکبخت
در این باغ خوش میوهای تر است	بزیبائی از یکدیگر بهتر است

چون جوابی مقرون بصواب نداشتم جز اطاعت چاره ندیده

پس بفرمان

پس بفرمان خردمند اندیشه تیز گام را بتازیانهٔ توفیق ملک علام بر جهانیده و از عقب شکار این مرام دوانیده و بتائید امام عصر عجل الله فرجه بر حصول مطلب موفق گشته به تسوید این صفایح پرداخته همگی حکایات و تمامی روایات را از دویست جلد کتب تواریخ معتبرهٔ عتیقه و جدیده که اسامی آنها در خاتمه مندرج است بدست طلب برآورده و در تصحیح روایات و تنقیح انساب سادات بقدر امکان اهتمام بجای آورده تاسیس بوستانی برای دوستان بقلم و زبان در صحرای معانی طرح داده و خیابان آنرا از کلمات صدق سمات حقایق شناسان راست کرده و سرو دانش و نهال بینش و گل حکمت و سنبل معرفت در آن خیابان بطرز رعنا و قسم زیبا غرس نموده و اشجار نهال آراده سروان چمن فتوت که اثمار شجر نبوتمند و انهار سرچشمهٔ امامت و باغبانان گلشن دینند و میرابان جویبار یقین در آن خیابان بطور دلکش نشانیده و از خس و خار اغلاق کذب و نفاق پاک و مصفا نموده و قصری مشید از عمدهٔ اخبار و آثار اهل بیت اخیار سید الابرار که متعلق به سیر و نام و نسب و تاریخ بعثت و رحلت انبیای مرسلین و برگزیدگان حضرت رب العالمین بنیاد کرده و جدار آنرا از سلاسل انساب سادات عالیمقام که زادگان و نوباوگان ائمه کرام و ذریهٔ حضرت خیر الانام اند محکم و استوار ساخته و آب بلاغت از جویبار فصاحت بدان روضهٔ نزهت افزا روان کرده و باب دو مصرعی از مقالات اهل سیر و دانش و کلمات اصحاب خبر و بینش بترتیب پسندیده و تالیف سنجیده بر آن قرار داده تا موجب صرف قلوب و استماع اکثر خلق از قصص باطله و اساطیر کاذبه که قلوب عامهٔ اهل جهان را تسخیر نموده گرد

وا

واز نفحات ریاض مضامینش مشام جان را رشک روضهٔ ارم و حوزهٔ حرم نمایند و سادات عالی درجات در معرفت حسب و نسب خود سندی نیکو بدست آرند چون این صحیفهٔ جهان نما از کمین غیب بوضع مرغوب جلوه گر آمده چنانکه شاعر گفته -

نظم

نه چرخ بگلچینی هر گلشن این باغ	قامت خم و دامن بکمر سوی سجود است
گلزار ارم با رخ خوبان که جبینش	ماه شب عید است خطش سنبل عید است
بر ساحت هر صفحه ز هر گلشن سیمین	هر چشمه هویدا است روان شهد شهود است
در هر ورق از درج گهر چیده بساطی	هر کنج وی از گنج دو صد پایه جود است

لاجرم موسوم بریاض الانساب و مجمع الاعقاب و معروف به بحر الانساب نموده و مرتب داشت بمقدمه و چهار چمن و دوازده گلشن و خاتمه والاعانة من الله والتوفیق الائمة علیهم السلام

مقدمه در معرفت خودشناسی و حقیقت ایمان

چون نخستین پایهٔ دانش جهانیان خودشناسی است که فرموده مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ انسان باید مبنای خلقت خود و دیگران براند در صورتیکه بوجود و عدم ترجیحی بر سایر ناس نداشته باشد باید تکبر و غرور را کنار گذارد و خودنمائی ننماید و دست تعدی نگشاید زیرا که بلباس و اساس دعوی برتری زیبنده نیست مگر کسی را سزد که در تولد و توفی فرقی با عموم ناس داشته باشد و این مطلب منحصر است بوجود ائمهٔ اطهار علیهم السلام لاغیر بدلیل آنکه تمام انبیا و اولیای عیان و نهان با آنچه اقطاب و اوتاد و ابدال در سلسلهٔ اولاد آدم بهم رسیده اند تماماً در کبر سن قابل توجه و عنایت پروردگار شده اند

مگر چهارده معصوم پاک که موافق آثار و اخبار در هر عهد و اوان انسان کامل و بری از کردار باطل بوده اند با وصف اینحال از کردار و اعمال ایشان پوشیده نیست که مادام العمر بخودنمائی و آلایش دنیوی نپرداخته اند و بجز رأفت با خلق و عبادت خلاق عالم کاری نساخته اند پس هر که را که پیروی آنان منظور است باید بجادهٔ دیگر قدم نگذارد و عقیدهٔ پاک خود را بآلایش دنیوی و همنشینی با خوارج و ارباب مذاهب مختلفهٔ ناپاک نسازد فَاجْتَنِبُوا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ در حد بلوغ نگارنده خیال و اداشت که انسان نباید مذهب تقلیدی پیشه نماید بدلیل اینکه طفل در صغر سن آنچه را مذموم شنود بد میداند و آنچه را ممدوح پندارد خوب میشناسد چون معاشرت با پدر و مادر عموم دارد یقیناً طریقه و کردار والدین را ممدوح پندارد و اختیار نماید خواه بروتیه کفار خواه بعقیدهٔ اسلام لهذا بفکر دقیق افتاده در جستجو و جد شدم که بدانم نجات در چه طریقه و چه مذهب است تا پس از یقین آنرا اختیار کنم نخست رجوع بعقل کردم که ببینم آفریدگار مرا از چه جهت و برای چه خلق فرموده و خلقت سایر مردمان از چه و برای چیست بعد از رسیدگی و تفکر بسیار دیدم هیچ تفوقی بر سایر مردم هیچ حیث ندارم فروتنی اختیار نموده بخودنمائی نپرداختم و رویهٔ پیشوایان مذاهب مختلفه را تحقیق کردم و نکات دقیقهٔ آنان پی بردم دیدم هنوز در معاملهٔ خودشناسی تکمیل نشده دست بعالم بالا زده اند و نواقص در امر و نهی آنها ظاهر است که عقل تصدیق ندارد مثلاً مخترع طریقهٔ دهری منکر خلاق عالم و مخترع طریقهٔ عناصری تمام ممکنات را از عناصر اربعه میدانند و حال آنکه خلقت عناصر اربعه بقدرت کامله حق است یهود عزیز را ابن الله نامیده اند و نصاری

عیسی را خدا گویند وهکذا تناسخی وزنادقه وغیره تماماً از روحانیین وپیشوایان
مذهبی که دارند دستور العمل وقانونی پیشه است که بسیاری آنان دور
از موالات وشرط تمدن است الا قواعد وقانونی که در قرآن مجید
وشریعت غرای محمدی صلی الله علیه وآله وامر ونهی ائمه علیهم السلام
جاری است نقص وایرادی ندارد وآثار علایم اعمال وکردار وافعال
هریک از آن بزرگواران دلیل نجات والطاف الهی است
پس وظیفه شخص عاقل آنست که در این دنیا تحصیل حیات
ابدی کند وکوشش جهة چیزی بکند که باعث نجات ورستگاری
وایمنی از عذاب باشد واصل سرچشمه ومعدن چیزهائیکه باعث
نجات ورستکاری است ایمان است وحقیقت ایمان
نزد اهل شریعت آنست که بدل اعتقاد کند وبزبان اقرار
نماید باصولی چند که اول آنها معرفت خداوند عالم است
که مقصود از ایجاد کاینات وآفرینش مخلوقات حصول این
اصل است چنانچه خدای عزوجل فرموده الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ
سَمٰوَاتٍ وَمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَیْنَهُنَّ
لِتَعْلَمُوا اَنَّ اللهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَاَنَّ اللهَ قَدْ اَحَاطَ
بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا لیکن این اصل را نهایت نیست وهیچ کس
بمنتهای سرچشمهٔ معرفت الهی نرسیده وکسی کنه ذات و
حقیقت واجب متعال را نفهمیده وهرکس بپایه واندازه فهم
ودانش خود سخنی رانده وبقدر مجاهده که نموده از شناخت
ومعرفت چیزی تحصیل کرده حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله
که افضل مجاهدین عالمیان وبهترین مخلوقات هر دو جهان است
میفرماید ما عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ لکن در شناختن خدای

عزوجل چنان باید اعتقاد کرد که از قرآن واحادیث از اصحاب عصمت
بروایت صحیحه ماثور شده که اَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ زیراکه معرفت
دو قسم است بالکنه وبالوجه معرفت بالکنه که میسر وممکن هیچکس نخواهد
شد اما معرفت بالوجه میسر است چنانچه از اهل بیت عصمت ع
ماثور است که نحن اصل الوجود وعلانیة المعبود پس علانیه حق تبارک
وتعالی وجه اوست ودر این مقام معرفت باید بوجه الذات
تمسک جست وچنان باید اعتقاد داشت که خدای تعالی
واجب الوجود است وآفریننده این جهان است وبغیر از او
آفریننده نیست یگانه است که اورا شریکی نیست فرد است
که اورا مثل نیست ویکتائی است که اورا ضد نیست وکسی را با او
حد معارضه ومقاومت نیست واو را بر هرچه ممکن است
قدرت وتوانائی است وعالم را باراده واختیار آفریده نه
بجبر واضطرار وبهمه چیز عالم است جسم وجوهر وعرض نیست و
دیدنی نیست ودر مکان نیست ازلی وقدیم است ابدی علیم است
منزه از اولیت ومقدس از آخریت است مبداء ومنتهی اورا
نیست بیناست وشنواست حکیم است وخبیر عادل است
وبکل شیئ بصیر بذات خود قائم است وبعلم خود حاکم از بندگان
طاعت وعبادت خواسته ودر اصل دیگر که عدل است چنین
باید اعتقاد کرد که خدای عادل است وظالم نیست وباحدی
ظلم نکرده ونمیکند ونخواهد کرد وراضی بظلم وستم نیست وتمام
فعلهای او بعدل وعین مصلحت عباد است وصادر نشده
ونمی شود ونخواهد شد از او مگر فعل نیکو وکثیر الفوائد مر مخلوقات را
وفعل خدا جبر نیست وهمه افعال خدا مبنی بر مصلحتهای متکثره

متعدد است که عاید میشود بر بندگان و مصالح تمام راجع به بندگان است نه بر خدای تعالی زیرا که خدا محتاج بصلاح و فساد نیست و غنی بالذات است و افعال او همه بر وفق حکمت و مصلحت است لغو و عبث در افعال خدا نیست و اصل دیگر که نبوت است چنین باید اعتقاد کرد که حکمت خدای عز و جل مقتضی آنست که پیغمبران بخلق مبعوث سازد که از جانب او احکام بخلق برسانند و آنچه باعث مصلحت دنیا و آخرت خلق باشد بایشان تعلیم کنند زیرا که خلق ممکنات از واجب مطلق بالذات بیواسطه رابطی قبول فیض نتوانند نمود پس حقتعالی از فرط عنایت در هر عصری و زمان وجود پیغمبری را موجود و بخلق خود مبعوث فرمود تا زمان پیغمبر ما حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله که افضل و اکمل پیغمبران سابق است بخلق فرستاد که هدایت فرماید تمام امم و کلیه عالم را پس بقراین واضحه و دلالات لایحه و آثار محکمه و آیات متقنه و کتاب مبین او معلوم گردید که آنحضرت صلعم پیغمبر بر حق است از جانب خدا بخلق آمده تا احکام الهی را بخلق برساند و آنحضرت چنانکه مبعوث و برانگیخته شده بود احکام خدا را بخلق رسانیده و تقصیر در ابلاغ امر نفرمود و در راه دین کوششها و جدها و سعیهای بلیغ نمود پس آن حضرت معصوم است از جمیع گناهان و ایمان بدون تصدیق به نبوت آنحضرت صحیح نیست و اصل دیگر که امامت است باید اعتقاد کرد که بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی از دار دنیا خلافت و امامت حق امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بنص رسول و وحی از جانب خدای عز و جل در یوم غدیر خم که

یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَكَ پس از آنکه حضرت در آن وادی امر بنزول فرمود بر منبری که از جهاز شتران ساخته بودند بر آمد در حالتیکه دست امیر المؤمنین علی ع در دست مبارک آنحضرت بود پس بلند کرد آنحضرت را و بامر الله تبلیغ امر فرمود که مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ که پس از آن آیهٔ اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا نازل شده پس بدین آیات مبارکات واضحه صریحه و نص خود آنحضرت امامت حضرت امیر المؤمنین علی واضح و لایح است لهذا آنحضرت امام اول از ائمهٔ اثنی عشر است و در اصل دیگر که معاد است باید اعتقاد کرد که قیامت حق است و در روز قیامت خدای عز و جل مردگان را زنده میگرداند و آنچه پیغمبران خبر داده از حساب و کتاب و میزان و اعمال و صراط و غیره را اعتقاد بحقیقت آن میباید لکن چگونگی هر یک علی التفصیل لازم نیست و همچنین باید اعتقاد کرد بعذاب قبر و سؤال منکر و نکیر و همچنین باید اعتقاد کرد و اقرار بر سایر ضروریات دین و اقرار بفرایضیکه خدای عز و جل در قرآن مجید فرض گردانیده چون نماز و روزه و زکوة و حج و غیره این است عقاید شیعهٔ امامیهٔ اثنی عشریه و عقاید مؤلف پس سزاوار بحال هر مؤمن آنست که کتب اخبار و احادیث متعلقه بانساب و سیر و سیرت و رفتار و دستور العمل ملتی و قوانین مذهبی ماثوره از ائمهٔ طاهرین را مطالعه نماید آنگاه تصدیق بر صحت و درستی این طریقهٔ هدی خواهد نمود و از زدی معرفت از عهدهٔ متابعت چنانکه شرط است بیرون تواند آمد

وهرگاه کسی بلجاجت ترک این آئین مذکور و پیروی بر غیر آن نماید
بنفس خود ظلم کرده والا بردامن جبرئیل ننشیند گردی پس
چون حقیقت ایمان دانسته شد و مقربان درگاه حضرت احدیت
معلوم شد اکنون شمهٔ سبب آمدن آدمی را باین جهان مرقوم میشود
مخفی نماند که خدای عز و جل دو جهان آفرید یکی جهان حیات و
آن نشأه آخرتست و یکی دیگر جهان ممات که مراد از این جهانست
عاقبت هر حیاتی مرگست و هیچکس را در اینجهان حیات ابدی
نیست و همه چیز اینجهان در معرض تغیر و زوال است و غرض
از آمدن آدمی باینجهان آنست که تحصیل زاد آخرت نماید و توشه
آنجهان را از این جهان بردارد چه این جهان را خدای عز و جل جهة
آن آفریده که بندگان در این جهان شرایط بندگی بجا آورند و متابعت
فرمان الهی کنند و پیروی نفس را نکنند و از لذات دنیا بیش از
آنقدر که خدا حلال گردانیده تحصیل ننمایند تا مستحق رحمت الهی شوند
و بناز و نعمت و حیات ابدی واصل گردند و چندین هزار پیغمبر
از جانب خدا مبعوث شده اند و همه باین خبر داده اند پس اینجهان
مکان و ماوای و محل آرام نیست و چون بازارچه ایست که در
سر راه بادیه ساخته اند که مسافران از آنجا زاد و توشه راه بردارند
و هر که در اینجهان است مسافر است و این سفر را منزلها و
مرحلهاست منزل اول صلب پدر و منزل دوم رحم مادر و منزل
سوم فضا و عرصه دنیا منزل چهارم قبر و منزل پنجم موقف
قیامت و منزل ششم بهشت یا دوزخ و آن آخرین منزل
است که محل قرارگاه است و از آنجا سفر بجای دیگر واقع نمی
شود الا طی درجات یا درکات زیرا که وقوف در هیچ نشأه

وعالمی از برای آدمی نباشد چونکه آن دار بقا و خلود است نقل و انتقال
بعالم دیگر از آن عالم نیست لکن مقامات و درجات عالم بقا
لا یتناهی است لهذا در هر منزلی از دو منزل مذکور که قرارگاه و ابدیت
خلود یافت در همان منزل طی مراتب و درجات و درکات خواهد
نمود پس آدمی همیشه در سفر و سیر است و مرکب عمر در این منزل
دنیا پیوسته در سیر است و قرار ندارد و شب و روز قاطعان
رشتهٔ عمرند آدمی را هر نفسی بمثابه قدمی است و هر روزی چون منزلی
و هر ماهی چون میلی و هر سالی چون فرسخی مجملاً هر نفسی که آدمی میزند
خشتی از خانه عمر او ویران میشود و قدمی باخرت نزدیک میشود
و از دنیا دور میگردد پس بحقیقت دنیا پلی است بر رهگذر آخرت
و رباطی است بر سر بادیه قیامت نهاده عاقل آنست که بر سر
پل بعمارت مشغول نشود و دل در آن نبندد و از رباط دنیا
زاد بادیه قیامت و منزلگاه آخرت بردارد و بنعمت [illegible]
دنیا که فانی است مشغول نشود و از حال مردمان گذشته
و پادشاهان رفته عبرت گیرد که چون دل باین دنیا بستند و
سالها بناز و نعیم دنیا خو گرفتند و پشت بریاضات علمی و
مجاهدات عملی کردند و قطع نظر از تعلقات دنیوی و آرزوهای
نفسانی نکردند در ساعت آخر که ایشان اول از همه بایستی
داشت ایشان را چه حسرت و اندوه بود پس عاقل باید ملاحظه
کند و اندکی تدبر و تعقل در مقدمات و عوالم وجودیه خود نماید
که خدای عز و جل او را بچه لطف و مهربانی محض تفضل وجود اعطا نموده
از مرتبه که نطفه بوده او را درجه بدرجه و پایه پایه بلند گردانیده تا بمرتبه
رسانیده و او را برتری و فضیلت داد بر سایر اشیاء تمام

عوالم از جهة عبادت و پرستش و معرفت آیا سزاوار است که آدمی
خلاف فرمان پروردگار خود نماید و سر از طاعت و فرمان برداری
او بپیچد و خود را مشغول دنیا و لهو و لعب و هواهای نفسانی سازد
این خود ناشکری و کفران عظیم است قدر نشناختن نعمت سبب
بعد و حرمان از حق است و دوری از حق تعالی عذاب الیم است
در اینجا ختم نمودم مقدمه را اکنون بمطلب میگرایم و از مقصد و مقصود
می سرایم رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَيَسِّرْ لِی أَمْرِی وَاحْلُلْ
عُقْدَةً مِنْ لِسَانِی مخفی نماند که بهترین چیزهائی که عمر گرانمایه با آن
مصروف شود علوم دینیه و معارف یقینیه است چه مقرر است
که علم سبب حیات قلوب و وسیلهٔ معرفت حضرت علام الغیوب
است و موجب رفع درجات و مثمر نتایج خیر و سعادت است
و کلام ربانی و پیام سبحانی از فضیلت و نتایج آن خبر میدهد
که یرفع الله الذین آمنوا و الذین اوتوا العلم درجات و همین علو
مرتبت اهل علم را کافی است که خداوند عالم در اثبات وحدانیت
و شهادت بر آن قضیه ایشانرا تالی ذات عالی صفات خود و
ملائکه ملکوت گردانیده چنانکه آیه کریمه لا اله الا هو و الملائکة
و اولو العلم قائماً بالقسط مبنی از این معنی است و علم نیز
انواع است و اهم آن علم انساب و سیر و صفات و نام و نسب
و تاریخ بعثت و رحلت انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرین و برگزیدگان
حضرت رب العالمین است پس سزاوار بحال هر مؤمن است
که علم انساب و سیرت آن بزرگواران را نیکو ضبط نماید تا از عهده
متابعت چنانکه شرط است بیرون تواند آمد پس علم انساب علمیست
عظیم النفع و جلیل القدر و آن عبارت از شناختن اصول و فروع

اهل اقالیم عموماً و تحقیق تشعب و تکثر سادات عالی درجات خصوصاً
و علماء این فن انساب را ده طبقه نهاده اند اول جرثوم که قطع است
نسبت بجائی رسد که از آنجا تجاوز متعذر بود بسبب کثرت
اختلاف در آباء و اجداد و اسماء ایشان و این نسبت بحضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله تا بعدنان است یا بقحطان و عامه اهل علم باینجا
اتفاق دارند و از عدنان تا آدم اختلاف است منقول است که
وقتیکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نسب شریف خویش را ذکر نمودی چون
بعدنان رسیدی عنان باز کشیدی دوم جمهور یعنی اجتماع و کثرت سوم
شعب قال الله تعالی وجعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا پنجم
عماره و جمع بر عمار کنند ششم بطن هفتم فخذ هشتم عشیره و آن قومی را
گویند که پدر چهارم ایشان یکی باشد نهم رهط دهم فصیله و آن اهل و
خاصه شخصی را گویند و جمع بر فصایل کنند قوله تعالی و فصیلته التی
تؤویه مثاله بنسبت با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله جرثوم
بنو عدنان باشند و جمهور بنو نزار و شعب بنی مضر و قبیله خندف
و عماره اولاد الیاس بن مضر و بطن بنی کنانه و فخذ قریش و عشیره بنی قصی
و رهط عبد مناف و فصیله بنو هاشم و صلی الله
علی محمد و آله اجمعین الی یوم الدین

چمن اول در آفرینش کاینات و انتساب آدم

حق سبحانه و تعالی در مبداء فطرت از کمال قدرت خالقیت و سرادقهای
وحدانیت از یک لفظ دو عالم آفرید یکی عالم امر که از جسم و جان
منزه است دوم عالم خلق که آنرا جسم و جان است یعنی این هر دو

ازصورت آفرینش عقل کل پیدا گشت واز عقل کل نفس وهیولی
پدید آمد واز آن چهار عنصر وبالای اطباق سموات محیط شد و ور
خلقت بتقدیم زمانی هیچیک بر دیگری محتاج نشد بر اطباق آسمان
ستارگان آفرید از آنان هفت ستاره گانند واز ایشان
آفتاب و ماه را بمرتبه بیشتر ند آفتاب را روشنی داد که از پرتو آن
روی زمین روشن گشت وجرم ماه از نور آن مقتبس شد ستارگان سبعه
هریک بر فلکی از اول تا هفتم وثوابت را بر هشتم جای داد و آنرا
دوازده بخش کرد هر بخشی برجی وهر برجی سی درجه وهر درجه شصت
دقیقه وعلی هذا القیاس تا بمباشره آفتاب و ماه را هر یک یک
برج خانه داد و پنج ستارهٔ دیگر را ده برج وفلک نهم را بر تمامت
مستولی گردانید ودرهم پیوست از شمال وجنوب عقده راس و
ذنب پیدا شد افلاک را سیری و دوری داده وکواکب سبعه را
در مدت زمان مخالف همدیگر وتمامت را هم در مدت زمان و
هم در سیر مخالف همدیگر وفلک نهم در شبان روزی که بیست
وچهار ساعت است یکدور است وبقوت حرکت او هشت
فلک که در اندرون ویند با او دوار شدند وزمین ساکن گشت و
از آن دور لازم آمد که روشنی آفتاب بر روی زمین گاه پیدا و گاه نا
پیدا باشد وعبارت از آن روز وشب است تا ماه وسال بر
آن حساب کنند وبسبب دوری ونزدیکی جرم آفتاب از خط
استوا وافق هر سال چهار فصل شد واز اختلاط عناصر اربعه
بخارات وپدید از آن ابر ورعد وبرق وبارندگی حاصل گشت
افلاک چون علوی اند آبا گویند عناصر چون سفلی است امهات
خوانند از عناصر آتش وباد بقوت لطافت بالا گرفتند خاک و آب

بسبب ثقل مرکز یافتند آب بواسطهٔ تری روان شد میل اسفل کرد
ودریا گشت وحرکت کرد بر خاک از آن حرکت کوهها حاصل شد
قوای آبا وامهات باهم امتزاج گرفتند روح نامیه نام یافت
مو الید کان ونبات وحیوان از آن پیدا گشت هرچند این آفرینش
هر یکیست در حد خود کمال دارند اما از کمال کلی عاری اند وقاصر که در تقریر
تحقیق مباحث وحدت داستانها سراید ودر تدقیق معاملت
ارادت داستانها بر آید بلکه در میدان کونین شهسواری میباید
تا گوی بخت بازد ودر ایوان ثقلین شهریار کامگاری که کوس نوبت بدو
نازد حکم قدرت الهی وعلم حکمت نامتناهی چنان اقتضا کرد که
روح انسانی در صورت عالم جسمانی تابان کرد واین سر بر جمیع
کائنات از پرتو نور خود چون خورشید روشن گردانید پس خلاق
عالم حضرت ابو البشر آدم صفی را از ذروهٔ انسیت در عرصهٔ
بشریت بظهور رسانید وقوهٔ آفرینش بفعل اتصال روح وجسم
واتفاق فکر وفهم وعقل ونطق وخواص آن تمام گردانیده واو را
بیواسطه تمامت اسماء بیاموخت وملائکه بعلم او مقر شدند
وبفرمان حق تعالی او را سجده کردند الا ابلیس واو از گروه جن
اما بسبب بسیاری طاعت مرتبه ملائکه یافته بود لکن بسبب
نافرمانی ملعون شد پس ایزد تعالی آدم را در بهشت جای داد

مثنوی

در دیر جهان بزرگ تلبیس ✻ کارش همه بد ثنا و تقدیس
کردی همه دم بسا تنگ سبوح ✻ تسبیح رسید ملائکه و روح
برخواستی از دلش چو ناقوس ✻ لبیک چو [illegible] قدوس
با هر نفسی نمود [illegible] ✻ اسمای صفات ذات اعظم
گر دید بهشت [illegible] ✻ [illegible]

لیکن ز دیار آشنائی ∴ بُد در دل او غم جدائی

خواطر شریفش مایل جلیس همدم و انیس محرم بود ملک منان از کمال امتنان سلطان منام را بشهرستان وجودش مستولی کرد شد

لطف ازلیش نیک بنوخت ∴ حوا کشش قرین و همزبان ساخت
چون دیده وی برآمد از خواب ∴ رخشان گهری بدید نایاب
در پهلوی وی گلی برسته ∴ پهلوی وی از وفا نشسته
پس بوالبشرش بحسن و گفتار ∴ پرسید که از کجائی ای یار
گاید ز تو بوی آشنائی ∴ بر گو صنما توئی کجائی
حواش بخوشترین ادائی ∴ از مژدهٔ وصل زد صلائی
کز بهر دل تو پاک یزدان ∴ از بهر تو آفریدم این سان
شد بوالبشر از وصال او شاد ∴ گردید ز بند هجر آزاد

پس آدم سجدهٔ شکر بتقدیم رسانید و بامر پروردگار عقد مناکحت بینهما منعقد شد پس —

انگاه خطاب عالم پاک ∴ آمد سوی او که خوش فرحناک
ساکن به بهشت باش با جفت ∴ با جفت بکام دل خور و خفت
نوشید و خورید حیث شئتم ∴ زین باغ جز از درخت گندم
کاو را نشوید هیچ نزدیک ∴ بر خود نکنید روز تاریک
تا آنکه ز ظالمان نباشید ∴ مهجور ز بوستان نباشید

پس حضرت آدم و حوا در فضای جنان و ساحت روح و ریحان قرار و مطلق العنان شدند

نظم

ابلیس که بود خصم آدم ∴ ز اول زده در خصومتش دم
زان نهی صریح شد چو آگاه ∴ شد عازم آنکه تا زند راه
راهش چه بد از بهشت منقطع ∴ بود او ز دخول سخت ممنوع

رو کرد نخست سوی طاوس ∴ در دوستیش بکوفت بس کوس
چندانکه شدش بمار رهبر ∴ تا مار برد به جنتش در
شد در دهنش نهفته چون زهر ∴ زآن زهر بداد هم بد و بهر
در شد به بهشت او نهانی ∴ لیکن نه بهشت جاودانی

ابلیس هیئت خود را تغیر داده باآدم و حوا ملاقات کرد و بتسویلات نفسانی و تخیلات شیطانی ثمرهٔ منهیه را در نظر ایشان جلوه داد

رو کرد نخست سوی حوا ∴ در وسوسه آتش فشرد بس پا
پس کرد ز مکر بس قسم یاد ∴ سوگند دروغ را شد استاد
کز من شنوید اگر که این پند ∴ زآن دو خورید میوه چند
در ناز و نعیم خوش مؤبد ∴ مانید در این جنان مخلد
زآنجا که زنان فریب خوارند ∴ با مکر و فریب سخت یارند
باور بنمود آن دروغش ∴ افروخت چراغ بی فروغش
زآن میوه نخست خورد حوا ∴ پس بوالبشرش گزیده ز اغوا

هنوز آن ثمره در معده ایشان قرار نیافته بود که حلهای بهشتی از بدن ایشان فرو ریخت و از دربار جلال فرمان قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا مثال یافت آدم بهندوستان افتاد بکوه سراندیب و حوا بجده و مار بکوهستان اصفهان و ابلیس درمیان ایشان آدم در کوه سراندیب صد سال بزاری و طاعت کرد و در سجده میگریست و بعد از صد سال توبهٔ او قبول شد پس جهة آدم بیت معمور را از بهشت آوردند و آنخانه بود از یک پاره یاقوت و بر آنجا که حرم کعبه است قرار دادند و آدم را بحج و طواف آن امر آمد آدم بوقت حج در عرفات حوا را بیافت جبرئیل مناسک تعلیم آدم کرد آدم و حوا طواف نسا کردند پس جبرئیل با آدم گفت

که حلال شد بر تو زوجهٔ تو او را در بر گیر پس آدم حوا را در بر گرفت و بسر
اندیب رفتند و گاهی آمده بزمین مکه اقامت می‌نمودند و غیر ایشان
حیتی در دار دنیا دیاری نبود تا زمانیکه حق تعالی آن دو نفس کریم را
اولاد کرامت فرمود بتعمیر مواضع و بقاع اشتغال نمودند و همت
بر غرس و حرث گماشتند مقداری گندم آدم برگرفت و قبضهٔ حوا
اخذ نمود پس از انجام مهم حرث و زرع چون هنگام حصاد رسید
حاصل آدم گندم و محصول حوا جو بود پس اسباب معیشت آماده
گشت ساز توالد و تناسل آغاز شد اول فرزند آدم در بطن حوا هابیل
و خواهرش اقلیما بود که بیک شکم توام آمدند دوم قابیل و خواهرش
لوذا بیک شکم متولد شدند چون زنان بلوغ بدر یافتند خدای
تعالی بآدم وحی فرستاد که وصیت و اسم الله الاعظم را با هابیل گذارد
چون این داستان بقابیل پیوست خشمناک گردیده گفت من بکرامت
وصیت اولی هستم پس حضرت آدم از روی توجهی که خدا بدو فرستاد
ایشان را بقربانی فرمان کرد و ایشان بفرمان پدر قربانی پیش آوردند
و خدای تعالی قربانی هابیل را قبول فرمود از اینروی قابیل بر
هابیل حسد برده پیوسته دشمنی او در دل می‌نهاد و در خلوتها از پی او
میرفت تا روزی او را تنها یافت بقتل رسانید چون قتل هابیل
بآدم روشن گشت آدم چهل شبانه روز بر هابیل بزارید و چون
بر معصیت او سخت دردناک شد از این حال بحضرت ذو الجلال
عرض شکایت و ملال نمود خدای بدو وحی فرستاد که من فرزندی
باتو عطا فرمایم که از هابیل خلف باشد پس از پنجسال از قتل
هابیل از حوا پسری پاکیزه و مبارک و فرخنده متولد گشت
خدای بآدم وحی فرستاد که این پسر از جانب من هبه و بخشش است

ذکر اولاد آدم و اعقاب او

از بهر تو پس او را هبة الله نام کن آدم او را هبة الله نامید و ملقب
بشیث نمود و بعد از شیث یافث بوجود آمد چون بحدّ بلوغ رسیدند
و خداوند خواست که نسل را برساند باینقدر که می‌بینی بعد از عصر
روز پنجشنبه حوریهٔ از بهشت فرستاد که اسم او نزله بود و امر
فرمود که او را بهبة الله ملقب بشیث تزویج کند و بعد از عصر فردای
آنروز حوریهٔ دیگر از بهشت فرستاد و امر فرمود که او را بیافث
تزویج نماید خداوند پسری بشیث داد و دختری بیافث و بعد
بلوغ این دو تا عم زاده خدا امر کرد آدم را که دختر یافث را بپسر
شیث بدهد پس زائیده شد صفوة و نبیین و نبیتین و مرسلین
از نسل این دو تا و معاذ الله از اینکه باشد باینطریق که عامه میگویند
و در بعضی کتب نوشته اند که خواهران را با برادران نکاح میکردند
چون عمر آدم در دنیا به نهصد و سی سال رسید خدای بآدم
وحی فرستاد که من ترا از دار دنیا بجوار رحمت خود میبرم و تو
وصیت خویش را با بهترین فرزندانت که او بخششی است که
باتو بخشیدم بگذار و آنچه را از اسامی بتو تعلیم کرده‌ام بدو تسلیم
کن اینوقت آدم فرزندان خود را از زن و مرد انجمن فرمود و به
ایشان گفت همانا خدای تعالی مرا وحی فرمود که تو را از این جهان
میبرم و مرا فرمان کرد تا وصیت خویش را با بهترین فرزندانم
هبة الله ملقب بشیث که خدایش پسندیده و اختیار فرموده است
برای من و شما بعد از من بگذارم امر او را اطاعت نمائید که او وصی
و خلیفهٔ من است بر شما فرزندان آدم همه گفتند میشنویم
و اطاعت و فرمان او را مخالفت نکنیم پس آدم بفرمود تابوتی
بساختند و علم خود را و اسماء الله و وصیت نامهٔ خود را در آن بگذاشت

وهبة الله فرمود نگران باش چون من بمیرم مرا غسل ده وکفن کن وبر
من نماز بگذار ومرا در قبر بگذار وچون وفات تو نزدیک شود از
فرزندان خود هرکس که نیکو دانی همان وصیت را که با تو کردم با
او بگذار وزمین را بی عالمی از ما اهل بیت خالی نگذاری همانا خدای
تعالی مرا بزمین فرستاد وخلیفه خود گردانید در زمین وحجت خود
فرمود بر خلق خود ومن ترا حجت خود گردانیدم بعد از خود در زمین
وتو نباید بدون آنکه حجتی از خدا بر خلق ووصی بعد از خود مقرر داری
از دنیا بیرون شوی وآنچه در این تابوت هست بدو تسلیم کن چنانچه
من با تو تسلیم کردم واورا اعلام کن که بزودی از فرزندان من پیغمبری
پدید گردد که نامش نوح باشد وقوم او بطوفان غرق شوند هرکس
در کشتی او بنشیند از بلای طوفان نجات یابد وهرکس تخلف
جوید در بحر هلاکت غرقه گردد آنگاه فرمود از قابیل وفرزندانش
حذر کنید همانا نگران شدید که چگونه برادر شما هابیل را بکشت پس از
وی وفرزندان او بر حذر باشید وبا ایشان مخالطت ومواصلت
نجوئید وتو با برادران خود بالای کوه جای گیرید وآن ملعون وفرزندانش
را در اسفل جبل گذارید واز وی برکنار شوید چون روز وفات آدم
رسید هبة الله بمعاونت جبرئیل آدم را غسل داده وکفن و
حنوط کرد آنگاه جبرئیل با هبة الله گفت پیش بایست وبر پدر
نماز بگذار وبیست وپنج تکبیر بروی بگوی وملائکه قبر آدم را حفر کردند
وآدم را بقبر در آوردند وعمر آدم نهصد وسی سال بود در مکه
مدفون شد وحوا بعد از یکسال بدرود جهان کرد هبة الله اورا
در کوه بوقبیس در نزد آدم دفن کرد اما هبة الله ملقب بشیث
بعد از آدم اورا وحی آمد در زمان او بنی آدم دو گروه شدند بعضی

متابعت او کردند وبعضی تبع فرزندان قابیل شدند وآتش پرستی
کردند شیث هرچند ایشان را منع کردی وبدین حضرت آدم خواندی
بیشتر ایشان مخالفت کردند وبعد از آدم بیت المعمور را بآسمان
بردند شیث خانه کعبه را بسنگ وگل بساخت پس سلسله
بنی آدم بشیث منتهی میشود شیث نهصد ودوازده سال
زندگی کرد ودرگذشت بعد از شیث پسرش انوش وصی او بود
انوش نیز نهصد وشصت سال عمر یافت بعد از انوش پسرش
قینان وصی او بود نهصد وبیست سال عمر یافت آغاز عمارت
شهر بابل کرد پس از او پسرش مهلائیل وصی او بود هشتصد و
نود وپنجسال عمر کرد پس از وی یرد وصی او بود نهصد وشصت
ودو سال زندگانی یافت واین جماعت در حال
حیات آدم متولد شده بودند اما ادریس نام او اخنوخ است
ادریس نامیده شد بجهة تدریس او کتاب خدا را او المثلث بالنعم
والحکمه نیز گویند جهة آنکه هم پیغمبر بود وهم حکیم وهم پادشاه
وعلم نجوم معجز اوست صنعت رشتن وبافتن وبریدن ودوختن
او نهاد واهرام مصر بساخت وبرآنجا اشکال همه صنعتها باز نمود
واز طوفان خبر داد بعد از سیصد وپنجاه وشش سال بآسمان
بالا رفت قول خدای تعالی ورفعناه مکانا علیا ابتدای رسم
بت پرستی در جهان چون از این خاکدان محنت بفضای جنت
خرامید واز این خارستان خاک بنگارستان افلاک بر آمد جماعتی
از ملازمان خدمت که بمجاورت ومؤانست داشتند چون از صحبت
آنحضرت باز ماندند شب وروز از مهاجرت آن پیغمبر مانند ابر بهار
میخروشیدند در گریه وزاری میکوشیدند در این اثنا ابلیس خود را

ابتدای بت پرستی

بصورت استادی ماهر با ایشان نموده گفت چون اینهمه محنت شما
بواسطه ادریس است اگر فرمائید من از سنگ صورتی پردازم مانند
ادریس چنانچه بیننده در گمان افتد که مگر او از عالم بالا معاودت
نموده است و شما بدیدار آنصورت مؤانست جوئید ایشان او را
استحسان نمودند و ابلیس چند صورت تراشیده آنجماعت آن تصاویر را
در محراب عبادت خود نهادند و چون دور آنجماعت بگذشت نوبت
باولاد ایشان رسید در تعظیم آنها افزودند چون چند بطن بگذشت
ابلیس ایشان را وسوسه نمود که این بتان مسجود و معبود آبا و اجداد
شما بوده اند آنجماعت بعبادت آن تماثیل اشتغال نموده رسم
مذموم بت پرستی درجهان شیوع یافت اما حضرت نوح بن لملک
بن متوشلخ بن ادریس بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن
هبة الله شیث بن آدم علیه السلام بعد از دویست و پنجاه سال
وحی بدو منزل شد و او نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد
هشتاد تن از زن و مرد بدو ایمان آوردند و از قوم او ایذا کشید تا
که در حق کفار نفرین کرد حق تعالی نوح را فرمان داد تا درخت ساج
بنشاند چون برسید از آن چوب کشتی ساخت طولش سیصد
گز و ارتفاعش سی گز سه طبقه داشت یکی جهة حیوانات و دیگر
جهة آدمیان و سیم جهة انواع طیور پس حق تعالی طوفان آب
بفرستاد نخستین از تنور سرای نوح بکوفه سر بر آورد که اکنون داخل
مسجد جامع کوفه است شش ماه آب از زمین برمی آمد و از هوا
میبارید نوح با این هشتاد تن در ماه رجب در کشتی نشست
طوفان آب تمامت ربع مسکون را بگرفت و از سر همه کوههای
جهان در گذشت بفرمان خدای کشتی نوح دو نوبت از شرق

بمغرب

بمغرب رفت پس بر سر کوه جودی بحدود موصل قرار گرفت نوح در
دهم محرم از کشتی بیرون آمد و آنجا دهی ساخت معروف بثمانین
چون عمرش به یکهزار و ششصد سال رسید از جهان درگذشت
در دیوان النسب مسطور است که انتساب بنی آدم بعد از طوفان
بنوح است و بدین سبب او را آدم ثانی خوانند و حضرت
نوح را چهار پسر بود سام و حام و یافث که این سه تن به
نوح ایمان داشتند و کنعان کافر بود و بوقت طوفان نوح
او را دعوت کرد نه پذیرفت و گفت سَآوِی اِلیٰ جَبَلٍ یَعصِمُنی
مِنَ المآءِ چون طوفان شایع شد و از کوهها درگذشت کنعان را
غرق کرد سام بن نوح بقول بعضی مورخان پیغمبر مرسل است اکثر
انبیاء و جمیع اهل ایران از نسل اویند و او را شش پسر بود اول
ارفخشد و از نسل او چهار پشت بقحطان و فالع رسید قوم عجم از
از نسل فالع اند و قحطان را نام محطان بود بسبب آنکه در سالهای
قحط سخا کردی و مردم را از قحطی برهانیدی در حق او گفتند و یقحط
القحوط و یطردها بسخائه این اسم بر او علم شد و اکثر عرب قحطانیاند
و زبان عربی از یعرب بن قحطان است و از قحطان سوم پشت بسبا
شد اعراب حمیری و لخمی و غسانی که حکام اعراب بودند از نسل
سبااند دوم پسر سام بن نوح عالم بود و خراسان و هیتاک
پسران عالم اند عراق پسر خراسان کرمان و مکران پسر هیتاک اند
سوم پسر سام بن نوح اسود بود اهواز و پهلو پسران اسود اند
و فارس پسر پهلو است چهارم پسر سام بن نوح یرد بود اندرباد
و اران و ارمن و موغا پسران یرد اند پنجم پسر سام بن نوح ارم
بود قوم عاد و ثمود از نسل ارم اند ششم پسر سام بن نوح غیلان بود

شاه

شام و روم پسران عیلان اما حام بن نوح را نیز شش پسر بود
از این قرار زنجی و کوس و هند و بربر و قبط و حبش اما نوبه پسر
حبش است اما یافث بن نوح را هشت پسر بود ترک و خزر
و سقلاب و روس و مغلان و ختن و یونان و یاجوج و
ماجوج اما چین و ماچین پسران ختن اند بلغاریان و
باسفردیان و برطا از نسل اویند — بعد از حضرت نوح
علیه السلام این جماعت سالها در شهر بابل مقیم بودند وقتی
باین خیال افتادند که در زمان جد ما نوح طوفان آمده بود
و تمام عالم را خراب کرد پس باید ما کاری کنیم که از ضرر طوفان
سالم مانیم پس از مشورت باتفاق یکدیگر برجی بسیار
وسیع بلند ساختند که هرگاه طوفان آید بالای آن رفته
از ضرر طوفان سالم مانند از آنجائیکه ارادهٔ خلاق عالم بود
که اینها متفرق شوند شبی بادی آمد و آن برج را خراب
کرد و همه ترسیدند و هر شعبه را زبان دیگر گون شد چنانکه
هیچیک سخن یکدیگر را فهم نمیکردند ناچار پراکنده شدند
و هر یک بموضعی رفتند و در آنجا نسل ایشان زیاد شد —

چمن دوم در عدد انبیاء علیهم السلام و اصناف ایشان

بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که ابوذر غفاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که خداوند
عالم چند پیغمبر بخلق فرستاده است فرمود که صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر فرستاده پرسید که چند نفر ایشان مرسلند فرمود که سیصد و

سیزده نفر پرسید که چند کتاب فرستاده است فرمود یکصد و چهار
کتاب بر حضرت شیث پنجاه صحیفه و بر حضرت ادریس سی صحیفه و بر
حضرت ابراهیم بیست صحیفه و چهار کتاب توریة و انجیل و زبور و
فرقان پس فرمود که ای ابوذر چهار کس از پیغمبران سریانی بودند
آدم و شیث و ادریس و نوح و چهار نفر از پیغمبران عرب بودند
هود و صالح و شعیب و محمد صلی الله علیه و آله اول پیغمبران
بنی اسرائیل موسی و آخر ایشان عیسی بود و ششصد پیغمبر در میان
ایشان و پنج نفر اولوا العزم اند از پیغمبران نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و محمد ص پرسید که معنی اولوا العزم چیست
فرمود که یعنی مبعوث گردیده بودند بمشرق و مغرب زمین و بر همهٔ
جن و انس و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر منقول است
که اولوا العزم را از این جهة گفته اند که عهد کردند با ایشان در باب
محمد و اوصیای او و بعد از او تا حضرت قائم و حضرت آدم این عزم
و اهتمام که ایشان کردند نکرد لهذا خدا فرمود وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ
آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا و در حدیث منقول است
که زراره از حضرت امام محمد باقر ع پرسید از معنی رسول و نبی فرمود
نبی آنست که در خواب می بیند و صدای ملک را می شنود اما ملک را
نمی بیند و رسول آنست که جبرئیل بر او نازل میشود و او را می بیند
و سخن او را می شنود و وحی بر او نازل میشود پرسید که منزلت
امام چیست فرمود که امام صدای ملک را می شنود و ملک را
نمی بیند بسند صحیح از امام محمد باقر ع منقول است که پیغمبران بر
پنج نوعند که بعضی صدائی میشنوند مانند صدای زنجیر پس مقصود وحی
از آن می یابند و بعضی در خواب وحی بر ایشان ظاهر میشود —

چنانچه یوسف و ابراهیم در خواب دیدند و بعضی ملک را می بینند و بعضی در دلشان نقش میشود و صدا بگوشهشان میرسد و ملک را نمی بینند و در حدیث دیگر منقول است که زراره از حضرت امام محمد باقر سؤال نمود از معنی رسول و نبی و محدث فرمود که رسول آنست که جبرئیل بنزد او می آید و با او سخن میگوید و او را می بیند و اما نبی پس او در خواب می بیند چنانچه ابراهیم ذبح کردن فرزند خود را در خواب دید و مثل آنچه رسول خدا از سایر پیغمبران پیش از نزول وحی میدید تا جبرئیل از جانب حق تعالی رسالت را برای او آورد و بعد از انکه نبوت و رسالت هردو از برای او جمع شد جبرئیل نزد او آمد و با او رو برو سخن میگفت و بعضی از پیغمبران هستند که جمع شده است برای ایشان شرایط پیغمبری و در خواب می بینند و روح می آید و با ایشان سخن و حدیث میگوید بی آنکه او را در بیداری به بیند و اما محدث آن است که ملک با او حدیث میکند و او را نمی بیند و در حدیث معتبر دیگر فرمود که انبیا و مرسلون بر چهار طبقه اند پس پیغمبری هست که خبر داده میشود در امر نفس خودش و بدیگری تعدی نمیکند و پیغمبری هست که در خواب می بیند و صدای ملک را میشنود در بیداری ملک را نمی بیند و باحدی مبعوث نکردیده است و بر او امامی هست که می باید او را اطاعت نماید چنانچه ابراهیم بر لوط امام بود و پیغمبری هست که در خواب می بیند و صدا می شنود و ملک را نمی بیند و فرستاده شده است بسوی گروهی کم یا بسیار چنانچه حق تعالی در قصهٔ یونس فرموده است وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ و پیغمبری هست که در

خواب می بیند و صدا می شنود و ملک را در بیداری می بیند و او امام و پیشوای پیغمبران دیگر است مثل اولوا العزم و بتحقیق ابراهیم نبی بود و امام نبود تا انکه حق تعالی او گفت که إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا بدرستیکه من گردانیده ام ترا برای مردم امام پس او گفت وَمِنْ ذُرِّيَّتِي یعنی ذریت من امام قرار داده و غرضش آن بود که همه ذریتش امام باشند حق تعالی فرمود که لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

چَمَنِ سِیُّم در بیانِ تجلّیِ نورِ محمّدی صلی الله علیه و آله از حینِ ظهور و انتقال آن در اصلابِ شامخه و ارحامِ مطهره از آدم تا خاتم و ذکر اولاد و احفادِ آنحضرت و ذکر قبایل عرب که با نحضرت پیوسته اند

چون حق سبحانه و تعالی در مبداء فطرت اراده کُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ باعث آفرینش شد خلقتی که بالاتر از ان ممکن نباشد واجب گشت بهترین مخلوقات و خلاصهٔ کاینات و زبدهٔ موجودات یعنی نور خاتم انبیا محمد و آل محمد را بیافرید چنانچه لفظ دربار حضرت نبوی حاکی این حکمت است که أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي و از غایت قابلیت محل دوستی مرتبهٔ انسیت داد و اگر نه بدو دوستی او بودی لاشک مکنونات از کتم عدم بحیز وجود نیامدی قوله تعالی لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ و مقصودی از ابداع این ممکنات

نبود الا اظهار فضل محمد و آل محمد صلوات و هیچ آفریده نشد مگر برای محمد
و آل محمد و هیچ موجودی جامهٔ هستی نپوشید الا برای اعتراف
بشرف محمد و آل محمد و هیچ صاحب شرفی تشریف نگشت الا
بسبب محمد و آل محمد پس تمام عالم جز برای محمد و آل محمد خلق
نشده لهذا خلاق عالم نور محمد و آل محمد را از عالمی بعالمی
و از مقامی بمقامی نقل میفرمود و نور شریفش را در هر عالمی
تجلی دیگر میداد و لباسی تازه باو می پوشانید پس از آنکه نور پاکرا
در چندین هزار عالم سیر داد و در چندین هزار دریا فرو برد تا
تمام عوالم حقایق و انوار طی فرمود پس مشیت حضرت احدیت
قرار گرفت که این نور پاک را که بچندین حجابش محتجب ساخته بود
در عالم نیز سیر دهد که تا چنانکه نورانیات و روحانیات بفضلش
معترف و از افاضاتش فیضها بردند جسمانیات نیز بفضلش
مذعن و از عنایاتش بهره مند شوند ارادهٔ اش بخلقت آدم صفی
قرار گرفت و معنی نور صورت بشریت که احسن صورتهاست
باظهار رسانید و بنی آدم بسبب آن خلعت و لقد کرمنا
بنی آدم پوشانید نور محمدی از جبین مبین حضرت ابو البشر درافشان
گشت و او بسبب تعظیم آن نور مسجود ملائکه شد و بنا بر آنکه ذات
مقدس مطهر او مقصود جهان آفرینش لایزال و آن آفرینش و مظهر
صنع قدرت الهی و مخزن سر حکمت نامتناهی بود و او در آخر
جمیع انبیا و رسل مبعوث میبایست شد تا مکمل مجموع کمالات
و متمم کلی رسالات باشد آن نور مقدس بر سبیل ودیعت از
جبین حضرت ابو البشر بوسیله الطیبین و الطیبات و الطاهرین
و الطاهرات نسل بر نسل می آمد تا بمقام مستقر رسید و از قوت

بفعل انجامید و عالم صورت بمجیء او مشرف و مزین گشت و معنی
آفرینش بصورت او مکرم و مفتخر شد اکنون شرح جمعی که در آن
نور واسطه بودند و قبائلی که از آن منشعب شده بایجاز یاد می
کنیم بدانکه آن نور پاک از آدم صفی بشیث منتقل شد و از شیث
بادریس و از ادریس بنوح و از نوح بسام و از سام بچهار پشت
بفالع که پدر عربان است و از فالع به پنجم پشت بابراهیم و از
ابراهیم باسماعیل و ابراهیم را دو پسر بود عیص و یعقوب که توام
زائیده شدند که اول عیص متولد شد و از عقب او یعقوب که
عقب پاشنهٔ او را گرفته عصا بادیان از نسل عیص اند و بنی
اسرائیل از نسل یعقوب و ایشان دوازده شعبه بودند و بدوازده
پسران یعقوب منسوبند اسامی دوازده پسران یعقوب از این
قرار است ابن یامین روبیل ذوبالون شمعون بنشا خا
قهاب لاوی یوسف نفتایل خاد و آن یهودا که بنا کننده
شهر کهنهٔ اصفهان است لهذا آنجا را دار الیهود گویند نور محمدی
از اسماعیل بچند پشت بعدنان رسید عدنان دو پسر داشت
عد و معد نور محمدی بمعد انتقال نمود و کنیت او ابو قضاعه بود
معد را هشت فرزند بود نور محمدی از معد به پسرش نزار منتقل
شد و کنیت نزار ابو ربیعه است بنی خیفه و بنی شیبان و بنی
خثعم از نسل ربیعه بن نزار است و نزار پنج پسر داشت از آنجمله
مضر حامل نور محمد گردید و بنی قیس و بنی غیلان از نسل مضر اند
و مضر را یک پسر بود الیاس نام داشت نور محمد از مضر
بالیاس آمد و الیاس را فرزندان بود که بنی خزاعه و بنی رحاج
از نسل الیاس اند و نور محمدی از الیاس به پسرش مدرکه که

مستمی بعامر بود انتقال نمود مدرکه را ازانجهة مدرکه میگفتند که وقتی
عقب خرگوشی دوید او را بگرفت بنی هذیل از مدرکه اند نور محمدی از مدرکه
بخزیمه منتقل شد و خزیمه را فرزندان بود بنی اسد از نسل خزیمه اند
نور محمدی از خزیمه بولدش کنانه انتقال یافت و کنانه مکنی بابو
النضر بود بنی قعقاع و بنی لیس از نسل کنانه اند نور محمد از کنانه
بولدش نضر رسید و قریش عبارت از اوست و قریش در لغت
اسم دابه ایست از دواب دریا چون آن دابه بزرگترین دواب
دریاست و نضر بزرگترین قبایل عرب بود لهذا ملقب باین لقب
شد و بعضی گویند که لفظ قریش ماخوذ است از قرش که بمعنی
کسب است و چون فرزندان خود را جهة اکتساب بتجارت میفرستاد
لاجرم بقریش منسوب گشت و بعد از او اولادش را قریش
گفتند و نیز گویند قریش جمع است بعد از تفرق چون ایشان
بعد از آنکه متفرق بودند جمع شدند ایشان را قریش گویند و قوم
قریش از نضر اند نور محمدی از نضر به پسرش مالک آمد و از او به
پسرش فهر آمد بنی فهر بدو منسوبند و فهر را چهار پسر بود غالب محارب
عمرو حارث نور محمدی از فهر بغالب آمد و غالب را دو پسر بود
تیم و لوی نور محمدی از غالب بلوی آمد و لوی را هشت پسر بود
کعب سامه عامر خزیمه سعد حارث عوف حشم نور محمدی
از لوی بکعب آمد و کعب را سه پسر بود مرة عدی هصیص عمر
خطاب از نسل عدی بود و نور محمدی از کعب به پسرش مرة آمد
و مرة را سه پسر بود کلاب تیم یقظه نور محمدی از مرة بکلاب
آمد بنی تیم که ابی بکر از ایشان بود و بنی مخزوم که خالد ولید و ابوجهل
که از ایشان اند از نسل مرة اند و کلاب را دو پسر بود قصی و زهره

نور محمدی از کلاب به قصی آمد بنی زهره و مادر رسول خدا و سعد وقاص از
نسل کلاب اند قصی اهل قریش را بمکه جمع کرد و بر آنها امیر شد و دار الندوه
دیوان جهة ایشان ساخت و قصی را چهار پسر بود عبد مناف و عبد
قصی و عبد العزی و عبد الدار نور محمدی از قصی به پسرش عبد مناف
آمد بنی عبد الدار و خدیجه زوجهٔ رسول خدا نیز از نسل قصی اند و عبد مناف را
چهار پسر بود بیک بطن دو پسر آمد هر دو را پشت بهم بود عبد مناف
ایشان را از هم برید لاجرم عداوت در نسل ایشان بماند و از آن
پسران یکی هاشم است که بنور محمدی مشرف بود و دیگری عبد
الشمس و دیگر امیه و مطلب و عثمان از نسل امیه بود و شافعی از
نسل مطلب اما نسب بنی امیه که خود را منسوب بامیه بن عبد مناف
میدادند از صلب امیه بن عبد مناف نبودند بلکه امیه غلامی
رومی پیش امیه بن عبد مناف امیه او را آزاد کرد چون پیشتر
رسم بود غلامی را که آزاد میکردند نسبت او را بمولای او میدادند
لهذا او را پسر امیه بن عبد مناف میخواندند و دلیل بر اینکه بنی امیه
از صلب قریش نیستند و ملحق اند آنکه معاویه در بعضی از کتابات
خود بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نوشته بود که اِنَّما نَحْنُ
وَ اَنْتُمْ بَنُو عَبْدِ مَنافٍ حضرت در جواب او مرقوم فرمودند که اَلْمُهاجِرُ
کَالطَّلیقِ وَ لَیْسَ الصَّریحُ کَاللَّصیقِ معاویه انکار او نتوانست
بالجمله هاشم را پنج پسر بود عبد المطلب فضیل ابو صیفی اسد ابو اسد
نور محمدی از هاشم بعبد المطلب آمد و عبد المطلب را چهارده پسر
بود عبد الله ابو طالب حمزه عباس عوام ابو لهب عبد العزی
عبد الکعبه قثم حارث زبیر صداق مقوم ضرار و عبد المطلب را
نیز شش دختر بود صفیه عاتکه بیضا بره امیمه اروی و اولاد ذکور هاشم

ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

از خواتین مختلفه بودند من جمله عبدالله و ابو طالب و زبیر عبدالکعب و بیضا و اروی و امیمه و بره و عاتکه از یک مادر بودند و عبدالله بغایت صاحب جمال بود آمنه بنت وهب بن عبد مناف را بعقد خود درآورد و از مطلب نور محمدی بعبدالله و از عبدالله بآمنه و از آمنه بمستقر خود خاتم النبیین و سیّد المرسلین حبیب رب العالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله برسید و از پرتو آن عالم صورت پر معنی شد رایات دین اسلام افراشته گشت و عادات کفر برداشته شد سرّ مقصود آفرینش از کمالات ذات مبارکش که مجموعهٔ کلی کمالاتست باظهار رسید صلی الله علیه و آله ولادت مسعود آنحضرت باصحّ روایات میان امامیّه روز جمعه هفدهم شهر ربیع الاول نزد طلوع آفتاب بود و بعد از پنجاه و هفت روز از وصول اصحاب فیل بمکّهٔ معظّمه امّا نسب مبارک آنحضرت اگرچه ذکر شد لکن بجهة تسهیل خوانند کان مکرر میرود حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرّه بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن نزار بن معد بن عدنان بن هود بن اود بن یسع بن الهمیسع بن سلام بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم بن تارخ بن ناخور بن ساروغ بن ارعو بن قالع بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم ابی البشر علی نبینا و علیه السلام همه خداپرست بودند و مادر آنحضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف و جدهٔ آنحضرت فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عمران بن

وفات عبد المطلب

مخزوم و مادر عبدالمطلب سلمی بنت عمرو از بنی نجار و مادر هاشم عاتکه بنت مرّة بن هلال هنوز متولد نشده بود که پدرش عبدالله در مدینه بدرود جهان نمود چون متولد شد اوّل ثوبیه بعد از آن حلیمه از بنی سعد او را دایگی کردند چون پنجساله شد حلیمه او را پیش مادرش آورد و مادرش او را با خود بمدینه برد پیش خالان خود و یکسال آنجا بود و بوقت مراجعت مادرش آمنه در ابوا رحلت کرد پس دایه اش امّ ایمن که برکه نام داشت پیغمبر را بمکه آورد و چون سن مبارکش هشت سال و دو ماه و ده روز شد جدّش عبدالمطلب در بیست و دویم جمادی الاول سال نهم از عام الفیل درگذشت و آنحضرت را با بوطالب سپرد چون بسنّ دوازده سالگی رسید ابوطالب او را بولایت شام برد و بعد از استماع بشارت از راهب ابوطالب آنحضرت را بمکّه آورد و در پانزده سالگی خرج خود را از عمّ خود برداشت و بر ذمّت همّت خود گذاشت و در هفده سالگی زبیر بن عبدالمطلب آنحضرت را همراه خود بملک یمن آورد و در اثنای راه از آن حبیب الله خوارق عادات بسیار مشاهده نمود و در بیست سالگی با اعمام خود بحرب الفجار رفته از برکت وجود آنحضرت بر قبیلهٔ قیس ظفر یافتند و در بیست و چهار سالگی به اتفاق میسره غلام خدیجه بتجارت تشریف برد و نفع بسیار آورد و در این سفر راهبی نسطور نام آنحضرت را ببشارت رسالت داد و در بیست و پنج سالگی با خدیجه وصلت اتفاق افتاد و در سی سالگی امیرالمؤمنین علی ع در وجود آمد در پس پرده هرچه بود آمد و در سی و پنج سالگی قریش خانهٔ کعبه را عمارت کردند و آنحضرت را در آن کار حکم نمودند و حجر الاسود را بدست مبارک

خود برکن عراقی نشاند گویند در این سال زینب دختر خوانده خدیجه را
زوجه ابی العاص بن ربیع گردانید بعضی گویند زینب دختر خدیجه
بود اما از شوهر دیگر بود و در چهل سالگی بشرف وحی مشرف
گردید و در سال دوم از وحی حضرت فاطمه ع در وجود آمد و در
سال سیم از وحی آنحضرت بدعوت عام مامور گشت و اول
کسیکه از زنان جمال حالش بزیور ایمان زیب و زینت یافت
خدیجه کبری بود و از مردان حضرت امیر المؤمنین علی ع دعوت
آنحضرت را قبول نمود آنگاه زید بن حارثه که غلام آنحضرت بود
و هم در آن اوان جعفر بن ابو طالب و ابو عبیده بن الحارث
بن عبد المطلب و زبیر بن العوام و طلحه و سعد بن وقاص و عبد
الرحمن بن عوف مسلمان شدند و بعد از ایشان ابو عبیدة بن
الجراح و مسلمة بن عبد الاسد المخزومی و عثمان بن مطعون و
ارقم بن الارقم بدایره اسلام در آمدند آنگاه عمار بن یاسر و
مادرش سمیه و ام سلمه بنت امیه بن مغیره و خویله بنت
حکیم و سعد بن زید و بلال حبشی و صهیب رومی و خباب بن
ارث و عبد الله بن مسعود و عامر بن فهیره و خنس بن خذامه
و جمعی دیگر از اناث و ذکور بتدریج ایمان آوردند و هم در آن
اثنی آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل گشت و بموجب
امر الهی چهل نفر از اقربا و خویشان را حاضر نمود و بچیز قلیل آن
جمع کثیر را سیر نمود احکام الهی را بر ایشان رسانیده
آن گروه مکروه حرام نمک نموده ترک احکام آنحضرت را واجب
دانسته سر از گریبان اباحت بر آوردند و آزار ان ستمد
ابرار را سنت خویش کردند گاهی انشاء بیت القصیده نبوت را

بعثت حضرت رسول صلی الله علیه وآله

شاعر گفتند و گاهی آن مرکز عقل را بجنون منسوب ساختند و گاهی آن مظهر اعجاز را
ساحر خواندند و گاهی آن نور صدق و صفا را بکذب متهم داشتند و لوای
جهل و نادانی برافراشتند و در سال پنجم در شهر رجب بعض از اصحاب
بحکم آنحضرت بدیار حبشه هجرت نمودند و هم در این سال کفار قریش از
آنحضرت و بنی هاشم و از اهل ایمان جدائی کردند و در سال ششم از بعثت حمزه
در سلک اهل ایمان انتظام یافت و معجزه شق القمر در این سال روی
داد و مدت سه سال از جور اهل ضلال در شعب ابو طالب تشریف
داشت و در سال نهم بعضی از قبایل عرب مسلمان شدند و در سال
دهم ابو طالب علم عزیمت بصوب آخرت برافراشت و بعد از
سه روز خدیجه حرم آنحضرت جامه بگذاشت و در سال یازدهم عایشه را
خطبه فرمود و سوده بنت زمعه را نکاح نمود آنگاه بطایف تشریف
برد و بعد از دو ماه و دو روز از آنجا روی توجه بمکه آورد آنحضرت بزینهار
مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف داخل مکه شد و هم در آنسال
بماه رجب از خانه ام هانی قضیه غریبه معراج روی داد و آن قضیه
در شب بود و روح مطهر آنحضرت بموافقت آن جسد معطر از مکه به بیت
المقدس و از آنجا عروج بر طبقات سموات نمود و آیه کریمه ثم دنی
فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی مؤکد این حال است و
آن شب که بهتر از روز دلفروز بود هفت آسمان و عرش و کرسی و سدرة
المنتهی را طی نمود و دید آنچه دید ما کذب الفؤاد ما رای و چشم از خود کرد آنچه
ما زاغ البصر و ما طغی و طرفه نشانی مشاهده نمود و لقد رای من
آیات ربه الکبری و از غرایب کردگار بسیار دید و لقد راه
نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة المأوی
و گفته اند که ارواح زمره انبیاء عظام را مشاهده کرد و در هر مکث الخ

وفات ابوطالب

ذکر معراج حضرت رسول صلی الله علیه وآله

از آسمان یکی از انبیاء را بنظر در آورد و مرویست که رفتن و باز آمدن حضرت
رسول بمعراج در عرض سه ساعت از شب وقوع یافت و هم در این سال
نماز پنج وقت فرض شد و در سال یازدهم در مکه شش نفر از اهل مدینه بآنحضرت
ایمان آوردند بدین اسامی اسعد بن زراره و عوف بن حارث و رافع
بن مالک و جابر بن عبدالله و قطبه بن عامر بن حدیده و چون این شش نفر
بمدینه مراجعت نمودند خبر بعثت آنحضرت را با سکنهٔ یثرب در
میان آوردند و ذکر آنحضرت در آنولایت اشتهار یافت و نور
اسلام بر وجنات احوال بسیاری از ساکنان آندیار تافت و در
سال دوازدهم از بعثت دوازده کس از اهل مدینه بمکه شتافتند و در
عقبه ملازمت آنحضرت دریافتند و بشرف اسلام مشرف شدند
و در سلک انصار منتظم گشتند و از دین پدران خود در گذشتند و در
حضور عباس عم پیغمبر میثاق بستند که پیغمبر چون بشهر ایشان در آید
از جان و مال در راه او دریغ ندارند پس حضرت ایشان را از هجرت
خود اطمینان داده رخصت معاودت فرمود و چون دانست اگر
بهیأت اجتماع با اصحاب خود از مکه بیرون آید مشرکان قریش راه
بر آنحضرت خواهند گرفت پس آنحضرت اصحاب خود را یک یک
دو دو نهضت مدینه فرمود و در نیمه شب خود آنحضرت از مکه پیاده
تنها از مکه بیرون آمده در خارج مکه ابابکر را ملاقات نمود چون ابابکر از
ارادهٔ آنحضرت بعزیمت مدینه آگاه شد در همان ساعت شتران
سواری حاضر ساخته و توشه راه برداشته با دو تن از ملازمان حاضر
خدمت بایستاد آنحضرت فرمود مصلحت آنست که تا سه روز
در مغاره کوهی دور از آبادی پنهان شویم که وحشیان قریش در طلب ما
سر بصحرا خواهند نهاد پس ابابکر در خدمت آنحضرت پیاده بغار ثور

که مسافتی داشت رفته پنهان شدند و در شب سیم ملازمان شتران سواری را
حاضر ساخته بجانب مقصد روان شدند و وحشیان قریش در آنشب اجماع
کردند و بخانه آنحضرت آمده او را نیافتند دانستند که بجانب مدینه
نهضت فرموده هر چه جمعیت بدنبال آنحضرت فرستادند اثری
ظاهر نشد اما در سه منزلی مدینه بریدة بن الخضیب اسلمی که یکی از
رؤساء طایفه عرب بود و بسمع او رسیده بود که پیغمبر بجانب مدینه
شتافته و ابو سفیان بدریابنده او التزام صد شتر کرده است
بطمع مال هفتاد نفر از قبیله خود برداشته و براه مدینه روان بود با آنحضرت
در رسید در این مقام اعجاز کلام آنحضرت پیداست که بچند کلمه
جواب و سؤال مهر خود را چنان در دل بریده جای داد که فوراً پیاده شده
رکاب آنحضرت را بوسید و به بیعت اندر آمد و آن هفتاد تن نیز
بیعت نمودند و در رکاب آنحضرت روان شدند چون وصول بمدینه
نزدیک افتاد بریده را حالت شوق و اخلاص داعی شد که از برای
شوکت جمعی که در رکاب آنحضرتند لوائی ترتیب دهد از روی شوق دستار
خود را باز کرده بر سر نیزه کرد و پیش روی آنحضرت روان شد مردم
مدینه را در آن ایام شوق وصول پیغمبر چنان بی آرام کرده بود که روزها
از مدینه بیرون آمده در کنار راه بانتظار وصول پیغمبر می نشستند
در اینروز جمعی که در بلندی بودند از دور لوائی دیدند و در تحت لوا جمعی
با لباسهای سفید یکبار هلهلهٔ نشاط برکشیدند که پیغمبر در رسید مردم
خبر یافتند بهیأت اجتماع با زنان و کودکان باستقبال آنحضرت
شتافتند چون بمدینه رسیدند در خانهٔ ابوایوب انصاری نزول
فرمودند و جناب علی بن ابیطالب ع نیز بعد از چند روز در رسید پس
از چندی دیگر بازماندگان اصحاب نیز جمع شد پیغمبر چون اصحاب و یاران

خود را در مدینه جمع دید و از زحمات وحشیان قریش نیز فراغتی حاصل
فرمود مدینهٔ علم را در بکشود و جناب علی بن ابیطالب را که خلیفهٔ او بود
باب این مدینه قرار داد و باجرای قانون و آئین دین مبین اقدام
نمود نگارندهٔ آن قوانین را که آئین و دین آنحضرت است در این اوراق
بجهة سهولت ادراک در چهار اصل ترتیب داده و در هر اصلی رکنی از
ارکان اربعه نظام عالم را بیان مینمایم اصل اوّل در بیان رکن اوّل
و آن اطمینان است از برای بنی نوع انسان و مصالح و فواید آن
و مفاصدی که از عدم این اطمینان روی دهد و قانون احسن پیغمبر خدا
در حصول این اطمینان است و اطمینان بر دو نوع است اطمینان جانی
و اطمینان مالی امّا اطمینان جانی آنست که شخص اطمینان داشته باشد
که کسی بغرض و خصومت خود نتواند او را کشت تا با اطمینان
خاطر بامور معاش و معاد خود تواند مشغول شد نگارندهٔ مصالح وجود
و مفاسد عدم این اطمینان و قانون حصول آن را بیک آیهٔ کریمه از قرآن
اقتصار میدهد خداوند عالم میفرماید مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْ
فَسَادٍ فِي الْاَرْضِ فَكَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ اَحْيَاهَا
فَكَاَنَّمَا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً هر مميزی حاکیست که نظام عالم و آبادی
عمارات این کرهٔ ارض بدستیاری بنی نوع انسان است عقول ایشان
معمار و ابدان ایشان عملهٔ این عمارتست پس هر چه در تکثر عدد بنی
آدم اهتمام رود در آبادی و عمارت این کره اهتمام رفته است
پس در سیاست مدن اوّلاً از برای ما حفظ و تکثر عدد لازم است
اگر نفسی نفس دیگر را جز بقصاص قتل مقتول سازد باب قتل مفتوح
میشود و دیگر یکه با دیگری خصومت دارد جرئت بر آن خواهد کرد و
این قتل و قاتل ثانی دو درجه بر جرئت قاتل ثالث خواهد افزود و

جرئت قاتل رابع سه درجه و قس علی هذا جمیع مردم که با یکدیگر
خصومت دارند شروع بقتل یکدیگر نمایند و بانجا خواهد رسید
که مردم از وحشت یکدیگر دست از همه کار دنیا کشیده بکوه و صحرا
بگریزند پس اوّل کسیکه مباشر قتل شده بود سبب از برای قتل
جمیع شده از این روست که خداوند عالم میفرماید کسیکه بکشد نفسی را
بی آنکه نفسی را کشته باشد چنان است که همه مردم را کشته باشد
و در این عبارت بغیر نفس حکم قتل قاتل صریح است یعنی کشنده را
باید کشت زیرا که این قصاص سبب حیات دیگران خواهد بود چنانکه
خدا در این آیه فرموده وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ
و مراد از این قتل قتل عمد است چه قتل خطا را حکم دیگر فرموده و هر چه
موجب تقلیل عدد شود در حکم قتل مقرر است مانند لواطه و عدم
ازدواج سبب انقطاع نسل خواهد شد از این روست که خداوند
حد لاطی را قتل مقرر فرمود و نیز از این روست که حد زانی محصنه را
رجم مقرر داشت چه این عمل شنیع چون دائر شود همه کس در حق
اولاد خود بشبهه خواهد افتاد و از کفایت و تربیت او خود داری
خواهد کرد و اغلب تلف خواهند شد جمیع مردم شهر در دفع آن حق
دارند از این روی است که میفرماید همگی جمع شده او را سنگسار
کنند و از سایر اسبابی که بالمآل موجب قتل و تقلیل عدد خواهد شد
نهی کامل فرموده مانند فتنه و فساد و نمامی و غیبت که اسباب
خصومت اند و منجر بقتل میشود و نیز از برای حفظ و تکثیر نفوس است
که میفرماید مَنْ اَحْيَاهَا نَفْساً فَكَاَنَّمَا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً
تفسیر این کلام نیز مانند کلام معجز نظام سابق است از غرق و حرق
و حر و برد و سایر مهلکات و احیای نفس را بچندین وجه ارشاد

فرموده منع ظلم و امر با طعام و انفاق بفقرا و مساکین و پوشانیدن
عریان و پرستاری مریض و حرمت رد سؤآل مستحقین و تاکید در
ازدواج پس نگارنده بدین بیان مختصر که قلیلی از مصالح و مفاسد یاد آور کرد
بر عاقل متامل مبرهن خواهد شد که اطمینان جانی در نظام این عالم
و عدم اطمینان آن در تخریب این عالم چه قدر مدخلیت دارد پس
خداوند عالم با جرای حکم قتل قاتل اطمینان کامل داده در این آیه
وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا اگرچه قاتل
امیر و مقتول فقیر باشد و اجرای این حد را بر وضیع و شریف امیر
و فقیر بحکم مساوات مقرر داشت تا احدی جرئت قتل احدی
ننماید و این اطمینان از برای همه حاصل شود اما اطمینان مالی
آنست که جمیع مالی را که بحق در تصرف دارند اطمینان داشته باشند
که احدی از روی باطل و در و بیاری از آن تصرف نمیتواند کرد
خداوند عالم از روی نهی کامل در این آیه شریف میفرماید یَا اَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَاْکُلُوا اَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ یعنی ای
کسانی که اقرار بآئین من کرده اید آئین من این است که اموال
شما را که در میان شماست بباطل مخورید و این کلام با این ایجاز
و اقتصار روا است جمیع آنچه مفصلاً در طریقت عقلاء و در
شریعت انبیاء تصرف در آن مال را حرام دانسته اند از تصرف
بعنف و دزدی و کم فروشی و قمار بازی و فریب دادن و غیر اینها
همه را شامل است اما مفاسد این اطمینان بر عقلا روشن است
که اگر مردم در ملک و مال خود اطمینان نداشته باشند در
طلب آن هیچ رنجی بخود روا نخواهند داشت و اسباب
معیشت که اوضاع نظام عالم است مختل و نسل بنی آدم

که محتاج بغذا و لباس و مکانند منقرض خواهند شد پس از اطمینان کامل چون
امتدادی در زمان بهم رسید و سهولت معاش در آن بکمال رسد و این عالم
نمونهٔ از بهشت شود پس از عدم اطمینان کامل امتدادی پیدا کند این
عالم بالمره خراب و نسل بنی آدم منقرض خواهد شد و از جمله قوانین آن بزرگوار
از برای حصول این اطمینان حد نیست که از برای سارق معین فرموده
و آن قطع یداست که هر کس از مال مردم چیزی بدزدد دست او را قطع
کنند تا دست تصرف مردم از مال یکدیگر کوتاه شود و این حکم را
در حق همه کس بمساوات مقرر فرموده است تا در حق احدی عفو و
اغماض نشود اصل دوم در بیان رکن دوم و آن اختیار است از برای
نوع انسان و این اختیاری که منظور ماست اختیار ممدوح است نه
اختیار مذموم زیرا که اختیار مذموم که سبب اختلال در قانون پیغمبر است
و بنای نظام عالم بر آن است منافی مقصود ماست و اختیار ممدوح
بر شش نوع است اول اختیار بدنی یعنی هر نفسی اختیار بدن خود را داشته
باشد که در هر بلدی یا در هر مکانی تواند بود تا اگر از مکانی و یا از بلدی افسرده
شود محبوس نماند و کلالت و کسالت او را از بروز هنری که در قوه او است
مانع نشود مگر وقتیکه خود را اجیر دیگری کرده باشد مادامیکه خلاف
قانون از او بروز نکرده کسی قادر بر حبس و یا زدن او نباشد و اختیار
شخصی خود را داشته باشد دوم اختیار زبان است یعنی شخص اگر
خلاف قانون در حق خود یا برادران نوعی خود به بیند بتواند بگوید و در
خدمت رؤسای خود بتواند شکایت کند و نیز بتواند آنچه مطابق قانون است
از برای خیر اندیشی خود و برادران نوعی خود بگوید و آنچه مخالف است نهی
کند و این معنی در شریعت و قانون پیغمبر عبارت از امر بمعروف و نهی
از منکر است سیم اختیار قلم است و آن نیز مانند اختیار زبان باشد

مصالح این اختیار آنستکه قانون نظم جاری میشود و اگر متعدی بخواهد خلاف
قانون کند از اندیشه آنکه خواهند گفت و در اخبارات روزنامه جات
خواهند نوشت و در مملکت اعلان و انتشار خواهند داد اقدام برخلاف
نخواهند کرد چهارم اختیار خیال است یعنی هر شخصی اختیار خیال خود را
داشته باشد در هر مذهبی که هست کسی متعرض او نشود اگر خیال او موافق
قانون نظام است فبها المراد و اگر نیست مادامیکه بفعلیت نیامده
مورد بحثی نباشد و پیغمبر خدای فرمود من مامورم که حکم کنم بظاهر شما و مامور
نیستم بباطن شما مصالح این اختیار آنکه مردم در خیالات خود محبوس
نخواهند ماند خیال خود را در هر طریق جولان میدهند اگر مطالب فی نفس الامر
باجتهاد و عقلی خود آزاد دریافت خواهند نمود و اگر مطالب فی نفسه
بجولان خیال مطالب دقیق دریافت خواهند کرد و مقاصد عدم این
اختیار ضد مقصود است پنجم اختیار کسب است یعنی
شخصی بهر کسبی که طبع او مایل باشد اختیار داشته باشد و مورد منع و ملامت
نشود و مصالح این اختیار آنست که افعال بدنی تابع اراده نفسانیست
و محرک اراده نفسانی شوق و رغبت بآن فعل است پس در هر چه
شوق و رغبت بیشتر است قوه محرکه اراده آن بیشتر و فعل او قوی تر
است و مفاسد آن در عکس آن مذکور است و نیز مفسده بزرگ
آنست که بعضی اغنیا و اعزه که به بعضی جهات فقیر و ذلیل میشوند اگر منع
و ملامتی نباشد میتوانند به کسبهای پست یا نوکری مردم بقدر ضرورت
خود و عیال خود اکتساب معیشت کنند چنانکه پیغمبر در ترغیب و تشویق
این اختیار فرمودند اَلْکَاسِبُ حَبِیبُ اللّٰه و حضرت امیر المؤمنین علی ع
از برای یهودی مزدوری میکرد و اجرت میگرفت و قوت عیال خود
میفرمود این معنی برای آن بود که مردم در وقت ضرورت این نوع اکتساب

معیشت را بر خود ننگ و عار ندانند ششم اختیار جماعت است یعنی مردم
اختیار آزاد داشته باشند که از برای مزید الفت یا مشاورت در امور به
انجام اموریکه خیر و نفع ملت و مملکت است در محلی جمع شوند مصالح این
جماعت فوق حد بیانست بر هر ممیزی فواید و مصالح اینجماعت پیداست
که جماعت هم سبب الفت و محبت مردم با یکدیگر است و هم عقول از
مشاورت یکدیگر قوت میگیرند و طریق احسن را در امور بدست میآورند
و هم امور بدستیاری جماعت فیصل پذیرد و عقلائی که غرض نوعی دارند
اگر ایشان را اختیار داده بنظام مملکت مامور دارند بعقل دوربین خیر
اندیش مملکت مرده را میتوانند زنده کرد چنانکه در بعضی ممالک کرده اند
و پیغمبر خدای در فضیلت جماعت مبالغه را از حد گذرانید چنانکه فرمود
لَا خَیْرَ اِلَّا فِی الْجَمَاعَةِ و فرمود یَدُ اللّٰهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ شخص عاقل چون در
نکات این دو عبارت غور کند فضیلت جماعت را دریافت خواهد
نمود و از برای ترغیب بجماعت نماز جماعت را در هر روز و شب پنج
بار سنت مؤکد فرمود و از برای تحقیق جماعت نماز جمعه را در هر
هفته واجب قرار داد که اگر بسبب مشغله ترک مستحب کنند ترک
واجب نتوانند کرد و از برای اجتماع اهل شهر و قرای اطراف آن نماز
عیدین در سالی دو بار در بیرون شهر در صحرا مقرر داشت که اهل و روستا
جمع شوند آشنایان تجدید الفت کنند و بیگانگان را از ملاقات
یکدیگر اسباب الفت و محبت پیدا شود و اهالی شهرها را در مدت
عمر یکبار در موضعی اسباب اجتماع مقرر فرمود که آن مکه باشد و از
برای تسهیل این کار این امر را موقوف باستطاعت داشت
تا کلفتی وارد نیاید و آن بزرگوار در جمیع امور و مواد جماعت را
پیش نهاد خاطر فرمود حتی در مقام مشاورت با آنکه عقل کل بود

بی مشاورت اصحاب بر امری اقدام نمیفرمود واگر رای اصحاب را
مطابق رای قویم خود نمیدید بسا بود که محض حفظ جماعت قرار را برای
اصحاب مینهاد اصل سیم در بیان رکن سیم و آن مساواتست
در بنی نوع انسان و مساوات بر دو نوع است یکی مساوات در
نفوس و یکی مساوات در حقوق وحدود امّا مساوات در نفوس باین
معنی که جمیع مردم از فقیر و غنی همگی از فرزندان آدم برادران یکدیگرو
در مرتبه واحده اند می باید که از برای ازدیاد الفت محبّت در رتبه
واحده حرکت کنند و اغنیا و اعزّه را جایز نیست که بغرور مال و
عزّت بر فقرا و ضعفا تجبّر ورزند چه این معنی بر ایشان محسوس است
که این امور اعتباریّه را هیچ اعتباری نیست و در هر سالی چندین
غنی فقیر میشوند و نیز بالعکس و قباحت افتخار به نسبت بیشتر از
افتخار بمال است زیرا که آن مفتخر بمال و جاه خود افتخار میکند
و این افتخار بمال و جاه دیگری و مساوات باین معنی که معنی اخصّ
اوست اگرچه از باب تهذیب اخلاق است ولی مدخلیّت
تامّه در سیاست مُدن دارد و فواید و منافع آن آنست که سبب
جذب قلوب و الفت و محبّت است و محبّت سبب ظهور
وحدت خواهد بود که مقصد اعلی است و انتفاع مردم از یکدیگر
و نظام و قوام عالم از آن است و نقص آن آنست که تکبّر که سبب
نفرت و عداوت و عدم انتفاع مردم از یکدیگر و مورث تخریب
عالم است پیغمبر صلّی الله علیه وآله بعد از فتح مکّه و اطاعت قریش
بر منبر بر آمده اوّل کلامی که فرمود این بود که ای جماعت قریش اوّل
خواهش من بفرمان خدای تعالی از شما آنست که تفاخر جاهلیّت
را از خود سلب کنید بمال و عشیرت و نسب بر یکدیگر تفوّق نه

نجویید چه فقراء و ضعفاء خود پاس حشمت اغنیا و اقویا را دارند دیگر
بر ایشان تکبّر کردن ظلم است و خود آنجناب با خلق خدای
بمواسات میزیست که در سواری هرگز پیاده را در رکاب خود
نمیگذاشت امّا مساوات در حقوق وحدود آنست که اشخاص
در متابعت دین و آئین که عبارت از این قانون پیغمبر است
و بعبارت دیگر خدمتگذاری در نظام عالم است مستحق اجر
و جزا میشود و از برای هر زحمتی و خدمتی اجری و جزائی مقرّر
فرموده و همچنین از مخالفت دین و آئین مستوجب زجر و سزا
می شوند و از برای هر تقصیری و مخالفتی حدّی از زجر و سزا
معیّن فرموده میباید این اجر و جزا و زجر و سزا که مقرّر داشته در
حقّ جمیع اشخاص بمساوات باشد نه آنکه بملاحظات و اغراض
زجر و سزا در حقّ اعزّه و اغنیا عفو و اغماض کنند و اجر و جزا را
فقرا و اذلّه کسر و نقصان دهند و مساوات را معنی اعمّی است
که علم بر آن و عمل در آن بعد از انبیاء مخصوص بکمّلین از عقلاست
و نگارنده بر همین معنی اشاره کرده میگوید که لفظ مساوات
از روی دلالت مشعر بر عدالت است و عدالت از توسط
بین الافراط والتفریط و حاکی معنی وحدت پس مساوات را
که عدل است داننده و کننده آنرا عادل خوانند و این تدبیر
و سیاست ناموس الهی دانند ارسطاطالیس میگوید عادل
اوّل خداوند عالم است که در خلقت جمیع اشیاء میزان مساوات
نهاده و عدل خود را آشکار فرموده و عادل ثانی صاحب
ناموس اکبر است و ما او را پیغمبر خدا میدانیم اصل چهارم
در بیان رکن چهارم و آن اتّحاد فضلیّت از برای بنی نوع انسان

خداوند در این آیه شریفه فرموده است اِنَّ اَکرَمَکُم عِندَ اللهِ
اَتقٰیکُم، این است و بجز این نیست که عزیزترین شما نزد خداوند
عالم پرهیزکارترین شماست و مراد از پرهیزکار کسی است که
بقانون عقل کل و ختم رسل صلی الله علیه و آله در علم ابدان و علم
ادیان عمل کند پس هر کسیکه متابعت قانون او را بیشتر میکرد
امتیاز او از دیگران بیشتر بود و او را عزیزتر میداشت و بر
عزت و اعتبار او می افزود مثلاً هرگاه در جنگ بود هر که در جهاد
دلیرتر و با دانش تر حرکت میکرد او را سردار فوجی میفرمود و اگر
کسی با کمال خلوص اگرچه بمعذرتی در جنگ حاضر نشده بود
کسی را که در جنگ حاضر شده بود تفضیل میداد چنانچه خداوند
در این آیه شریفه میفرماید فَضَّلَ اللهُ المُجاهِدینَ عَلَی القاعِدینَ
دَرَجةً و نیز در این آیه میفرماید یُؤتِ کُلَّ ذی فَضلٍ فَضلَهُ
یعنی در آئین من مقرر است که داده میشود بهر صاحب فضلی امتیاز
فضلی او اما مصالح و منافع این امتیاز فضلی آنست که چون هر
کس دانست که امتیاز داده نمی شود مگر از جهة افزونی هنر
هر کس در هر صنفی اعم از خدم و حشم و ارباب حرف و صنایع و
اصحاب کشت و زرع همت بر اکتساب فضل و افزونی هنر
خواهند گماشت تا مستحق امتیاز شود و چون این امتیاز داده
شود بر شوق دیگران در اکتساب هنر خواهند افزود و امتیاز اهل
هنر محل ایراد احدی نخواهد بود و بدین واسطه در آبادی کشور و
قوت مملکت و شوکت لشکر و کثرت صنایع و حشمت پادشاه
یوماً فیوماً افزایش پدید آید چنانچه بعضی از ممالک خارجه خصوص
دولت برطانیه رعایت این امتیاز را کرده اند و منافع آن را برده اند

وچنان در این امور مراقب و مواظب بند که حق هیچکس فروگذاشت نمی
شود و اگر در صورت تحقق امتیاز فضلی کسی اکتساب هنر نکند و بذلت
و فقر افتد بر او لازم است که بر خود شماتت کند و اگر اکتساب هنر
کرده امتیاز فضلی نداده اند رؤساء مملکت مقصر اند اما مفاسد
عدم امتیاز فضلی آنست که هیچکس تن بزحمت اکتساب هنر نخواهد
داد چه زحمت بیفایده را هیچ دیوانه نخواهد کشید و بدین سبب در
جمیع اجزاء و اشخاص مملکت خلل و نقص روی خواهد داد و پیغمبر صلی الله
علیه و آله از هرچه مانع اکتساب هنر است منع فرمود مانند
لهو و لعب و بطالت و کاهلی و غیر ذلک و شرب خمر را در صورتی
که سبب مفاسد دیگر نشود چون سبب تضییع اوقات و نپرداختن
باکتساب هنر خواهد شد حرام فرمود در صورتیکه مورث
تقصیری در قانون نظام شود و از برای هر تقصیری حدی که معین
فرموده جاری خواهد شد و سؤال غیر مستحقین را با وجود صحت
اعضاء بدنیه و سؤال روزگار میگذرانند حرام فرمود تا باکتساب
روزی و هنر مشغول شود و وجود شریف خود را به بیکاری و بیعاری
نگذرانند چون عاقل هوشیار در اصول این چهار ارکان خانه
نظام عالم بتامل نظر کند خواهد دانست که جمیع امور متعلقه بنظام
عالم راجع باین ارکانست و اوامر و نواهی پیغمبر خدای را آنچه
بجهة اختصار در این اصول ایراد نکردیم راجع باین چهار رکن خواهند
دید خلاصه چون پیغمبر صلی الله علیه و آله قانون نظم عالم را بنحوی که
در اصول اربعه ذکر شد بر وضع و تشریع اعلام و ابلاغ فرمود
احکام خداوند آوازه اَنَا نَبِیُّ بِالسَّیفِ را در داد یعنی در مدت دو
سال که اظهار نبوت کردم جز خیر و صلاح مردم چیزی نگفتم و نخواستم

ودراین مدّت در تبلیغ رسالت وحسن خلق وفروتنی چیزی فرو
نگذاردم پس هرکس تا اکنون از راه عناد و لجاج برنگشته از زمره
وحشیان ودرندگان است وآتش فتنهٔ اورا جز بشمشیر نمیتوان
نشانید اکنون از برای او پیغمبر بشمشیرم ودراین زمان که از ورود مدینه دو
سال گذشته بود علی التوالی اینکه خبر میرسید که مشرکان قریش برعناد
و لجاج خود افزوده بعضی از مسلمانان را محبوس ساخته در شکنجه
عذاب دارند وبهرکس درمکه ملاقات کنند وبهرجا از دیار شام
وطوایف اعراب سفر کنند زبان قدح ومذمت پیغمبر خدا گشوده
مردم را اغوای واضلال مینمایند ازاین بیان اعتراض خونریزی
وقتال آنحضرت مندفع میشود ونیز خبر رسید که شتران مهاجرین را
کاروان قریش درحین عبور بتاراج برده اند پیغمبر از استماع این
اخبار وحرکات ناهنجار آنقوم را که درمکه دیده بود بیاد آورد
وتنبیه آنقوم را واجب دیده سیصد وچهارده تن از مردمان
مبارز مهاجر وانصار را برداشته متوجه کاروان قریش شد که بجانب
شام میرفتند چون نزدیک رسید معلوم شد که کاروان گذشته است
پس درمحلّی دور از معبر بانتظار معاودت ایشان نزول فرمود این خبر در
دیار شام بابی سفیان که بزرگ آن کاروان بود رسید مسرعی باشتاب
تمام بمکه فرستاده وقریش را آگاهی داد و ولوله درتمام قبیله قریش
افتاده از وضیع وشریف اجتماع کرده به تهیهٔ اسباب خروج اشتغال
نمودند واحدی را در خروج معذور نداشتند چون یک منزل از مکه
دور شدند ابوسفیان اعلام داشت که معاودت کرده کاروان را از
بیراهه گذرانیده وبمحل امن رسیده ام شما بمکه مراجعت نمائید قریش
چون خود را بالشکر آراسته دیدند کینه وعداوت ایشان را براین داشت

که بمقابله پیغمبر درآمده قتال کنند پس درمنزلی که مسمّی به بدر بود نزول کردند
آنحضرت چون از لشکر قریش وعدّت وجمعیت ایشان آگاهی یافت
باهمان سیصد وچهارده تن دل برجهار به قوم نهاد وفرمود کم مِن فِئَةٍ
قَلِیلَةٍ غَلَبَت فِئَةً کَثِیرَةً تا برایشان معلوم شود که مصابرت آن
حضرت از آزار واذیت آنقوم را درمکه از جهة قلت عدد نبود بلکه باحترام
خانهٔ خدای ورفق ومدارای باقبیله وعشیرت بود پس بجانب بدر توجه
فرمود لشکر قریش جاسوسان فرستادند تا از محل نزول پیغمبر آگاه شده
بمقابله ایشان درآیند چون جاسوسان آمده از توجه پیغمبر ایشان را آگاهی دادند
بادل قوی بمقابله لشکر پیغمبر درآمدند آنحضرت سواد لشکر قریش را دیده محلّی
که شایسته میدانست امتیاز داده صفوف لشکر را بنوعیکه شایسته
بود آرایش داد و یک یک را مژدهٔ فتح میداد مخالفین نیز درمقابل
صف راست کردند جنگ درگرفت تیغ آتشبار علی بن ابیطالب ع
سرفشانی آغاز کرد وحمزه درقلب لشکر قریش درافتاده از کشته پشته ها
میساخت سایر مهاجر وانصار نیز از یمین ویسار کشش وکوشش
مینمودند تا هفتاد تن که از بزرگان وشجاعان قریش بودند کشته شدند
وابوجهل نیز از جمله کشتگان بود لشکر قریش راپای اصطبار از جای بر
رفته راه فرار درپیش گرفتند ولشکر حضرت بدنبال ایشان درآمده اسیر
میگرفتند تا هفتاد تن دیگر نیز که اغلب از بزرگان وصنادید بودند بقید
اسیری درآمده گرفتار شدند باقی قریش از برق وباد سرعت سیر
عاریت کرده بجانب مکه گریختند وغنایم بسیار بدست مهاجر وانصار
آمد وهم دراین روز ابولهب بدوزخ پیوست وهم دراین سال روزه
ماه رمضان فرض شد وصدقه فطر واجب آمد وقبله از طرف بیت
المقدس بطرف کعبه تحویل یافت وتزویج سرور اولیا وسیدة النساء

بوقوع پیوست وهم درانسال مهم بنی قینقاع فیصل یافت ودرسال سوم
ازهجرت غزوه ذی امر وقرده روی داد وهم دراین سال ولادت حضرت
امام حسن ع وحرب احد وشهادت دندان مبارک انحضرت وشهادت
حمزه واقع شد وعبدالله بن جحش اسدی ومصعب بن عمیر وذکران انصاری
وحنظله بن ابیعامر وچند نفر دیگر از صحابه کرام درجنگ احد شهید شدند
ودرسال چهارم ازهجرت حضرت امام حسین ع متولد گشت وام
سلمه بنت امیه را انحضرت نکاح فرمود وزینب بنت خزیمه را عقد
نمود وهم دراین سال قلعه بنی نضیر رافتح کرد وآیه اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ
وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ
لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ نازل گردید ودرسال پنجم ازهجرت غزوه ذات الرقاع
ودومة الجندل وغزوه بنی مصطلق وغزوه خندق وکشته شدن
عمرو بن عبدود بدست امیر المؤمنین حیدر ع وغزوه بنی قریظه واقع شد و
درسال ششم غزوه بنی لحیان وغزوه بنی عروه وصلح حدیبیه با اهل
مکه ودعوت پادشاهان بدین اسلام وافک عائشه ونزول آیه برائت او
اتفاق افتاده ودرسال هفتم ازهجرت فتح خیبر وبعد فدک وفتح
وادی القری روی داد ودرسال هشتم ازهجرت اسلام خالد بن
ولید وعمرو بن العاص وغزوات اعراب روی نمود وغزوه موته
وفتح طایف وبنی طی وتولد ابراهیم بن رسول الله ص وقوع یافت وفتح
مکه هم دراین سال واقع شد ودرسال نهم هجرت نزول آیه حجاب و
نزول آیه برائت وتخریب بتخانه قیس ومردن عبدالله سلول منافق
واقع شد ودرسال دهم رحلت ابراهیم بن رسول الله ص وگذاردن حجة
الوداع ومقرر نمودن خلافت بعلی بن ابی طالب علیه السلام بحکم الهی
چون رسول خدا ص بعد از حجة الوداع آهنگ مدینه فرمود جبرئیل فرود شد

وفرمان بیاورد که ای محمد تبلیغ رسالت بروجه کمال بپای بردی واکنون
وقت است که سفر آن جهان کنی میباید اسرار ربوبیت وودایع الوهیت
رابا علی که نفس نفیس تست تسلیم داری وعهد وبیعت اورابر ذمت
تمامت مسلمین واجب داری لاجرم پیغمبر ص علی راحاضر ساخته مجلس رااز
بیگانه بپرداخت واورا از خزائن الهی داد امادر کشف این معنی کار به
تاخیر میکرد چه دانسته بود این کار بر منافقین دشوار آید لاجرم بجانب
مدینه شتاب گرفت چون بموضع غدیر خم رسید دیگر باره جبرئیل بیامد
ودر ابلاغ این حکم این آیت بیاورد یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ
اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ اِنَّ عَلِیًّا مَوْلَی الْمُؤْمِنِیْنَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا
بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی
الْقَوْمَ الْکَافِرِیْنَ چون این آیت بیامد ودر ابلاغ این حکم چندین تاکید
یافت رسول خدای این هنگام که نیم ساعت تا زوال آفتاب مانده بود
درسورت گرما وحدت حرارت هوا با اینکه غدیر خم جای فرود شدن ومنزلگاه
ساختن نبود از راحله پیاده شد وفرمان کرد تا هر کس از پیش رفته بود مراجعت
دادند وهر کس در دنبال بود حکم فرمود تا بعجل وشتاب حاضر کردند
ومحلی اختیار فرموده وجهاز شتر بر زبر هم نهادند منبری بکردند ورسول خدای
بر منبر صعود داده وخطبه قرائت فرمود وامامت وخلافت علی بن
ابیطالب علیه السلام را منصوص داشت وفرمان کرد که حاضر بغایب
برساند وپدر پسر را بیاگاهاند چندانکه این ابلاغ تا قیامت برود ومردمان
باز دانند که هر کس خلافت علی را بیواسطه تقریر ندهد از آتش دوزخ
نرهد دراین هنگام که انجماعت که یکصد وبیست هزار تن بودند یکباره
عرض کردند ای پیغمبر خدا شنیدیم امر خدا وفرمان رسول اورا
بدل وزبان ودست اطاعت کردیم این بگفتند وبر پیغمبر گرد آمدند

بیان منصوص شدن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخلافت بلافصل

رحلت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

وبدین فرمان برداری بیعت کردند وجبرئیل فرود آمد وآیت مبارک بیاورد
که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت
لکم الاسلام دینا پس پیغمبر خدا از منبر بزیر آمد فرمان کرد از بهر علی
خیمه برافراشتند ومردمانرا حکم داد تا بحضرت شتافته جنابش را
بتحیت وتهنیت سلام دهند وباو بخلافت بیعت کنند پس مردمان
فوج فوج برآنحضرت درآمدند وبدینگونه سلام دادند وگفتند السلام
علیک یا امیر المؤمنین عمر بن الخطاب براین تهنیت سخنی چند برافزود
وگفت بخ بخ لک اصبحت مولائی ومولی کل مؤمن ومؤمنة واین
کلمات عرب وقت رضا وهنگام شگفتی برزبان میراند وهرجماعت
که با علی بیعت میکردند رسول خدا میفرمود الحمد لله الذی فضلنا
علی جمیع العالمین تا سه روز کار بدینمنوال میرفت ودرسال یازدهم
از هجرت آنحضرت مریض شد ودر بیست ونهم ماه صفر بعالم جاوید
خرامید ودر مدینه درحجرهٔ خویش مدفون گردید وهمای روح مبارکش
در آشیان عند ملیک مقتدر منزل گروید عمر شریف آنحضرت شصت
وسه سال بود چهل سال در مکهٔ معظمه بود تا آنکه وحی بآنحضرت نازل شد
بعد از آن سیزده سال در مکه اوقات گذرانید وده سال دیگر در مدینه
منوره توقف فرمود شمایل منور آنحضرت چهره مبارک نورانی چون
بدر درخشان گونه هموار موی مبارک نه بسیار پیچیده ونه افتاده
پیشانی گشاده ابرو پیوسته وباریک موی سر چون مشک
از فراز فرق تا بناگوش ملی کشیده وباریک ومیان اندکی برآمده
ریش مبارک انبوه دهان حد وسط چون غنچه گل دندانها سفید چون
مروارید نازک وگشاده گردن چون فواره از نقره خام واعضای
بدن مقدس همه معتدل قوی وخوش اندام سینه وشکم برابر یکدیگر

در بیان زوجات و اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله

موی نازکی از میان سینه تا ناف کشیده میان دو کتف پهن ونشان
مهر نبوت مفاصل قوی پستانها واطراف سینه وشکم صاف وبی مو
پا پیا قوی مچ ودستها بلند بخوبکه براست ایستاده بزانوی مبارک میرسید
نوری از جبین مبارک ساطع بود که چون در شب تاریک از کوچه
گذشتی شعاع آن از روزنها واهل خانها چون روز روشن شدی
پشت پا بسیار نرم کف پا بسیار هموار نبود که همه آن بزمین برسد
وقد از میانه بالا اندکی بلندتر اما ازوجات آنحضرت ارباب
خبر آورده اند که آنسرور یازده زن بحبالهٔ نکاح درآورد اوّل خدیجه کبری
واو بهترین زوجات مطهرات بود دوّم سوده بنت زمعة بن قیس
که نسب او در لوی با آنحضرت شرکت دارد سیّم عایشه بنت ابوبکر
ابی قحافه چهارم حفصه بنت عمر بن الخطاب پنجم زینب بنت خزیمه
که نسب او وششش واسطه بعامر بن صعصعه میرسد ششم امّ سلمه
بنت امیه ومادر او عاتکه عمه رسول خدا بود هفتم زینب بنت جحش که
نسب وی بخزیمة بن مدرکه میرسد ومادر زینب نیز عمهٔ آنحضرت بود ودر اصل
اسم او برّه بود هشتم جوریه که اسم او نیز برّه بود وآنحضرت بجوریه تغییر
فرمود ونسب او بمالک بن خزیمه میرسد نهم امّ حبیبه بنت ابی سفیان بود ونام
وی صفیه بنت ابی العاص بود وخواهر معویه است از جانب پدر وهم
صفیه بنت حیّ بن اخطب از یهود نضیر بود یازدهم میمونه واو دختر حارث
بن جون بود اما سرایای آنحضرت چهار بودند اوّل ماریه قبطیه بنت شمعون
که مقوقس ملک اسکندریه برسم هدیه برای آنحضرت فرستاده بود دوّم
ریحانه بنت زید بن عمر بود سیّم کنیزکی بود که زینب بآن حضرت بخشیده بود
چهارم کنیزکی بود که بارث بآنحضرت رسیده بود اما اولاد ذکور آنحضرت
سه نفر بودند قاسم وعبدالله وابراهیم قاسم وعبدالله در مکه فوت شدند

وابراهیم از ماریه قبطیه بوجود آمد و او در مدینه فوت شد و اولاد اناث آن
حضرت بغیر از فاطمهٔ زهرا علیها سلام بنود زینب و کلثوم ربیبه آنحضرت
بودند والله اعلم بحقایق الامور وصلی الله علی محمد وآله اجمعین الی یوم الدین

شرح حال گلدستهٔ چمن رسالت اعنی حضرت البتول بضعة الرسول
فاطمة الزهرآء سلام الله علیها پوشیده نماند که باتفاق جمیع افاضل
علماء آنمخدره کبری عزیزترین اولاد خاتم الانبیاء بود و بشرف ذات
وحسن صفات وعلو مرتبت وسمو منقبت منفرد بود از حضرت باقر علیه
السلام مرویست که ولادت آنحضرت پنجسال از بعثت گذشته بود
که روی نمود در ماه جمادی الثانیه در روز جمعه و در وقتی که هجده سال و هفتاد
و پنج روز از عمر شریفش گذشته از دار فانی بسرای جاودانی انتقال فرمود
القاب آن مخدره مبارکه وطاهره وزاکیه وراضیه ومرضیه ومحدثه
وبتول وزهراست وکنیت ام محمد وام الحسن وام الحسین
وام الائمه وام الکبری است روایت شده که اگر حضرت علی
فاطمه را تزویج نمی نمود فاطمه را تا روز قیامت کفوی نبود و در کتب
فریقین مذکور است که حضرت رسول فرموده است که فاطمة بضعة
منی من آذاها فقد آذانی ومن اغضبها فقد اغضبنی در
بعضی اخبار آمده که ان الله یغضب لغضب فاطمة ویرضی لرضاها فضایل و
مناقب آنحضرت از حد افزونست و از شماره بیرون آورده اند که
فاطمه نه سال در خانهٔ جناب امیر المؤمنین بود و در هجده سالگی آن
مخدره رحلت فرمود و مدت بقای آنحضرت بعد از پدر بزرگوار خود
اکثر علماء امامیه بر آن رفته اند که در روز سوم ماه جمادی الثانی رحلت
فرمود تغسیل وتکفین وتدفین آنحضرت در شب واقع شد بنا بر وصیت
آنحضرت در شب مدفون گشته و بغیر از سرور اولیا و بقولی عبدالله بن

عباس کسی دیگر بجنازهٔ آنحضرت حاضر نبود چون آنحضرت از خلفاء اولیای
ایشان آزرده خاطر بود نمیخواست بر جنازهٔ آنحضرت نماز گذارند لهذا
اینگونه وصیت فرموده و در مدفن آنحضرت اختلاف است بعضی گویند
در مابین قبر ومنبر رسول الله وحدیث ما بین قبری ومنبری روضة من ریاض
الجنة مؤید این است وجمعی گویند در خانهٔ خود مدفون است و در کتب اخبار
آمده که از آنحضرت چهار فرزند ارجمند بوجود آمد حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین و زینب وام کلثوم زینب را بعبدالله بن جعفر طیار در سلک
ازدواج کشیدند و از او دو پسر متولد شد عبدالله و عون هر دو در
کربلا شهید شدند و در مناکحت ام کلثوم اختلاف است بعضی گویند
که عون بن جعفر او را نکاح کرد و چون عون فوت شد محمد بن جعفر او را
تزویج نمود و محمد را از ام کلثوم دختری بود چون محمد فوت شد عبدالله
بن جعفر ام کلثوم را عقد نمود و فوت او در خانهٔ عبدالله بود و از زینب
وام کلثوم مطلقا نسل نماند و ذریت حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله از حسنین باقی ماند والله اعلم وصلی الله علی محمد وآله اجمعین الی یوم
الدین

چمن چهارم در شرح حال اعمام وعمات بنی اعمام حضرت رسول الله صلی
الله علیه وآله مشتمل بر چهار خیابان حضرت رسول را نه عم بود و
شش عمات بدین اسامی اول حارث دوم زبیر ملقب بجحل سوم
عبداف چهارم ضرار پنجم مقوم ششم ابو طالب هفتم ابو لهب
هشتم عباس نهم حمزه اما عمات اول ام حکیم دوم عاتکه سوم
امیمه چهارم رضیعه پنجم صفیه ششم بره اما از اعمام ابو طالب
و عباس و حمزه و از عمات صفیه مادر زبیر بحضرت رسالت ایمان
آوردند چنانچه حال هر یک مذکور میشود —

خیابان اوّل در ذکر حال جناب عبّاس بن عبد المطّلب عمّ رسول الله صلّی الله علیه و آله جناب عباس عم حضرت رسول از جانب پدر است و از سادات صحابهٔ آنحضرت و اصحاب امیر المؤمنین بود بعد از ابیطالب تولیت و سقایت حج مینمود حضرت رسول او را گرامی داشتی و فرمودی که عباس بمنزلهٔ پدر من است و عباس در تخلف از بیعت ابی بکر با سایر بنی هاشم موافقت نموده تابع رای حضرت امیر المؤمنین علی ع بود و سن عباس بدو سال زیاده از سن شریف حضرت رسول بود و در رمضان سال سی و دوم از هجرت وفات نمود و در بقیع مدفون است و آن جناب را ده تن پسران بودند بدین اسامی فضل و عبد الله و عبید الله و قثم و سعید و کثیر و عبد الرحمن و صبیح و تمیر و تمام و خلفای بنی عباس که سی و هفت تن بودند و مدت دولتشان پانصد و بیست و سه سال و دو ماه و بیست روز بود که اوّل ایشان سفاح ابو العباس عبد الله بن محمد بن عبد الله بن علی بن عبد الله بن عباس و آخر ایشان مستعصم ابو احمد عبد الله است از نسل عباس عمّ رسول رسول خدا بودند چنانکه شاعر در این اشعار گوید —

بیت

از بنی عباس سی و هفت تن بودند امیر ؛ کز سنان تیغشان شد سینهٔ اعدا فگار
بود سفاح آنگهی منصور و مهدی از عقب ؛ هادی و هرون بدند آنگه امیر کامکار
معتصم آنگاه واثق بعد از و متوکل است ؛ منتصر پس مستعین بود و است مر و بشکار
مهتدی و معتضد باشد پس آنگه مکتفی ؛ مقتدر پس قاهر و راضی امیر روزگار
متقی و مکتفی آنگه مطیع و طایع است ؛ قادر و قایم پس آنگه مقتدی شد آشکار
بعد از و مستظهر و مسترشد است راشد ای ؛ مقتفی مستنجد آن کش شیر گردون شد شکار
متقی و ناصر و ظاهر دگر مستنصر است ؛ آخرین قوم مستعصم بامر کردگار

و اسلام عباس قبل از فتح خیبر بود لکن اسلام خود را پنهان میداشت و در روز فتح مکه اظهار نمود و الله اعلم —

خیابان دوم در ذکر حال جناب حمزة بن عبد المطّلب عمّ حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله جناب سید الشهدا حمزه عم رسول خدا و برادر رضاعی آنحضرت بود و در ملازمت آن سرور بسر میبرد و در نصرت آنحضرت مساعی جمیله مینمود و هم چنین رقم دوستی علی مرتضی را بر لوح دل مینگاشت در شرح دیوان مرتضوی مسطور است که حمزه در سال ششم از نبوت مسلمان شده و سبب آن بود که روزی حضرت رسول خدا در مقام صفا اقامت داشت و ابو جهل میگذشت و بدون سبب ایذا بآنحضرت رسانید و حمزه بشکار رفته بود و عادت او آن بود که در مراجعت از شکار طواف کعبه کردی چون باز گشت و طواف میکرد کنیز عبد الله بن جدعان صورت حال که میانهٔ حضرت و ابو جهل گذشته عرض کرد حمزه در حال بمجلس قریش رفت و بکمان سر ابو جهل را بشکست و اظهار اسلام کرد بالجمله حمزه در نصرت و حمایت حضرت رسالت بسیار کوشید و در آخر در حرب احد شربت شهادت نوشید و شهادت آنجناب بر اینوجه بود که جبیر بن مطعم که یکی از اشراف عرب بود غلامی داشت حبشی که او را وحشی میگفتند مردی مبارز بود و پیوسته بزوبین حرب کردی و چون لشکر قریش عزیمت مدینه کردند جبیر وحشی را طلبید گفت دانسته که روز بدر عم مرا طعیمه بزاری زار بکشتند و من یک عم داشتم و محمد دو عم دارد حمزه و عباس عباس خود در مکه است و حمزه در مدینه اگر در این حرب حمزه را بقتل رسانی ترا آزاد سازم و بمال وافر شادمان گردانم و وحشی آن کار را

در عهده اهتمام گرفت و نیز هند که زن ابی سفیان بود و جمالی با کمال داشت
پدر او نیز در روز بدر در چاه هلاک افتاده بود وحشی را طلبیده گفت اگر
محمد یا یکی از خویشان او را بخون پدر من بکشی آن مقصود که ترا از من
بخاطر باشد بحصول وصول یابد پس وحشی بشادی آزادی و وعده
وصل هند در کشتن یکی از خاندان رسالت عازم شد و در روز
حرب احد تفحص تمام بجای می آورد دید که سرداران مهاجر
و انصار در محافظت سید ابرار غایت اهتمام بجای می آورند ممکن
نیست که کاری توان کرد پس بجستجوی حضرت امیر المؤمنین علی درآمد
دید که مبارز میدان لافتی در حرب مهارتی تمام دارد و از جوانب
با خبر است دانست که بدو دست ندارد بجانب حمزه روان شد
دید که چون شیر مست شمشیر بدو دست گرفته بمیان قوم خویش در
آمده صف لشکر قریش را در هم شکست و رجز گویان مبارز میطلبد
و کسی در برابر او نمی آید بی محابا خود را در میان قوم انداخت و بضرب
شمشیر ایشان را متلاشی و پریشان ساخت و پروای حفظ اطراف
نداشت پس وحشی در کمین نشست و فرصت میطلبید ناگاه
مرکب حمزه قبسر در آمد و وحشی از کمینگاه بیرون آمد زوبین بر
وی انداخت بعانه اش آمد که از طرف دیگر سر بدر کرد حمزه برگشت
بجانب کمینگاه توجه نمود تا ببیند زخم بروی که زده بروی افتاد و پیشانی
مبارک بر زمین نهاده کلمه توحید بر زبان راند و جان بجانان افشاند
وحشی صبر کرد تا مردم از نزدیکی او دور شدند بیامد و شکم حمزه را
بشکافت و جگرش را بیرون آورده بنزد یک هند برد که اینک
جگر قاتل پدرت بگیر هند آنرا بگرفت و بکمید و بینداخت و پیرایه که در
گردن داشت بوی داد و گفت چون بمکه برسیم دیگر خدمات ترا ایساد

دارم پس پرسید که حمزه در کجاست وحشی او را بر سر حمزه آورد و هند کارد برکشید
گوش و بینی او را ببرید و در رشته کشیده با خود ببرد پس حضرت رسالت چون حمزه
ندید از صحابه پرسید که حال عمم چون است و چرا او را نمی بینم حارث بن ضمیر از نزد
آنحضرت بطلب حمزه روان شده دیر آمد حضرت امیر علی علیه السلام
از عقب او برفت چون حمزه را بدان حال بدید بگریه در آمد و باز گشته آنحضرت را
خبردار گردانید سید ابرار بیامد و حمزه را بدان حال بدید و اندوهناک شده
و بگریه در آمد زیرا که حمزه را بسیار دوست میداشت که هم عم او بود و هم برادر رضاعی
آنگاه فرمودند که حمزه را کفن نکنند و بهمان جامه خون آلود در قبر نهند

خیابان سوم در ذکر حال السید الکبیر ابوطالب عم حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولاده و اعقاب آن جناب

جناب ابوطالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی الهاشمی
القرشی عم رسول خدا بکنیت مشهور شده و در اسم سامی او خلافست
بعضی گفته اند که اسم او همان کنیت اوست و بعضی بر آنند که اسم او
همان عمران است و آل عمران را در بعضی از آیات قرآنی بر آن حمل
نموده اند و بعضی گفته اند که اسم او عبد مناف است یعنی عبد العالی زیرا که
بنای جوهر کلمه نوف و ماده او بر وجهی که از کتاب صحاح اللغة و قاموس
مستفاد میشود دلالت بر علو و شرف و ارتفاع و زیادتی میکند
بالجمله جناب ابوطالب را با حضرت رسالت محبت تمام بود و هیچ
دقیقه از تقویت و نصرت آنحضرت فرو گذاشت نمی نمود و از
اشعار آن بزرگوار و اخبار ائمه اطهار فهم میشود که تصدیق به نبوت
داشته لیکن بنا بر مصلحتی اخفای تلفظ بکلمه شهادت مینموده و بر
بر ایمان او اجماع اهل البیت است چنانکه شیخ ابن اثیر جزری
شافعی نیز در کتاب جامع الاصول نقل این اجماع نموده و گفته

که اجمع اهل البیت علی ایمانه و اجماع اهل بیت حجت است و
در جامع کلینی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت نموده که
مَن اعتقد اَنّ ابُوطالب مات کافراً فهُو کافر چه ظاهر است
که آن اعتقاد مستلزم انکار اجماع ائمه معصومین بلکه مؤدی بانکار عصمت
ایشان است پس معتقد آن کافر خواهد بود و نیز از حضرت امام رضا
مرویست که نقش نگین ابوطالب این بود که رَضیتُ بالله رَبّاً و
بابن اخی محمّدٍ نبیاً و بابنی علیٍّ له وصیّاً بالجمله بروجهی که ابن ابی
الحدید در شرح نهج البلاغه ذکر نموده تمام امامیه و اکثر زیدیه و کثیری
از معتزله مانند ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و امثال ایشان
بر آنند که ابوطالب مؤمن بود و اهل سنت بعداوت امیرالمؤمنین
و متابعت معویه طریق انکار می پویند و آن شریف بزرگوار را کافر می
دانند شیخ ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه فی معرفت الصحابه
او را ذکر نموده و گفته که ولادت آن بزرگوار قبل از حضرت رسول صلعم
بسی و پنج سال بود و چون عبدالمطلب را وفات رسید وصیت حضرت
پیغمبر صلعم را بابی طالب فرمود و او متکفل حال آنحضرت بود در تربیت او
کمال شفقت بجای می آورد و در سفر شام او را همراه برد و چون آن
حضرت مبعوث شد کمر تقویت و نصرت او را بر میان جان بست
اعادی را از و دفع میفرمود تا ابوطالب در حیات بود حضرت
رسول صلعم بمهاجرت از مکه حاجت نیفتاد و چون آن سید کبیر
بجوار پروردگار رفت حضرت بمهاجرت ناچار شد و ابوطالب را
در مدح حضرت رسالت دیوانی است که جامع این اوراق بطبع در آورده
موجود است و جناب ابوطالب را چهار تن فرزند بود و ندبدین اسامی
طالب عقیل جعفر طیار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

اما جعفر بن ابی طالب الهاشمی صاحب کتاب استیعاب گفته که
او شبیه ترین مردم بود بحضرت پیغمبر از روی خلق و خُلق و آنحضرت
او را بسیار دوست داشتی در باره او فرموده که اَشبهتَ
خَلقی و خُلقی و نهایت شرف است در وصف وی و جعفر اکبر
بود از علی بده سال و عقیل اکبر بود از جعفر بده سال و طالب اکبر بود
از عقیل بده سال و جعفر از مهاجران اوّلین بود که بجانب دیار
حبشه مهاجرت گزید و در ایام فتح خیبر خدمت حضرت رسالت
رسالت رسید مرویست از حضرت امام زین العابدین ع
که چون جعفر طیار از هجرت حبشه مراجعت نمود وقتی آمد که رسول
خدا فتح خیبر کرده بود و در خیبر بود پس بقدر مسافت یک تیر
پرتاب پیغمبر باستقبال او شتافت چون جعفر نظرش بجمال
عدیم المثال آنحضرت افتاد مشتاقانه بجانب آنحضرت دوید
حضرت او را در بر گرفت و دست در گردن او در آورد و فرمود
که نمیدانم که شادی من بکدام بیشتر است بقدوم جعفر یا
فتح خیبر پس سوار بر ناقه عضبای خود شد و جعفر را ردیف خود ساخت
و چون ناقه براه افتاد حضرت فرمود ای جعفر ای برادر میخواهی
بخشش بزرگی بکنم نسبت بتو میخواهی ترا عطیه گرانبهائی بدهم
میخواهی ترا برگزینم مردم گمان کردند که مال بسیاری از غنائم خیبر
باو عطا خواهد فرمود جعفر گفت بلی پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت
نماز تسبیح را باو عطا فرمود و تعلیم نمود و حضرت صادق فرمودند که
صفت آن نماز این است که آن چهار رکعت است بدو سلام
پس هرگاه کسی را حاجتی بدرگاه خداوند باشد رو بقبله کند و بگذارد در
رکعت اول سوره حمد و اذا زلزلت و در رکعت دوم حمد و سوره

والعادیات و در رکعت سیم حمد و اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم
حمد و قل هو الله و در هر رکعت بعد از فراغ از قرائت و پیش از رکوع پانزده
مرتبه بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ و در رکوع
همان ذکر را ده مرتبه بگوید و چون سر از رکوع بردارد ایستاده ده مرتبه بگوید و در
سجدهٔ اول ده مرتبه و بعد از سر برداشتن از سجده ده مرتبه و در سجدهٔ دوم
ده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده مرتبه بگوید و در هر چهار رکعت چنین کند
که مجموع سیصد مرتبه میشود و بعد از نماز دعاهای خاصه دارد که در کتب
ادعیه مندرج لکن هیچیک شرط صحت عمل نیستند بلکه مستحب در
مستحب اند هرگاه سوره های مخصوص را نداند همه رکعتها را بقل هو الله
احد میتواند بجای آورد بسیار ثواب دارد این نماز بالجمله حضرت رسول صلعم
در پهلوی مسجد خانه جهة او مقرر فرمود و آخر در غزای موته شربت شهادت
چشید و بروضهٔ رضوان پرید تبیین این مقال آنکه در سال هشتم
هجرت که حضرت رسالت لشکری نامزد فرموده بود و بحرب شرحیل
عمرو بن غسانی فرستادند جعفر نیز در آن لشکر بود چون بموته رسید
بالشکر کفار روی بروی افتادند و لشکر حضرت رسالت سه هزار
کس بودند و لشکر شرحیل صد هزار سوار و پیاده بودند مبارزان معرکه
جهاد و یکجهتان پاک طینت از بسیاری دشمنان اندیشه ناکرده دست توکل
در دامن اهتمام استوار داشتند و پای ثبات در رکاب وقار و قرار
در آورده عنان اختیار بقبضهٔ مشیت پروردگار باز گذاشتند
بیت در دست ما چو نیست عنان ارادتی * بگذاشتیم تا کرم او چه میکند
و مردانه وار روی بکارزار کفار نهادند و در اثنای قتال که زید بن حارثه
شهید شد جعفر بن ابیطالب علم برداشت و از مرکب پیاده شد
که اسب او را پی کردند و اول اسبی که در راه اسلام پی کردند آن اسب

بود و آنگاه بکارزار مشغول شد و اعدا ضربتی بر دست راستش زدند چنانکه
از تن جدا شد و او علم بدست چپ گرفت و چون دست چپ او را
نیز بینداختند علم را ببازوی خود نگاهداشت مردی بازو و میان او را
شهادت جعفر
زخمی زد که از پای در آمد بواسطهٔ سطوتی که در میدان داشت و از او
مشاهده میرفت گرد او نتوانستند گشت تا جمله حمله کردند و سر مبارکش را
ببریدند و تن او را به نیزه از زمین در ربودند در اینوقت حضرت پیغمبر صلعم در
مدینه بر منبر بود و رفع حجاب شده آن معرکه را مشاهده میکرد همینکه جعفر را
از روی زمین به نیزه در ربودند حضرت روی بآسمان کرد و گفت الهی
پسر عمم را رسوا مساز حق تعالی در همانساعت او را دو بال بخشید تا از
سر نیزهای کافران پرواز نموده بروضهٔ فردوس بپرید و بنا بر این او را
حال عبد الله بن جعفر
ذو الجناحین و طیار گفتند و عمر شریفش چهل و یکسال بود و او را سه
تن فرزند بود عبد الله و محمد و عون اما عبد الله اول مولودیست
از اهل اسلام که در ارض حبشه متولد شده و بعد از هجرت نبوی صلعم
با پدر خود بمدینه رسید و بشرف ملازمت رسول خدا مشرف
شدند از عبد الله مرویست که گفت یاد دارم که چون خبر فوت
پدرم جعفر بمدینه رسید حضرت رسول صلعم بخانهٔ ما آمد و تعزیه
پدرم رسانید و دست مبارکش بر سر من و برادرم فرود آورد
و اشک از چشمش روان شد و فرمود جعفر به بهترین ثوابی
رسید اکنون خلیفهٔ وی تو باش و همی را بنواخت و دلداری
نمود و از لباس تعزیه بیرون آورد بالجمله عبد الله بغایت کریم
بود و سخای او بمرتبه بود که او را بحر الجود میگفتند آورده اند که
بعضی او را بر کثرت سخاوت عتاب نمودند او در جواب
گفت که مدتیست که مردم را معتاد بانعام خود نموده ام از آن

می اندیشم که اگر انعام خود را از ایشان قطع نمایم حق تعالی نیز عطایای
خود را از من قطع نماید بالجمله عبدالله در سال هشتادم از هجرت
وفات یافت اما محمد بن جعفر الطیار در عهد حضرت رسالت
متولد شد و حضرت در حق او دعا فرمود و گفت محمد شبیه عم ما
ابی طالب است از این حیثیت نیز محبوب ما خواهد بود و محمد
بمصاهرت حضرت امیر علی علیه السلام مشرف گشته ام کلثوم را تزویج نمود
و با برادر خود عون بن جعفر در کربلا در رکاب سید الشهداء شهید شدند اما
عقیل بن ابیطالب کنیت او ابو زید است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
باو فرمود که ای ابا زید مرا با تو محبت از دو رهگذر است یکی از جهة قرابت و
دیگر از جهة محبتی که عمم ابو طالب با تو داشت عقیل بسیار ظریف و
فصیح و عالم بانساب قریش بود و بر بعضی از اسلاف قریش طعنها کردی
و ذمایم ایشان را ظاهر ساختی بنابر این اخلاف از او ملول خواطر
بودند و براو سخنان مزوّر می بستند وفات عقیل در شام اتفاق افتاد
و او را دو پسر بود یکی عبدالله و دیگر مسلم عبدالله در کربلا شهید شد
اما مسلم در بلا و محن که او را در هواداری سید الشهداء پیش آمد مشهور است
و در کوفه بدرجهٔ شهادت رسید و مسلم را چهار پسر بود محمد و ابراهیم
و عبدالله و جعفر اما عبدالله و جعفر در کربلا شهید شدند محمد و ابراهیم
در کوفه بدست حارث بدرجهٔ شهادت رسیدند و نسل جعفر طیار
از عبدالله بحر الجواد و نسل عبدالله از چهار پسر ماند علی و اسحاق و
معویه و اسماعیل فرزندان ایشان در عراقین بسیارند والله اعلم

احوالات محمد بن جعفر

خیابان چهارم در ذکر سلسلهٔ وصایت امامت

خیابان چهارم

از حضرت صادق آل محمد علیه السلام منقولست که رسول خدا فرمود منم
سید پیغمبران و وصی من سید الوصیین و اوصیای او سادات

اوصیا بدرستیکه آدم ابو البشر سؤال کرد خدای عزّ و جلّ را که برای او وصی
صالحی قرار دهد خداوند وحی بسوی او فرستاد که من گرامی داشتم انبیا را
به نبوت پس خلقی را خلق کردم و قرار دادم بهترین آنها را اوصیا پس
ای آدم وصیت کن به پسرت شیث و شیث وصیت کرد به پسرش
شبان و شبان وصیت کرد بمجلث و مجلث وصیت کرد بمحوق
و محوق وصیت کرد بعثیما و عثیما وصیت کرد بادریس و ادریس
وصیت کرد بناحور و ناحور وصیت کرد بنوح و نوح وصیت کرد به پسرش
سام و سام وصیت کرد بعثامر و عثامر وصیت کرد ببغیثاشا و غیثاشا
وصیت کرد باسماعیل و اسماعیل وصیت کرد باسحاق و اسحاق وصیت
کرد بیعقوب و یعقوب وصیت کرد بیوسف و یوسف وصیت کرد بپسرش
بریثا و بریثا وصیت کرد بشعیب و شعیب وصیت کرد بموسی و موسی وصیت
کرد بیوشع و یوشع وصیت کرد بداود و داود وصیت کرد بسلیمان
و سلیمان وصیت کرد باصف بن برخیا و آصف وصیت کرد بذکریا
ذکریا وصیت کرد بعیسی و عیسی وصیت کرد بشمعون و شمعون وصیت
کرد به یحیی و یحیی وصیت کرد بمنذر و منذر وصیت کرد بسلیمه و سلیمه
وصیت کرد به برده پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود برده وصیت
را بمن تسلیم کرد و من بتو میدهم یا علی و تو وصیت را بده بوصی خود و
وصی تو بدهد باوصیای خود از اولاد تو هر یک بعد از دیگری تا اینکه
برسد وصایت به بهترین اهل زمین بعد از تو جابر بن عبدالله انصاری
گوید روزی خدمت حضرت صدیقه کبری فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها
رسیدم در پیش روی آن معصومه لوحی بود در او اسماء اوصیا نوشته
شده بود شمردم دوازده نام بود بدین اسامی یقین دانستم که خلیفه
برحق بعد از نبی علی است و بعد از او امام حسن و بعد امام حسین ع

و بعد امام زین العابدین و بعد امام محمد باقر و بعد امام جعفر صادق و بعد امام
موسی و بعد امام رضا و بعد امام محمد تقی و بعد امام علی نقی و بعد امام حسن
عسکری و بعد امام مهدی الهادی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

بحر ور ناهنتاهی هر یک گنجینهٔ اسرار الهی هر یک بنشسته بتخت
پادشاهی یکسر گرفته ز ماه تا بماهی هر یک

گلستان اول در شرح حال وصی بلا فصل رسول خدا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و اولاد و اعقاب

بدانکه چون معرفت هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام از اصول ایمان است
و مجرد علم باینکه امام است و واجب الاطاعه کفایت نمیکند بلکه باید
از جمیع حالات از انساب و معجزات و وفات و تولد و رفتار و اطوار
آنها را بداند و نیز باید بداند که چه بر سر شان آمده آیا خود بموت خدائی
از دنیا رفته اند و یا آنکه کسی آنها را شهید کرده الحاصل باید اعتقاد نماید
که بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی از دار دنیا علی بن ابیطالب ع
امام اول است از ائمه اثنی عشر بنص حضرت رسول و وحی از جانب
خدای عز و جل در یوم غدیر خم که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
و ان لم تفعل فما بلغت رسالتك پس آنحضرت در آن وادی امر
بنزول و توقف اصحاب و ساختن منبری از جهاز شتران فرمود پس بر منبر
بر آمده در حالتیکه دست علی ع در دست مبارک آنحضرت بود
بلند کرد آنحضرت را و بامر خدای تعالی تبلیغ امر فرمود که من کنت مولاه
فهذا علی مولاه که پس آیه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد
پس بدین آیه مبارکه و اصح صریحه و نص خود آنحضرت امامت و
وصایت حضرت امیر المؤمنین علی ع واضح است والد آنحضرت
ابوطالب و مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بود عبد الله و

ابوطالب دو برادر از یک مادر بودند و خاتم الانبیاء و سید الاوصیا
پسر عم واقعی بودند و بمضمون حدیث انا و علی من شجرة واحدة
و الناس من اشجار شتی و در جای دیگر فرمود انا و علی من نور واحد
ولادت آنحضرت در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد از سال سی ام
عام الفیل در میان بیت الله صورت گرفت بیت طواف خانه کعبه
از آن شد بر همه واجب که آنجا در وجود آمد علی بن ابیطالب بامر
جناب رسالت مآب و بموجب وحی الهی اسم شریفش بعلی قرار گرفت
محققان گفته اند که بعد از رسول خدا ص آنحضرت افضل و اعلم ناس بود
بلکه بر انبیاء سلف سبقت مینمود و جمیع علوم عقلیه و نقلیه و غیرها
بآنحضرت مستند میشود زیرا که آنحضرت دارای علوم اولین و آخرین
بود علوم تمام انبیاء رشحه از رشحات علم آنحضرت است چنانکه
فرمود سلونی قبل ان تفقدونی و نیز در جای دیگر بسلمان فرمود
ای سلمان تعلیم فرمود مرا پسر عمم حضرت رسول الله هزار باب علم
شرح مدایح و اوصاف آنحضرت از حد و حصر بیرون است کسی حد
آن ندارد که زبان بمدحش بگشاید یکی از جمله فضایل آنحضرت مصاهرت
و از برای احدی حاصل نشد مصاهرتی که از برای آنحضرت حاصل شد
که زوجه اش فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی باشد و همین شرف از برای
علی علیه السلام بس است که بزرگان قبایل عرب رفتند به
خواستگاری فاطمه پیغمبر ص رو گردانیده بود از آنها و بعلی نداد
فاطمه را تا خداوند در آسمان تزویج نکرد فاطمه را بعلی شیخ صدوق
باسناد خود از حضرت صادق روایت میکند که آنحضرت
فرمودند که علی علیه السلام فرمودند زمانی که قصد کردم فاطمه را تزویج
کنم جرئت نکردم به پیغمبر بگویم شب و روز این خیال در سینه

من متحرک بود تا اینکه خدمت رسول خدا رسیدم فرمودند یا علی آیا حاجت بتزویج داری عرض کردم پیغمبر خدا دانا تر است وگمان کردم که حضرت میخواهد بعضی اززنان قریش را بمن دهد ومن میترسیدم که فاطمه از دستم برود تا آنکه روزی فرستاده پیغمبر بنزد من آمد وگفت اجابت کن پیغمبر را وتعجیل کن در رفتن که ندیدم رسول خدا را شاد تر از امروز علی علیه السّلام فرمود بتعجیل رفتم حضرت رسول خدا در حجرهٔ ام سلمه تشریف داشت چون نظر آنحضرت بر من افتاد شکفته شد صورت حضرت وتبسم کرد پس فرمود بشارت باد ترا یا علی بدرستیکه خدای عزوجل کفایت کرد مرا آنچه مهم من در امر تزویج تو بود عرض کردم چگونه یا رسول الله فرمود که جبرئیل از جانب رب جلیل بنزد من آمد وبا او سنبل وقرنفل بهشتی بود وبمن داد گرفتم وگفتم یا جبرئیل سبب سنبل وقرنفل چیست که با خود آوردی گفت خداوند تبارک وتعالی امر کرد سکان سموات وبهشت را که بهشت را زینت کنند وسورهٔ طه ویاسین بخوانند پس از آن منادی ندا کرد اززیر عرش که آگاه باشید امروز روز ولیمه علی بن ابیطالب است شاهد میگیرم شما را که تزویج کردم فاطمه دختر محمد را ازبرای علی بجهة رضای خودم پس ازآن خداوند امر فرمود بملکی از ملائکه بهشت که راحیل نام داشت که خطبه بخوان راحیل خطبه خواند پس منادی ندا داد آگاه باشید ای ملائکه من وسکان بهشت مبارکباد بگوئید بر علی بتحقیق من برکت دادم بر آنها وآگاه باشید که من تزویج کردم بهترین زنان را بنزد من به بهترین مردان بنزد من راحیل عرض کرد خدایا چیست برکت تو در آن دو بیشتر از آنچه ما دیدیم در بهشت تو خطاب رسید براحیل که از جمله برکت من بر آن دو تا این است که جمع میکنم آنها را بر محبت خودم

ومیکردانم ایشانرا حجت خود بر خلق خودم قسم بعزت وجلال خودم هر آینه خلق میکنم از آنها ونا خلفی را ونسبت میدهم از آنها وتا ذریّه را وقرار میدهم آن ذریّه را خزینه های خودم در زمین ومعدن علم خودم وخوانندهای بدین خودم وباین ذریّه حجت بگیرم بر خلق بعد از انبیاء ومرسلین پس بشارت باد یا علی بدرستیکه خدای عزوجل گرامی داشت ترا بکرامتی که گرامی داشته نشده بمثل آن کرامت احدی ومن تزویج کردم ترا دخترم فاطمه را آنچه را خدا تزویج کرد وراضی شدم ازبرای فاطمه بآنچه خدا راضی است ازبرای او پس بگیر اهلیه خود را که تو سزاوارتری باو ازمن علی علیه السّلام فرمود عرض کردم یا رسول الله قدر ومرتبه من اینقدر شده که در بهشت ذکر من میکنند وخدا امر تزویج عیال داد درمیان ملائکه حضرت رسول فرمودند بدرستیکه خدای عزوجل هرگاه گرامی داشت ولی خود را واو را دوست داشت بچیزی که نه چشمی دیده ونه گوشی شنیده خدا آن کرامت را برای تو اختیار کرد یا علی پس علی علیه السّلام عرض کرد پروردگارا در دل من بینداز که شکر کنم نعمت ترا نعمتی که بمن انعام فرموده پیغمبر فرمود آمین پس تزویج فاطمه در زمین واقع شد در روز اوّل ذی الحجه ملیت

نبوت با ولایت شد بفرمان خدا توام ⁂ چه اندر عالم صورت چه اندر عالم معنی
دو بحر نور از امر خدا شد متصل با هم ⁂ وز آن پس یازده گوهر شدی زان صدف پیدا
صدفهای پر از گوهر شدی زان یکصدف ظاهر ⁂ ز هر گوهر هویدا شد هزاران لؤلؤ لالا

وتا فاطمه حیات داشت حضرت علی علیه السّلام احدی را تزویج نکرد چرا که فاطمه سیدهٔ زنانست واورا زهرا بتول عذرا میگفتند چرا که خون حیض ونفاس نداشت چون فاطمه از صفات زنان دنیا بری بود ازاین جهة او را انسیه حورا میگفتند با الجمله بعد از رحلت حضرت رسول

تزویج حضرت امیرالمؤمنین با فاطمه

چه قدر ستم و آزار که بر آن بزرگوار از گروه اشرار وارد آمده تمام را صبر کرد و بر حسب وصیت حضرت رسول خدا عمل فرمود و در خانه نشسته شمشیر نکشید تا آنکه ظلم ظالمان که بنهایت رسید آنحضرت بفرمان الهی در هیجدهم ذی الحجه سال ۳۶ هجری بقدوم میمنت لزوم خویش سریر خلافت را مزین ساخت و مدت پنجسال انور خلافت ظاهری نمود و سه جنگ عظیم با سه طایفه فرمود اول با فرقه ناکثین که ایشان را اصحاب جمل نیز گویند دوم قاسطین و مراد از آنها معویه و جماعتی که معاون او بودند سیم مارقین که آنها را خوارج گویند که رئیس آنها عبدالله بن وهب بود و در سال چهل هجری در نوزدهم شهر رمضان عبدالرحمن بن ملجم مرادی باغوای قطامه و بمعاونت وردان بن خالد و شبیب و اشعث بن قیس شمشیری را که بزهر آب داده بود بر فرق آنحضرت زد با همان زخم بعالم جاوید خرامید و حضرت امام حسن بر آنحضرت نماز گذارد و قالب مطهرش را در نجف اشرف مدفون ساخت عمر شریفش شصت و سه سال بود و زمان امامت در حقیقت بیست و نه سال و شش ماه و چند روز بود و اوقاتی که بامر خلافت صوری اشتغال نمود چهار سال و نه ماه بود شمائل منور آنحضرت میانه بالا و روی مبارک مدور چون قمر لیلة البدر گونهای مبارک سرخ چون طبق لعل ابروی کشیده مقوس گردن بلند قوی الاعضا کث اللحیه ضخم البدن عریض المنکبین شدید الساعد والیدین عظیم البطن والصدر قوی دل و شجاع که در هیچ مصاف مضطرب نگشته و اکثر بدو شمشیر جنگ میفرمود و از دو طرف پیش سر مبارکش موئی نداشت لهذا آنحضرت را انزع گویند —

در ذکر اولاد و اعقاب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ؑ

مشتمل بر پنج خیابان خیابان اول ذکر اولاد آنحضرت هیجده تن پسر و هیجده تن دختران بودند بدین اسامی اما پسران اول امام حسن ؑ دویم امام حسین ؑ مادر آنها حضرت فاطمه ؑ دختر رسول خدا بود پسر سیم محمد حنفیه پسر چهارم عباس اکبر پسر پنجم عبدالله اکبر مادر او ام البنین بود و او را فرزندی نبود نوزده سال عمر داشت در کربلا چون برادر اعیانی حضرت عباس بود عباس فرمان کرد که از پیش روی من برو و در رزم میزان عبدالله در مقاتلت تقدم جست و در پایان امر بدست هانی شهید شد پسر ششم جعفر الاکبر مکنی بابی عبدالله مادر او ام البنین برادر اعیانی عباس بود او نیز از بهر مقاتلت تقدم داشت او نیز بدست هانی شهید شد پسر هفتم عثمان الاکبر مادر او نیز ام البنین بود بیست و یکسال عمر داشت در یوم الطف جهاد را بر عباس تقدم داشت خولی با زخم تیر او را از پای در آورد پسر هشتم محمد الاصغر مادر او ام الولد بود او نیز در یوم الطف بدرجه شهادت رسید پسر نهم عبدالله الاصغر او نیز در یوم الطف حاضر خدمت سید الشهداء بود شهید شد این شش تن اولاد حضرت امیرالمؤمنین ؑ در رکاب حضرت سید الشهداء جان فشانی نموده بدرجه شهادت رسیدند پسر دهم عبیدالله بود او با مصعب بن زبیر در مقاتله مصعب با مختار زخمی برداشت و بدان زخم درگذشت قبر او در مزار است از سواد بصره و اهل بطایح قبر او را عظیم میشمردند و بزیارتش حاضر میگشتند و مصعب همواره مختار را سرزنش و شناعت میکرد و میگفت فرزند امام را بکشت پسر یازدهم عون مادر او نیز یوم الطف جام شهادت نوشید پسر دوازدهم یحیی مادر او اسماء در حیات امیرالمؤمنین وفات نمود پسر سیزدهم محمد الاوسط مادر او

امامه دختر ابوالعباس ع او در شهر طوس مدفونست و پسر چهاردهم عثمان الاصغر پسر شانزدهم جعفر الاصغر پسر هفدهم عمر الاطرف مکنی بابوالقاسم گویند عمر ملازم خدمت امام حسین بود در شب عاشورا فرار کرد و در جوفی منزل گرفت از این سوی فرزندان او را جوالقی خوانند پسر هیجدهم عمر الاصغر و پسر دیگر محسن است که حضرت فاطمه سلام الله علیها بدو حامله بود چون نارسیده بود از شکم مبارکش ساقط شد او را در شماره پسران در حساب نگیرند و سبب سقط او زدن قنفذ غلام آنمرد دوم بود که گفت بزن زهرا را او خود نیز او را به پشت در فشرد محسن سقط شد وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

خیابان دوم در ذکر دختران حضرت امیرالمؤمنین ع

اما هیجده تن دختران حضرت امیرالمؤمنین ع دختر اول زینب کبری دختر فاطمه زهرا سلام الله علیها در حباله نکاح عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود از عبدالله فرزندان آورد علی و جعفر و عون و اکبر اینها در کربلا شهید شدند و حضرت زینب را باسیری با اهل بیت بشام بردند چنانچه قصه پرغصه آن مخدره در جمیع کتب معتبره مذکور است دختر دوم ام کلثوم بعمر خطاب تزویج کرد چون صغیره بود نتوانست با او هم بستر شود و از آن پیش که با او قرابت جوید مقتول گشت و بعد از عمر ام کلثوم حضرت امیرالمؤمنین با عون بن جعفر تزویج کرد و بعد از عون محمد بن جعفر او را بخواست و بعد از محمد عبدالله بن جعفر او را تزویج کرد جعفریان که خود را سید می پندارند نسبت با زینب و ام کلثوم بنات حضرت فاطمه زهرا دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله گویند دختر سیم رمله کبری بحباله نکاح هیاج بن عبدالله بن ابی سفیان الحارث بن عبدالمطلب درآمد دختر چهارم ام الحسن بحباله نکاح جعدة بن هبیره درآمد و بعد از جعده جعفر بن عقیل او را کابین بست و بعد از جعفر عبدالله

بن زبیر او را تزویج کرد دختر پنجم رقیه الصغری او را مسلم بن عقیل بحباله نکاح درآورد عبدالله و علی از او متولد شد در کربلا شهید شدند دختر ششم زینب الصغری او را محمد بن عقیل تزویج نمود دختر هفتم ام النفیسه کثیر بن عباس بن عبدالمطلب بشرط زنی گرفت دختر هشتم فاطمه الصغری او را محمد بن ابی سعید بن عقیل تزویج کرد دختر نهم امامه او بحباله نکاح صلت بن عبدالله بن نوفل بن حارث درآمد دختر دهم خدیجة الصغری او بحباله نکاح عبدالرحمن بن عقیل درآمد دختر یازدهم رقیه کبری دختر دوازدهم رمله الصغری دختر سیزدهم جمانه مکنی بام جعفر دختر چهاردهم ام الکرام دختر پانزدهم ام سلمه دختر شانزدهم میمونه زوجه عبدالله بن اکبر بن عقیل دختر هفدهم ام هانی زوجه عبدالله بن عقیل دختر هیجدهم خدیجة الکبری است و نسل امیرالمؤمنین علی علیه السلام از پنج تن پسر باز ماند از حضرت امام حسین ع و از حضرت امام حسن علیه السلام و محمد مکنی بابوالقاسم معروف بابن حنفیه و ابوالفضل عباس علیه السلام و ابوالقاسم عمر الاطرف شرح حال هر یک علاحده بیان خواهد شد—

خیابان سیم در ذکر مجاری حال سید التابعین ابی القاسم محمد بن علی بن ابیطالب علیه السلام و اولاد و اعقاب آنجناب

محمد بن علی مکنی بابی القاسم و معروف بابن حنفیه زیرا که مادرش خوله بنت جعفر بن قیس از قبیله بنی الحنفیه بود از این روی ابن الحنفیه او را گفتند اما وجه کنیت او بابی القاسم آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از تولد وی بشارت داد و فرموده بود که بعد از من خدا بتو پسری عنایت فرماید و من اسم و کنیت خود را بدو عطا کردم لکن بعد از وی هیچکس از امت مرا روا نیست که اسم و کنیت مرا مجتمعا بر خود گذارد مگر آنکه من

رخصت بدهیم بالجمله محمد بن علی علم و فضلی وافر و ورعی بسیار و بکمال شجاعت
و جلالت و نهایت قوت نامبردار بود و رایت امیر المؤمنین ع در حرب
جمل و صفین بدست او بود و چنان شجاعتی بظهور رسانید که دوست و
دشمن او را تحسین و آفرین گفتند اما کیفیت حال آن بزرگوار با ابن زبیر
چون مختار در کوفه استقلال یافت و کار او روز بروز قوی گردید و از
آنسوی ابن زبیر نیز در امر خلافت شوکت یافت بدانست که تا از ابن
حنفیه بیعت نگیرد کار او رونق نمیگیرد و از گزند مختار نیاساید چه میدانست
که مختار با طاعت و انقیاد محمد روز می سپارد پس بسبب انجام مقصود
خویش با ابن قیس گفت بسرای ابن حنفیه شو و او را نزد من حاضر کن تا آنچه
مرا واجب افتاده است بجای بیاورم ابن قیس برفت و آنجناب را
در محراب عبادت دریافت که بقرائت قرآن مشغول و از کثرت
عبادت مهزول ابن قیس سلام کرده عرض نمود که ابن زبیر ترا میخواهد
فرمود ابن زبیر را با من چه کار است چه من در گوشه نشسته و در بسته ام
با او بگوی که از من ایمن باش ابن قیس گفت اگر من بتو بد شوم از آسیبش
ایمن نشوم فرمود محض تو بیایم پس دراعه بپوشید و عصای رسول خدا را
در دست گرفت و پیاده روی بسرای ابن زبیر نهاد ابن قیس عرض کرد یا
سیدی بر این اسب سوار شو که زحمت راه نیابی فرمود یا ابا محمد خداوند ترا
جزای نیک دهاد از آن هنگام که برادرم حسین را شهید کردند نیت بر آن
نهادم که هرگز بر اسب سوار نشوم پس آنجناب با تن نزار و بدن نحیف همی
برفت تا بسرای ابن زبیر در آمد چون ابن زبیر آنجناب را بدید بپای خواست
و سلام بفرستاد و آنجناب در جائی بنشست و با ابن زبیر گفت
سبب این طلب چیست گفت تو مختار را خلیفه خود ساخته و در طلب
خون برادرت حسین بعراق فرستاده و مختار بکوفه اندر شده و عمال مرا

از عراق بیرون کرده و اموالم را بغارت برده است فرمود اگر مختار خون
برادرم حسین را باز خواهد مرا چه گناه باشد ای پسر زبیر شما بصواب
میدانستید که معویه خون عثمان را بدون حجت و برهان از پدرم طلب کند
و معویه را بر حق میدانستید لکن مختار را در طلب خون پسر رسول خدا
و جگر گوشه علی مرتضی و سرور سینه فاطمه زهرا و برادر حسن مجتبی
گناه کار میشمارید با اینکه میدانید خدای تعالی محبت پدر و برادرم را
بر شما و جمله آفریدگان واجب گردانیده است و فرموده قُلْ لَا
أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ ابن زبیر گفت در
این کلمات فایدتی نباشد اگر خواهی از جنگ من ایمن باشی باید نامه
بمختار بنگاری که دست از این کار بردارد ابن حنفیه فرمود بر من نیز تقیا دو
که مثل این نامه بدو بنویسم و نیز مختار قبول نکند و در سرای بنشیند
و از کار خود دست نکشد ابن زبیر خواست زیاده بر این جسارت
ورزد و درشتی کند اشراف و رؤسای مکه چون حضور داشتند
زبان بر بست و عثمان بن شیبه که رئیس مکه بود گفت از این بیش
با فرزند امیر المؤمنین ع درشتی مورزید ابن زبیر گفت اینک تا سه
ماه او را مهلت گذاردم تا کس فرستد و مختار را از این کار بازدارد
ابن حنفیه فرمود اگر مختار ترک این کار نگوید تو نیز با من آن کن که یزید با
برادرم امام حسین ع بجای آورد و بروایت ابن ابی الحدید در نهج
البلاغه ابن زبیر بفرمود تا محمد بن حنفیه و ابن عباس و هفده تن از
بنی هاشم که از جمله ایشان حسن بن امام حسن بود در شعب مکه که
معروف بشعب عارم بود محصور داشت و بقولی فرمان کرد
تا در کنار چاه زمزم خیمه برافراشتند و ایشان را در آنجا محبوس
داشتند لکن ایشان دعوت او را اجابت ننمودند لاجرم ابن زبیر

با ایشان گفت اگر تا این روز آدینه که فرا میرسد بیعت نکنند جمله را بکشید و باتش
بسوزانند و ابن حنفیه چون این ابرام و الحاح را بدید گفت مرا مهلت بگذار
تا در این کار نظری کنم ابن زبیر گفت بهیچ مهلت ندهم ابن حنفیه گفت
سبحان الله رسول خدای صفوان مشرک را چهار ماه مهلت بنهاد
لکن تو مرا ساعتی مهلت نگذاری ابن زبیر در پاسخ آنجناب پاسخ بصواب
نیاراست و مکالمت بطول انجامید تا از محاورت بخشونت
پیوست آنگاه دیگران نیز سخن بمیان آوردند و قرار بر آن نهادند که
محمد را دو ماه مهلت گذارند لکن مع ذلک ابن زبیر دست از آنجناب
باز نداشت و او را و اصحابش را در آن سرای که در کنار چاه زمزم بنیان
کرده بود حبس کرد و چهل تن بنگاهبانی ایشان بگماشت و کار بر
ایشان از هر طرف دشوار ساخت و محمد حنفیه شبی با اصحاب
خویش سخن بمشورت افکند و هر کس سخنی براند و رائی بنمود آخر الامر
آراء ایشان متفق گردید تا نامه بمختار بنگارند و اینواقعه را بدو باز
نمایند و استمداد جویند پس محمد بن حنفیه نامه بمختار روانه کرده حکایت
خویش بگذاشت و از وی نصرت خواست چون نامه بمختار رسید
بسی شادمان گردید و سر مباهات باوج سموات رسانید و مردمان را
از هر طبقه احضار نمود و آن مکتوب را با ایشان قرائت فرمود و گفت
اینک ابن زبیر مهدی را محبوس ساخته و در بیعت خویش باکراه در
آورده و او این نامه بمن برنگاشته و دفع شرش را از من بخواسته
سوگند بخدای بطاهرت و نصرت او چنان اقدام نمایم که اسباب
عبرت جهانیان گردد و چه ابن زبیر مهدی شما و شیخ اهل بیت شما را
و اصحاب او را مانند رشته غنم در حصاری در آورده و ایشان
در روز و شب با کمال سختی و تعب منتظر قتل و حرق باشند من بج

الحق نپسندم اگر در نصرت شما لشکر بسازم و فوج از پس فوج چون سیل
از پس سیل بتازم و ابن زبیر را بدمار و ویل بگیرم پس مختار گروهی از
لشکریان را انتخاب و اختیار کرده ابو عبدالله جدلی را با چهار هزار
تن از شجاعان و غضبیان جنگی عماره را با سه هزار تن گردان کینه خواه مامور
نمود و نیز چهار صد هزار درهم از بهر ابن حنفیه بدو داد و فرموده تا زود برد
آنگاه چند تن سردار معین کرد و هر یک را هزار نفر جنگجو در زیر رایت
بداشت و فرمود روی بمسجد الحرام کنید لکن فوج از پس فوج
گروه از پس گروه ورود کنید بروایت ابن ابی الحدید چون ابو عبدالله
جدلی بذات عرق رسید از جمله ایشان هفتاد تن بر مرکبها بر نشسته
بامداد روز آدینه بمکه در آمدند و با شمشیرهای آخته بانگ یا محمد یا محمد
در انداختند تا بشعب عارم پیوستند و محمد حنفیه و اصحابش را
نجات دادند و گفتند آیا رخصت بفرمائی تا ابن زبیر را بدمار در
آوریم رخصت نداد و با حسن بن امام حسن فرمان کرد تا ندا بر کشید که
هر کس که خدای را بر وی حقی است شمشیر در نیام کند و بجنگ اقدام
نجوید چه من بزحمت و اکراه مردمان حاجت ندارم پس آن چهار
هزار مرد در شعب علی در خدمت محمد انجمن شدند و محمد آن اموال را
در میان ایشان قسمت فرمود لکن انجماعت بدیر فتار نشدند
پس محمد بن حنفیه بسوی ایله برفت و چند سال در آنجا بزیست تا ابن
زبیر بقتل رسید آنگاه از ایله مراجعت نمود و آن جناب مدت
شصت و پنج سال عمر یافت و در سال هشتاد و یکم هجرت وفات
کرد در عهد عبدالملک و در بقیع مدفون شد اما جماعت کیسانیه
او را امام و مهدی آخر الزمان خوانند و گویند در جبال رضوی که
کوهستان یمن است جای فرموده و زنده است تا گاهیکه خروج

عقاید کیسانیه

کنند و فرقهٔ دیگر از این جماعت را حسانیه خوانند و ایشان از اصحاب حسان سراج باشند آنها گویند امیر المؤمنین علی و امام حسن و امام حسین هرسه تن امامند و چهارم محمد حنفیه است و او غایب است و فرقه از عباسیه را سخن بر آنست که امامت از محمد بن حنفیه با پسرش ابو هاشم عبد الله و از عبد الله بمحمد بن علی پدر سفیان و منصور انتقال یافت و امامت در بنی عباس از جانب محمد است و نیز پارهٔ از کیسانیه گویند چون حضرت امام زین العابدین عم بعد از مراجعت از شام و وصول بمدینه نزد عمش محمد بن حنفیه آمد و اورا از شهادت امام حسین علیه السلام خبر گفت محمد حنفیه چندان بگریست که از هوش برفت چون بخویش آمد برخواست و زره پوشید و شمشیر حمایل کرد و بر اسب خویش برآمد و بر کوه رضوی صعود داد و مردمان بروی نگران بودند تا غایب شد و بیرون نیامد مگر روزی که مختار خروج نموده بالجمله آنجناب را سه تن فرزند بود ابو هاشم عبد الله و علی و جعفر اما ابو هاشم او مردی عظیم القدر بود چون اورا در شام وفات نزدیک رسید و عقب نداشت وصیت خلافت خود بمحمد بن علی عباس کرد و با و گفت خلافت در اولاد تو خواهد بود آنگاه کتاب وصایای امیر المؤمنین باو داد اما جعفر را پسری بود عبد الله نام و علی را پسری عون نام و نسل ایشان اکنون در شیراز باشند والله اعلم —

خیابان چهارم در ذکر حال عمر الاکبر بن حضرت علی بن ابیطالب و اولاد و اعقاب آنجناب عمر الاکبر که اورا عمر الاطرف گفتند پسر مهین امیر المؤمنین است مکنی بابو القاسم است و بروایت ابن خداع کنیت ابو حفص است و او بفصاحت زبان و سماحت طبع و عفت ذات معروف بود وقتی چنان اتفاق افتاد که در سال قحط سفر کرد و روزی در قبیلهٔ عدی فرود آمد بزرگان قبیله بنزد او آمدند و آغاز گفت و شنود کردند

اینوقت مردی در آمد فرمود کیست گفتند سالم بن قته و با بنی هاشم مهر و صفا و تی دارد فرمود برادرش سلیمان کجاست گفتند حاضر نیست پس سالم را پیش خواست و پرستشی بسزا کرد و بسی تلطف فرمود و بجهتهای واضحه ویرا این مایحه اورا از انحراف از بنی هاشم بگردانید و مردم قبیله را بشکوه و نفقه شاد ساخت و او آخر کس است از پسران امیر المؤمنین عم که وداع جهان گفت و مدت عمر او هشتاد و پنجسال گفته اند جماعتی روایت کرده اند که عمر در سفر کربلا ملازم رکاب امام حسین عم نگشت و پس از شهادت آنحضرت همی گفت که من مردی با حزم بوده ام اگر سفر کربلا کرده بودم کشته میشدم و گروهی گویند عمر ملازم خدمت امام حسین علیه السلام بود و در شب عاشورا فرار کرده و در جوالیق منزل گرفت از این روی فرزندان اورا جوالقی خوانند و اول کس او بود که با ابن زبیر بیعت کرد و بعد از او با حجاج بیعت کرد و اورا یک پسر بود محمد نام و محمد را چهار تن فرزند بود عبد الله و جعفر و عمر و عبید الله نسل عبید الله از سه پسر بازماند یحیی و احمد و محمد نسل یحیی در کربلا و نسل احمد در عراق و شام و نسل محمد از دو پسر بازماند قاسم و جعفر قاسم ملک طالقان شد و پسر او محمد بعد از پدر همچنان حکومت داشت و جعفر را المؤید من السماء لقب کردند و در ملتان ملک بود و اورا پنجاه پسر بود از آن جمله یکی عبد المجید در هند ملک لجه شد و دیگر عبد الجبار در سیستان ملک بود و نسل فرزندان جعفر ملک در هند و سند و شیراز و کرمان و عراقین و دیار بکر باشند والله اعلم — خیابان پنجم در ذکر حال ابی الفضل العباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام و اولاد و اعقاب آنحضرت حضرت عباس مکنی بود بابی الفضل مادر آنحضرت ام البنین بنت حزام بن خالد بن دارم است آنجناب

از اکابر و افاضل فقها و علماء اهل بیت بود و مبارزی نامدار و شجاعی
عالیمقدار بود جرئت و قوت از حیدر کرار میراث داشت و پیوسته
در معارک مقاتله رایت نصرت بر می افراشت و احدی انکار شجاعت
او ندارد بلکه دوست و دشمن او را بشجاعت ستوده اند چنانکه پدرش
علی مرتضی از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای مناصب متعدده
بود همچنین عباس از برادرش امام حسین علیه السلام چندین منصب داشت
امین حضرتش بود مطیع خدمتش بود وزیر بود مشیر بود سفیر بود دبیر
بود جلودار بود سردار بود سپهسالار بود علمدار بود طلایه دار
بود دربان بود سرکشیک بود معتمد الحرم بود سقای تشنه لبان بود
اما شجاعت آنحضرت کفایت میکند آنچه واقع شد از آن شیر
بیشه شجاعت در میدان المقاتله با کفرهٔ طغاة و مانعین آب فرات
در روز عاشورا از متفرق نمودن چهار هزار سوار و پیاده و مالک
شدن شریعه بروایت روضة الشهداء سه مرتبه حمله آورد و هر
مرتبه مثل شیر در گله روباه افتاده ایشان را متفرق نموده و جمع
کثیری از آن اشرار بدار البوار فرستاد تا مشک را پر از آب نموده
و از شریعه بیرون شتافت کمانداران راه بر او بستند و لشکر ابن
سعد نیز از جای جنبش کردند و آن بزرگوار را دایره وار در میان
آوردند و آنحضرت چون شیر شمنده حمله میکرد و میزد و میکشت که
ناگاه نوفل ابن ازرق از کمین بیرون تاخت و تیغ براند و دست راست
آنحضرت از تن جدا شد آنجناب جلدی کرد و مشک را بدوش چپ
افکند و تیغ بدست گرفت و دشمنان را هم دفعاتی با دست چپ میزد
و میکشت و می انداخت تا از کثرت زخم و سیلان خون سستی گرفت
دیگر باره حکیم بن طفیل از کمین بیرون آمد و دست چپش را از پایان

ساعد جدا انداخت آنحضرت مشک را بدندان گرفت و بدار کاب همی جهید
زود باشد که خود را بلشکرگاه برادر کشاند ناگاه تیری بر مشک آنحضرت
آمد و آب آن بریخت و تیری دیگر بر سینهٔ مبارکش رسید و حکیم بن
طفیل عمودی بر فرق شریفش فرود آورد در اینوقت آنحضرت
از اسب در افتاد و فریاد برداشت ای برادر برادر را دریاب حضرت
امام حسین ع چون شهاب ثاقب بر سر او حاضر شد و عباس را در کنار
فرات مجروح و مطروح دید آن دستهای مقطوع و آن تن پاره پاره را
نظاره کرد سخت گریست و فرمود اکنون پشت من شکسته و
رشتهٔ تدبیر و چاره گسسته گشت پس فریاد بر آورد و اغوثاه بک
یا الله و اقلة ناصراه ناگاه دو جوان مثل دو ماه از خیمه بیرون آمدند
یکی محمد بن عباس ع دیگر برادر او قاسم بن عباس بود و میگفتند لبیک
یا مولی نحن بین یدیک آنحضرت فرمود کفایت میکند شهادت
پدر شما آن دو برادر عرض کردند لا و الله یا عماه پس دو برادر دست و
پای عمو را بوسیدند و با همه ها وداع کرده روی بمیدان نهادند یکی
دویست و پنجاه تن از آن طاعین و دیگری هشتصد و بیست تن را
بجهنم فرستادند و بشهادت رسیدند اما حضرت ابو الفضل عباس را
سه تن فرزند محمد و قاسم در کربلا شهید شدند چنانچه مذکور شد پسر دیگر
ابو الفضل عبد الله نام داشت عقب آن سرور از ولد بزرگوارش
عبد الله است و عقب عبد الله از حسن بن عبد الله بن عباس است
و حسن پنج پسر آورد و نسل ابی الفضل از آنها زیاد شد یکی عبد الله بن
حسن بود و دیگر حمزه و دیگر عباس و دیگر ابراهیم و دیگر فضل اما
عبید الله امیر الحرمین شد و قاضی نیز شده بود و اول کسیکه از اولاد
علی بن ابی طالب در زمان بنی عباس حاکم مکه و مدینه شد او بود

حال سید حاجی غریب مدفون شیراز

فضل بن حسن بن عبدالله بن ابوالفضل عباس بن علی بن ابیطالب را پسری
بود جعفر نام و جعفر دو لقب داشت یکی تاج الدین و دیگر غریب که
در شیراز بسید حاجی غریب مشهور است و آنجناب فقیه ادیب زاهد
مشهور بود و در شیراز بدرود جهان نمود در محلهٔ دروازه کازرون
مدفون است مشهد شریفش زیارتگاه بتجربه رسیده هر کس سوگند
دروغ در آن بقعهٔ مبارکه یاد کند در آن سال عمرش تمام شود و ابراهیم
بن حسن را پسری بود که علی نام داشت و او از اسخیاء مشهور بود و نهایت
جلالت را در نزد خلق داشت و در سال دویست و شصت و چهار
وفات یافت و اولاد او در بغداد و مصر بودند اما عباس بن حسن بن
عبیدالله بن عباس معروف بخطیب فصیح بود عباس بن حسن را پسری
بود عبدالله نام عالم و شاعر بود و در نزد مامون بسیار مقرب بود
و مامون او را الشیخ بن الشیخ مینامید و در جنازه‌اش پیاده رفت و گفت
بعد از تو ای پسر عباس موت و حیات مردم یکسان است اما حمزه بن
حسن بن عبیدالله بن عباس شباهت تمامی بحضرت علی بن ابیطالب ع
داشت و بسیار معظم بود مکث وقتی مامون بخط خود نوشت که بحمزة
بن الحسن شبیه علی بن ابی طالب صد هزار درهم بدهند و حمزه را دو
پسر بود یکی محمد و آن دیگر علی اما محمد بن حمزه و او از اسخیاء معروف
و در صلهٔ رحم مثل بود و او را در بستان او در طبرستان در سال
دویست و نود و یک شهید کردند و فرزندان او را بنو الشهید مینامیدند
دیگر علی بن حمزة بن حسن بن عبیدالله بن عباس در رجال نجاشی
مسطور است که ثقه و راوی حدیث است و روایت بسیار
دارد و کتابی دارد که آنرا تمام از موسی بن جعفر روایت میکند و
پسرش محمد بن علی بن حمزة بن حسن بن عبیدالله بن عباس در بصره

ساکن شد و از علماء مشهور شمرده میشد و از حضرت امام رضا و پدران
آنحضرت احادیث بسیار فرا گرفته بود و بمردم میرسانید و شیخ
نجاشی در رجال میگوید از ثقات است در حدیث و صحیح الاعتقاد
و از راویان امام علی النقی و امام حسن العسکری است و مادر حضرت
صاحب الامر عجل الله فرجه در خانهٔ او بود و اولاد او بسمرقند و طبرستان
افتادند و عظیم القدر و قاضی بودند و هم از فرزندان و ذریه ابوالفضل
العباس است داود اکبر که بقاین افتاده لکن عقب او معلوم
نیست دهم از اعقاب ابوالفضل است از جانب عبیدالله بن
حسن قاضی الحرمین و هم از این سلسله است قاسم بن عبدالله از
اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام پس معلوم میشود که از
برکت ابی الفضل اولاد و احفاد آنجناب همه صاحبان مقامات
عالیه و عالم و زاهد و شاعر و مروج اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام
بوده‌اند و مردمان از علم و جود و معروف ایشان استفاضه
مینمودند چنانچه از برکات جد امجد ایشان بفیوضات دنیویه و
اخرویه فایض میباشند —

گلستان دوم در ذکر حال حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام مشتمل بر شصت و هفت خیابان —

حال حضرت امام حسن علیه السلام

حضرت امام حسن ع
بعد از علی المرتضی امام و خلیفه دوم رسول خداست و آنحضرت
متولد شد در شب نیمهٔ رمضان سال دوم هجرت در مدینه طیبه
بعد از شهادت امیرالمؤمنین علی ع اهل عراق با او بیعت نمودند و
گفتند هرچه فرمان کنی مطیع و منقاد باشیم امر و نهی تو را بر خویش
واجب شناسیم پس آنحضرت در عشر رمضان سال چهلم هجرت
بخلافت نشست و بنظم مملکت پرداخت عمال خویش را در یمن و

حجاز و سواد عراق و عرب بر سر عمل باز داشت و ابن عباس را بحکومت
بصره فرستاد و فرمانگذاران و حکام ایران را در آذربایجان و خراسان
الکهی فرستاد در کار خویش استوار داشت از آنسوی چون خبر بمعاویه
بردند که علی ع بسرای جاودانی تحویل داد و مردمان با امام حسن ع بیعت کردند خلال
امر آنحضرت را تصمیم عزم داد و با لشکر وافر ظاهر شام لشکرگاه کرد چون اینخبر بامام حسن ع
آوردند دفع او را تصمیم عزم داد و فرمان داد تا مردمان در مسجد جامع انجمن شوند حجر بن
عدی حسب فرمان اشراف قوم را مهیا بساخت و منادی ندا داد الصلوة جامعة مردم
گروه گروه حاضر مسجد شدند و آنحضرت بمنبر صعود داد پس خدای را
ثنا و ستایش گفت آنگاه فرمود ایمردمان بمن رسید که معاویه را
الکهی بردند که ما آهنگ جنگ او داریم او نیز اعداد لشکر کرده بسوی ما
راه سپر گشت اینک در کنار رخسر و منبج لشکرگاه کرده شما نیز از شهر
بیرون شوید و در نخیله که لشکرگاه شماست انجمن گردید تا در این کار
نیک فکر کنیم و شما نیز نگران شوید..........
چون کلمات آنحضرت بپای رفت هیچکس در پاسخ سخنی بعرض نرسانیدند
چون عدی بن حاتم این نکوهیده کردار قوم را نگریست از جای جست
و فریاد برداشت که منم پسر حاتم سبحان الله این چه زشت کردار
است که آورده اید چرا امام خود و پسر پیغمبر خود را اجابت نمیکنید
پس روی بحضرت آورد و عرض کرد سخنان ترا اصغا نمودیم و در امر تو
غوری بسزا کردیم و پذیرا شدیم فرمان ترا و اطاعت کردیم ترا و آنچه
فرمودی حاضرم و بسوی لشکرگاه میروم آنکس که بخواهد با من کوچ
خواهد داد این بگفت و روی برتافت و از مسجد بیرون شد و بر
اسب خویش برنشست و در نخیله حاضر لشکرگاه شد و غلام خویش را
فرمود تا بسیج سفر او را ساخته کند همگان چون کردار عدی را بدیدند

قیس بن سعد بن عباده انصاری و معقل بن قیس ریاحی و زیاد بن صعصعه
تیمی و انبوهی از جماعت برخاستند و در اطاعت و انقیاد امام حسن
مانند عدی سخن کردند حضرت فرمود سخن براستی کردید خداوند شما را
رحمت کند و جزای خیر دهاد این بگفت و از منبر فرود آمد و آهنگ لشکرگاه
کرد و مردمان از قفای او گروه گروه برسیدند و در نخیله انجمن شدند
و آنحضرت مغیرة بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب را در کوفه بنیابت
خویش باز داشت و فرمان کرد که مغیره مردم را بجهاد تحریض دهد و از کوفه
بیرون شدن فرماید تا بلشکریان پیوسته شوند و مردم اعداد کار
کرده فوج از پس فوج روان شدند و امام حسن ع از نخیله کوچ داد
تا دیر عبد الرحمن براند و در آنجا سه روز اقامت جست تا سپاه
انجمن گشت اینوقت عرض لشکر داد چهل هزار تن مرد رزم آزمای سوار
و پیاده بشمار رفت پس عبید الله بن عباس را بخواست و گفت ای پسر
عم ترا با ده هزار سوار بمقدمه خواهم فرستاد با ایشان کوچ میده اگر معاویه
در جنگ شد با ثبات جهد مقاتلت او را تلقی فرمای و اگر در جنگ کشته شوی
امارت لشکر با قیس بن سعد خواهد بود و اگر قیس از پای در آید سعید بن
قیس بپای شود و علم بدست گیرد پس عبید الله خیمه بیرون زد و با آن
سپاه راه شام پیش داشت و در ارض مسکن فرود شد و بر راه
معاویه بنشست و سراپرده راست کرد و طلایه باز داشت و دیده
بان بگماشت اما چون امام حسن ع از نخست روز دل بر مردم کوفه بسته
نداشت و ایشان را بوفای عهد آراسته نمی پنداشت و همی دانست که
لشکر با او نمی پاید و این کار بر معاویه فرود می آید از این روی دو ماه در کوفه
بنشست و از معاویه نام نبرد و از جهاد یاد نکرد تا گاهی که مردم بسخن آمدند
آنجا را برای اتمام حجت تجهیز لشکر و بسیج سفر فرمود مردی از قبیلهٔ کنده را

که حکم نام داشت با چهار هزار کس بجانب انبار روان داشت و او را گفت در انبار میباش تا گاهی که حکم من با تو می آید او برفت و در انبار فرود آمد از آنسوی چون معاویه را آن حال و قوف یافت چند کس از مردم خود را بسوی او گسیل داشت و او را مکتوب کرد که اگر بنزدیک من آئی ترا در بعضی از بلاد شام حکومت میدهم و پانصد هزار درهم بسوی او فرستاد مرد کندی بی توانی آنجمله را مقبوض داشت و با دویست تن از خاصان خویش طریق شام را گرفت چون این خبر در حضرت امام معروض افتاد در میان جماعت بر پای خواست و فرمود ای مردم مرد کندی بسوی معاویه رفت و با من و شما از خدعت کار کرد چنانا بسیار وقت شما را خبر دادم که وفا در شما نیست زیرا که بندگان دنیا اید اکنون مرد دیگر میفرستم و میدانم کار چنان خواهد کرد که حکم کرد آنگاه مردی را از قبیله بنی مراد با چهار هزار کس با انبار فرستاد چون با نبار رسید و معاویه را آگهی رسید در زمان او را مکتوب کرد و پانصد هزار درهم بفرستاد و عهد کرد که در بلاد شام و جزیره او را نیز حکومتی دهد مرادی نیز از انبار شتاب زده طریق شام گرفت اما از آنسوی یاد کردیم چون عبید الله بن عباس با دوازده هزار تن مرد سپاهی در مسکن فرود آمد و معاویه این بدانست با لشکرهای خود طی مسافت کرده در اراضی مسکن در آمد و لشکرگاه کرد و عبید الله نیز لشکر خود را جنبش داده و در برابر او نزول فرمود روز دیگر معاویه آغاز مبارزت نمود از دو سوی لشکرها صف راست کردند و جنگ بپیوستند جمعی از جانبین مجروح و گروهی مطروح افتاده و لشکر معاویه را براندند چندانکه بمعسکر خود باز گشتند چون شب شد معاویه کس بنزدیک عبید الله فرستاد و بدو مکتوب کرد همانا امام حسن از برای صلح مرا مکتوب کرده و امر خلافت را تسلیم من فرموده اگر الآن بنزدیک من شتاب کردی و متابعت مرا اختیار کنی متبوع و مطاع خواهی بود

و هزار هزار دینار ترا عطا کنم نیمی آنرا در این ساعت بدهم و نیم دیگر آنرا بعد از دخول کوفه تسلیم نمایم عبید الله چون این جمله وقوف یافت هم در آن شب بی آنکه کسی را آگهی دهد بنزدیک معاویه شتافت و آنمال را که میعاد نموده بود ماخوذ داشت چون صبح روشن شد مردم عراق برخواستند و در انتظار بودند که عبید الله بیرون شود و با ایشان نماز گذارد چندانکه فحص کردند او را نیافتند ناچار قیس بن سعد با ایشان نماز گذاشت و ساخته جنگ شد و لشکر جیش را سمت کرد این وقت از جانب معاویه بسر بن ارطاة پیش روی جیش آمد و فریاد برداشت که ای لشکر عراق این چه بیهوده کاریست که بدست گرفته اید اینک عبید الله عباس که امیر شما بود در جیش ما حاضر است و امام شما حسن با ما طریق مصالحت و مسالمت سپرده شما را چه اندیشه مقاتلت ما را میجوئید و معاویه خواست که قیس را نیز مثل دیگران بمال بفریبد کار بکام نرفت و الجمله چون کار رقواد و سرهنگان سپاه امام حسن را از اینگونه میرفت بزرگان کوفه نیز در نهانی بسوی معاویه مراسلات و مکاتیب متواتر میکردند و قرع الباب مودت و مصافات میفرمودند و آنحضرت را بجمله مطلع بود و از آن طرف حال سرهنگان سپاه که بنزد معاویه رفتند گوشزد افتاد مردم را بیا کاهید پس چون امام حسن کردار سران سپاه را معاینه کرد و اندیشه ایشان را بدانست در مصالحه با معاویه بجست و ناچار گشت و از آنسوی چون معاویه اختلاف لشکر امام بدانست مکاتیب بهر اتحضر متواتر کرد بدین کلمات که ای پسر عم قطع رحم مکن در میان من و خود همانا مردم با تو طریق غدر و خدیعت سپردند چنانکه از این پیش با پدر تو علی چنین کردند و مکاتیب صنادید سپاه عراق را با امام حسن فرستاد که همگان بمعاویه نگاشته بودند که بجانب ما کوچ میده چون راه با ما نزدیک شد کلی حسن را

فرزند نیاورد اما شاه عبدالعظیم را پسری بود بنام محمد او نیز مردی بزرگ و
بزهادت و کثرت عبادت معروف بود اما محمد بن عبدالله بن علی بن
الشدید معروف بود بمهفهف و از برای او فرزندی رقم نکرده اند اما
حسن بن عبدالله بن علی الشدید صاحب فرزند بود خیابان دوازدهم

ذکر فرزندان زید بن حسن بن زید بن حضرت امام حسن علیه السلام

زید بن حسن کمنی بود بابوطاهره و او پسری از اسماء دختر ابراهیم مخزومه آورد
و او را طاهر نام گذاشت و پسری دیگر از ام ولد آورد علی نامید و دختری
داشت مکنی بام عبدالله اما طاهر بن زید پسری آورد علی نامید و از بنت
عمر پسری آورد محمد نام نهاد اما محمد بن طاهر سه دختر آورد یکی خدیجه
دوم نفیسه سیم حسناء و ایشان در صنعا ساکن شدند و مادر ایشان از
اهل صنعا بود خیابان سیزدهم ذکر اولاد اسحق بن حسن بن
زید بن حضرت امام حسن علیه السلام اسحق بن حسن معروف بود
بکوکبی و او را سه پسر بود یکی حسن و دیگر حسین و سه دیگر هرون و یک دختر
داشت ام کلثوم نام اما هرون بن اسحق پسری آورد جعفر نام
داشت و نام مادرش قینه و او را ابن لیث صفار کشت و جعفر را
پسری بود که محمد بلیا میخواندند و او را در شهر آمل مازندران رافع شهید کرد و قبر
او زیارتگاه هست اما حسن بن اسحق بروایت ابونصر دو دختر آورد و
یک پسر در اراضی مغرب حسن مقتول گشت اما ام کلثوم بنت اسحق
کوکبی بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام معروف بخاتون قیامت
در شیراز رفت و در خارج حصار شیراز در موضعی مختفی گشت جمعی از ظلمه وقوف
یافت تفحص کرده او را بدیدند در گوشه خزیده آن موضع را بر سر او خراب
کردند و همانجا مدفون گشت بعد از مدتی ست زاهده خاتون عابده
حرم اتابک قبه رفیع و مدرسه وسیع بر مدفن او ساخت تا اکنون

باقیست معروف بخاتون قیامت خیابان چهاردهم ذکر
فرزندان اسمعیل بن حسن بن زید بن حضرت امام حسن علیه السلام

اسماعیل آخرین فرزند حسن بن زید است و او را اسماعیل جالب الحجاره
گفتندی و از وی سه پسر آمد اول حسن دوم محمد سیم علی و بعضی از
علماء نسابه گویند اسماعیل را نیز پسری بود که احمد نام داشت و فرزند
آورد اما حسن بن اسماعیل بلاعقب بود اما محمد بن اسماعیل چهار فرزند
آورد اول احمد دوم علی سیم زید چهارم اسماعیل اما احمد بن محمد بن
اسماعیل سفر بخارا کرد و در آنجا ولد آورد و هم در آنجا مقتول گشت اما علی بن
محمد بلاعقب بود اما اسماعیل بن محمد مادرش خدیجه دختر عبدالله بن اسحق بن
قاسم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر بن علی بن ابیطالب بود و ملقب بود به
ابیض البطن و او را نیز فرزندی نبود اما زید بن محمد بن اسماعیل او را دو پسر بود
یکی امیر حسن ملقب بداعی کبیر و دیگر محمد او نیز بعد از برادر ملقب شد بداعی
خیابان پانزدهم ذکر داعی کبیر حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل
جالب الحجاره بن حسن بن زید بن حضرت امام حسن علیه السلام
حسن بن زید را داعی کبیر و داعی اول گویند و مادرش دختر عبدالله بن عبیدالله
الاعرج بن حسین الاصغر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است
در سال دویست و پنجاه هجری در طبرستان خروج کرد و در سال دویست
و هفتاد وفات نمود مدت سلطنتش بیست سال بود در سال دویست
و پنجاه هجری بر سلیمان بن طاهر تاختن برد و او را از طبرستان اخراج
کرد و در آن ممالک استیلا یافت و او در قتل عباد و هدم بلاد ملاحظه
نداشت در ایام سلطنت او بسیار کس از وجوه ناس و اشراف سادات
عرضه هلاک و دمار گشت از جمله دو تن از سادات حسینی را مقتول ساخت
یکی حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر علی بن الحسین

بود و ایشان از جانب داعی حکومت قزوین و زنجان داشتند گاهی که موسی بن
بغا بعزم استخلاص زنجان و قزوین مامور شد و بالشکری لایق تاختن آورد
ایشان را نیروی و رنگ نماند لاجرم بطبرستان گریختند داعی بخیانت
هزیمت هر دو تن را حاضر ساخت و در برکهٔ آب غرقه ساخت تا جان
بدادند آنگاه جسد ایشان را در سردابی در انداخت این واقعه در سال دویست
و پنجاه و هشتم بود بالجمله گاهی که یعقوب بن لیث بطبرستان آمد و داعی
فرار بدیلم کرد جسد ایشان را از سرداب بر آورد و بخاک سپرد و دیگر از
مقتولین داعی عقیقی است و پسر خاله داعی بود و نامش حسن بن محمد بن
جعفر بن عبید الله بن حسن الاصغر بن علی بن الحسین علیه السلام است
و او از جانب داعی حکومت شهر ساری داشت و در غیبت داعی جامه
سیاه که شعار عباسیان بود بپوشید و خطبه بنام سلاطین خراسان
کرد چون داعی قوت یافت و معاودت نمود سید عقیقی را حاضر ساخت
و گردن بزد و دیگر جماعتی از مردم طبرستان را با خود از در کین و کید دید
و خواست تا همگان را با تیغ بگذراند پس خویش را بتمارض افکند و پس از
روزی چند آوازه مرگ خود در انداخت پس او را در جنازه جای داده
بمسجد حمل دادند تا بروی نماز گزارند چون مردم در مسجد انجمن شدند ناگاه
آن جماعتی که با ایشان مواضعه نهاده بود از جای بجستند و ابواب
مسجد را فرو بستند و تیغ بکشیدند و داعی نیز از جنازه شاکی السلاح برون
جست و شمشیر بکشید و جماعتی کثیر را دستخوش شمشیر ساخت و داعی
با اینکه مردی خونریز بود در مراتب فضایل محلی منیع داشت و حضرتش
محط رحال علما و شعرا بود و او را فرزندی نبود

خیابان شانزدهم

ذکر حال محمد بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن حضرت امام حسن علیه السلام

محمد بن زید بعد از برادرش امیر حسن داعی کبیر ملقب

بداعی الی الحق شوهر خواهر داعی کبیر بعد از وفات داعی هو ابو الحسن احمد بن محمد
بن ابراهیم بن علی بن عبد الرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام
سر بسلطنت بر افراخت و بر مملکت طبرستان استیلا یافت محمد بن
زید از گرگان لشکر بر آورد و با ابو الحسن رزم داد و او را بکشت و طبرستان را
در تحت فرمان آورد و سلطنت او چنان محکم شد که رافع بن هرثمه در نیشابور
روزگاری بنام وی خطبه میکرد و ابو مسلم محمد اصفهانی وزیر او بود و هفده
سال و هفت ماه حکومت طبرستان بر وی استقرار یافت و در پایان
امر محمد بن هرون سرخسی صاحب اسماعیل بن احمد سامانی او را در گرگان
مقتول ساخت و سر او را برگرفت و با پسرش که اسیر شده بود بسوی
مرو گسیل داشت و از آنجا ببخارا انتقال کردند و جسدش را در گرگان در کنار قبر
محمد بن امام جعفر صادق که ملقب بود بدیباج بخاک سپردند و محمد بن زید در علم
و فضل محلی بزرگ و در سماحت و شجاعت مردی سترگ بود علما و شعرا حضرتش
مناص و ملجا میدانستند ابو المقاتل در جشن مهرگان قصیده در ثنای او گفت که مطلعش این

لا تقل بشری ولکن بشریان — غرة الداعی و یوم المهرجان

همگان او را انکار کردند و گفتند در ابتدای کلام لا تقل بشری چرا گفتی
ابو المقاتل روی با محمد زید کرد و گفت یا ابن رسول الله بهترین کلمه لا اله
الا الله است و ابتدا بحرف لا فرموده محمد زید این سخن را بپسندید [illegible]
و او را بعطایای بزرگ خوشدلی ساخت بالجمله محمد بن زید داعی را دو
پسر بود اول زید ملقب برضی مادرش ام ولد از بلاد ترک بود و در بخارا
زنی دیگر گرفت و پسری آورد بنام پدر خود محمد خواند و پسری دیگر
آورد و او را حسن نامید ابو نصر بخاری نسابه گوید فرزندان اسماعیل
جالب الحجاره بدینجا منتهی میشود و جز ایشان آنکس که خود را بدین
سلسله منسوب دارد مفتری و متهم است و جماعتی بدین معنی حدیثی

دارند که در کوفه و واسط جای گرفتند سخن ایشان استوار نباشد —

خیابان هفدهم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد علی بن اسماعیل جالب الحجارة بن حسن بن زید بن حضرت امام حسن علیه السلام

علی بن اسماعیل را شش پسر بود اوّل حسین دوم حسن سیم اسماعیل چهارم محمد پنجم قاسم ششم احمد اما حسین در طوس وفات کرد حسن ملقب بود بشاهنشاه در فرغانه وداع جهان گفت اما اسماعیل در جرجان بزیست اما معروف بود بابن علیه و مادر او ام ولد است در طبرستان اقامت جست ابو الحسن عمری نسابه گوید از ابن علیه است امیرکا بن علی بن محمد بن علی بن اسماعیل جالب الحجاره و اولاد امیرکا در شام و دمشق و طرابلس فراوان شدند اما قاسم و احمد دو برادرانه یک مادرند و از اولاد قاسم است علی بن اسماعیل حسنی که در ری نقیب بود از اولاد قاسم امیرکا محمد و حسین و ابو الهیجا ابراهیم و ابو الفتح یوسف فرزندان حسین بن قاسم اند اما از اولاد برادرش احمد یکی ابو زید عبید الله بن علی معروف بسیفار و از اولاد ابو زید است قاسم مکنی با بو محمد و هم از اولاد احمد است ابو الحسین احمد بن علی بن احمد بن علی بن قاسم بن علی بن احمد بن علی بن اسماعیل جالب الحجاره و اولاد ایشان جماعتی در ری معروف بودند به بنی هبیره و هم از اولاد احمد است ابو طاهر محمد بن علی بن محمد بن احمد بن علی ملقب بطراخوار بن احمد بن علی بن اسماعیل حجاره ابو نصر بخاری گوید از اولاد علی بن اسماعیل جالب الحجاره جز این جماعت که مذکور شد نشناسم و ابو زید عبید الله بن علی پسری آورد بنام قاسم مکنی با بو محمد چنانکه رقم شد و او فرزندان پدر و عم خود احمد و قاسم پسرهای علی بن اسماعیل جالب الحجاره را فراهم آورد و اخبار و انساب ایشانرا در اوراقی چند در قلم آورد بالجمله ایشان آخر اولاد اسماعیل جالب الحجاره اند —

خیابان هیجدهم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد ابراهیم بن حسن بن زید بن حضرت امام حسن علیه السلام

ابراهیم بن حسن زنی از سادات حسینی گرفت و از او پسری آورد و او را بنام خود ابراهیم مسمّی ساخت و پسری دیگر آورد و او را علی نام نهاد و پسر سیم را زید نامید و مادر او ام ولد نامش امة الحمید ابو الحسن عمری گوید ابراهیم بن ابراهیم فرزندی آورد که محمد نام داشت و فرزند دیگر آورد حسن نامید اما محمد بن ابراهیم سه پسر آورد اوّل حسن دوم عبد الله سیم احمد و مادر ایشان سلمه دختر عبد العظیم مدفون بری بود اما عبد الله بن محمد بن ابراهیم در خراسان بزیست و فرزندان آورد اما محمد بن ابراهیم چهار پسر داشت و اولاد ایشان در شرب و نصیبین پراکنده شدند اما حسن بن ابراهیم صاحب فرزند بود و از فرزندزادگان اوست قاسم بن محمد بن ابی طاهر داود بن محمد بن حسن بن ابراهیم و انجمله فرزندان ابراهیم بن حسن بن ابراهیم بن حسن بن زید بودند

خیابان نوزدهم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد عبد الله بن حسن بن زید بن حضرت امام حسن علیه السلام

ابو الحسن عمری نسابه گوید عبد الله بن حسن را پنج پسر بود اوّل علی دوم محمد سیم حسن چهارم زید پنجم اسحق اما زید و اسحق صاحب ولد بودند اما زید شجیع اهل زمان خود بود چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و او در خارج کوفه با ابو السرایا بود و چون کار بروی سخت افتاد با هواز گریخت و در آنجا ماخوذ شد و مقتول گشت و از زید چهار پسر بجای ماند اوّل محمد دوم علی سیم حسین چهارم عبد الله و مادر ایشان از سادات علوی بود و محمد بن زید سه پسر آورد اوّل حسن دوم علی سیم عبد الله و مادر ایشان از بنی مخزوم بود و ایشان در حجاز سکون فرمودند اینجا بروایت بخاری رقم شد لکن عمری نسابه گوید محمد بن زید را ولدی و انثی نبود و الله اعلم بالجمله پنج تن از فرزندان

ذکر وزارت ناصر بن مهدی در بغداد

حسن بن زید بلا خلاف فرزند آوردند چنانکه رقم شد خیابان بلیستر
ذکر ناصر بن مهدی بن حمزة المیا نظری که نسب بحسن بن زید بن
امام حسن علیه السلام میرساند ناصر بن مهدی از فرزندان حسن بن زید است
لکن یقین نپیوسته که از محمد بطحانی بحسن بن زید پیوسته میشود یا از بطن
دیگر اما ناصر بن مهدی در مملکت ری مکانتی عظیم داشت و نقیب
ری باوی متفق بود گاهی که خوارزم شاه بر مملکت ری دست
یافت نقیب را بکشت و ناصر بن مهدی با تفاق پسر نقیب ببغداد
گریخت الناصر لدین الله احمد عباسی که اینوقت خلافت داشت مقدم
ناصر بن مهدی را بزرگ داشت و نقابت آل ابو طالب را با و تفویض
کرد و در دار الوزاره بر حجابت حواشی مقدم داشت چنان بود
که مکاتیب ارباب اهالی ممالک را بی آنکه بعرض دیوان اعلی رساند
خود بلا توقیع رقم میکرد و نفاذ میداد اینوقت خلعتی سیاه که شعار
عباسیان بود از خلیفه تشریف یافت و در شهر صفر در سال
پانصد و نود و دوم هجری امور دیوانیه منوط و مربوط باوامر و نواهی
او گشت و او فقیهی دبیر و کاتبی بصیر بود بفصاحت بیان و طلاقت
لسان و علو همت و طهارت طویت و حسن تدبیر روزگار
او با لا گرفت تا در سنه ششصد و دوم هجری بمقام وزارت جای
گرفت و حکم او در تمامت ممالک روان گشت و او را بر سادات
عراق سلطنتی تمام بود چه نقابت عراق عرب بتمامه او را ضمیمه
منصب بود و با سادات آل معیه حسنی خاصه خصمی داشت
و ایشان متصدی مناصب بزرگ بودند و در امور دیوانیه دخلی
تمام داشتند ناصر بن مهدی جمعی از ایشان را ماخوذ داشت و در حبس
خانه افگند و سبب این خصومت سید جلال الدین محمد بن قاسم

بن حسن بود بروایت شیخ السعید تاج الدین بن محمد بن قاسم بن حسن بن قاسم
بن معیه که عالم نسابه بود از جد خود زکی الدین حسن بن محمد بن حسن بن معیه
ملقب بظهیر الدوله روایت میکند که بعد از قتل سیف الدوله مرعشی
سید جلال الدین بسبب قرابتی که با سیف الدوله داشت از عراق
بیرون شد و مادام که در عراق بود حکومت قوسان داشت و در جنب
قوسان قریه بود که آنرا هور حیا میدند از املاک بنی ابی السعادات و ایشان
از متعلقان وزیر ناصر بن مهدی بودند سید جلال الدین مذکور دست
ظلم و عدوان بر آورد و ایشان را بسیار زحمت داد و این بود سبب
خصومت ناصر بن مهدی لاجرم چون سید جلال الدین از عراق بیرون
گریخت وزیر املاک و اثقال او را بمصادره مضبوط ساخت کاهی که
معاودت کرد سخت در بیم و هراس بود که وزیر در حق او چه اندیشد
یکروز بر در سرای خویش نشسته بود ناگاه مردی در رسید که وزیر ترا
میخواهد بی توانی بدرون سرای شد تا جامه بپوشد سه تن دیگر متواتر
برسیدند و او را بنزد یک وزیر بردند چون حاضر شد نگریست که وزیر
نشسته و قاضی در پهلوی او جا کرده و ده تن عادل در برابر قاضی نشسته اند
سید جلال الدین سلام داد و جواب بشنید وزیر او را نزدیک خویش
جای داد آنگاه طوماری بر آورده بقاضی سپرد قاضی در طومار نگریست
و با سید جلال الدین گفت بدین طومار گواه باشم سید جلال الدین
گفت ندانم چیست قاضی گفت عمل قوسان را بیکصد و بیست هزار
دینار بر ذمت نهاده گفت مرا اینقدرت نیست و اگر عمل قوسان را
بپذیرم افزون از چهل هزار دینار نتوانم داد قاضی چون بشنید در نگارش
طغرای شهادت توقف کرد وزیر بجانب قاضی مغضبانه نگریست و
چون او را غیرتی در دین نبود گواهی خویش را در طومار بنگاشت

و آن دو تن عادل نیز رقم کردند و خاتم برنهادند وزیر آن طومار را مضبوط
ساخت و منشور حکومت قوسان را نیز بسید جلال الدین گذاشت
سید جلال الدین چون از نزد وزیر بیرون شد دل فرا بست تا خود را
بامنی برساند و از آن مهلکه برهاند پس پرسش گفت صواب آنست که دست
در عمل قوسان شویم و سال بپای بریم آنگاه اگر ناگزیر باشیم
ضیاع و عقار خویش را بمعرض بیع در آوریم و هشتاد هزار دینار
که بر خراج قوسان افزوده اند باز دهیم و اگر نخواهیم آنگاه فرار
کنیم سید جلال الدین این رای را صواب شمرد و بجانب قوسان
روان شد و دست جور و ستم از آستین بر آورد خاصه بر بنی ابی
السعادات ظلم و عدوان افزون کرد و محصول صیفیا و شتویا
بتمامت ماخوذ داشت و بجانب بغداد حمل داد و خویشتن
بر نشست و بدجله آمد تا از آنجا ببغداد شود و معلوم داشت
که در بغداد کار غلات بالا گرفته پس بتعجیل خود را ببغداد رسانید
و خواستار شد که وزیر فرمان کند چندانکه غلات قوسان بجاه است
هیچکس از دیگر جا خرید نکند و وزیر از اینقدر ملاطفت مضایقت
نفرمود سید جلال الدین غلات قوسان را بمعرض بیع در آورد
و بروزی چند ششصد و بیست هزار دینار فراهم کرد و نزدیک بصد
هزار دینار از بهر خود ذخیره نهاد آنگاه صد هزار دینار بدیوانیان تسلیم
داد و رسید بگرفت آنگاه حاضر مجلس ناصر بن مهدی شد ابتدا
کرد از فزونی خراج قوسان و زحمت خود آنگاه عرض کرد که صد هزار
دینار تسلیم کارداران دیوان کردم اکنون خواستارم که بیست
هزار دینار از حمل من تخفیف فرمائی وزیر گفت من یک دینار از مال امیر
المؤمنین را دست باز ندارم و از جای برخواست سید جلال

الدین دامن او را بگرفت و عرض کرد اکنون که تخفیف مقرر نمیشود اینک
در دهلیز سرای حاضر است اگر خواهی حاضر مجلس کنم وزیر چون این
بشنید از کردار و اجتهاد سید جلال الدین در عمل شگفتی گرفت
و او را نیک بستود و او را بمواعید خوشدل کرد و گفت خلیفه این
بیست هزار دینار را در وجه تو عطا فرمود و تخفیف مقرر داشت
سید جلال الدین دست وزیر را بوسه داد و پس از آن در ظل عنایت
او خوشدل بزیست اما ناصر بن مهدی بدین استیلا در مسند وزارت
جای داشت تا بیست و دوم جمادی الآخر سال ششصد و چهارم
صبحگاه نظاره کرد که عوانان خلیفه در اطراف سرای وی پره زده اند
سخت بترسید طوماری بدست کرد و آنچه زرا که مالک بود در قلم
آورد و در پشت طومار رقم کرد که من بنده گاهی که وارد بغداد
شدم مالک شیئی نبوده ام اینجمله از عنایت خلیفه بدست شده هم
اکنون فرمان کنید تا با اموال خاصه متصل شود چون طومار بخلیفه رسید
پاسخ نوشت که ما اموال ترا دانسته ایم و طمع در آن نبسته ایم مصلحت
مقتضی آمد که روزی چند از سرای خویش بیرون نشوی در وجه اولاد
او مبلغی مقرر داشت که همه ساله از بیت المال مأخوذ دارد بدینگونه روزگار
همی بپرداخت تا در سال ششصد و هفدهم هجری وفات یافت بزرگان
درگاه خلیفه نعش او را تا کنار دجله مشایعت کردند و در تربت مشهد
موسی کاظم علیه السلام بخاک سپردند در سبب عزل او نوشته اند که ناصر بن
مهدی ابن ایوب را که حکومت مصر داشت وقعی نمیگذاشت و بیرون
از القاب و مکانت او میکاست ابن ایوب رسولی نزد خلیفه
گسیل داشت چون در آمد بعرض رسانید که مرا پیامی هست که باید پوشیده
از مردم معروض دارم خلیفه مجلس را از حاضران بپرداخت این

وقت رسول گفت ابن ایوب معروض میدارد که اگر خلیفه ناصربن مهدی را
از وزارت خلع نکند دانسته باشد که مرا بابی است که بر روی چهل تن از
اولاد خلفای بنی فاطمه مقفل دارم که هریک از ایشان اگر بیرون شوند
بی مانعی خلافت مصر و شام را بدست گیرند خلیفه چون این سخن
بشنید ناصربن مهدی را از وزارت خلع نمود ناصربن مهدی مردی
فاضل و فقیه بود و بر مذهب ابوحنیفه میزیست اکنون ذکر اولاد حسن
بن زید بن حضرت امام حسن ع بنهایت شد اکنون شروع میشود باولاد
حسن مثنی — خیابان بیست ویکم ذکر شعبهٔ دوم از اولاد
امام حسن که منتهی میشود بحسن مثنی بن حضرت امام حسن ع
حسن پسر امام حسن را مثنی مینامیدند و کنیت او نیز ابومحمد است و
حسن مثنی سه پسر و دو دختر از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام داشت
اما پسران اول عبدالله دوم ابراهیم سیم حسن اما دختران اول زینب
دوم ام کلثوم و دو پسر دیگر داشت یکی داود و آندیگر جعفر ابونصر بخاری
گوید داود و این دو پسر ام ولد بود از مردم روم نامش حبیبه بود و پسر
دیگرش را محمد نام بود و مادرش رمله و دو دختر دیگر داشت یکی رقیه
و آندیگر فاطمه ابوالحسن نسابه گوید حسن مثنی را نیز یک دختر دیگر بود که قسیمه نام
داشت و او بحباله نکاح حسین بن عبدالله بن عبدالله بن عبدالمطلب درآمد
انجمله شش پسر و پنج دختر بودند خیابان بیست و دوم
ذکر احوال عبدالله محض بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن
عبدالله محض بن حسن مثنی مکنی بابومحمد مادرش فاطمه دختر حضرت امام
حسین علیه السلام است و مادر فاطمه ام اسحق دختر طلحه بن عبیدالله است
عبدالله در زمان خود شیخ بنی هاشم بود و او را اجمل ناس و افضل ناس و
اسخای ناس میدانستند وقتی او را گفتند شما چگونه افضل ناس شدید

فرمود همه مردم آرزو میکنند که از سلسلهٔ ما باشند و ما هرگز آرزو نمیکنیم
که از دیگری باشیم و او مردی قوی النفس و شجاع بود آنگاه که دولت
بنی امیه در زوال آمد و بنی مروان ضعیف شدند بنی هاشم متفق گشتند
که با پسرهای عبدالله محض محمد و ابراهیم بیعت کنند و یکتن از ایشانرا
بخلافت بردارند پس مجلسی آراستند و بزرگان بنی هاشم و بعضی از
بنی عباس حاضر شدند و کس فرستادند و امام جعفر صادق علیه السلام را
طلب نمودند عبدالله محض گفت امام جعفر صادق را بیهوده طلب
نمودید زیرا که او رای شما را بصواب نخواهد شمرد هم در اینوقت حضرت
امام جعفر صادق ع از در درآمد و بنشست و اجتماع ایشانرا سبب
پرسید صورت حال را مکشوف داشتند آنحضرت روی با عبدالله
کرد و فرمود تو شیخ بنی هاشمی چگونه ترا ترک میگویند و پسرهای تو را
بخلافت برمیدارند عبدالله گفت همانا حسد تو را از بیعت ایشان
باز میدارد تو دست فراز ده تا با تو بیعت کنیم حضرت فرمود که سوگند
با خدای که امر خلافت نه بر من و نه با پسرهای تو راست همی آید بصاحب
قبای اصفر میرسد سوگند با خدای که زنان ایشان و کودکان و پسران
ایشان با این خلافت بازی خواهند کرد این بگفت و برخاست
و برفت منصور دوانیق چون حاضر مجلس بود و قبای اصفر در بر داشت
و سخن امام را استوار میدانست از آنروز دل بر سلطنت بست تا گاهی
که ادراک نمود بالجمله روزی چند برگذشت ابوالعباس السفاح با اهل
خود پوشیده سفر کوفه کردند و با ابوسلمه خلال در امر خلافت مواضعه
نهادند ابوسلمه اندیشه ایشانرا مستور داشت خواست در میان
اولاد علی بن ابیطالب و اولاد عباس بن عبدالمطلب مجلسی بشوری آراسته
کند تا بر خلافت یکتن از ایشان همداستان شوند پس بسوی ایشان

رکس مکتوب کرد نخستین با امام جعفر صادق ع دوم بعمر بن علی بن الحسین
وسیم بعبدالله محض و این مکاتیب را برسولی سپرد و بجانب مدینه
گسیل داشت فرستاده او طی مسافت کرده شامگاهی بر امام جعفر
صادق در آمد و گفت من از جانب ابو سلمه می آیم و مکتوب او را
بآنحضرت سپرد امام علیه السلام فرمود با ابو سلمه مرا ودتی نیست چه
او شیعهٔ دیگر کس است پس مکتوب او را بسوخت و گفت جواب
همان است که نگریستی لاجرم رسول از نزد آنحضرت بیرون شد و نزد عبد
الله محض آمد و مکتوب ابو سلمه را تسلیم کرد عبدالله مکتوب را برداشت
و بحضرت امام جعفر صادق ع آمد آنحضرت فرمود هان ای عبدالله
چه چیز ترا بدینجا آورد عبدالله صورت حال را بعرض رسانید و گفت
اینک مکتوب ابو سلمه است مرا بخلافت دعوت کرده و شیعیان
ما از خراسان نزدیک او حاضر شده اند آنحضرت فرمود ای عبدالله
شیعیان تو کدامند مگر ابو مسلم مروزی را مامور بخراسان نمودی و جامه
سیاه شعار شیعهٔ خود ساختی آیا از این شیعیان که میگوئی هیچکس را
بنام و نشان میشناسی گفت نمی شناسم فرمود چگونه شیعهٔ تو میشوند
جماعتی که ایشان را نمیشناسی و ایشان ترا نمی شناسند عبدالله گفت
همانا در سخنان تو چیزی مضمر است کنایت از آنکه مکروه میداری که
این امر بر من فرود آید آنحضرت فرمود خدای میداند من نصیحت هر
مسلم را بر خویش واجب داشته ام چگونه از نصیحت تو دست باز
میگیرم خویشتن را اسیر آرزوهای باطل مکن شما این دولت را از برای
بنی عباس تاسیس نمودید هرگز با آل ابیطالب نخواهد رسید همانا این
رسول از آن پیش که ترا دیدار کند بنزدیک من آمد و ناخوش
دل بیرون شد مع القصه رسول ابو سلمه مکتوب عمر بن علی بن الحسین را

نیز برسانید عمر مکتوب او را رد کرد اما پسرهای عبدالله محض محمد و ابراهیم
همواره در هوای خلافت میزیستند و اعداد خروج میکردند تا گاهی
که امر خلافت بر ابو العباس سفاح راست ایستاد اینوقت فرار کردند
و پوشیده میزیستند اما سفاح عبدالله محض را بزرگ میداشت
و فراوان اکرام میکرد لکن گاهگاه از عبدالله پرسش میکرد که پسرهای
تو محمد و ابراهیم در کجا باشند و عبدالله از پرسش او دلتنگ بود
یکروز با برادرش ابراهیم الغمر شکایت کرد ابراهیم گفت این کرت
که پرسش کند بگو عم ایشان ابراهیم از حال ایشان آگهی دارد لاجرم این
کرت که سفاح پرسش کرد عبدالله با ابراهیم حوالت فرمود سفاح
بی توانی ابراهیم را بخواست و با او خلوتی ساخت و از برادرزادگان
پرسش نمود ابراهیم گفت یا امیر المؤمنین با تو چنان سخن گویم که رعیت
با سلطان گوید یا چنان گویم که مردم با پسر عم خود سخن گوید گفت
چنان گوی که با پسر عم خود گفت یا امیر المؤمنین اکنون بگوی که اگر
خداوند مقدر کرده باشد که محمد و ابراهیم ادراک منصب خلافت
کنند تو و تمامت مردم که بر روی ارض اند میتوانند ایشان را دفع دهند
گفت لا والله آنگاه گفت اگر خداوند از برای ایشان مقدر
نکرده باشد تمام اهل ارض میتوانند بر ایشان خلافت را فرود آرند
سفاح گفت لا والله و سوگند با خدای یاد کرد که از این پس نام ایشان را
تذکره نخواهم کرد و از آن پس نام ایشان را بر زبان نیاورد تا گاهی
که در گذشت و خلافت بر منصور قرار گرفت و او مردی بداندیش
و کین توز بود یکباره دل بر قتل محمد و ابراهیم بست و پوشیده
جواسیس گسیل داشت تا مکان و مقام ایشان را بدانند و بعرض
رسانند در پایان امر مکشوف داشت که ایشان در قریه از قرای مدینه

جای دارند و خالی از خیال خلافت نیستند منصور این رازرا در دل مستور داشت تا موسم حج برسید و در سال یکصد و چهلم هجری بزیارت بیت الله رفت چون وارد مدینه گشت بحر و بر مردم را انجمن ساخت تا عطای هرکس را از بیت المال ادا کند گفتند از کدام قبیله ابتدا کنیم گفت از آن که خداوند ابتدا فرموده یعنی از بنی هاشم نخستین کرا بخوانیم گفت عبدالله محض را پس بنام عبدالله را دعوت کردند عبدالله برخاست منصور گفت هان ای عبدالله پسرهای تو محمد و ابراهیم کجا باشند گفت ندانم گفت سوگند با خدای تو را رها نکنم تا ایشان را بنزد من حاضر نکنی پس فرمان داد تا عبدالله را و ابراهیم برادرش را و شش تن از برادران و فرزندانش را ماخوذ داشتند و در غل و زنجیر کشیدند و بکوفه کوچ دادند و عبدالله در زندان منصور وفات نمود و هفتاد و پنجسال عمر داشت و قبر او در کوفه زیارتگاه شد — خیابان بهشت سیم در ذکر احوال ابراهیم غمر بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام ابراهیم برادر اعیانی عبدالله محض است کنیت او ابو اسمعیل از کثرت جود و مناعت محل و شرافت طبع ملقب بغمر گشت و برادرش عبدالله از رواة حدیث است او را ابو جعفر منصور او را و برادرش و دیگر اخوانش را ماخوذ داشت و در کوفه محبوس نمود و مدت پنجسال در کمال رنج و زحمت در حبسخانه روزگذرانید و در سال یکصد و چهل و پنجم هجری بدار جنان انتقال فرمود و او را فضائل کثیره و محاسن شهیره بود و سفاح در زمان خود مقدم او را مبارک میشمرد چنانکه بدان اشارت شد اما حسن بن حسن مثنی بن امام حسن علیه السلام کنیت او ابو علی است و او را حسن مثلث گویند چه پسر سیم است که بلا واسطه حسن نام دارد و او نیز در حبس

منصور در کوفه وفات یافت و چهل و پنجسال روزگار بزده نمود اما جعفر بن حسن مثنی و او سیدی با ذلاقت زبان و طلاقت لسان بود و در شمار خطبای بنی هاشم میرفت وی نیز بحبس منصور افتاد لکن او را رها کرد تا بمدینه مراجعت نمود و چون سنین عمرش بهفتاد رسید وفات نمود اما داود بن حسن مثنی کنیت او ابو سلیمانست و او از جانب برادرش عبدالله محض تولیت صدقات امیرالمومنین علی علیه السلام را داشت او را نیز منصور بحبس افکند مادرش بنزد صادق آل محمد آمد و بنالید آن حضرت دعای استفتاح را باو بیاموخت که معروفست بدعای ام داود و مادر او بدان نسان که آنحضرت آموزگاری فرموده بود در نیمه رجب آن دعارا قرائت نمود و سبب خلاص پسر گشت لاجرم داود بمدینه آمد و در سالکی از جهان درگذشت اما محمد بن حسن مثنی پسرای جاودانی انتقال نمود و او را اولادی نبود اما دختران حسن مثنی نخست زینب او را عبدالملک بن مروان بحباله نکاح درآورد و اما ام کلثوم شرح حالش معلوم نیست اما فاطمه بحباله نکاح معویه بن عبدالله بن جعفر طیار درآمد و از وی چهار پسر و یکدختر آورد اول یزید دوم صالح سیم حماد چهارم حسین و نام دخترش زینب بود و دختر چهارم حسن مثنی رقیه نام داشت همانا از پنج پسر حسن مثنی را عقب بود اول عبدالله محض دوم ابراهیم غمر سیم حسن مثلث چهارم جعفر پنجم داود چنانچه نگاشتیم اکنون ابتدا میکنیم بذکر اولاد عبدالله محض — خیابان بهشت چهارم در ذکر شجره اولاد عبدالله محض بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن علیه السلام عبدالله محض را شش پسر بود اول محمد و او را نفس زکیه خوانند دوم ابراهیم قتیل باخمری سیم موسی الجون و نام مادر این سه پسر هند است

دختر ابوعبیده بن عبدالله بن زمعة بن الاسود بن المطلب بن اسد بن عبد
العزی بن قصی بن کلاب و پسر چهارم عبدالله محض یحیی صاحب دیلم
است و نام مادر یحیی قریبه است پسر پنجم عبدالله سلیمان مادرش
عاتکه دختر حارث است از بنی مخزوم پسر ششم عبدالله ادریس
نام داشت و با سلیمان از یک مادر بودند خیابانان بلیست و پنجم

ذکر محمد نفس زکیه

ذکر احوال محمد ملقب به نفس زکیه بن عبدالله بن حسن
مثنی بن امام حسن علیه السلام محمد اول پسر عبدالله محض است
و کنیت او ابوعبدالله و در میان هر دو کتف او خالی سیاه باندازه
بیضه بود باتفاق علمای اخبار در بیست و پنجم رجب سال یکصد و
چهل و پنجم هجری مقتول گشت مدت عمرش چهل و پنجسال بود
و بیشتر وقت مختفی میزیست و ملقب بمهدی بود و باستظهار
اینحدیث که از رسول خدا اورده اند که فرمود انّ المهدیّ من
ولدی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی خویش را مهدی موعود
میشمرد و بنی هاشم و بنی عباس منتظر خروج او بودند و او نیز مردی
کثیر الفضایل بود در خبر است که ابوجعفر منصور دو کرت با او
بیعت کرد نخست در مکه و دیگر روز رکاب او را بداشت تا بر نشست
مردی گفت ای ابوجعفر این کیست که چندین حشمت او را نگاه داشتی
گفت وای بر تو گر ندانی اینمرد محمد بن عبدالله محض است و مهدی
اهل بیت است و کرت دیگر در مدینه با او بیعت کرد و چون خلافت
به بنی عباس فرود آمد محمد و ابراهیم مختفی میزیستند و محمد در شعاب
جبال روز میشمرد چون محمد بن عبدالله محض از مدینه برای خروج تصمیم
عزم داد و برادرش ابراهیم را که در بصره بود آگهی فرستاد و
صورت حال ایشان مکشوف افتاد ابوجعفر منصور این مکتوب

بدو فرستاد که خداوند در کلام مجید میفرماید مفسد فی الارض را بباید کشت
یا بر دار زد مگر گاهی که بتوبت و انابت گراید از آن پیش که دستگیر آید آنگاه
میگوید که من عهد و میثاق با تو استوار میکنم که اگر ازین طریق که پیش داری
باز شوی از آن پیش که بر تو دست یابم امان دهم ترا و فرزندان ترا و برادران
ترا و آنان که با تو بیعت کردند و خط امان بدهم بر جان و مال ایشان
و آنچه بخواهی در اسعاف حاجات تو لحظه توانی نجویم و هر کس از اهل
بیت تو در حبس من است رها میسازم با اینهمه اگر خواهی کس نزد من فرست
تا از من عهد نامه بستاند و پیمان استوار دارد چون این نامه بمحمد بن
عبدالله رسید در پاسخ او بدینگونه مکتوب کرد و بسوره مبارکه قصص
استظهار جست و بنمود که فرعون در زمین طغیان کرد و مردم را زبون
و ذلیل خویش ساخت زنان را زنده گذاشت و در پایان کار خداوند
او را بدست موسی کیفر کرد هان ای منصور از خدای بترس و از عاقبت
امر بیندیش من ترا از خویشتن ایمن میسازم و بر تو عرض امان میدهم
چنانکه تو بر من عرض دادی و دانسته که خلافت حق ماست و شما
همواره از برای ما خواسته اید و بشیعیان ما پیوسته اید و خطبه بنام ما
کرده اید همانا علی علیه السلام وصی رسول خدا و امام امت بود چگونه
شما مستحق میراث او میشوید و حال آنکه ما زنده ایم با الجمله اگر داخل
شوی در بیعت من خدا را گواه میگیرم که ترا امان بدهم از جان و فرزندان
و من در وفای عهد استوارترم از تو و تو در قبول امان سزاوارتری
از من و امان تو کدام است که عرضه میداری بر من آیا امانی است
که با بن هبیره دادی یا امانی است که بعمت عبدالله بن علی دادی
یا امانی است که ابومسلم را بدان خرسند ساختی مع القصه روز چهار
شنبه جمادی الآخر در سال یکصد و چهل و پنجم هجری محمد بن عبدالله محض

دعوت خویش را آشکار ساخت بعضی از اصحاب او را گفتند صواب
آنست که بجانب مصر کوچ دهیم تا در آنجا لشکرها بسازیم و باز تازیم و
گروهی سفر یمن را نیک تر دانستند محمد گفت که رسول خدا مدینه را
ستوده داشت پس در مدینه باید اعداد کار کرد و بعرض سپاه و تجهیز
لشکر پرداخت چون اینخبر بابوجعفر منصور رسید پوست بر تنش
زندان گشت و خواب از چشمش بپرید و مجلس را از بیگانه بپرداخت
و خواص خویش را حاضر ساخت و گفت دانسته اید که محمد رایت
مخالفت برافراخت چه می بینید در امر او گفتند از کجا اعداد
جنگ کند گفت از مدینه گفتند تو بروی چیره خواهی گشت چه از مدینه
اموال و رجال بدست نشود که قتال ترا شایسته باشد منصور
تعجیل کرد در دفع محمد و عمزاده خود عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله
بن عباس را با لشکری بزرگ بجانب مدینه روان داشت چون
عیسی راه با مدینه نزدیک کرد محمد ساخته جنگ شد و در ظاهر مدینه
رزمی صعب دادند و لشکر محمد شکسته شد و پراکنده گشت چون
محمد دانست که دیگر روی ظفر نخواهد دید بسرای خویش باز شد و تنوری
آتشی برافروختند و جریده اسامی جماعتی که با وی بیعت کرده بودند
در آتش انداخت و بسوخت تا کس ایشان را نداند از این روی بنفس
زکیه ملقب شد بعد از سوختن اسامی اصحاب بیرون شد و در احجار زیت
رزم داد تا کشته گشت چون محمد کشته شد سر او را از تن دور کردند
و بنزد ابوالکرام جعفری آوردند و محمد در نیمه رجب سال یکصد و چهل و
پنجم هجری مقتول گشت خیابان بیست و ششم در ذکر احوال
ابراهیم بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن حضرت امام
حسن علیه السلام ابراهیم مکنی بود بابوالحسن و معروف شد بقتیل

در ذکر ابراهیم بن عبدالله محض

باخمری و او مذهب اعتزال داشت و او را پنجه قوی و بازوی توانا بود و در فنون
علوم صاحب مقامی معلوم بود و مدتی که در بصره پوشیده میزیست
در سرای مفضل بن محمد بود و از مفضل دواوین عرب را طلب کرد و کتب
فراوان بدست آورد و از بهترین اشعار عرب هشتاد قصیده از بر کرد
بعد از قتل او مفضل آن قصاید را مفضلیات نام نهاد بالجمله ابراهیم
در شب دوشنبه غره رمضان سال یکصد و چهل و پنج در بصره دعوت
خویش را آشکار ساخت و وجوه مسلمانان با او بیعت کردند و ابو
حنیفه نیز با او بیعت کرد و فتوی راند که مردم با محمد و ابراهیم خروج
کنند و ابوحنیفه را در حق محمد و ابراهیم عقیدتی استوار بود گویند بعد
از قتل ابراهیم زنی بنزد ابوحنیفه آمد و گفت تو فتوی کردی که پسر من با
ابراهیم خروج کند برفت و مقتول گشت در معنی تو او را بقتل فرستادی
ابوحنیفه گفت کاش من بجای پسر تو بودم و در رکاب ابراهیم شهید
میشدم بالجمله مردم با او بیعت کردند و ابراهیم از بصره خیمه بیرون زد
کوچ بر کوچ طی مسافت کرده نزدیک باخمرا رسید این هنگام لشکرهای
منصور دوانیق در رسیدند و از دو سوی صف راست کردند و جنگ
به پیوستند ابراهیم حمله گران افکند و چون شیر خشمگین تاختن کرد مردی از
لشکر منصور بروی درآمد و در میان ایشان چند نیزه برفت و او را
بقتل رسانید و چون شیر دمنده و پلنگ درنده بر یمین و یسار
و شمال حمله افکند و مرد و مرکب بخاک انداخت و لشکر منصور منهزم
ساخت بهزیمتی شنیع و عیسی بن موسی که سپهسالار سپاه منصور
بود از قفای هزیمتیان شتاب گرفت اینوقت ابراهیم بانگ بر لشکر
زد و ندا در داد که کسی از قفای هزیمتیان تاختن نکند لاجرم لشکر
ابراهیم عنان باز کشیدند و طریق مراجعت سپردند لشکر منصور دوانیق

چنان دانستند که ایشان بهزیمت باز شدند پس سر بر تاختند و حمله افکندند جنگ صعب شد و تنور حرب افروخته گشت و از لشکر ابراهیم بیشتر دستخوش تیغ و تیر شدند ناگاه در غلوای جنگ خدنگی بر پیشانی ابراهیم آمد گفت سپاس خداوند را ما اراده کردیم امری را و خدای تبارک و تعالی جز آنرا خواست اکنون مرا از اسب فرود آرید پس او را از اسب پیاده کردند هم بدان زخم بسرای آخرت شتافت در خبر است که چون لشکر منصور اول شکسته شد خبر بدو دادند جهان در چشم او تاریک شد گفت چه شد قول صادق بنی هاشم که فرمود کودکان بنی عباس با خلافت بازی میکنند اشاره بدان خبر میست که از این پیش مذکور شد که در آن مجلس که از برای نفس زکیه و ابراهیم آراستند بنی عباس و بنی هاشم با ایشان بیعت کردند منصور نیز در آن مجلس حاضر بود و با ایشان بیعت کرد چون امام جعفر صادق حاضر شد ایشان را منع کرد و فرمود این بصاحب قبای اصفر میرسد این هنگام که هزیمت لشکرش مکشوف افتاد در عجب رفت و سخت مضطرب گشت زمانی دیر نگذشت که سواری از باخمری وارد کوفه شد و سر ابراهیم را نزد منصور آورد اینوقت حسن بن زید حاضر بود چون سر پسر عم خود را بدید سخت بگریست منصور گفت که صاحب این سر کیست گفت دانستم منصور گفت مردی بزرگ و جوانمرد بود لکن او خواست سر مرا بزد او بر بدم چنان افتاد که سر او را بنزد من آوردند و من دوست نداشتم همی خواستم که او اطاعت من کند قتل ابراهیم روز بیست و پنجم ذیقعده سال یکصد و چهل و پنجم بود چنانکه بیست و هفتم در ذکر موسی الجون بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن ع

موسی بن عبدالله مکنی بابوالحسن بود و ملقب بود بجون و این لقب از آن داریافت چه او سیاه چرده متولد گشت و او مردی ادیب و شاعر بود گاهی که ابو جعفر منصور پدر او عبدالله محض را ماخوذ داشت و محبوس نمود موسی را حاضر کرد و فرمان داد تا هزار تازیانه بروی زدند آنگاه گفت میدانی این چیست این بجلی و حاکمی و منتهی است از قبل من بر تو از این پس تو را بحجاز میفرستم تا از برادرانت محمد و ابراهیم مرا آگهی دهی موسی گفت این چگونه تواند شد تو مرا بحجاز میفرستی و عیون و جواسیس تو با من میباشند چگونه محمد و ابراهیم خویشتن را بر من ظاهر میسازند اینوقت منصور منشوری بحاکم حجاز رقم کرد که متعرض موسی نباشند و او را بسوی حجاز روان داشت موسی براه حجاز رفت و بمکه گریخت و در آنجا ببود تا برادرانش محمد و ابراهیم مقتول شدند و نوبت خلافت بمهدی محمد بن منصور رسید هم در آن سال مهدی بزیارت شتافت گاهی که مشغول طواف بود موسی بانگ زد که ایها الامیر مرا امان ده تا تو را بموسی بن عبدالله محض دلالت کنم مهدی گفت تو را امان دادم بشرط که مرا بموسی دلالت کنی گفت منم موسی پسر عبدالله مهدی گفت کیست که تو را بشناساند گفت اینک حسن بن زید و دیگر موسی بن جعفر علیهما السلام و دیگر حسن بن عبیدالله بن عباس همگی گواهی دادند که او موسی الجون پسر عبدالله محض پس موسی خط امان یافت و ببود تا زمان هرون الرشید یکروز بر هرون در آمد و بر بساط هرون لغزشی کرد و در افتاد هرون بخندید موسی گفت این سستی از ضعف روزه است نه از ضعف مستی در کتاب مروج الذهب مسطور است که عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر نزد یک هرون الرشید آمد و از موسی آغاز شکایت نمود و گفت موسی مرا بدعوت خویش

میخوانند تا بر تو خروج کنند رشید کس فرستاد و موسی را حاضر ساخت و حدیث زبیری را اعادت کرد زبیری روی با موسی کرد و گفت شما همواره بر طریق خصمی ما رفته اید و مسالب ما را گفته اید و پستی دولت ما را خواسته اید موسی گفت شما چه کس باشید و کدام دولت با شماست که ما پستی آنرا بخواهیم رشید از اصغای این کلمات چنان خندان گشت که نتوانست خویشتن داری کند اینوقت موسی گفت یا امیر المؤمنین این دروغزن که امروز خود را در شمار دوستان شما باز مینماید سوگند با خدای که در رکاب برادر من محمد با ابو جعفر منصور قتال داد و اکنون این سعایت بنزد تو آورده گمان نکنی که در نصیحت تو میگوید یا نصرت، تو میجوید سوگند با خدای که اگر معین و مددکار بدست کند جز بر طریق خصمی با اهل بیت هم گامی نزند اکنون من او را بدین سخن که میگوید سوگند میدهم اگر سوگند یاد کند که این سخنها من گفته‌ام خون من بر تو حلال باشد رشید گفت ای موسی تو از بهر او سوگند یاد کن چون موسی عزیمت درست کرد که سوگند یاد کند عبد الله زبیری گفت من قسم یاد میکنم موسی گفت بگو متقلد بحول و قوتی بیرون حول و قوت خدا و در آمدم به حول و قوت خود اگر آنچه از تو بعرض رشید رسانیدم اندر راستی نباشد چون زبیری این سخن بپای آورد موسی گفت الله اکبر همانا پدرم از جد خود علی علیه السلام حدیث کرد که رسول خدا فرمود سوگند یاد نکند احدی بدینگونه مگر آنکه خداوند تعجیل کند در عقوبت او و او را افزون از سه روز مهلت نگذارد اینوقت موسی روی با رشید کرد و گفت فرمان کن مرا باز دارند اگر تا سه روز عبد الله بن مصعب را غضب خداوند فرو نگرفت خون من بر تو حلال است رشید فضل را فرمود موسی را با خود بدار تا صورت حال مکشوف افتد از فضل روایت میکنند که گفت سوگند با خدای هم در آن روز هنگام نماز

دیگر بانگ صیحه از خانهٔ زبیری بالا گرفت گفتم چیست گفتند عبد الله مصعب را مرض جذام فرو گرفت و ورم کرد و سیاه شد به تعجیل رفتم و او را نشناختم بکردار خیکی عظیم در افتاده از آنجا بنزدیک رشید شدم و قصه بگفتم هنوز این سخن بخاتمت نرفته بود که خبر مرگ زبیری برسید فضل گوید من بتعجیل بساختم و کار او را بساختم و بروی نماز گذاشتم گاهی که جسد او را در قبر فرو آوردم زمین او را ببلعید و بوی عفن چنان برخاست که کسی را طاقت استشمام نبود آنگاه بر زبر آن خاک بریختند پس بنزد رشید آمدم و او را آگهی دادم سخت شگفتی گرفت و فرمان کرد تا موسی را رها کردند و هزار دینار عطا دادند و موسی در سویقهٔ مدینه وفات یافت

بیان بیست و هشتم در ذکر احوال یحیی بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن علیه السلام

یحیی بن عبد الله معروف شد بصاحب دیلم از علمای نسابه ابو الحسن عمری و زیدانی گفته اند یحیی از خوف هرون الرشید ببلاد دیلم گریخت و در آنجا مردم را بخویشتن دعوت کرد جماعتی بزرگ با او بیعت کردند و کار او نیک بالا گرفت و هول و هربی عظیم در دل رشید با دید آمد پس مکتوبی بسوی فضل بن یحیی خالد برمکی کرد که از یحیی بن عبد الله در چشم من خار خلید و خواب برمید کار او را چنانکه دانی کفایت کن و دل مرا از اندیشه او وارهان فضل با لشکری ساخته بسوی دیلم روان شد و جز بر طریق رفق و مدارا سلوک ننمود نامها بتحذیر و ترغیب و بیم و امید بسوی یحیی متواتر کرد یحیی را نیز چون آن نیرو نبود که با فضل رزم زند طالب امان گشت و فضل خط امان بدو فرستاد و پیمان استوار و موثق محکم کرد لاجرم یحیی باتفاق فضل نزد رشید آمد روزی چند رشید خاموش بود لکن از کین یحیی آتشی افروخته در خاطر داشت لاجرم یحیی را حاضر ساخت و آغاز عتاب نمود یحیی خط امانرا که از وی

داشت برآورد و گفت با این سجل بهانه چیست و چرا پیمان خواهی شکست رشید آن خط بگرفت و بابو یوسف قاضی داد تا قرائت کرد و گفت این سجلی است در امان یحیی و از آلایش حیلت منزه است اینوقت ابو البختری قرا بر دو آن مکتوب را بگرفت و گفت این خط از جهت فلان و فلان باطل است و در امان یحیی لا طایل پس رشید آن سجل را پاره کرد و بفرمود یحیی را بزندان خانه بردند و روزی چند بر نیامد که او را مسموم نمودند خیابان بیست و نهم در ذکر حال سلیمان بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن علیه السلام سلیمان بن عبد الله مکنی بابو محمد است و او در جنگ فخ ملازم خدمت حسین بن علی صاحب فخ بود و مقتول گشت و اینوقت پنجاه و سه سال عمر داشت از مقتولین سپاه حسین صد سر نزد هادی خلیفه بردند سر حسین و سلیمان در شمار آن جمله بود خیابان سی ام در ذکر حال ادریس بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن علیه السلام ادریس بن عبد الله مکنی بابو عبد الله بود ابو الحسن عمری از کتاب طاهر نسابه حدیث میکند که چون یحیی صاحب دیلم که شرح حالش مرقوم شد آغاز دعوت نمود سلیمان بن جریر را بسوی برادرش ادریس رسول فرستاد تا او را دعوت کند سلیمان عرض کرد که اگر ادریس فرمان تو را نپذیرد اجازت میرود که او را دستخوش شمشیر سازم فرمود روا باشد سلیمان بن جریر روان شد برادر دیگرش موسی الجون با یحیی گفت سلیمان را با غلظت طبع و شر است خوی بنزدیک جوانی نورس کسیل بیسازی تا سر از خدمت برتابد و بدست نقمت کشته شود یحیی التفاتی نفرمود و سلیمان جریر برفت و پیام یحیی بگفت و ادریس نپذیرفت لاجرم او را

بشربت سم شهید ساخت و این خبر درست نباشد چنانکه ابو نصر بخاری نسابه گوید همانا ادریس در خدمت حسین بن علی صاحب فخ با لشکر عباسی قتال داد و بعد از قتل حسین با برادرش سلیمان از حربگاه فرار کرد و باتفاق غلام خود راشد که مردی با حصافت عقل و رزانت رای بود بشهر فاس و طنجه و مصر گریخت و از آنجا باراضی مغرب سفر کرد و مردم مغرب با او بیعت کردند و سلطنت او عظیم گشت چون این خبر برشید آوردند دنیا در چشمش تار شد و از تجهیز لشکر و مقاتلت با او بیمناک بود لاجرم سلیمان بن جریر را که متکلم زیدیه بود از جانب خود متنکرا نزد او فرستاد و ادریس مقدم او را مبارک شمرد چه مردی ادیب و زباندان و منادمت مجالس را شایسته بود سلیمان طریق فرار را ساختگی کرده انتهاز فرصت میداشت تا روزی مجلس را از راشد و جز راشد پرداخته بدست کرد و بدست آویز دوای دندان سمی بادریس خورانید و در زمان بیرون شد بر نشست و بجست ادریس بیاشوفت و بغلطید و در زمان راشد برسید و این بدید از قفای سلیمان بشتافت و او را دریافت و از گرد راه تیغ براند و زخمی گران بر روی او آورد با آن جراحت سلیمان چنان راه برید که باد گرد او را نتوانست دید لاجرم راشد برگشت و ادریس درگذشت و شرح این داستان و سلطنت ادریس بن ادریس بعد از پدر مرقوم میشود — خیابان سی و یکم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد محمد نفس زکیه پسر عبد الله محض بن حسن مثنی بن امام حسن علیه السلام محمد که ملقب بنفس زکیه بود چنانکه مرقوم شد یازده فرزند داشت شش تن پسران بودند اول عبد الله دوم علی سیم طاهر چهارم ابراهیم پنجم حسن ششم یحیی اما دختران پنج تن بودند اول فاطمه دوم زینب سیم ام کلثوم چهارم ام سلمه پنجم نیز ام سلمه صغری اما عبد الله بن نفس زکیه

ملقب بود باشتر بعد از قتل پدرش بملکت سند گریخت و از آنجا باراضی
کابل افتاد شیخ شرف نسابه گوید عبدالله اشتر را در کابل در شعاب جبلی مقتول
ساختند سر او را بنزد منصور آوردند اما علی بن نفس زکیه او را منصور محبوس
بداشت و زحمت کرد تا جماعتی از شیعیان پدرش را بنمود و ایشان را بگونه
گون عذاب مبتلا ساخت و خود در محابس وفات کرد اما طاهر بن
نفس زکیه ابو نصر بخاری گوید او را فرزندی نبود لکن جماعتی دعوی دارند
که ما از فرزندان اوئیم ابو الحسن نسابه گوید طاهر را دو پسر بود یکی علی و دیگر
محمد نام داشت و ایشان را از فضل و شرف حظی نبود اما ابراهیم بن
نفس زکیه او را چند دختر بود و پسری آورد که محمد نام داشت و محمد چند
فرزند آورد لکن منقرض شد اما حسن بن نفس زکیه مکنی بود بابی الزفت
گاهی که حسین بن علی صاحب فخ خروج کرد ابو الزفت در رکاب او بود
در حربگاه فخ زخم خدنگی یافت و در افتاد بنی عباس او را بگرفتند و گردن
بزدند اما یحیی بن نفس زکیه در مدینه همی زیست تا جهان را وداع گفت
او نیز بلا عقب بود اما دختران نفس زکیه نخستین فاطمه او را محلی منیع
بود بحباله نکاح پسر عم خود حسن درآمد دوم زینب ملقب بود به محبه او را
عباس کابین بست و از سه تن دیگر دختران او خبری نرسیده و عقب
نفس زکیه از عبدالله اشتر است که در کابل مقتول گشت خیابان
سنی دعقد ذکر ثمرهٔ شجرهٔ عبدالله اشتر بن محمد نفس زکیه بن
عبدالله محض بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن علیه السلام
عبدالله اشتر را پسری بود حسن نام داشت و دختری بود فاطمه نام و ام
کلثوم کنیت داشت و از حسن فرزند نیامد و جز این حسن او را پسری
بود بنام محمد و او را محمد کابلی مینامیدند و مادرش ام ولد بود ابو الحسن عمری
گوید محمد در کابل متولد شد بعد از قتل پدرش اشتر از آنجا کوچ داد ابو الحسن

عمری گوید گاهی که اشتر بجانب سند سفر میکرد جاریهٔ حامل و کودکی با او
بود بعد از قتل اشتر حمل بگذاشت پسری آمد او را محمد نامیدند و ابو جعفر منصور
در صحت نسب او بجعفر بن عمر سندی مکتوب کرد و هم ابو نصر از امام جعفر
صادق علیه السلام روایت میکند که حضرت میفرماید چگونه ثابت
میشود نژاد و نسب بمکتوب مردی بسوی مردی و حال آنکه اینان باشند
بالجمله محمد کابلی پسر عبدالله اشتر چهارده فرزند آورد نه تن دختر بودند اول
مریم دوم فاطمه و مادر ایشان از نسب زبیر بن العوام میرساند سیم
کلثوم چهارم زینب پنجم رقیه ششم امامه هفتم ام سلمه مادر او از اهل
مکه است هشتم زینب الصغری نهم هند اما پسران اول طاهر دوم علی
سیم احمد چهارم ابراهیم پنجم حسن ابو الحسن عمری گوید مادر او نیز زبیریه
بود و ابو نصر بخاری گوید مادرش ام ولد بود با قطلیسی شوی کرد و فاطمه
بحباله نکاح مکتین از سادات حسنی درآمد و از دیگر دختران خبری
نرسیده و از پسران طاهر و علی بلا عقب بودند ابو نصر بخاری گوید
اشتریه از اولاد علی و حسن پسران کابلی اند الا آنکه اولاد حسن اکثر
بود اما احمد بلا عقب بود اما ابراهیم در جرجان و طبرستان فرزند
آورد بالجمله حسن بن محمد کابلی اعور بود و در شمار یکی از اسخیای
بنی هاشم میرفت عمری گوید او را در شهر ذی حجه سال دویست و
پنجاه و یکم هجری قبیله طی مقتول ساختند و عقب محمد کابلی بلا
خلاف از حسن اعور است اما حسن اعور دختر و پسران بسیار
آورد سه تن از دختران یکی مکنی بام علی بود بحباله نکاح یوسف بن محمد
بن یوسف بن جعفر بن ابراهیم بن محمد الجعفری درآمد دوم ام کلثوم
نام داشت و او با سماعیل بن محمد الجعفری شوی کرد سوم مسمی
بخدیجه بود معروف بود به بنت ملک و او را ایوب بن محمد الجعفری

کابن بست پس این سه تن خواهران با سه تن از جعافره تزویج کردند و
حسن اعور نیز پسران داشت چند تن از ایشان بلاعقب بودند و چند
فرزند آوردند اوّل ابو عبدالله الحسن النقیب دوم احمد مکنی بابو العباس
سوم عبدالله چهارم قاسم پنجم محمد اما محمد از فرزندان او ابو العلا عبدالله
است و او صاحب مکاتبات بود در واسط و بروایتی در کوفه
نقیب بود و معروف بود با بن الاشتر و این عبدالله که مکنی بود
با بو العلاء الواسطی در واسط فرزندان آورد اوّل علی مکنی بود بابو
تراب معروف بود با بن بنت القاضی و دختری آورد معروف
ببنت العشایر و او بحباله نکاح ابو القاسم الاسود العمری البصری
در آمد و او برادر نقیب بصره بود و هو ابو عبدالله حسین بن علی بن محمد
بن علی بن ابراهیم بن عمر بن محمد بن عمر الاطرف بن علی بن ابیطالب
علیه السلام و از بنت العشایر پسری آورد که علی نام داشت و
دختری آورد معروف بست الانساب و ایشان در واسط اقامت
کردند و هم در شمار این سلسله است جعفر بن محمد بن محمد بن الحسن بن
محمد بن الحسن بن محمد الکابلی و هم ازین سلسله است عبدالله
بن الحسن الاعور ابو الحسن احمد بن حسن بن احمد بن حسن بن احمد النخجندی بن
عبدالله بن حسن الجواد الاعور بن محمد کابلی و او معروف بود ببخاری و بلا
عقب ابو الحسن العمری گوید کاهی که سفر کرده بود در موصل او را دیدار
کردم موی فراوان از فرق رها کرده بود ابو الغنایم صوفی در شجرهٔ خود
تصحیح نسب او کرده بشهادت بخاری گروهی از ثقات او را علوی و
صحیح النسب دانسته اند و از فرزندان حسن اعور زید است که مکنی بود
بابو القاسم و او حافظ قرآن بود ابو الحسن عمری گوید ابو القاسم ارگرکان
فرزندی آورد بنام حسین مکنی بابو المکارم و هم ازین سلسله است

محمد بن قاسم بن عبدالله اما احمد بن حسن اعور که مکنی بود بابو العباس او در جرجان
فرزند آورد و محمد که مکنی بود بابو جعفر در کوفه صاحب عیال گشت و محمد در واسط
فرزندان آورد یکی محمد مکنی بابو العلا و دیگر حسن اعمی مکنی بابو السرایا و دیگر
عبدالله و عبدالله پسری آورد بنام علی و بنی عبدالله در جرجان و آل او در استرآباد
و کوفه بسیار شدند والله اعلم — خیابان سی و سوم در ذکر ثمره شجرهٔ
اولاد ابراهیم بن عبدالله بن محض بن حسن مثنی بن حضرت
امام حسن علیه السلام ابراهیم قتیل باخمری بن عبدالله محض برادر محمد
نفس زکیه است و ابراهیم را ده پسر بود اوّل محمد الاکبر دوم طاهر سیم
علی چهارم جعفر پنجم محمد الاصغر ششم احمد الاکبر هفتم احمد الاصغر هشتم
عبدالله نهم حسن دهم ابو عبدالله اما محمد الاکبر مکنی بود بابو الحسن و معروف
القشاش بلاعقب بود و اما طاهر نیز بلاعقب بود و وداع جهان گفت اما
علی او فرزند نیاورد اما ابو عبدالله در مصر وفات کرد و او را پسری محمد
نام بود و شاعر اما احمد الاکبر دو فرزند آورد یکی قاسم و منقرض شد و دیگر
در کودکی بمرد اما احمد الاصغر بلاعقب بود اما جعفر پسری آورد بنام زید او
عقب نیاورد اما محمد الاصغر مادر او رقیه دختر ابراهیم غمر است که عم ابراهیم
قتیل باخمری است و هفت تن فرزند آورد دو تن پسر بودند اوّل ابراهیم
دوم عبدالله و پنج تن دختر آورد اوّل ام علی دوم زینب سوم فاطمه چهارم
رقیه پنجم صفیه اما ابراهیم بن محمد الاصغر بن ابراهیم قتیل باخمری پنج تن
پسر آورد اوّل محمد دوم موسی سوم داود چهارم احمد پنجم سلیمان اما از پنج
تن پسران ابراهیم بن محمد اصغر فرزند نیامد مگر احمد او پسری آورد و منقرض شد
لاجرم از فرزند و فرزند زادگان ابراهیم قتیل باخمری عقب نماند الا از
پسر شش حسن و مادر حسن آمنه نام داشت و او دختر عصمة العامریه از بنی
جعفر بن کلاب است و حسن مردی وجیه و بزرگ بوده و پوشیده نیز نیست

مهدی خلیفه کاهی که بسفر حج کوچ میداد زوجهٔ حسن از برای حسن از وی امان طلبید مهدی او را امان داد چون نوبت خلافت بمنصور دوانیق رسید خواست او را چون دیگر سادات حسنی عرصهٔ شمشیر سازد چندانکه فحص کرد بدو دست نیافت و عیسی بن زید بعد از قتل ابراهیم نیز فراوان در طلب او رنج برد و او را نجست اما حسن از ملیکه بنت الاشم بن جمیه دو پسر آورد یکی ابراهیم و دیگر علی و ایشان بلاعقب بودند و پسر دیگر داشت بنام عبدالله اما عبدالله بن حسن بن ابراهیم قتیل باخمری دو پسر آورد یکی ابراهیم الازرق و دیگر محمد الحجازی و او را چهار دختر بود اول رقیه دوم سکینه سوم فاطمه چهارم ام الحسن اما رقیه بحبالهٔ نکاح حسن بن عبدالله بن محمد نفس زکیه در آمد اما سکینه بعلی بن حسن بن علی بن حسن المثلث بن حسن مثنی بن امام حسن علیه السلام شوی کرد اما ابراهیم الازرق عمری نسابه گوید در ینبع فرزندان آورد و ایشان را بنو الازرق گفتند بالجمله ابراهیم ازرق را هشت فرزند بود دو تن دختران بودند یکی ملیکه و دیگر زینب و مادر ایشان صفیه دختر محمد بن عبدالله از سادات حسینی بود و شش تن پسر داشت اول سلیمان دوم علی سوم جعفر چهارم موسی پنجم احمد ششم داود الامیر اما سلیمان بلاعقب بود و داود دو دختر یکی رقیه و دیگر فاطمه و یک پسر بنام عبدالله آورد و منقرض شد اما علی بن ابراهیم ازرق بن عبدالله بن حسن بن ابراهیم قتیل باخمری در ینبع ده اولاد آورد دو تن دختر یکی مریم و دیگر خدیجه و هشت تن پسر آورد اول قاسم دوم ابراهیم سوم عبدالله چهارم محمد الاکبر مکنی بابو حنظله پنجم محمد الاصغر ششم احمد هفتم سلیمان هشتم علی اما عبدالله بن احمد بن ابراهیم ازرق بن عبدالله بن حسن بن ابراهیم قتیل باخمری بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن ع مکنی بود بابو محمد و او فرزند آورد نام او علی بود اما برادرش ابراهیم بن احمد

چهار پسر آورد اول عبیدالله دوم جعفر سوم علی چهارم ادریس اما برادر دیگر احمد بن احمد مکنی بود بابو الحسن و معروف بود باخوص و او در مصر پسران و دختران آورد اما برادر دیگرش سلیمان بن احمد سه پسر آورد اول محمد دوم میمون سیم جعفر اما برادر دیگرش محمد بن اکبر بن احمد که مکنی بود بابو حنظله پانزده تن اولاد آورد و بیشتر پسران بودند از انجمله فرزندان احمد بن ابراهیم ازرق بودند اما داود امیر پسر ابراهیم ازرق ده تن فرزند آورد و چهار دختر یکی میمونه دوم کلثوم سیم فاطمه چهارم ام البرکات و شش تن پسران بودند اول ابراهیم دوم عبیدالله سیم علی چهارم سلیمان پنجم حسن ششم محمد اما علی در حبس وفات کرد و از برای او فرزندان بودند لکن منقرض شدند اما حسن نیز در مکه محبوساً وفات یافت و از اولاد او ست محمد و دیگر حسن و دیگر داود و نسب بدو میرسانند بنی عبدالله بن حسن بن داود امیر اما محمد مکنی بود بابو سلیمان بیشتر از فرزندان او بسخاوت و سماحت معروف بودند از جمله حسن و مسلم و محمد بنی سلیمان بن محمد بن داود امیر معروف اند خیابان سنی و چهارم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد محمد حجازی بن عبدالله بن حسن بن ابراهیم قتیل باخمری بن عبدالله محض بن حسن مثنی محمد حجازی برادر ابراهیم ازرق است و او معروف بود باعرابی یازده فرزند آورد سه تن دختران بودند اول ام الحسن دوم زینب سیم رقیه و هشت تن پسران بودند اول محمد مکنی بابو سویه دوم ادریس سیم احمد چهارم عیسی پنجم سلیمان ششم حسن هفتم علی هشتم ابراهیم اما ابو سویه محمد بلاعقب بود ادریس منقرض شد احمد در ینبع میزیست و او را فرزند نبود عیسی نیز منقرض شد اما سلیمان دختری در ینبع آورد و منقرض شد اما حسن بلاعقب بود اما علی منقرض شد اما ابراهیم

صاحب فرزند بود و از فرزندان اوست محمد بن خضر بن احمد صاحب
حاتم بن محمد الاخرم بن احمد بن ابراهیم بن محمد الحجازی و اولاد ابراهیم باخرزی
در خراسان و ماوراء النهر و غزنین و کوفه فراوان بودند و همچنین فرزندان
ابراهیم ازرق و محمد حجازی فراوان شدند و احمد بن جلیسی در کتاب
انساب خود آورده که عبدالله بن حسن در وصایای خود رقم کرده که
مرا عقبی نیست الا از محمد و ابراهیم والله اعلم خیابان سی و پنجم
در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد موسی الجون بن عبدالله محض بن حسن
مثنی بن حضرت امام حسن علیه السلام موسی الجون برادر محمد نفس
زکیه و ابراهیم قتیل باخمری است و فرزندان او را ریاست و عزت
بود و دوازده تن فرزند آورد هشت تن دختران اول زینب دوم کلثوم
سیم فاطمه چهارم رقیه پنجم خدیجه ششم صفیه هفتم ام الحسن هشتم ملیکه
و او را چهار پسر بود اول محمد دوم عبدالله الثانی سیم ابراهیم مادر
عبدالله و ابراهیم ام سلمه دختر محمد بن طلحه بن عبدالرحمن بن ابی
بکر بن ابی قحافه بود و گمان میرود که مادر محمد و بعضی از دختران نیز او
بوده و زینب بحباله نکاح جعفر بن ابراهیم الجعفری در آمد و چهار پسر
آورد یکی جلیسی دوم ابراهیم سیم داود چهارم موسی الثانی و از پسران محمد
بن موسی عقب نیاورد و ابراهیم سیدی شریف بود اما عبدالله بن موسی
معروف بجبری او را شیخ صالح و شیخ رضا مینامیدند بروایتی مامون
عباسی او را برای ولایت عهد طلب کرد و او رضا نداد و او از رواة
احادیث بود و شعر نیکو میگفت و از بنی عباس ببادیه گریخت و هم در آنجا وداع
جهان گفت و از وی عقب نماند و عقب موسی الجون سه پسر و پنج دختر آورد
اما دختران اول قریبه دوم فاطمه سیم ربیطه چهارم مریم پنجم ملیکه
اما پسران اول محمد مکنی بابو عبیده دوم اسماعیل سیم یوسف الاخیضر

اما محمد برای او عقبی نبود و در بعضی از شجرات مرقوم است که اسماعیل سه پسر
آورد یکی احمد و دیگر محمد و سیم ابراهیم اما یوسف الاخیضر امیری جلیل القدر
بود و عقب بلا خلاف از یوسف الاخیضر است و او شش پسر و پنج دختر
داشت اما دختران اول کلثوم دوم زینب سیم آمنه چهارم فاطمه پنجم امنه
اما پسران اول صالح دوم اسماعیل سیم حسن چهارم احمد پنجم ابراهیم
ششم محمد اما صالح بلا عقب بود اما اسماعیل در حجاز خروج کرد و بر مکه غلبه
جست و اهل حاج را عرضه قتل و غارت ساخت در ایام مستعین عباسی
در سال دویست و پنجاه و دو در فراش خویش بمرگ فجاء درگذشت و از وی
عقب نماند اما حسن بن یوسف الاخیضر بعد از برادر در حجاز خروج کرد و بنی
عباس او را کشتند و از وی عقبی نشان نداده اند اما احمد و ابراهیم
صاحبان فرزند شدند اما محمد بن یوسف مکنی بود بابو عبدالله و مادر او ام
سلمه دختر عبدالله موسی الجون است و او بعد از وفات برادرش
اسماعیل دوست داشت که بر طریق او رود و آغاز قتل و غارت
فرماید المعتز بالله عباسی ابو الساج اشروسی را با لشکری بسوی حجاز
روان داشت محمد بن یوسف با جنگ او نیروی درنگ نداشت
ناچار بسوی یمامه گریخت و بسیار کس از مردم او مقتول شد اما محمد یمامه را
بتحت فرمان آورد و از پس او اولاد او نیز در یمامه فرمان روا بودند و ایشان را
اخیضریون مینامیدند بالجمله از فرزندان یوسف الاخیضر سه تن صاحبان
ولد بودند یکی احمد و دیگر ابراهیم و سیم محمد — خیابان سی و ششم
در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد احمد بن یوسف الاخیضر بن ابراهیم
بن موسی الجون بن عبدالله محض بن حسن مثنی —
احمد بن یوسف مکنی بود بابو جعفر او را دختری بود که کلثم نام داشت و سه
پسر آورد یکی حسن مکنی بود بابو محمد دوم یوسف سیم عبدالله اما عبدالله

صاحب ولد بود و اورا غلام او ابورافع مقتول ساخت و از وی پسری ماند
نام محمد و در یمامه عقب آورد اما یوسف عمری نسابه از ابوالغنایم صوفی
حدیث میکند که یوسف بن احمد را پسری بود که محمد قرسانی طیبا میدند در بغداد
و اورا بشناختند و قصد او کردند از نسب خویش تبرا جست برادرش
ابراهیم بن یوسف الاخیضر آگهی یافت و از یمامه کس بفرستاد و اورا
بیمامه آورد پس صحت نسب او آشکار گشت و او در یمامه فرزند آورد
و یوسف بن احمد بن یوسف را فرزند دیگر بود که ابراهیم نام داشت
او نیز صاحب ولد بود اما ابراهیم بن یوسف الاخیضر مکنی بود بابوالحسن
اورا سه پسر بود اول یوسف دوم اسماعیل سیم رحمت اما یوسف را
اولاد نبود و در ارض صبح میر نیست اما رحمت در یمامه صاحب ولد
گشت عمری نسابه گوید از فرزندان ابوالقاسم صالح الدندانی قصیر است
و من اورا در بصره در سال چهارصد و سی و پنج هجری دیدار کردم و هو صالح
بن رحمت بن محمد بن رحمت بن ابراهیم بن یوسف الاخیضر و ابوالحسن
آشنانی نسابه گوید از این نژاد است سلیمان و بروایتی سالم پسر
اسماعیل بن رحمت بن ابراهیم بن یوسف الاخیضر و اوست صاحب
ولد و بنو الاخیضر منکرند چنانکه این سی هفتمین ذکر ثمره شجره او
امیر ابی عبدالله محمد بن یوسف الاخیضر بن ابراهیم بن
موسی الجون بن عبدالله محض بن حسن مثنی محمد بن یوسف
مکنی بود بابو عبدالله و ملقب بامیر میت و هشت فرزند آورد شانزده تن
دختران آورد اول عاتکه دوم رقیه سیم خدیجه چهارم فاطمه پنجم فریده ششم
رقیه هفتم صفیه هشتم حسنه نهم حبیبه دهم ملیکه یازدهم ام سلمه دوازدهم ربطه
سیزدهم ام کلثوم چهاردهم ملیکه صغری دوازده تن پسر آورد اول محمد
دوم قاسم سیم احمد چهارم حسن پنجم محسن ششم عبدالله هفتم حسین
هشتم

رغیب نهم ابراهیم دهم اسماعیل یازدهم محمد دوازدهم یوسف اما از دو محمد
یکتن بلاعقب است اما حسین حال او معلوم نیست اما محمد دیگر مکنی بود بابو
عبدالله اورا قرامطه در یمامه مقتول ساختند ابوعبدالله محمد کثیر الولد بود
اما قاسم عقب نیاورد اما احمد مکنی بود بابو جعفر و زنی در فلج از بلاد بنی
گرفت و پسری آورد که رحمت نام داشت و وفات نمود عقب
نیاورد اما حسن و محسن نیز بلاعقب بودند اما عبدالله اورا ابو الساج محبوس
نمود و در حبس وفات کرد و در بقیع مدفون شد و عقبی نداشت اما رغیب
در ارض صبح فرزند آورد ابراهیم مکنی بابو عبدالله و ملقب بود بعجینه
در یمامه لبیاه فرزند آورد از فرزندان اوست حمیدان مکنی بابو جعفر
او یکتن از وجوه اهل یمامه بود اما اسماعیل اشنانی گوید اورا قرامطه کشتند
اما یوسف بن محمد بن یوسف الاخیضر مادرش ام عبدالله دختر اسماعیل
بن ابراهیم موسی الجون است و یوسف یمامه را بحجت فرمان آورد و
اورا شش دختر و سیزده پسر بود اما اول فاطمه دوم عاتکه سیم زینب
چهارم ام کلثوم پنجم ربطه ششم کلثما اما پسران اول علی دوم احمد الاکبر
سیم احمد الاصغر چهارم داود پنجم ابراهیم ششم عبدالله هفتم ادریس الاکبر
هشتم ادریس الاصغر نهم حسین دهم صالح یازدهم محمد دوازدهم اسماعیل سیزدهم
حسن اما علی از او خبری نرسیده اما احمد اکبر و احمد اصغر در یمامه میزیستند
اما ادریس اصغر مکنی بود بابو القاسم اما ابراهیم و اسماعیل بدست قرامطه
مقتول شدند اما ادریس اکبر هم بدست قرامطه مقتول شد و او صاحب
فرزند بود اما صالح و دیگر محمد از ایشان خبری نرسیده ابوالحسن عمری نسابه
گوید وجوه اخیضریین امروزه از اولاد اسماعیل است از آنجمله بنو حمیدان
و بنو دکین و بنو الالف سادات بادیه و ایشان امرای یمامه اند تاج الدین نسابه
گوید از اخیضریین در بادیه سیصد فارس بیرون می آید که نسب خود را نمیدانند

لکن

لکن شرف خود را محفوظ میدارند و با بیگانه خویشاوندی نمیکنند اما حسن مکنی
بود با بو محمد واو در یمامه کثیر الولد شد و از اولاد اوست عیشار بن حسن بن
ابراهیم بن عبدالله معروف بفروج بن الحسن الاخیضر اما حسن طویل العمر
بود و از اولاد حسن بن یوسف الاخیضر است احمد بن حسن بن یوسف ملقب
بابو جعفر و فرزندان او امراء بودند از جمله ابو الامراء عبریه است که مکنی بود
بابو المقلد و نامش جعفر است و پسر امیر احمد بن حسین بن یوسف است
و از اولاد اوست امیر جعفر و امیر محمد و امیر حسن و علی بن جعفر بن احمد
بن حسین بن یوسف چنان افتاد که امیر جعفر برادر خود امیر محمد را بکشت
و کرزاب بن علی بن عبریه بخون عم خود امیر محمد امیر جعفر را مقتول ساخت
و کرزاب را خواهری بود معروف بصباح العافیه اینجمله فرزندان
موسی الجون بودند خیابان میرهشتم ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد شیخ
صالح عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله محض بن حسن مثنی
عبدالله بن موسی الجون معروف بشیخ صالح بود او سه دختر آورد یکی فاطمه
دوم عاتکه سیم ام سلمه و دوازده تن پسر داشت اول داود دوم ادریس
سیم عیسی چهارم ایوب پنجم علی ششم محمد هفتم ابراهیم هشتم یحیی نهم صالح
دهم سلیمان یازدهم احمد دوازدهم موسی اما داود در حبس وفات کرد
و در بقیع مدفون گشت و اورا نه پسر شش احمد بهره از عقب بود اما ادریس
مادرش فزاریه است و از او عقبی مذکور نیست اما علی از وی نیز ولدی نشان
نداده اند اما محمد مادرش از بنی اسد است شش دختر آورد و اورا پسر نبود
اما ابراهیم او نیز صاحب دختر بود اما یحیی که معروفست بسویقی دو پسر
آورد اول محمد دوم ابراهیم اما محمد بن یحیی السویقی یازده پسر آورد اول
یحیی دوم یوسف سیم احمد چهارم عباس پنجم اسماعیل ششم یوسف
هفتم صالح هشتم ادریس نهم داود دهم علی یازدهم قاسم اما یحیی عقب آورد

ومنقرض شد اما یوسف که معروفست بیوسف الخیل پنج پسر آورد اول احمد دوم
معمر سیم میمون چهارم عبدالله پنجم یوسف اما احمد بن یوسف الخیل یازده
فرزند آورد اول احمد دوم یعقوب سیم قاسم چهارم عیسی پنجم محمد ششم
علی هفتم داود هشتم یحیی نهم اسماعیل دهم حسن یازدهم یوسف اما احمد بن
احمد بن یوسف الخیل دو پسر آورد یکی علی و دیگر محمد اما محمد بن محمد بن احمد بن
احمد سه پسر آورد اول یعقوب دوم مختار سیم اسماعیل اما یعقوب بن
احمد پسری آورد بنام حسن و از حسن فرزندی محمد نام آمد اما قاسم بن احمد پسری
آورد که علی نام داشت اما عیسی بن احمد پسری آورد بنام حسن و حسن
پسری آورد بنام محمد و محمد پسری آورد بنام مظفر اما محمد بن احمد چهار پسر
آورد اول حسین دوم یحیی سیم زید چهارم علی اما علی بن احمد سه پسر آورد
اول فضل دوم حسین سیم مسلم اما یحیی بن احمد دو پسر آورد یکی محمد و آن
دیگر نعمت و از محمد بن یحیی پسری آمد بنام حیان و از نعمت بن
یحیی سه پسر آمد اول علی دوم حسین سیم داود بن احمد چهار پسر آورد
اول علی دوم احمد سیم ظهیر چهارم ابو العباق اما اسماعیل بن احمد
عقبی از وی نشان نداده اند اما حسین بن احمد پسری داشت بنام
داود اکنون گوییم سایر اولاد یوسف الخیل میشود پسر دوم یوسف الخیل معمر
نام داشت از عقب او ذکری نشده پسر سیم یوسف الخیل میمون
نام داشت و اورا عروس الخیل میخواندند و در زمان خود فارس بنی حسن
او بود و پسر چهارم یوسف الخیل عبدالله نام داشت پسری آورد بنام
محمد و منقرض شد پسر پنجم یوسف الخیل نیز یوسف نام داشت
او نیز پسری آورد در صعده بنام محمد اکنون باز گردیم باولاد محمد بن
یحیی السویقی اما احمد بن محمد صاحب ولد بود اما عباس بن محمد بن یحیی
کثیر الولد بود و از فرزندان اوست یحیی بن عباس بن محمد بن

یحیی شیخ شرف نسابه گوید یحیی بن عباس را دیدم مردی بلند قامت سیاه
چرده بود و قلبی قوی داشت در بطایح مقتول گشت و از وی در عراق
فرزندان بجای ماندند از فرزندان اوست جعفر بن ابو الغنایم یحیی بن یحیی
بن العباس و دیگر یحیی بن محمد بن یحیی بن عباس اما اسماعیل بن محمد بن
یحیی او نیز صاحب فرزند بود اما یوسف بن محمد بن یحیی از و خبری بما
نرسیده اما صالح بن محمد بن یحیی ملقب بفلق بود و فرزندان او را
بنو الفلق گفتند از انجمله است عبد الله کوسج مکنی بابو الحسن پسر
یحیی نسابه از وجوه فرسان بنی حسن است و او را چهار برادر بود محمد و
ابراهیم و حسن و حسین و حسین را پسری بود بنام ابراهیم و از این سلسله
است یحیی بن حسین بن عبد الله بن محمد بن یحیی و او در ینبع جای داشت اما
داود بن محمد بن یحیی مکنی بود بابو محمد پسری از ام ولد آورد او را حسن نام
نهاد دوم عبد الله سیم طاعب چهارم راشد پنجم سلیمان و از سلیمان بن
داود سه پسر آمد اول کثیر دوم علی سیم داود و عابد و کثیر نیز پنج پسر آورد
اول ادریس دوم حسن سیم حسین چهارم یحیی پنجم علی و علی بن کثیر پسری
آورد بنام عیسی و حسین بن کثیر پسری آورد بنام محمد و ادریس بن کثیر دو
پسر آورد یکی حسین و آندیگر عیسی و علی بن سلیمان پسری آورد نیز عیسی نام
داشت و عیسی سه پسر آورد اول راشد دوم علی سیم حسین و داود بن عابد
بن سلیمان پسری آورد بنام محمد و از محمد پسری آمد حسین نام اما علی بن محمد بن
یحیی چهار پسر آورد اول حسن دوم حسین سیم ابو طالب چهارم احمد و
حسین بن علی پسری آورد که حمزه نام داشت و دیگر ابو الذئب و احمد بن
علی سه پسر آورد اول سلیمان دوم عزیز سیم زید و زید را فرزندی بود
مفرج نام و ابو طالب بن علی را پنج پسر بود اول علی دوم جعفر سیم میمون
چهارم عقیل پنجم عبد الله و از حسن بن علی عقبی شناخته نشده اما قاسم بن

محمد بن یحیی چهار پسر آورد اول محمد دوم مصیعب سیم غویله چهارم احمد همانا از
غویله و مصیعب عقبی شنیده نشده و محمد دو پسر آورد یکی علی و آندیگر
قاسم و احمد نیز دو پسر آورد یکی داود و آندیگر خلیفه و خلیفه نیز پسری آورد که
احمد نام داشت اما ادریس بن محمد بن یحیی مکنی بود بابو القاسم و اقطع بود
پسری آورد عبد الله معروف بطیب و عبد الله دو پسر آورد یکی علی و
دیگر حسین اما علی یک پسر آورد بنام طراد مکنی بابو المعالی ملقب ببهبه
اما حسین مکنی بود بابو محمد و او را پنج پسر بود اول محمد دوم علی سیم حسن
چهارم طاهر پنجم عبد الله و این جمله بنی محمد بن یحیی بن عبد الله موسی الجون
بودند اما ابراهیم یحیی سویقی بن عبد الله بن موسی الجون مکنی بابو خطاء و او
صاحب فرزندان و از اعقاب اوست موسی بن الحسن بن ابراهیم بن
سلیمان بن ابراهیم بن حسن بن ابراهیم و از اعقاب او برادرش محمد در
حجاز عددی کثیرند و ایشان را سویقیون گویند و بشجاعت و فروسیت
معروفند ــ خیابان سیم نهم ذکر ثمره شجره ابی الاصالح بن
عَبْدُ اللهِ بن مُوسَی الجون بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن
حضرت امام حسن علیه السلام صالح بن عبد الله را یک دختر بود که دلغا
نام داشت او را چهار پسر بود سه تن از پسران او بلا عقب بودند و یک
پسر او که محمد نام داشت مکنی بود بابو عبد الله و معروف بمحمد شهید
گشت و قبرش در بغداد زیارتگاه مسلمانان آمد صاحب عمدة بود و شیخ
مرتضی السعید تاج الدین محمد بن معیة الحسنی النسابه محمد بن صالح است
که او را محمد افضل گفته اند و قبر او در بغداد مزار مسلمانان است و اینکه
بعضی چنان دانند که قبر محمد بن اسماعیل بن امام جعفر الصادق علیه السلام است
درست نباشد و محمد بن صالح مردی بود دلیر و دلاور و چون مردم را
در بیعت و متابعت غاصبین حقوق اهل بیت ملیکر نیست از قتل و

غارت ایشان دریغ نمیخورد و وقتی در ایام متوکل بر مجتازان طریق که بیرون
آمده و زان گیر و دار با خود شد او را اسیر کرده بنزد متوکل آوردند متوکل فرمان
داد تا او را در سرّ من رای محبوس داشتند و مدت حبس او بدراز کشید تا آنکه
ابراهیم بن المدبر که یکی از وزرای متوکل بود بر ذمت گرفت که محمد از پس
خروج نکند متوکل او را رها کرد لکن دیگر محمد بمراجعت حجاز دست نیافت
و در بغداد بجهان جاویدان شتافت اما سبب شفاعت ابراهیم المدبر
در حق محمد چنان بود که محمد گوید وقتی بر مجتازان حجاز بیرون شدم و قتال
دادم و ایشان را مغلوب و مقهور ساختم بر تلّی برآمدم و نگران بودم
که چگونه اصحاب من باخذ غنایم مشغولند ناگاه زنی در میان هودج
بنزدیک من آمد و گفت رئیس اینجماعت کیست گفتم رئیس را چه
میکنی گفت دانسته ام که مردی از اولاد رسول خدا در اینجماعت است
و مرا با او حاجتی است گفتم اینک حاضرم بگوی تا چه خواهی گفت ایها
الشریف من دختر ابراهیم بن مدبرم و در این قافله مال فراوان دارم و
در این هودج از جواهر و زرینه با من بسیار است ترا سوگند میدهم به
جدت رسول الله و مادرت فاطمه زهرا که این اموال از طریق حلال است
تو با خود داری و نگذاری کسی با هودج من نزدیک شود و ازین افزون
آنچه از مال خواهی بر ذمت من است که از تجار بوام گیرم و تسلیم دارم
چون کلمات او را شنیدم بانگ بر اصحاب خویش زدم که دست از
نهب و غارت بردارند و آنچه با خود داشته اند بنزدیک من حاضر سازند
چون حاضر کردند گفتم اینجمله را با تو بخشیدم و از اموال دیگر مجتازان چشم
پوشیدم از قلیل و کثیر شیئی از آن اموال بر نگرفتم و برفتم اینوقت که در سرّ
من رای محبوس بودم شبی زنی از ایشان بنزد من آمد و گفت از پی چند اجازت
میطلبند تا بر تو در آیند با خود اندیشیدم که از خویشاوندان کسی خواهد

بود رخصت کردم تا در آمد و از اشیاء بسیار از ماکول و غیر ماکول با خود
حمل داشتند اظهار مهر و محبت کردند و زندانبانان را عطا دادند تا بر من برفق و
مدارا باشند در میان ایشان زنی دیدم که از دیگران افزون بود گفت مرا
ندانی گفتم ندانم گفت من دختر ابراهیم ابن مدبرم همانا فراموش نکردم
نعمت ترا و شکر احسان ترا بر ذمت خویش فرض دانسته ام آنگاه
مرا وداع گفت و برفت و چندانکه در زندان بودم از رعایت من دست
باز نداشت و او پدر خویش را بگماشت تا سبب نجات من گشت
گویند که چون محمد از حبس رهائی یافت کس بنزدیک ابراهیم فرستاد و
دختر او را خواستاری نمود ابراهیم دختر خویش را با محمد بن صالح کابین
بست بالجمله مناقب محمد بن صالح فراوانست و از فرزندان او است
عبدالله بن محمد و از اعقاب او در حجاز بسیارند ایشان را صالحیون
گویند و هم از این سلسله است آل ابی الضحاک و ایشان بنی عبد
الله بن حسن بن عبدالله بن محمد بن صالح اند اما موسی بن عبدالله بن
موسی الجون مادر موسی زنی از فرازه است و او سیدی وجیه بود
و فرزندان او در اطراف مکه در بادیه جای گرفتند و ایشان شجاعان
عرب و اسخیای ناس اند و باس و شدتی تمام دارند اما سلیمان بن عبدالله
موسی الجون پسری آورد بنام داود عقب او جز از داود نیست اما داود
پنج پسر داشت اوّل عبدالله دوّم محمد سیّم حسین چهارم حسن پنجم علی
و بروایتی پسر دیگر داشت بنام اسحق و او صاحب ولد بود اما عبدالله
بن سلیمان معروف بود بابو الفاتک و اولاد او را فاتکیون مینامیدند
و در ایشان ریاست و شجاعت و نقابت بود و عبدالله در حجاز و دیگر
بلاد حشمتی تمام داشت و او را هشت پسر بود اوّل قاسم
دوّم احمد سیّم داود چهارم عبدالرحمن پنجم جعفر ششم اسحق هفتم

سلسلهٔ سادات صالحیون در حجاز

سادات فاتکیون در حجاز

صالح هشتم محمد الکبری فرزندزادکان ابوالفائک بشرح میرود خیابان

چهلم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد محمد بن عبدالله مکنی بابوالفائک

بن سلیمان بن عبدالله بن موسی الجون محمد بن ابی الفائک

یازده پسر آورد اوّل حسن دوّم عبدالله سیم مصعب چهارم حمزه پنجم عیسی ششم هیاج هفتم حسین هشتم یوسف نهم محمد دهم سراج یازدهم ادریس اما حسن دو پسر آورد یکی محمد و آن دیگر نعمت اما عبدالله و دیگر مصعب و دیگر یوسف از ایشان خبری نرسیده اما حمزه او را فرزندی بود اما عیسی و دیگر هیاج و دیگر سراج و دیگر ادریس صاحب فرزندان بودند اما حسن سه پسر آورد اوّل علی دوّم عبدالله سیم میمون اما محمد چهار پسر آورد اوّل عبدالله دوّم احمد سیم علی چهارم حاتم ابن عبدالله بن ابی الفائک مکنی بود بابو جعفر مقدم بود بر جماعت خویش که صد و بیست و هفت سال زندگانی یافت و اعقاب او فراوان شدند و همگان رؤسا و نقبا بودند و احمد ده پسر آورد اوّل علی دوّم سلیمان سیم عبدالله چهارم داود پنجم موسی ششم ابوطالب هفتم عباس هشتم قاسم نهم محمد دهم علی الاصغر اما علی بن محمد فائک پنج پسر آورد اوّل علی دوّم حسن الاکبر سیم عیسی چهارم حسین پنجم حسن الاصغر اما علی بلاعقب بود اما حسن الاکبر دو پسر آورد اوّل علی دوّم مسلم از علی خبری نرسیده و از مسلم پسری آمد بنام احمد در اراضی خراسان و بلده نیشابور اعقاب او همی هستند از جملهٔ ایشان است سید شریف نقیب علی بن احمد بن مسلم و علی بن احمد نیز صاحب فرزند بود از جمله ابونصر احمد و جعفر مکنی بابو محمد و دیگر حسین و دیگر محمد است که در سال چهارصد و یکم هجری در صفاهان میزیست اما حسین بن علی بن احمد بن ابی الفائک سه پسر آورد اوّل ابراهیم دوم محمد سیم حسن اما محمد بن احمد بن ابی الفائک

شش پسر آورد اوّل اسحق دوّم احمد سیم علی چهارم قاسم پنجم مسلم ششم محمد اما عبدالله بن احمد بن ابی فائک پسری آورد بنام محمد و او را ابن الزهریه مینامیدند و از محمد پسری آمد عبدالرحمن و همچنان عبد الرحمن را پسری بود بنام احمد مکنی بابوالوفا و مادر او خدیجه دختر عبدالله بن ابی قیراط الحسنی است و ابوالوفا را فرزندان بود در بغداد و طرابلس و دیگر بلاد ایشان را بنو الحجازی میگفتند و از سایر اولاد احمد بن ابی فائک خبری نرسیده اما داود بن ابی فائک نه تن فرزند آورد اوّل موسی دوّم عیسی سیم داود چهارم حسین پنجم محمد ششم ابوالفضل هفتم ابوالعباس هشتم ابوالقاسم نهم یوسف اما موسی شش تن فرزند آورد اوّل سلیمان دوّم محمود سیم هبه چهارم محمد پنجم احمد ششم جعفر اما محمود پسری آورد بنام عیسی و هبه پسری آورد بنام حسین و جعفر دو پسر آورد یکی احمد و دیگر جعفر اما داود پسری آورد بنام قاسم و حسین دو پسر آورد یکی مسلم و دیگر مجید و محمد بن داود دو پسر آورد یکی علی و دیگر عبدالله و یوسف پسری آورد بنام حسن و حسن بن یوسف سه پسر آورد یکی محمد و دیگر علی سیم حسین و از اعقاب سایر خبری نرسیده اما عبدالرحمن بن ابی فائک او را یازده پسر بود و اعقاب او عددی کثیر شدند و از اولاد اوست آل ابی الطیب داود بن عبد الرحمن و از این سلسله است عطیه بن حسین بن عبدالرحمن و دیگر عبدالرحمن بن محمد بن اسماعیل بن عبدالرحمن و دیگر علی بن محمد بن اسماعیل و او در نیشابور میزیست و صاحب فرزندان بود از آنجا ببغداد آمد در بغداد وفات کرد اما جعفر بن ابی الفائک او را نیز عقب بود از آنجمله است حسین بن علی بن جعفر و دیگر حسین بن علی بن محمد بن یحیی بن جعفر اما اسحق بن ابی فائک مردی دلیر و شجاع بود

ذکر اولاد داود بن سلیمان

او فارس بنی حسن است و از اولاد اوست موسی و محمد پسرهای قاسم بن
اسحق و دیگر قاسم و حسن پسرهای ادریس بن اسحق اند اینجمله فرزندان عبدالله
ملقب بابو الفاتک پسر داود بن سلیمان بن عبدالله بن موسی الجون اند
که رقم شد خیابان چهل و یکم ذکر ثمرهٔ شجرهٔ داود بن سلیمان
بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله المحض بن حسن مثنی
از فرزندان داود بن سلیمان محمد را مصفح مینامیدند و او را هشت پسر بود
اوّل عبدالله الاقرع دوم زید سیم موسی و موسی بلا عقب بود چهارم اسحق
و نیز عقب نداشت پنجم ابراهیم ششم حسین هفتم عبدالله و او صاحب
ولد بود هشتم احمد و او معروف بود ببرد الکبر و اما حسین بن داود مردی
شاعر بود شش پسر آورد اوّل داود دوم میمون سیم محمد چهارم یحیی
پنجم عبدالله شاعر مکنی بابو الهندی ششم حسن معروف بزنجی و ایشان
صاحب فرزندان بودند اما حسن بن داود بن سلیمان ملقب بمحرق
او را پنج پسر بود اوّل علی دوم احمد سیم عبدالله چهارم محمد پنجم ابراهیم
و ایشان را اعقاب بسیار بود اما علی بن داود بن سلیمان پسری آورد
معروف بحسین شیبه مکنی بابو عبدالله ملقب به العابد الخیر و حسین پسران
و دختران بود از پسران اوست اوّل محمد دوم احمد سیم قاسم چهارم
جعفر و محمد را چهار پسر بود اوّل محمد اکبر دوم قاسم سیم محمد اصغر چهارم
حسن و مکنی بود بابو النجیب و او را عقب بود از انجمله است یوسف بن
قاسم بن حسن و از بنی عم او نعمت بن علی بن داود اعقاب فراوان بود و
از جمله حسان بن احمد بن نعمت و دیگر احمد و محمد و عبدالله و اعقاب
بنی یوسف بن نعمت و دیگر سعید بن علی بن داود را اعقاب بود و
از جمله محمد و یحیی پسرهای علی بن علی بن سعید اینجمله فرزندان داود بن
سلیمان بن عبدالله بن موسی الجون اند خیابان چهل و سیم

ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد احمد بن عبدالله بن موسی الجون بن
عبدالله المحض بن حسن مثنی احمد ملقب بود بمسوّر از بهر آنکه روز
جنگ سوار را در دست میگرفت و اعقاب او را احمدیون مینامیدند او را
سه پسر بود یکی محمد و آن دیگر داود و سیم صالح نام داشت اما محمد پسری ا
بنام یحیی ملقب بود بسراج بن محمد بن احمد المسوّر او را غلامان او در قریهٔ
فرع در راه مدینه مقتول ساختند و اعقاب او معروف شدند به بنی سراج
و هم از اعقاب اوست جماعت عمقی و هو علی بن محمد بن احمد المسوّر
و او منسوب است بعمق که منزلی در بادیه است و اولاد او را عمیقیین خوانند
و هم ایشانرا عموق گفته اند و بسیارند در حجاز و عراق و هم از ایشان است
بنو مطرفی و مسلم بن اسحق بن حسن بن علی العمقی از بنی مطرفی است و این
مسلم را ابن سلیم و مطرفی نیز گویند و دیگر عبدالله و موسی پسران حسین بن
احمد بن یحیی و دیگر جعفر بن محمد بن احمد المسوّر ملقب بکشیش گفتند و بیشتر
در ارض ینبع منزل ساختند و دیگر از جمله عمیقی علی بن ادریس بن عبدالله
بن محمد بن علی العمیقی و مادر او ام ولد است عمری نت به گوید او را
قصری جابری مقتول ساخت و او چهار پسر مخلف گذاشت و
هم از جماعت عمیقیین است موسی بن قاسم بن عبدالله بن محمد بن علی
العمیقی و مادر او از سادات حسنی بود در میافارقین وفات نمود و از
وی دو پسر و یک دختر بجای ماند و هم از این سلسله است جماز بن ادریس و
اعقاب جماز است در عراق شمس الدین محمد و شرف الدین یحیی اما
محمد بن جماز بن ادریس مردی قوی القلب بود و در نزد سلاطین حشمتی تمام
داشت روزگاری در مشهد غروی و ارض نجف نقابت داشت
و او را پسری بود احمد بن محمد بن جماز و او دختری آورد و او را سید نور الدین
علی بن محمد بن عبدالله ابی نمی حسنی گرفت و پسری آورد اسمش محمد و او در حلّه

با علی بن محمد حجاز مقتول گشت و علی بن محمد حجاز که ملقب بود بنور الدین مردی
با حشمت بود و فرزندان آورد از جمله ادریس بن علی بن محمد بن حجاز و دیگر
حسین بن علی بن محمد و سید محمد حجاز را دختری بود که بحباله نکاح داود بن
سید جلال الدین احمد بن ابی طاهر الحسینی درآمد و پسری آورد بنام
احمد ملقب بجلال الدین و نیز دختری داشت اما سید شرف الدین
یحیی بن حجاز بن ادریس مردی با مکانت بود و دو پسر آورد یکی علی ملقب
بزین الدین و آن دیگر داود ملقب بهاء الدین اما زین الدین بجودت نفس
و رصانت حزم معروف بود و شعر نیکو گفت و او یکی از شناختگان بنی
حسن بود در عراق اما بهاء الدین بجلالت قدر موصوف بود و هم از اولاد
احمد المستور که معروفند بعمیقیین السید مبدان است و او پسری آورد که
منصور نام داشت با مردم شریر و جماعت فتاک مونس و معاشر بود و
کسوت صلاح را در پی میزد و مردی دلیر بود در زمان شریف احمد بن حبیشه
بن ابی نمی در حله ابن بعیل را که یکی از فتاک بود عقر کرد و پی بزد و این منصور را
دو پسر بود یکی احمد که در کودکی درگذشت و آن دیگر علی و برا نیز رشدی نبود
و هم از عمیقیین است علی بن سلمه او را نیز پسری بود که سلاح در پی می بست
و با فتاک می نشست و هم از عمیقیین فضل معروف بابن الطفی است او
مردی شاعر بود پسری آورد که ثابت نام داشت و وقتی سفری کرد
و از وی خبری باز نیامد خیابان چهل و چهارم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ
اولاد داود بن احمد المستور بن عبد الله بن موسی الجون
بن عبد الله محض بن حسن مثنی و از فرزندان داود است سید
حمزة بن عبد الله بن ادریس بن داود بن احمد المستور بن عبد الله بن موسی
الجون بن عبد الله محض بن حسن مثنی و از فرزندان داود است یحیی
حمزة بن عبد الله بن ادریس بن داود بن احمد المستور و ایشان در

بادیه از اراضی حجاز نشیمن دارند و عبد الله ادریس را برادران بسیار است
از جمله ایشان بنی مکوی و هو حسن بن ادریس بن داود و از ایشان است
بنی منزف هو علی بن الحسن بن داود بن احمد المستور و از اولاد ایشان عددی
کثیر در ینبع و نواحی آن جای دارند و از فرزندان علی بن حسن است اول
محمد دوم حسن سیم ابراهیم چهارم یحیی پنجم جعفر و از برادران او ست
علی و دیگر موسی و دیگر داود و دیگر محمد و دیگر احمد و دیگر سلیمان و دیگر ادریس
و از بنی داهیس است یحیی بن داود بن حسن بن داود بن احمد المستور و از
ایشان است امیر ابو محمد قاسم بن جعفر بن داود بن حسن بن داود المستور
و برادرش ابو جعفر احمد بن جعفر اما صالح بن احمد المستور عبد الله موسی
الجون از اولاد اوست حسن بن احمد بن موسی صالح و دیگر عبد الله بن میمون
بن صالح بن موسی بن صالح بن احمد المستور ابو الحسن عمری نسابه گوید از
اولاد احمد در اراضی موصل شیخی حجازی بود که او را حسن بن میمون
الاحمد مینامیدند و فرزندان او در موصل میزیستند و بعضی از اولادش
در ارض صبیح جای داشتند انجمله بنی احمد المستور بن عبد الله بن الجون مرسوم شدند
خیابان چهل و پنجم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد موسی الثانی بن عبد الله
بن موسی الجون بن عبد الله محض بن حسن مثنی موسی کنیت
با ابو عمرو داو را موسی الثانی مینامیدند مردی بزرگ از رواة حدیث است
در سویقه مدینه وفات یافت و ابو جعفر سعیه نسابه گوید در سال دو صد و
پنجاه و شش هجری مقتول گشت مسعودی در مروج الذهب میگوید
که در ایام خلافت معتز سعید حاجب موسی و پسرش ادریس را ماخوذ
داشته از مدینه بعراق کوچ میداد چون سعید ایشان را بنواحی زباله رسانید
جماعت بنی فزاره و جز ایشان همدست شدند که موسی را از سعید باز ستانند
سعید موسی را زهر خورانید و بکشت بنی فزاره پسرش ادریس را از دست

سعید خلاص دادند اما موسی الثانی را نه دختر و هیجده پسر بود اما دختران اول ام محمد دوم زینب سیم فاطمه چهارم ام موسی پنجم هند ششم ام عبد الله هفتم امامه هشتم ملیکه نهم ریطه اما پسران اول عیسی دوم ابراهیم سیم حسین الاکبر چهارم سلیمان پنجم اسحق ششم عبد الله هفتم احمد هشتم حمزه نهم ادریس دهم یوسف یازدهم محمد الاصغر دوازدهم یحیی سیزدهم صالح چهاردهم حسین الاصغر پانزدهم حسن شانزدهم علی هفدهم داود هیجدهم محمد الاکبر اما عیسی پسری آورد او را عقب نبود اما ابراهیم در حبس مهتدی وفات یافت و او عقب آورد لکن منقرض شد اما از حسین اکبر خبری نرسیده اما اسحق پسری آورد بنام عبد الله او را احدی طبا میدند و از عقب او خبری نرسیده اما عبد الله عقب او منقرض شد اما احمد فرزند آورد و منقرض شد اما حمزه فرزندان او فراوان و منتشر شدند اما ادریس سیدی بزرگ بود و فرزندان فراوان گذاشت از انجمله است امیر عبد الله محمد بن ابی الرقاع بن ادریس امیری بود در جده و پسر اوست عبد الله المنتقم و برادرش الفتح المسلط نقیب بطایح و اولاد ادریس بیشتر در حجاز میزیستند اما یوسف ملقب بود بحرف از فرزندان اوست یوسف بن رحمت بن یوسف بن موسی الثانی و او بلا عقب درگذشت و از ایشان است جهیم بن رحمت بن یوسف اما محمد الاصغر ملقب بود باعرابی در ینبع میزیست و لد آورد و منقرض شد اما یحیی ملقب بود بیحیی فقیه و فرزندان و فرزند زادگان او فراوان شدند و از فرزندان اوست ابو الهداف یحیی بن علی بن موسی بن یحیی فقیه و دیگر حسن بن یوسف بن یحیی فقیه اما صالح صاحب فرزند بود اما حسین اصغر ملقب بود باعرج او نیز فرزند آورد و منقرض شد اما حسن بدست لشکریان مقتول شد اولاد او در ینبع و نواحی آن نشیمن داشتند

و از اولاد اوست ابو عبد الله محمد الجواد الاکبر بن حسن بن احمد بن حسن و برادرش ابراهیم و محمد جواد را پسری بود صالح نام داشت او را امیر فارس گفتند در زمان خود فارس بنی حسن بود و پسر دیگر محمد جواد حسین نام داشت همچنان از اعقاب حسن اند عباس و یحیی پسرهای یحیی بن حسن و دیگر سلیمان بن حسن و دیگر محمد بن صالح بن محمد بن حسن و دیگر عبد الله بن محمد بن صالح بن حسن و برادرش اما علی کثیر الولد بود چهار پسر آورد اول محمد دوم احمد سیم سلیمان چهارم حسین و محمد صاحب ولد بود از انجمله است علی بن صالح بن اسماعیل بن محمد و برادران اشمام او و فرزندان احمد عبد الله بن حسین بن احمد است و احمد را جز حسین فرزندان بود از ایشانست سلیمان بن عبد الله بن سلیمان و از ایشانست عبد الله بن حسین بن علی — حیا بان چهل و ششم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد داود بن موسی بن عبد الله معروف بموسی ثانی بن موسی الجون بن عبد الله محض حسن مثنی مرقوم شد که موسی ثانی را هیجده پسر بود و اعقاب شانزده تن از ایشان رقم کردیم داود پسر هفدهم موسی ثانی است و او معروف بود با بن الکلابیه و امیری جلیل بود و اعقاب او در وادی صفرا میان مکه و مدینه جای داشتند و بعضی از فرزندان برادرش علی بن موسی از نزد ایشان بحجاز و عراق کوچ دادند و از برای فرزندان داود قصهٔ عجیبی است که بشرح میرود همانا وقتی نصر الله بن عنین شاعر که مکنی بود با بو المحاسن بجانب مکه سفر کرد و با او اموال و اثقال فراوان بود جماعتی از بنی داود بر ایشان تاختند و اموال ایشان را ماخوذ ساختند و جمعی را جراحت کردند ابو المحاسن صورت حال الملک عزیز بن ایوب فرمانگذار یمن مکتوب کرد و چنان افتاد که اینوقت برادرش ناصر او را طلب فرمود بجز است ساحل بحر که از دست مردم فرنگ

صافی داشته بود که اشت ابو المحاسن ملک عزیز را بمراجعت یمن و دفع سادات بنی حسن بدین اشعار ترغیب نمود شعر

اَعِیتَ صِفَاتُ نِدَاکَ المِصقَعَ اللَّسِنَا ÷ وَجُزْتَ فِی الجُودِ حَدَّ الحُسْنِ وَالحَسَنَا
وَمَا تُرِیدُ بِجِسْمٍ لَا حَیٰوةَ لَهُ ÷ مِنْ خَلَصِ الزُّبْدِ مَا اَبْقیٰ لَکَ اللَّبَنَا
وَلَا تَقُل سَاحِلَ الافْرِنجِ اَفْتَحُهُ ÷ فَمَا یُسَاوِی اِذَا قَایَسْتَهُ عَدَنَا
وَاِنْ اَرَدْتَ جِهَادًا دُونَ سَیفِکَ مِنْ ÷ قَومٍ اَضَاعُوا فُرُوضَ اللهِ وَالسُّنَنَا
طَهِّرْ بِسَیفِکَ بَیْتَ اللهِ مِنْ دَرَنٍ ÷ وَمَا اَحَاطَ بِهِ مِنْ حَشَرٍ وَخَنَا
وَلَا تَقُلْ اِنَّهُمْ اَولَادُ فَاطِمَةٍ ÷ لَوْ اَدْرَکُوا آلَ حَرْبٍ جَارَ اَبُو الحَسَنَا

چون ابو المحاسن این قصیده را در تحریض ملک عزیز بنهب و قتل اولاد حسن علیه السلام گفت در خواب چنان دید که حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بطواف خانهٔ خدا مشغول است پیش شد و سلام داد آنحضرت روی بگردانید و پاسخ نداد ابو المحاسن از در ذلت و ضراعت بیرون شد و از گناه خود پرسش نمود فاطمه زهرا علیها السلام در پاسخ این اشعار انشاد فرمود

حَاشَا بَنِی فَاطِمَةَ کُلُّهُمْ ÷ مِنْ خِسَّةٍ تَعْرِضُ اَوْ مِنْ خَنَا
وَاِنَّمَا الْاَیَّامُ فِی غَدْرِهَا ÷ وَفِعْلِهَا السُّوءَ اَسَاءَتْ بِنَا
تُبْ اِلَی اللهِ فَمَنْ یَقْتَرِفْ ÷ ذَنْبًا بِنَا یَغْفِرْ لَهُ مَا جَنَا
اَئِنْ اَسَا مِنْ وُلْدِیَ وَاحِدٌ ÷ یَجْعَلُ کُلَّ السَّبِّ عَمْدًا لَنَا
فَاکْرِمْ لِعَیْنِ الْمُصْطَفیٰ جَدِّهِمْ ÷ وَلَا تُهِنْ مِنْ آلِهِ اَعْیُنَا
فَکُلُّ مَا نَالَکَ مِنْهُمْ عَنَا ÷ تَلْقیٰ بِهِ فِی الْحَشْرِ مِنَّا مُنَا

ابو المحاسن با دهشتی و رعدتی تمام از خواب انگیخته شد و بدن خویش را از آن جراحات که از بنی حسن یافته بود پاک و پرداخته دید و هیچ مرضی و زخمی در خود نیافت پس اشعار فاطمه علیها السلام را بنوشت و از

سادات بنی رزق الله در عراق

کرد و این شعرها در توبت و معذرت بگفت و این قصه مشهور است و در دیوان ابو المحاسن مسطور است و دیگر از بنی داود حسین بن ابی اللیل بن حسن بن داود است و دیگر آنان سلسله اند ز را قلو و ایشان را بنو زرق الله گویند و از ایشان است رضی معروف با بن زرقی و او در عراق مرتبت داور او دو پسر بود یکی احمد و او سیدی نیکو خصال بود و برادری از خود بزرگتر داشت که او را در موعظت و خطابت دستی بود و صاحب ولد بود و هم از ایشان است احمد بن عمین در عراق مردی با مکانت و قدر بود و پسری آورد سلیمان نام و عقبش بجای نماند و هم از ایشان است یحیی بن محمد بن داود امیر بن موسی الثانی و او صاحب ولد بود و از فرزندان محمد بن یحیی بن محمد بن داود و همچنان محمد بن یحیی را پسری بود بنام عبد الله و نیز گفته اند که محمد بن عبد الله را پسری دیگر بود موسی بکنیت سید ابی صالح ملقب بجنگی دوست و از اولاد اوست شیخ محیی الدین عبد القادر گیلانی الباز الاشهب صاحب خلوات است پس نسب شیخ محی الدین و هو شیخ عبد القادر بن موسی ملقب جنگی دوست بن عبد الله بن محمد بن یحیی الزاهد بن محمد بن داود بن موسی بن عبد الله معروف بموسی الثانی بن موسی الجون بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن امام حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام مادرش فاطمه بنت ابو عبد الله صومعی است مولدش در گیلان در سال چهار صد و هفتاد و یک بود و وفات او در سال پانصد و شصت و یک در بغداد صاحب مقامات و کرامات بود بعد از تکمیل علوم ظاهر بتحصیل مقامات باطن پرداخت و بمجاهدات و ریاضات اشتغال نمود و شیخ را خلفا و تربیت یافتگان بیشمار است در بلاد هند و بلاد عراق عرب و غیره و دیگر از اولاد عبد الله بن

شیخ محی الدین عبد القادر الجیلانی

محمد بن یحیی بن داود الامیر بن موسی الثانی است یحیی بن عبد الله و اورا دو پسر بود یکی داب و او در حجاز فرزندان آورد و آن دیگر را محمد وا رومی نامیدند و او بعراق آمد و در حایر فرود آمد و دو پسر آورد یکی غنبسه یکنی بابو محمد وان دیگر خمصی اما غنبسه فرزندان آورد و از اولاد او ست بنی قتاده در قطار آباد و مشهد حایر و از اولاد او ست سید مطلوب بن معد و او در حله صنعت تجارت داشت و مالی وافر فراهم آورد و با هیچکس سخن نمیکرد و همواره سر فرو میداشت و نگران ارض بود چون شب تاریک میشد بصحرا می شتافت و بامدادان باز میشد و خاموش می نشست چنین بزیست تا مریض گشت و درگذشت از پس مرگ او کس بمال او دست نیافت و اورا پسری بود نام معد و نیز معد را فرزندی آمد بنام مطلوب و هم از ایشان است سید نظام و نظام را پسری بود که تقی نام داشت که اورا ست اهل مینا میدند و او بحباله نکاح سید مهنا بن محمد بن خمصی در آمد و تقی بن نظام پسری آورد و اورا بنام پدر نظام نام نهاد و هم از این سلسله است سید جلیل شرف الدین اشرف بن معد و او شیخ اهل خویش بود و پسری داشت بنام قاسم و اورا دو پسر بود یکی اشرف مردی شجاع بود در جوانی در گذشت و از وی پسری بماند که جماز نام داشت و پسر دوم قاسم علی نام داشت و همچنان سید شرف الدین اشرف بن معد را پسری بود که اورا علی مینامیدند در مشهد شریف حایری ملقب بود بمرتضی و دیگر از بنی غنبسه ست علی بن مهنا بن غنبسه بن علی بن معد بن غنبسه بن محمد الوارد و معروف بود بجندل و اورا دو پسر یکی اشرف الدین حسین و آن دیگر فخر الدین حسین و او مردی خونریز و شجاع بود و با جماعت فتاک موانست و مخالطت داشت و بکردار ایشان کار میکرد

اما شرف الدین حسین یکنی بود بابو علی پسری آورد بنام علی یکنی بابو الحسین و دختری آورد نامش ست النسب مادر ایشان فاطمه دختر اشرف بن معد بود و ست النسب بحباله نکاح شمس الدین محمد بن الشریف در آمد اما ابو الحسین پدر جامع کتاب عمدة الطالب و هو احمد بن علی بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن مهنا بن غنبسه بن علی بن معد بن غنبسه بن محمد الوارد بن یحیی بن عبد الله بن محمد بن یحیی بن محمد بن داود الامیر بن موسی الثانی بن عبد الله بن موسی الجون بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و ابو الحسین علی نیز پسر دیگر داشت بنام اسحق ملقب بجلال الدین و از فرزندان خمصی بن محمد وارد سید نجم الدین است که یکنی بود بابو طالب و از وجوه سادات بود و او دو دختر آورد یکی را سید علامه عز الدین حسن بن سید علامه کابین بست آن دیگر نیز شوی گرفت و چند پسر داشت یکی یحیی و او در جوانی بمرد و عقب نداشت و دیگر مهنا و نیز ولد نیاورد و دیگر ابو طالب از هو جز دختری عقبی نمانده و دیگر حسن او پسری آورد و از حال او خبری نرسید اینجمله فرزندان موسی الثانی است که رقم شد خیابان چهل هفتم

ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد محمد بن الاکبر بن موسی الثانی بن عبد الله بن موسی الجون بن عبد الله محض بن حسن مثنی

محمد اکبر را حرانی میگفتند چه مردی شجاع و دلاور بود و ثایر مینامیدند چه در ایام معتز در مدینه خروج نمود و اولاد اورا حرانیون مینامیدند و اورا پنج پسر بود اول قاسم دوم علی سیم حسین چهارم عبد الله پنجم حسن اصغر و از فرزندان قاسم بن محمد بن موسی الثانی علی است که ملقب بود بکتم و از فرزندان او ست محمد بن حسن بن کتم و هم از او ست موسی بن احمد کتم و این موسی ملقب بود بحیدره و از او ولدی معلوم نیست و از بنی قاسم است محمد بن قاسم بن احمد بن قاسم و دیگر خلیفه ابن حیدر بن احمد بن قاسم و دیگر محمد بن یحیی بن

تصنیف کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب

محمد بن القاسم اما علی بن محمد اکبر از فرزندان اوست احمد که ملقب بود بجرون
و دیگر عثمان الاسود که مکنی بود بابو الحسن عمری نسابه گوید انکار داشت
پدر عثمان فرزندی او را بقول قابله اعتراف نمود و عثمان را بپدر برفت و او را
رض صبیح نشیمن ساخت و هم از فرزندان علی بن محمد اکبر بن موسی الثانی است
علی بن احمد بن علی بن محمد الاکبر او را باب الضبیع مینامیدند و عقبی نداشت
و هم ازین سلسله است علی بن صالح بن اسماعیل بن محمد بن علی و هم
از ایشان است عبد الله بن سلیمان خیابان چهل و هشتم

ذِکرِ ثمرهٔ شَجَرهٔ اَوْلادِ حُسَیْن بن مُحمّد الاکبر بن موسیَ الثانی بن عَبْد اللّٰه بن موسیَ الجون

حسین بن محمد را در مکه و ینبع ریاست و امارت
بود و او را سه فرزند آمد اول علی دوم محمد الاکبر مکنی بابو جعفر سیم محمد الاصغر
مکنی بابو هاشم اما علی امیری بود بزرگ و از فرزندان اوست یحیی بن امیر
حسن بن علی بن حسین بن محمد الاکبر ابو الحسن نسابه گوید اینجماعت همگان
اهل بیت ریاست بودند چنانکه در خبر است که یحیی در تشدید امارت
پسر خود را مقتول ساخت و هم از ایشان است یحیی بن علی بن حسین
و دیگر عبد الله علی بن حسین اما ابو جعفر محمد الاکبر دو پسر آورد یکی عیسی از
حال وی خبری نرسیده دوم جعفر همانا جعفر در مکه منصب نقابت
داشت پسری آورد و او را حسن نام بود و کنیت داشت بشیخ
ابو الفتوح و آن دیگر ابو البرکات و او بشجاعت قلب و نجدت قدر و قوت
بدن و فصاحت سخن مکانتی تمام داشت گویند وقتی خواهرش از برای
بیع گندم مبلغی از دراهم مسکوک بدو فرستاد و آن دراهم را با انگشت
ابهام و سبابه [illegible] فشار داد چنانکه نقش دراهم برخاست و آن دراهم
اطلس گشت آنگاه گندم را با آن دراهم نزد خواهر فرستاد و پیام داد که
این دراهم مغشوش است چون بدراهم و گندم را نزد خواهر بردند و قصه

بگفتند خواهرش دست فرا برده قبضهٔ از گندم با خود داشت و با اصابع خود
چنان فشار داد که دقیق گشت آنگاه نزد برادر فرستاد و گفت این گندم
مغشوش و متفرق است و با آن دراهم اطلس نیرزد همانا ابو الفتوح در سال
چهار صد و یکم هجری سفر شام کرد و مردم را بخویش دعوت نمود و ملقب شد
به الراشد بالله و ابو القاسم مغربی تشریف وزارت او یافت و از جماعت
بنی الجراح از بهر او بیعت گرفت و اخذ موقوفات کعبه را از بهر او مستحسن
شمرد تا تجهیز لشکر کند و او را بارض رمله کوچ داد اینوقت حاکم بالله الاسمعیلی
که یکی از سادات فاطمی است و بر مصر و مغرب غلبه داشت بمیان بنی الجراح
آمد و ایشان را بعطایای تلید و طریف فریفت و بر ابو الفتوح بشورانید
تا او را مقهور و مخذول ساختند اینوقت ابو القاسم مغربی وزیر از ابو الفتوح
بگریخت و ابو الفتوح بیچاره ماند ناچار به الحاکم بالله پناهنده شد و عذر
عصیان بخواست و این گناه را بتحریص ابو القاسم مغربی حوالت داد
الحاکم بالله جرم او را معفو داشت و دیگرباره او را با مارت حجاز بگماشت
تا در سال چهار صد و سی درگذشت و او را فرزندی شکر نام بود و مکنی
بابو عبد الله و ملقب بتاج المعالی و بعد از پدر در مکه حکومت داشت و
امیری جلیل و جواد بود و از او عقبی باز نماند خیابان چهل و نهم

ذِکرِ ثمرهٔ شَجَرهٔ اولادِ محمّد بن حُسَیْنِ بنِ محمّد الاکبر بن موسی الثانی بن عبد اللّٰه بن موسیَ الجون

محمد مکنی بود بابو هاشم بعد از پدر در ینبع امارت
داشت و او را پسری بنام عبد الله و نیز عبد الله را پسری بود که محمد نام داشت
و امارت مکه خاص او بود و او را پسری بود جعفر نام و مکنی بود بابو عبد الله
و بعد از پدر امارت مکه یافت و او را پسری بود محمد نام و ملقب بمجد المعالی
و مکنی بابو الفضل و در حجاز امارت داشت و او را پسری بود که شمسا نام
داشت مکنی بابو نجاد ملقب بشمس المعالی و او را پسری بود قاسم نام مکنی

بود با بو هاشم قاسم فرزند امیری بزرگ بود چنان زورمند بود که گاهی که بر مردی
خشم میگرفت با دست سر او را از بدن میکند و پسر اوست امیر فلیته
ملقب بود بعمدة الدین و او امیر حرمین الشریفین بود و او را چهار پسر بود
اول شکر دوم ملک سیم هاشم چهارم عیسی اما شکر در حجاز امارت
داشت و فرزندان و در وادی نخله نیز هستند اما هاشم ملقب بود
بعمدة الدین و امارت داشت در حجاز و فرزندی داشت بنام قاسم
و او امیر الحرمین بود و اولادش در حجاز اقامت داشتند اما عیسی
بن فلیته او نیز امیر مکه بود و او سه پسر داشت اول برکه دوم داود
سیم مکثر اما برکه امارت مکه داشت و اولادش در حجاز بود
اما داود نیز امارت مکه داشت اما مکثر پسری آورد بنام محمد و امارت
مکه یافت او را اصحاب امیر ابو عزیز قتاده بن ادریس مقتول ساختند
و قتاده در سال پانصد و هشت هجری بر مکه استیلا یافت و محمد
بن مکثر صاحب فرزند بود بالجمله این بطن را که از اولاد ابو هاشم محمد بن
حسین بن محمد اکبر است هواشم مینامیدند و بنی مکثر را مکاثره
گفتند و از هواشم است برکة بن محمد بن ملک الملکی سیدی جلیل بود
و قوم خویش را بنهایت حافظ و حامی بود و پسر عم او مبارک نیز
مردی چنان که نامش مبارک بود و سید برکه را جز دختری که فاطمه نام داشت
فرزند نبود او را با مبارک کابین بست و از مبارک چهار پسر آورد اول
زین العابدین دوم محمد سیم حسن چهارم حسین و ایشان در اراضی عراق
و خراسان نیز هستند و از بنی مطاعن بن ادریس در عراق یکی محمد و آن دیگر
ادریس و سیم ابو القاسم است اما محمد آورد بنام زین العابدین مردی پارسا
بود اما ادریس پسری آورد بنام مهدی ملقب بناصر الدین مبارک
از شناختگان سادات بود خیابان بیخا همدیگر ثمره شجره

اولاد عبد الله بن محمد الاکبر بن موسی الثانی بن عبد الله موسی
الجون از فرزندان عبد الله است محمد بن علی بن یحیی بن عبد الله بن محمد اکبر
و برادرش سلیمان بن علی و اولاد او را سلیمانیون مینامیدند و دیگر امیر جلیل
قتاده بن ادریس بن مطاعن بن عبد الکریم بن عیسی بن حسین بن سلیمان
بن علی بن عبد الله است قتاده بر مکه دست یافت و هواشم را دفع
داد الناصر خلیفه عباسی از امیر قتاده خواستار شد که از مکه بجانب عراق
سفر کند تا او را دیدار فرماید امیر قتاده منت بر او نهاده و مسئلت او را اجابت
فرموده بجانب عراق کوچ داد چون بنجف رسید مردم کوفه او را پذیره
گردند در میان پذیرندگان چند تن شیر را در سلسله کشیده باستقبال بیرون
شدند چون چشم امیر قتاده بر شیر افتاد گفت من داخل نمیشوم در بلادی که شیر
در آنجا ذلیل میشود از انجا مراجعت کرد مع القصه امیر قتاده بن ادریس
سه پسر آورد اول حسن دوم راجح سیم علی اما حسن مردی شجاع و زورمند
و خونریز و امارت مکه داشت وقتی بر قافله عراق بتاخت و امیر
قافله را بکشت و سرش را از میزاب مکه بیاویخت اما راجح نیز مردی
قوی پنجه و دلاور بود و سلطنت مکه یافت پسر برادرش ابو سعید بن علی
بن قتاده با او قتال داد و بر ملک او غلبه جست اما علی پسری آورد بنام حسن
مکنی با بو سعد و این آنکس است که ملک از دست عمش راجح بگرفت مردی
با نجدت و شهامت بود کاهیکه صفوف قتال در برابر یکدیگر برده بستند
و لشکر ترک با جزان در برابر ابو سعد صف راست کردند مادر ابو سعد
که ام ولد و کنیزکی حبشی بود در هودجی نشسته بمیان صف آمد و فرزند را
پیش خواند و گفت ای فرزند تو امروز در جائی ایستاده که اگر نصرت
جوئی خواهند گفت پسر رسول خدا ظفر جست و اگر کشته شوی خواهند گفت
پسر رسول خدا مقتول گشت لکن اگر بگریزی خواهند گفت پسر کنیزک سیاه
گریخت

گریخت ببین تا کدام سخن را دوست داری که از تو خبر باز دهند گفت ای پدر
خداوند تو را جزای خیر دهاد حق نصیحت بجای آوردی و او را مراجعت داد
و جنگ در پیوست و نیک بپائید تا نصرت یافت و ابوسعد پسری
آورد محمد نام مکنی بابونمی ملقب بنجم الدین بشجاعت و شهامت نام
بردار بود وقتی چنان افتاد که راجح بن قتاده از آن پس که از ابوسعد
هزیمت شد بمدینه گریخت و بسادات بنی حسین پناهنده گشت
با هفتصد سوار شاکی السلاح آهنگ مکه نمود باشد که بر برادرزاده خود ابو
سعد غلبه جوید این هنگام ابونمی در ینبع جای داشت چون این خبر بشنید
با چهل تن سوار رزم آزمای از ینبع بر نشست و چون برق و باد طریق
مکه گرفت وقتی برسید که سواران بنی الحسین راه با مکه نزدیک کرده
بودند از گرد راه خویشتن را بر آن جماعت زد و حمله گران افکند و با سیف
و سنان آغاز طعن و ضرب فرمود سادات بنی الحسین تاب درنگ نیاورده
پشت با جنگ دادند و طریق مدینه پیش گرفتند و هنوز سالیان عمر ابونمی
بعشرین نارسیده بود چون سپاه بنی حسین را هزیمت کرد بمکه آمد و
ادراک خدمت پدر فرمود خاطر ابوسعد از دیدار چنان فرزند شاد گشت
او را در امارت مکه شریک خویش ساخت و او با پدر و بعد از پدر فرمانگذار
اراضی بود و سال عمرش بتسعین آمد چند کرت در مدت امارت او را
از مکه دفع دادند و دیگر باره بازشتافت و نصرت یافت و امارت حجاز
بر ابونمی مسلم بود این ببود تا روزگاری سپری گشت و حشمت ابونمی در
خاطرها عظیم گشت و ملک مصر از وی بیمناک شد لاجرم بعضی از بزرگان
درگاه را با ده هزار تن سپاه بجانب مکه روان داشت چون این خبر
با بونمی رسید با بنی اعمام و اولاد و عشیرت خویش سپاه او را پذیره کرد
و در جائی که لایق دانست کمین نهاد و بامدادی که لشکر مصر خواستند بار

بندند و کوچ دهند بر ایشان تاختن برد و بسیاری از آن جماعت را بکشت و
پراگنده ساخت بالجمله جنگهای ابونمی با لشکر مصر و قبایل عرب بسیار
و شجاعت و کوشش او تمامت جهانیان گشته والله اعلم
خیابان پنجاه و یکم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد ابونمی بن ابوسعد بن
علی بن قتاده بن ادریس بن مطاعن بن عیسی بن حسین بن
سلیمان بن علی بن محمد الاکبر ابونمی سی تن پسر داشت اول زید
الاکبر دوم زید الاصغر سیم ابوالغیث چهارم شمیله پنجم عطیفه ششم بیده
هفتم مقبل هشتم سیف نهم حمیضه دهم عبدالله یازدهم رمیثه و از دیگران
خبری نارسیده اما زید الاصغر مکنی بود بابوالحارث و ملقب بعزالدین و
در سواکن که یکی از جزایر یمن است حکومت داشت و آن جزیره منسوب
بود بپدر مادرش که از اولاد ابراهیم عم بود و او را یکصد و بیست فرزند بود
و او را در سواکن زهر خورانیدند چون از سواکن بیرون آمد نزد سلطان
ابوسعید اولجایتو آمد سلطان مقدم او را مبارک شمرد و او را بهرا و تیول
و سیورغال مقرر داشت و محمل سلطان را بمکه برده پیش و مقدم محمل
دیگر سلاطین داشت و زری که باسم سلطان بود در آن دیار جاری ساخت
بنابراین بعد از ورود او سلطان بیش از پیش در تعظیم و اجلال او کوشیده
بعد از آن بحجاز مراجعت نمود و سواکن را در تحت فرمان میداشت
و در عراق نقابت بنی طالب یافت و ملقب بنقیب السادات
گشت و در هر بلدی نایبی گماشت مردی جواد و کریم و صاحب
محاسن پسندیده بود چندگاه زنده بود بمعالجهٔ بقیهٔ اثر سم اشتغال
داشت و در حله وفات یافت اما ابوالغیث بن ابی نمی بعد از
پدر سلطنت حجاز او را مسلم شد و برادران فرمان او را گردن نهادند
پس از روزگاری اندک برادرش حمیضه او را در فراش بکشت و

ذکر اولاد ابونمی در سواکن

جسدش را بسرای خویش حمل داد طفوغا در کنار مجلس بخوابانید و دیگر برادرانرا
بضیافت دعوت کرد چون حاضر مجلس شدند چنان دانستند که
ابو الغیث بخفته در این اندیشه بودند که ناگاه ابو الغیث را کشته یافتند
و هر یک از برادرانرا دو غلام سیاه با شمشیر کشیده بر سر ایستاده
تا اگر از بیعت حمیضه سر بر تابند گردن بزنند ناچار لاعلاج همگان
حمیضه را بسلطنت سلام دادند مدت شش ماه فرمان گذار بود
آنگاه او را بگرفتند و دست بگردن بسته بسوی مصر حمل دادند سه
سال در مصر محبوس بود آنگاه حیلتی انگیخته از حبس فرار کرده خود را
بعراق رسانیده نزد سلطان محمد الجایتو آمده از او خواستار شد تا
سپاهی ملازم رکاب او فرماید تا مملکت شام و مصر را بگشاید
سلطان مقدم او را عظیم شمرد چه از دلاوری و زورمندی او چیزها
شنیده بود لهذا لشکری لایق جنگ عرض داد و امیر طالب دلقندی
حسینی را بر آن جماعت سرهنگ ساخت و ایشانرا ملازم رکاب
حمیضه فرمود پس حمیضه خیمه بیرون زد و تا منزل قطیفه کوچ بر کوچ براند در
آنجا خبر مرگ اولجایتو بدو آوردند و هم در آنوقت رشید الدوله
وزیر سلطان که با امیر طالب خصمی دیرینه داشت شرحی بسران سپاه
نوشت که امارت امیر طالب را وقعی نگذارید و از کنار او پراکنده
شوید و از جانب دیگر ملک ناصر محمد بن قلادن که حکومت مصر
داشت چون عزیمت حمیضه را بدانست اعراب بنی طی و دیگر قبایل را
فرمان داد تا فراهم شدند و بمدافعه حمیضه و سپاه او بیرون تاختند آنوقت
حمیضه با امیر طالب و عددی قلیل از خاصان خود بجای بود حمیضه با آن عدد
اندک چون شیر خشم آلود لشکر مصر را تلقی نمود و جنگی پیوست و چنان
رزم آزمود که از آن پیش کس بیاد نداشت و لشکر مصر را بشکست و اموال

[illegible] اولاد ابونمی

ایشانرا خود داشت و بمعقل منیع حمل داد و کرتی دیگر گرمی کرد و بر سپاه
مصر حملهای گران متواتر ساخت تا ایشانرا یکباره از میدان نا بود و هزیمت
کرد ثقات رواتان از امیر طالب روایت کرده اند که همی گفت من حملات
امیر المؤمنین علی علیه السّلام را الخبر شنیدم از حمیضه بعیان دیدم بالجمله
چون لشکر سلطان از حمیضه سر بر تافتند با جماعتی از غلامان و خاصان خود
باراضی نجد آمد و کاروانان مصر و شام را عرضهٔ نهب و غارت همی
داشت کار بر ملک ناصر صعب افتاد دو تن از ملاحده را فرمان کرد تا بنزد
او شتافتند و گفتند ملک ناصر بر ما خشم گرفت ما بجو بگریختیم و بحضرت
تو پناهنده گشتیم حمیضه ایشانرا بپذیرفت شش ماه ملازمت خدمت
او داشتند تا روزی فرصت بدست کرده حمیضه را کشته بمصر گریختند
امّا شمیله بن ابی نمی مردی شاعر و بزرگ بود و او را پسری بود که حازم
نام داشت و حازم پسری آورد بنام محمد و او کمال قوت و شجاعت
داشت و شیخ بنی حسن بود و در حجاز وفات کرد امّا لبیده بن
ابی نمی ملقب بتاج الدّین سفر عراق کرد و مدتی دراز توقف فرمود
و دیگر باره بحجاز شد و هم در آنجا وفات کرد امّا مقبل بن ابی نمی مردی
زورمند و دلاور بود و او را در غزوات پدر آثار بزرگ پدید شد
امّا سیف ابن ابی نمی و او آخر کس است که بعد از تمامت اولاد ابی
نمی وفات نمود و چهار بطن اولاد برادرانش را دید و او را پنج پسر بود اوّل
احمد دوّم خرص سیم محمد چهارم حسن پنجم حمیضه امّا حمیضه را عقب
نبود امّا احمد را دو دختر بود یکی فریعه و دوّم رایه امّا خرص را سه پسر بود
و یک دختر و آن دختر را عنقا نام بود امّا پسران اوّل عقیل دوّم احمد
سیم محمد و محمد نیز سه پسر داشت اوّل محبط دوّم احمد سیم عنال
دو خترش مصباح نام داشت و حسن بن سیف نیز سه پسر داشت

اوّل علی دوّم محمد سیّم حسن امّا عبدالله ابی نمی ملقب بود بعضد الدین
مردی دلاور و توانا بود پدر از وی برنجید و او را ببلدهٔ زبید گسیل داشت
و حاکم زبید انگاشت که او را در سرای جای دهد و حافظ و حارس بر او بگمارد
که از سرای بیرون نشود حاکم زبید او را در رواقی جای داد که بابی از آهن
مشبّک داشت عبدالله از پس آن در می نشست و معبر عابرین و گذر
گاه را نظاره میکرد و حاکم زبید هر روز حاضر خدمت میشد و حشمت او را
نیکو نگاه میداشت لکن او را از سرای بیرون شدن نمیگذاشت
یکشب عبدالله آن در را چنگ در زد و از جای بکند و بیرون شد
حاکم زبید چون این بدانست بنیروی نیرنگ و فریب او را بجای
آورد و سخت از او هراسناک بود لاجرم با بونمی این قصه را بنگاشت
و از نگاهداشت او استعفا نمود و او را تجهیز کرده روانهٔ عراق
نمود و اوقاف حرمین را در آن ممالک از جانب ابی نمی با او مقرر
داشت عبدالله بعد از ورود بعراق آهنگ خدمت سلطان
غازان نمود و سلطان مقدم او را بزرگ شمرد و در وجه او از
نفایس اقطاع توزیع داشت عبدالله بجانب حلّه مراجعت کرد
در آنجا نافذ الامر بزیست تا وداع جهان نمود و از وی فرزندی آمد
بنام محمد و ملقب بشمس الدین و شمس الدین را سه پسر بود اوّل احمد
دوّم ابوالغیث سیّم علی اما ابوالغیث سفر شیراز کرد در ایام
حکومت شیخ ابواسحق و در آنجا بلاعقب وفات نمود و او را
در خارج شیراز در مشهد علی بن حمزه بن الکاظم بخاک سپردند
و احمد نیز بشیراز رفت و بلاعقب وفات یافت و مدفن او در جوار
قبر برادر است اما علی ملقب بود بنور الدین مردی ساکن النفس و
کریم الاخلاق و در عراق عمید السادات بود در سال هفتصد و

هفتاد و هشت وفات یافت و او را دو پسر بود یکی محمد ملقب بشمس
الدین و آن دیگر حسب الله اما شمس الدین صاحب اولاد بود یکی را احمد
نام بود اما رمیثة بن ابی نمی ملقب بود باسد الدین و مکنّی بود بابوعراده
بعد از ابوالغیث مدتی دراز امارت مکه داشت و او سیدی شجاع
و جلیل القدر بود و رمیثه را شش پسر بود اوّل احمد دوّم سند سیّم
عجلان چهارم ثقبه پنجم مقامس ششم مبارک اما احمد بن رمیثه مکنّی
بود بابوسلیمان و ملقب بود بشهاب الدین و شجاعت و شهامتی
بکمال داشت در زمان سلطان ابوسعید بعراق آمد و در روزگاری
با سلطان همی زیست گاهی که موسم برسید و کاروان عراق آهنگ حج کرد
و غیاث الدین محمد الرشید که منصب وزارت داشت باتفاق گروهی
از وجوه عراق از برای زیارت بیت الله خیمه بیرون زدند الشریف
احمد بن رمیثه با این جماعت طی مسافت کرده بمکه آمد و گاهی که زایرین
قصد عرفات داشتند مردم خود را فرمود تا شاکی السلاح حاضر شدند
آنگاه حکم داد تا محمل عراقی را بر مصری مقدم داشتند و بر جبل عرفات
صعود دادند مردم مصر چون قوت مقاتلت او را نداشتند نزد پدرش
رمیثه بداد خواهی شتافتند رمیثه از آن جهد و جلادت که از سلطان ابو
سعید با احمد رفته بود نتوانست بطرد و منع پسر پردازد لاجرم مردم
مصر دستخوش خذلان شدند پس از زیارت و اتمام اعمال حجّ با
زایران و کاروان عراق باز خدمت سلطان شد سلطان ابوسعید
نیک او را بنواخت و بتکریم و تعظیم او پرداخت و امارت قبایل عرب
عراق با او گذاشت چون قبایل عرب بفرمان بودند احمد بر ایشان
بتاخت و آن جماعت را دستخوش قتل و غارت ساخت و مالی
فره عبید و جنت خدم و حشم فراوان گرد آورد و چون سلطان ابوسعید

در گذشت بجانب حلّه تاختن کرد و آن بلده را فرو گرفت و اموال کثیر ماخوذ داشت
و بیخ ظلم و ستم قوی گشت و امیر شیخ حسن کبیر ایلکانی چون این بشنید
چند کرّت تجهیز لشکر کرده بدفع او فرستاد بروی دست نیافتند
و شکسته باز گشتافتند اینوقت امیر شیخ حسن خویشتن استعداد جنگ
کرده با لشکری عظیم از جانب یمین بلده انبار فرات را عبره کرد و تا حلّه
بتاخت و آن بلده را حصار داد احمد دروازهای شهر را استوار فرو بست
و چون از مردم محلّه اکراد فراوان کس کشته بود اعتمادی بر ایشان نداشت
و از مردم محلّه جامعین مطمئن خاطر بود لاجرم محمد بن نصر را که کدخدای محلّت
جامعین بود با جماعتی بر یکی از دروازهای شهر باز داشته بود چون
آتش حرب افروخته گشت و کار بطعن و ضرب افتاد محمد بن نصیر
مقتول گشت و مردمش او را بگذاشتند و بلشکرگاه امیر شیخ حسن پناهنده
شدند و در حال اعراب نیز از خدمت احمد بیکسوی گریختند و سپاه امیر
شیخ حسن شهر را فرو گرفتند اینوقت در نزد احمد جز احمد بن فلیتة
که یکتن از فرسان بنی حسن بود و یک پسرش کس بجای نبود این دو تن
نیز رزم زدند تا عرضه تیغ گشتند لکن احمد اینوقت بر بام خویش ایستاده
بود و یک تنه چون شیر شرزه رزم میداد بسیاری از امراء شیخ امیر
حسن را با شمشیر دو نیمه ساخت و همچنان رزم زنان بجانب محلت اکراد
روان گشت مردم محلّت او را پذیره شدند و گفتند ما در خدمت تو رزم
همی دهیم تا روزکار بیگاه شود چون تاریکی جهان را فرو گیرد بهر جا که خواهی
بسلامت برو با اینکه این رای بصواب بود احمد نپذیرفت و ببرای
قوام الدین احمد طاوس نقیب آمد چون امیر شیخ حسن این بشنید شیخ
الاسلام بدرالدین را که مظاهر ابن طاوس بود نزد او فرستاد و خاتم
امان عطا داد و او را بسوگندهای بزرگ ایمن ساخت پس احمد باتفاق

شیخ بدرالدین طریق خدمت امیر شیخ حسن گرفت در عرض راه ملازمان
امیر شمشیر او را ماخوذ داشتند احمد را از این معنی احساس شر همیکرد چون بنزد
امیر شیخ حسن آمدند معذرت احمد را پذیرائی کرد لکن اموالی را که از بلاد
ماخوذ داشته بود طلب فرمود احمد گفت بعضی را انفاق کردم و
برخی را بودیعت سپردم و پاره مدفون ساختم امیر آن ودایع و
دفاین را طلب فرمود احمد اباء نمود امیر فرمان داد تا چندانکه توانستند او را
عذاب کردند سود نبخشید امیر شیخ حسن از زنها ساختن او بیمناک بود خواست
او را بقتل رساند و کمتر مورد شناعت گردد امیر ابوبکر پسر امیر محمد را
طلب کرد و گفت بخون پدر احمد را قصاص کن چه امیر محمد را امیر احمد کشته
بود ابوبکر او را بقتل رسانید جسد او را ببرای ایش آوردند و بمشهد غروی
بردند و در جوار علی علیه السلام بخاک سپردند و سلطنت حلّه تا بغداد
بر امیر شیخ حسن کبیر مسلّم گشت آنگاه سید شمس الدین محمد بن عبدالله
بن ابی نمی را مورد اشفاق و الطاف فرمود و اولاد احمد را نیز اکرام
کرد و از برای ایشان در حلّه عطائی مقرر داشت چون خبر قتل احمد
برمیثه رسید گفت من آن روز که بر بلاد مغول دست تصرف فرا برد
دانستم کشته میشود از پس قتل احمد دیگر کاروان عراق بجانب مکه
نتوانست سفر کرد تا گاهی که رمیثه جهان را وداع گفت و نوبت امارت
مکه بفرزندش سید عزالدین عجلان رسید شیخ سراج الدین عمر قزوینی
محدث و دیگر حسن بن ترکی بسوی شام سفر کردند و از آنجا با قافله شام
بحجاز آمدند و با عجلان در کار صلح فراوان سخن کردند و مبلغی از اموال
در تقریر صلح بر ذمت نهادند سید عجلان بپذیرفت و فرزندش حسن را
باتفاق ایشان بسوی بغداد روان داشت امیر شیخ حسن مقدم حسن را
مبارک شمرد و مالی که در تقریر صلح نامبردار شده بود در وجه وی بذل کرد

ومنافع اوقاف عراق را که در مدت مخاصمت امیر شیخ حسن بدست
کرده بود با ایشان تسلیم نمود لاجرم خرص خرسند طریق مراجعت گرفت
و قافلهٔ عظیم از عراق بجانب مکه کوچ داد و طریق بر اهل عراق گشاده
شد و ابو سلیمان احمد بن رمیثه سه پسر آورد اوّل سلیمان و او بلا
عقب مرد دوم احمد سیم محمود اما احمد و محمود هنگام قتل پدر کودک
بودند و بعد از پدر بحجاز شتافتند احمد را عقب نبود و محمود پسری آورد
بنام محمد و همچنان احمد بن رمیثه را دختری بود شمیسه بحبالهٔ نکاح نور الدین
علی بن محمد بن عبد الله بن ابی نمی در آمد و پسری آورد بنام محمد اما عجلان
بن رمیثه بن ابی نمی مکنی بود بابو سریع و ملقب بعز الدین بعد از پدر امارت
مکه یافت و برادرانش مغامس و ثقبه و سند هر سه تن با او از در مخاصمه بیرون
شدند و چند کرّت او را از مکه اخراج کردند و عجلان دیگر باره غالب شده آن
بلده را بتحت فرمان آورد در پایان کار امارت مکه بروی مسلّم گشت و عجلان را
سه پسر بود اوّل احمد دوم محمد سیم علی اما احمد مکنی بود بابو سلیمان و
ملقب بشهاب الدین و عجلان در حیات خود امارت مکه را با او گذاشت
و او در امارت مکه مکانتی عظیم بدست کرد و از اسب و غلام و اموال
و اسلحه افزون از آنچه امثال او را ممکن شود فراهم آورد ناگاه این جمله را
بگذاشت و فی ۷۸۸ درگذشت و او را فرزندان بودند یکی سلیمان و او
بعد از پدر حکومت مکه یافت و از محمد و علی پسران عجلان خبری نرسیده
اما ثقبة بن رمیثه روزی چند حکومت مکه داشت برادرش عجلان او را
دفع داد و ثقبه را پسری بود مبارک نام داشت در اوّل شباب
بجانب عراق سفر کرد و از آنجا باصفهان و فارس شتافت آنگاه
بمکه مراجعت کرد و دیگر باره بشیراز رفت و در آنجا وفات نمود
جسد او را در جوار علی حمزة بن امام موسی الکاظم بخاک سپردند اما

مغامس بن رمیثه دو پسر داشت یکی محمد و او در مکه مقتول گشت و آن دیگر
عنان نام داشت و در زمان خود فارس بنی حسن بود اما سند بن رمیثه
روزی چند امارت مکه داشت و برادرانش نگذاشتند اما مبارک بن
رمیثه سفر عراق کرد و بنزدیک سلطان اویس بن امیر شیخ حسن رفت
سلطان اویس او را مورد الطاف اشفاق ساخت و او را اقطاع بسوعال
داد و پس مراجعت بمکه کرد و هم در مکه وفات نمود و او را دو پسر بود
یکی عقیل که با پدر سفر عراق کرد و آن دیگر علی نام داشت خیابان
پنجاه و دو قمری ذکر بعضی از اولاد محمد الاکبر بن موسی الثانی
حسن بن قاسم نسب بمحمد الاکبر ملقب بالثائر میرساند جای در حلّه داشت
روز را بقتل و غارت بشام کردی و شب را با لهو و لعب بروز آوردی
چنان افتاد که مالی فراوان که خاص سادات بود در نزد سید عمید الدین
عبد المطلب بن الاعرج الحسینی فراهم گشت و سید در اندیشه بود که این مال را
با کدام یک از سادات بذل کند شب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
در خواب دید که میفرماید این مال الحسن بن قاسم فرست عمید الدین از خواب
انگیخته شد چون حسن را شناخته بود که از هیچگونه عصیانی پرهیز ندارد آن خواب را
وقعی ننهاد و دیگر باره بخواب شد هم آنحضرت را دیدار کرد که آن فرمان را
تکرار میکند در این کرّت نیز اگرچه او را شگفت آمد خواب را معتبر ندانست
و بخفت در کرّت سیم همچنان حضرت او را نمودار شد و فرمان کرد که این
اموال را خاص حسن بن قاسم میدان و بدو بفرست عمید الدین از خواب
انگیخته شد و بیتوانی برخاست و آن اموال حمل داده بدر سرای
حسن بن قاسم آمد بانگ دف و طنبور و هویاهوی اصحاب طرب
همی شنید لختی بایستاد و ناچار قدم پیش گذاشت و دق الباب کرد
حسن بن قاسم از خانه بر آمد و نظاره کرد که عمید الدین است سخت

آزرم زده و مضطرب گشت و پرسش کرد که در این نیمهٔ شب چه افتاده
ترا که بسرای من کشانید عمید الدین شرح حال باز گفت و داخل سرای شد
و اموال را نزد او نهاد و قصهٔ او را باز شرح داد حسن بن قاسم چون
این بشنید برخاست و از چاهی که در میان خانه بود آب برآورد و
غسل کرد و جامهٔ خود را بیکسوی افکند و از عمید الدین طلب پوششی کرد
سید بعضی از جامهٔ خود را بدو داد تا در پوشید و بتوبت و انابت گرائید
و از آن پس که زنده بود طریق عبادت و زهادت داشت و او را
پسری بود که یحیی نام داشت و اولاد محمد اکبر در حجاز و عراق فراوان
شدند دیگر از فرزندان موسی الجون عربی بدوی است که ملیط نام
داشت و مکنی بود بابو جعفر در آثال نشیمن ساخت و مردی دلاور
و فارسی نام آور بود و سر راه بر زایرین بیت الله میگرفت و طلب
خفاره میکرد اگر اهل حاج ببذل اموال رضای او میجستند میجستند و
اگر تا بیشان عرضهٔ قتل و غارت میداشت هیچ سلطان و جز سلطان را
نیروی دفع او نبود در سال سیصد و پنجاه هجری از این کردار با پنجا
پشیمان و طریق توبت و انابت گرفت و سفر بغداد نمود و از آنجا بخطه
شتافت بنزد ابو عبد الله داعی که منصب نقابت داشت
و خواستار شد که از معز الدوله خواهنده گردد تا او را در موسم امارت
حاج دهد ابو عبد الله مسئلت او را باجابت مقرون داشت و این سخن را
با معز الدوله در میان گذاشت معز الدوله گفت این مرد بدوی تا دیروز
دزدی بود کاروانان و مجتازان را مورد تاخت و تاز میداشت من
امروز چگونه او را معتمد دانم اگر خواهی تو او را امیر حاج فرمای ابو عبد الله
گفت من او را امارت ندهم لکن اگر تو شفاعت مرا بپذیری و او را
امارت حاج دهی جنایت او را ضمانت میکنم معز الدوله بپذیرفت

و او را تشریف کرد و رایت بست ملیط به نیکوتر وجهی اهل حاج را بمکه برد و
باز آورد قاضی ابو علی بن محمد التنوخی گوید ابو الحسن بن شاذان الشیرازی
الفارسی خود را بمذهب ملاحده می بست و قتیکه ایمنی بدست میکرد
اظهار اسلام نمود و هنگام موسم گفت آهنگ حج دارم و با حمل تجارت
راه سپر گشت هنوز ملیط طریق توبت نسپرده بود لاجرم بر سر راه کاروانان
آمد و طلب خفاره نمود امیر شاذان با میر قافله گفت اگر مرا بسوی
ملیط رسول فرمائی دفع این داهیه کنم گفت اگر تو را برسالت فرستم
چه میگوئی گفت میگویم ای ملیط ما مردمی از بلاد فارس با شیم و نسب
ما با عرب پیوسته نیست و بدانچه پدر تو آورده رغبت نداریم
بر ما حمل کرد که بیائید این خانه را زیارت کنید ما گفتیم سمعاً و طاعةً
و اینک آمده ایم تا زیارت حج بپای بریم اکنون تو میگوئی جز با خذ
دینار و درهم شما را بانجام دست رس نیست اگر برای شما چیزی
ظاهر شده و خداوند این تکلیف را از شما برداشته تکلیف ما جز
این نخواهد بود لاجرم مراجعت میکنیم امیر قافله گفت اگر این سید
علوی این کلمات ترا اصغا فرماید گردنت را بزند و رسول دیگر
فرستاد و خفاره مقرر داشت تا کار صلاح یافت و مردمان
بزیارت حج شتافتند الجمله فرزندان محمد الاکبر بن موسی الثانی بن عبد الله
الشیخ الصالح و فرزندان عبد الله شیخ صالح و فرزندان موسی الجون
بن عبد الله المحض بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب
علیهما السلام بود که مذکور شد والله اعلم

ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد صاحب دیلم یحیی بن عبد الله المحض بن
حسن مثنی بن امام حسن علیه السلام یحیی را یازده فرزند بود چهار
دختر اول رقیه دوم عائکه سیم قریبه چهارم فاطمه و هفت پسر داشت

اوّل علی اشتنانی دوّم ابراهیم مادر هر دو امّ ولد بود سیم عیسی معروف
بامی صفیه چه صفیه دختر علی بن الطیب بن عبدالله بن محمد بن عمر
الاطرف از جانب مادر با عیسی خواهر بود چهارم عبدالله الاکبر پنجم عبد
الله الاصغر ششم صالح هفتم محمد بن التمیمیه مادرش خدیجه دختر ابراهیم
بن طلحة التیمی است در مروج الذهب مسطور است که محمد بن جعفر
بن یحیی صاحب دیلم بجانب مصر سفر کرد و از آنجا بمغرب شتافت
و جماعتی بروی گرد آمدند و فرمان ورا گردن نهادند در میان ایشان
کار بعدل و اقتصاد کرد و در پایان کار او را شربت سم خورانیدند
و مقتول ساختند امّا عیسی بن یحیی دختری آورد که صفیه نام داشت
امّا عبدالله الاکبر بن یحیی شیخ شرف نسّابه گوید صاحب ولد بود و
ابو الحسن عمری نسّابه گوید پسری داشت بنام ابراهیم و ابراهیم
صاحب فرزند بود امّا عقب یحیی صاحب دیلم از پسرش محمد بود
و از پسرهاش کس بجای نماند و اولاد ایشان انقراض یافت امّا
محمد بن یحیی در حبس رشید وداع جهان گفت و از وی یک دختر بنام
که عاتکه نام داشت و چهار پسر باقی گذاشت اوّل عیسی دوم
ادریس مادر او فاطمه دختر ادریس بن عبدالله بن حسن مثنی بن امام حسن
است ابو الحسن عمری از شیخ شرف نسّابه حدیث میکند که ادریس
بن محمد بن یحیی پسری آورد بنام محمد مکنی بابو العباس و او دو دختر آورد
در مصر ابو نصر بخاری نسّابه گوید ادریس بن محمد بن یحیی را پسر نبود دختری
آورد و او از آن پیش که شوی کند در گذشت و آن کس که نسب
با ادریس بن محمد بن یحیی میرساند دعی و کاذب است بلکه عقب از
ادریس بن ادریس بن عبدالله بن حسن بن امام حسن علیه السّلام و در مصر
و حجاز فرزندان و فراوانند امّا احمد بن محمد بن یحیی مکنی بابو الحسین

با برادرش ادریس از یک مادر بودند شیخ شرف نسّابه گوید او را یک دختر
و چهار پسر بود امّا دختر قریبه نام داشت امّا پسران اوّل محمد دوّم احمد
سیم سلیمان چهارم یحیی امّا محمد عقبی نداشت امّا احمد او نیز بلاعقب
بود امّا سلیمان او را دختری بود که امّ زرین نام داشت امّا یحیی پنج
پسر آورد اوّل عیسی دوّم ابراهیم سیم محمد چهارم صالح پنجم سلیمان ابو الساج
الاشروسی ابراهیم و محمد صالح و سلیمان را در مدینه ماخوذ داشت و در
محبس انداخت و هر چهار تن را بزحمت دخان مقتول ساخت و جسد
ایشان را در بقیع بخاک سپردند و از هیچیک خلفی بجای نماند جز ابراهیم را
که دو دختر باقی گذاشت و عقب یحیی از پسر پنجم او عیسی بود و عیسی فرزندی
چند داشت یکتن از ایشان در روم اسیر گشت انگاه رهائی جست
ابو الحسن عمری از شیخ شرف نسّابه روایت میکند که از اولاد او مردی را
در مصر دیدم که ابراهیم زید میخوانندند و از بنی عیسی بن یحیی مردی ملقب
به فقیس دنامش یحیی بن سلیمان بن عیسی است امّا عبدالله بن محمد بن
یحیی صاحب دیلم با برادرانش ادریس و احمد از یک مادر است او را
چهار دختر بود اوّل فاطمه دوّم رقیّه سیم قریبه چهارم زینب و چهار پسر بود
اوّل احمد دوم محمد سیم ابراهیم چهارم سلیمان از احمد ولدی باقی نماند
امّا از محمد سه دختر آمد و یازده پسر اوّل یحیی دوم داود سیم ادریس چهارم
حسن پنجم صالح ششم حسین هفتم ابراهیم هشتم موسی نهم یوسف الخیر
دهم علی یازدهم احمد امّا یحیی بن محمد بن عبدالله بن محمد بن یحیی از فرزندان
اوست حسین بشرانی و ابراهیم بشرانی و این هر دو پسرهای یحیی باشند
و دیگر یحیی بن محمد بن عبدالله صالح را صاحب فرزند گفته اند در کتاب
ابو المنذر نسّابه مسطور است که از وی عقب نماند امّا داود بن محمد بن
یحیی فراوان فرزند آورد و از اولاد اوست داود بن ابی البشر عبدالله بن

داود بن محمد بن عبدالله بن محمد بن یحیی ابوالحسن عمری گوید داود بن ابی البشیر
صاحب اولاد بود اما ادریس بن محمد بن عبدالله بن محمد بن یحیی صاحب فرزندان
بسیار بود اما صالح بن محمد بن عبدالله بن محمد بن یحیی اولاد فراوان داشت
واز فرزندان اوست ابوالقاسم بن علی بن ابی الحسین علی بن محمد بن صالح
بن محمد بن عبدالله محمد بن یحیی صاحب دیلم ابوالقاسم را در مغرب مقتول ساختند
اما حسین بن عبدالله بن محمد بن یحیی مردی اهتبد ست و مسکین بود اما ابراهیم بن
محمد بن عبدالله بن محمد بن یحیی وی نیز فقیر بود اما موسی بن محمد بن عبدالله از وی
خبری نرسیده اما یوسف بن محمد بن عبدالله او را یوسف الخیر علیا میدند
وعقبی از و نگفته اند اما حسن بن محمد بن عبدالله صاحب ولد بود اما احمد بن
محمد بن عبدالله معروف باحمد الصالح او نیز صاحب ولد بود اما ابراهیم بن
محمد بن عبدالله فرزندان او در عراق وجز عراق بسیار شدند واز اولاد اوست
ابوطاهر محمد بن میمون الصوفی الاسود و حسن بن علی بن عبدالله بن ابراهیم بن
عبدالله ابوالحسن عمری گوید محمد بن میمون حنبلی و ناصبی بوده و در نصب او
فقها حدیث کرده اند واو در بغداد بمرد واو را پسر عمی بود هو محمد بن عبدالله
بن حسن بن علی بن عبدالله بن ابراهیم او در ش علویه بود لکن او را از بنی نصر
...مر هم نام داشت پرستاری کرد و باو معروف شده او در بغداد
خایف شد و بشام رفت و محمد بن میمون حنبلی را در بغداد فرزندان و
برادران بود واز بنی حسن بن علی بن عبدالله بن محمد بن یحیی است احمد بن
حسن ملقب بوفافا واز عقب او خبری بما نرسیده اما سلیمان بن عبدالله
مکنی بود بابوالقاسم صاحب فرزندان بود واز فرزندان اوست علی
بن محمد بن یحیی احمد بن سلیمان بن عبدالله واو را چند دختر و دو پسر بود که به
جبل سفر کرد واز او خبری باز نیامد واز اولاد سلیمان بن عبدالله
است هشام مقتول ورا بر سر چاه یوسف علیه السلام اهل

مغرب کشتند و هو هشام بن حسین بن داود بن سلیمان بن عبدالله واز فرزندان
هشام است داود و او مکنی بود بابو مترف واز ابو مترف فرزندی بنیامد
جز محمد که معروف بود بقمیله و او را نیز عقبی نبود واز اولاد یحیی صاحب
دیلم بنی ثبنی است در حجاز و عراق واز ایشان جماعت است علی بن محمد معروف
بابن العجمی و او مردی باشجاعت و فتوت بود و بخونریزی و فتک و نام
نام داشت و جز در شب داخل بلدی نمیشد الا روزی که مقتول گشت
وآن روزی بود که شریف احمد بن رمیثه بن ابی نمی در حله خروج کرد و با
علی بن محمد قتال داد ناگاه خدنگی که کماندارش شناخته نشد بر مقتل
علی بن محمد آمد و در گذشت واز بنی ثبنی در حله جماعتی بماندند و این جمله
اولاد یحیی صاحب دیلم بود ختم بابان پنجاه و چهارم در ذکر ثمره شجره
اولاد سلیمان بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن حضرت
امام حسن علیه السلام سلیمان را دو پسر بود یکی عبدالله و آن دیگر محمد
و مادر ایشان لبانه نام داشته از قبیله فزاریه عبدالله را عقبی نبود اما
محمد در جنگ فخ شهید شد و از وی ده پسر ماند اول عبدالله دوم احمد
سیم ادریس چهارم عیسی پنجم ابراهیم ششم حسن هفتم حسین هشتم سلیمان
نهم حمزه دهم علی اما عبدالله و حسن و احمد و ادریس صاحب فرزند بودند
و همگان در مغرب همی نیستند واز ایشان خبری باز نیامد اما موضح نسابه
گوید عبدالله بن محمد بن سلیمان بکوفه آمد و مردی جلیل القدر و راوی
حدیث بود و دو پسر آورد یکی محمد و آن دیگر ادریس و دو دختر آورد یکی ام
عبدالله و دیگر فاطمه اما حسن بن سلیمان پسری آورد بنام عبدالله عبدالله
دو پسر بود یکی حسین و دیگر ابراهیم ابوالحسن عمری از ابوالغنایم نسابه
روایت میکند که از ابن خداع نسابه مصر سؤال کرده است از اولاد
سلیمان بن عبدالله المحض پاسخ داده که سلیمان پسری آورد بنام داود

ذکر اولاد سلیمان بن عبدالله محض

و در سال دویست و شصت و سه وفات یافت و داود بن سلیمان را
شش پسر بود اوّل حسین دوم حسن سیم محترق چهارم علی پنجم محمد ششم
ابو الفاتک و او در سال سیصد و بیست و چهار وفات یافت ابو الحسن
عمری گوید الشریف ابو الغنایم محمد بن محمد الاعرج بن علی بن الحسن بن
علی بن محمد بن جعفر الصادق علیه السلام نقیب عکبرا مرا وقوف
داد بر رقعه که در آن بود ابو العشایر المؤمل بن معالی بن علی بن حمزة بن
محمد بن سلیمان بن عبد الله محض بن حسن مثنی که معروف بود با بن المعالی
و سؤال کردم از و او از اهل بصره بود گفتم نمی شناسم و نمیدانم این نسب از
کجاست حاجب بن ابو الفضل بن ابی محمد بن فضاله پسر ماکولا الوزیر شهادت
داد که او از مردم بصره علوی صحیح النسب است و پسر عم الشریف ابو
حرب است و بدینگونه خطی نوشته در سال چهار صد و سی و یک هجری
اینجمله فرزندان سلیمان بن عبد الله بن حسن مثنی بن امام حسن علیه السلام
بودند خیابان پنجاه و پنجم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد ادریس بن عبد الله
محض بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن علیه السلام ادریس بن
عبد الله از جنگ فخ بسلامت بجست و باراضی مغرب سفر کرد و سلطنت
بزرگ یافت و در ایام سلطنت خویش در مغرب چون وفات یافت زنی
داشت ام ولد از بربریه و حامل بود مردم مغرب بصوابدید راشد غلام
ادریس تاج سلطنت را بر شکم ام ولد گذاشتند تا گاهی که حمل بگذاشت
و پسری آورد و آن پسر را ادریس نام نهادند و ادریس بن ادریس بعد از چهار
ماه از فوت پدر متولد شد جماعتی گفتند این کودک از راشد است حیلتی
کرده که ملک بروی بپاید و ادریس را عقبی نبوده و این سخن استوار نیست
چه داود بن قاسم الجعفری که یکی از بزرگان علماست و در معرفت انساب
کمالی بسزا داشت حدیث میکند که من حاضر بودم در وفات ادریس بن

ذکر اولاد ادریس بن عبد الله محض

عبد الله و ولادت ادریس بن ادریس در فراش پدر و در مغرب با او بودم
و در جمال و جلادت و جود و جودت هیچکس را مانند او ندیدم حضرت
علی بن موسی الرضا علیهما السلام میفرماید خداوند رحمت کند ادریس بن
ادریس را که او نجیب و شجاع اهل بیت است سوگند با خدای اینان
او در میان ما باقی نمانده است لاجرم در صحت نسب ادریس جای
شک نیست اما ادریس بن ادریس دو دختر و یازده پسر داشت
اما دختران یکی رقیه و آندیگر ام محمد است اما پسران اوّل داود دوم
حمزه سیم سلیمان چهارم علی پنجم محمد اکبر ششم عمر هفتم یحیی هشتم عیسی
نهم محمد اصغر دهم عبد الله یازدهم قاسم اما داود بن ادریس صاحب
ولد بود و در شهر فاس که مدینه ایست در مغرب در بلاد بربر فرزند آورد
چنانکه مردم آن بلده و اراضی مغرب روایت کرده اند و گفته اند
داود بن ادریس پسری آورد و نیز او را ادریس نام نهاد اما حمزة بن
ادریس بن ادریس در شهر سوس اقصی منزل نیست اما سلیمان بن ادریس
دو پسر آورد یکی محمد و آندیگر جعفر و او نیز در شهر سوس منزل نیست
اما علی بن ادریس بن ادریس هم در مغرب فرزند آورد اما محمد بن
ادریس بن ادریس بلا عقب در مغرب وفات کرد اما عمر بن
ادریس بن ادریس در مدینه زیتون فرزند آورد و از فرزندان اوست
عیسی بن ادریس بن عمر بن ادریس بن ادریس و او در مغرب در جبل
کوکب بنیان شهری نمود و از فرزندان اوست علی بن عبد
الله مذکور جماعتی در مصر اقامت نمودند و ایشان معروف
شدند بعواطم ابو الحسن عمری نسابه گوید قبیله دیدم منسوب بحمود بن
میمون بن احمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن ادریس و حمود را دو
پسر او دریس یکی علی و آندیگر قاسم اما علی امیر قرطبه بود در مغرب ملقب بود

ناصر الدین الله و پسری آورد بنام یحیی ملقب المعتلی و امارت اندلس
داشت و یحیی فرزندی آورد بنام ادریس ملقب بعالی و سلطنت مغرب
داشت اما قاسم بن حمود نیز امیر اندلس بود و شجاعت و کرامتی بکمال
داشت و پسری آورد که محمد نام داشت و امیر جزیرهٔ خضرا بود در مغرب
اما یحیی بن ادریس از فرزندان اوست علی بن عبدالله التاهرتی بن المهلب
بن محمد بن یحیی بن ادریس در خراسان مقتول گشت ابو الحسن عمری
نسابه گوید ابو عبدالله حسین بن محمد بن قاسم طباطبا و سید بن المرعش
نقیب التری نسب او را مطعون دانسته لکن در کتاب سفره نسب او
محفوظ است پس واجب میکند که آنچه در سفر مسطور است صحیح دانیم
تواند شد که اولاد تاهرتی بعضی در مصر و بعضی در خراسان باشند بالجمله
وقتی علی بن عبدالله تاهرتی در خراسان باز نمود که از جانب صاحب
مصر که فاطمی نسب است بسلطان محمود سبکتگین برسالت میروم
در نیشابور او را باز داشتند و خبر او بسلطان آوردند و از آن سوی ابن
تاهرتی تجلدی کرد و بی اجازت سلطان بعزم غزنین تا هرات بتاخت
سلطان فرمان کرد تا دیگر باره او را به نیشابور مراجعت دادند همی خواست
تاهرتی رسالت خود را در انجمن خاص و عام بگذارد و پاسخ بشنود مبادا
ساحت سلطان بکین مذهب باطنیه و ملاحده آلوده شود از مکنون
خاطر او در نیشابور استکشاف رفت مکشوف افتاد که حامل چند مجلد از
کتب ملاحده و باطنیه است استاد ابو بکر بن محمد بن اسحاق که زعیم
اصحاب ابی عبدالله محمد بن کرام بود با او طریق مناظره سپرد و او را
از قانون سنت و جماعت بیگانه یافت لاجرم او را بحضرت سلطان
فرستادند چون حاضر شد سلطان فرمان کرد تا علما و فقها در یک مجلس
حاضر کردند و با او سخن در انداختند و رسالت او را که بیرون شریعت بود

خدا بود بدانستند از میانه حسن بن طاهر بن مسلم العلوی گفتار او را نکوهیده
شمرد و سیادت او را انکار کرد و نسبت او را با الحاد استوار داشت و
قتل او را واجب شمرد سلطان کیفر کردار او را با حسن بن طاهر تفویض فرمود
حسن او را بکشت و القادر بالله خلیفه که بخون تاهرتی مثال کرده بود از صحت
این خبر شاد شد و سلطان را بستود اما عیسی بن ادریس بن ادریس از فرزندان
اوست قاسم بن عبدالله بن یحیی بن احمد بن عیسی بن ادریس اما محمد بن ادریس بن
ادریس او غیر از آن محمد است که در مغرب بلا عقب وفات کرد از ابو نصر
بخاری روایت کرده اند که مردی شجره آورد که از سادات علوی از بنی ادریس است
هو احمد بن داود بن احمد بن یحیی بن محمد بن ادریس بن ادریس و باز نمود که مسکن او
در بلاد اندلس است ابو زکریا قاضی اندلس انکار کرد و گفت یکتن از سادات
علوی ساکن اندلس نیست چون در کتب او مسطور بود که ایشان در وادی
الحجاره ساکن اند قول قاضی باطل شد و عقب محمد بن ادریس نیز ثابت گشت
ابو الحسن عمری گوید تواند شد تاهرتی منسوب با او باشد اما عبدالله بن
ادریس بن ادریس در شهر فاس از بلاد بربر جای داشت و بزهادت و
عبادت نیز زیست و عقب او در سوس اقصی سلطنت داشتند و
عبدالله بن ادریس بن ادریس در مغرب سلطنت داشت اما قاسم بن
ادریس بن ادریس را فرزندان بسیار بودند و از اولاد اوست ابو
طالب النسابه بن احمد بن عیسی بن احمد بن محمد بن قاسم و او از اهل دانش
و فضل بود و ابو طالب را برادری بود و اسماعیل را پسری بود بنام علی
بعد از پدر سلطنت مغرب داشت و صاحب ولد بود و هم از اولاد
قاسم است شیخ شاعر ضریر در مصر و هو حسن بن یحیی بن قاسم ملقب بجنون
پسر ابراهیم بن محمد بن قاسم را پسری بود بنام حسن ملک مغرب بود و او نیز
پسری آورد بنام ابراهیم و ابراهیم را پسری بود که بر همین نام داشت و ملقب

بود بملکت غور و سلطنت مغرب داشت و قاسم بن ادریس بن ادریس را
همچنان پسری بود بنام یحیی امارت اندلس داشت الجمله بنی ادریس بن عبدالله
محض بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن است که مرقوم افتاد و خیابان
پنجاه و ششم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد ابراهیم الغمر بن حسن مثنی بن
حضرت امام حسن علیه السلام ابراهیم غمر مکنی بود بابو اسماعیل و او برادر
عبدالله محض است ابراهیم را یازده فرزند بود پنج دختر و شش پسر بود اما دختران
اول رقیه دوم خدیجه سیم فاطمه چهارم حسنه پنجم ام اسحاق اما پسران
اول یعقوب دوم محمد الاکبر سیم محمد الاصغر چهارم اسحاق پنجم علی ششم
اسماعیل اما یعقوب مادرش ربیحه او را عقبی نبود محمد اکبر نیز فرزندی نداشت
اما محمد الاصغر از کمال حسن ملقب بود بدیباج الاصفر چون او را ماخوذ داشتند
و در نزد منصور دوانیقی حاضر کردند گفت توئی دیباج اصفر گفت منم گفت
سوگند با خدا ترا چنان بکشم که هیچیک از خویشاوندان ترا نکشته ام فرمان
نمود تا اسطوانه بر زبر او بنیان نمودند و او بلا عقب درگذشت اما اسحق با
یعقوب از یک مادر بودند و او پسری آورد بنام عبدالله جدی و عبدالله
چون وداع جهان گفت دختری فاطمه نام از وی بجای ماند بحباله نکاح
یحیی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب ع درآمد اما علی مادرش
ام ولد بود [illegible] و او حاضر فخ بود و از وی پسری بجای ماند حسن
نام داشت و ملقب بود بمطوق و در مصر نزول کرد و از فرزندان اوست
حسین بن محمد بن احمد المقتول بشمیساط ابن المطوق و از این حسین دختری
در بلاد شیروان شاه بود و او بحباله مردی کردی درآمد که بریده نام
داشت اما اسماعیل مکنی بود بابو ابراهیم ملقب بود بدیباج الاکبر
و او را شریف الخلاص میگفتند در جنگ فخ حاضر شده او را یکدختر
بود که [illegible] داشت و [illegible] آورد یکی حسن نام بود و آن دیگر ا

ابراهیم مینامیدند — خیابان پنجاه و هفتم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ
اولاد حسن بن اسماعیل الدیباج الاکبر بن ابراهیم الغمر بن
حسن مثنی بن حضرت امام حسن علیه السلام حسن بن اسماعیل
مکنی بود بابو علی و ملقب بالتج و معروف بابن الهلالیه از غازیان فخ بود و او را
هرون الرشید بیست سال محبوس داشت و چون نوبت بمأمون
رسید او را رها ساخت در شصت و سه سالگی بسرای جاویدان شتافت
او را یکدختر و دو پسر بود اما پسرها یکی علی و آن دیگر حسن نام داشت مادر حسن
نوفلیه هاشمیه بود و عقب حسن بن اسماعیل از پسرش حسن است و این حسن را
هفت پسر و یکدختر بود اول علی دوم اسماعیل سیم ابراهیم چهارم قاسم
پنجم احمد ششم محمد هفتم حسین اما محمد بن حسن بن حسن مکنی بود بابو جعفر
و ملقب بود بالتج و فرزندان او در مصر و مکه بسیار شدند و از فرزندان
اوست حسین و برادرش محمد پسرهای عبدالله بن حسین بربری در مکه عددی
کثیر اند و از اولاد محمد بن حسن بن حسن است محمد التج المصری که ملقب بود
بابو الحسن و قبر او در مصر است هو محمد بن احمد بن محمد بن الحسن بن اسماعیل
الدیباج و از فرزندان او در مصر و عراق و [illegible] فراوان شدند و از جملهٔ
ایشان است ابو عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن ابی الحسن محمد المصری ع ابو
الحسن را سه پسر بود اول علی مکنی بابو تراب از وی عقبی نماند دوم
ابراهیم در مصر چند دختر آورد سیم زید و او در [illegible] صاحب فرزند شد
و از فرزندان ابو الحسن محمد المصری بن احمد بن حسن بن حسن بن اسماعیل
الدیباج است در بغداد آمنة البلهاء و پدر او علی بن عبدالله بن احمد بن ابو
الحسن مصری است و هم ابو الحسن محمد مصری را پسری است بنام قاسم مکنی بابو
محمد و او مردی با جلالت شان و مکانت جاه بود و اولادش در این
متفرقند خیابان پنجاه و هشتم در ذکر اولاد علی بن حسن بن حسن بن

اسماعیل

اسماعیل الدیباج الاکبر بن ابراهیم غمر بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن علیه السلام — علی بن حسن کنیه اش ابو القاسم بود و مادرش معیه انصاریه است و اولاد او را المعیه منسوب میدارند و او فرزندان آورد یکی محدث نسابه ابو جعفر محمد بن علی بن معیه صاحب کتاب مبسوط و عقب او منقرض شد و از بنی علی معیه رزه ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن معیه او را چند دختر بود و پسری آورد و باقی نماند و هم از اولاد اوست ابو علی حسن بن محمد بن جعفر بن محمد بن حسن بن علی بن معیه و او را در کوفه فرزندان بودند از اهل قرآن ابو عبد الله محمد بن الحسن در قرائت قرآن جید التلاوة بود و سفر یمن کرد و در یمن مقتول شد و از این جمله است ابو احمد عبد العظیم بن حسن الکوفی بن علی بن معیه اولاد او در کوفه و برخی در ری نزیستند و هم ایشان را بنی عبد العظیم مینامیدند و هم از ایشان است شعرانی و هو ابو القاسم عبد الله بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن معیه از برای او عقبی نیست هم از ایشانست ابو طالب احمد بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن معیه مردی با عزمی سدید و توجهی شدید بود سفر مکه فرمود و مالی کثیر انفاق نمود و فرزندان او بسیار شدند و از بنی علی بن معیه الحسین القصری بن ابی طیب محمد بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن معیه در قصر ابی هبیره سکون اختیار کرد و از بنی الحسین القصری حسن کنیه اش ابی منصور و علی کنیه اش ابی الحسین و احمد کنیه اش ابو الطیب اما احمد مقتول شد و اما حسن ملقب بتاج الشرف چند دختر آورد اما علی او را احمد بن عمار مقتول ساخت و او را فرزندان بودند و بنو الحسین القصری خانواده معروف در عراق از ایشان است سید رضی الدین شاعر اما زکی الدین ابو منصور الحسن بن زکی الدین حسن ملقب بود بظهیر الدوله و نقیب

السادات و صدر البلاد بود و در نزد امیر ابو الحسن صدقه فخر الدین ملقب بسیف الدوله بن بهاء الدوله ابی کامل منصور بن علی بن مزید الاسدی الناشری صاحب حله منصب وزارت یافت و چنان افتاد که ظهیر الدوله وقتی بجانب مکه سفر میکرد در عرض راه جوانی بغدادی که نامش علی بود و حرفت خیاطت داشت ملازمت خدمت ظهیر الدوله اختیار کرد دیگر روز که از عرفات بمنی کوچ میدادند زمام ناقه سید زکی را علی خیاط میکشید ناگاه سید این شعر انشاد کرد

الی متی تتبع الرجال فلا	تتبع یوما الا متک الحبل
ما ابعد المکرمات عن عجزه	علی نوال الرجال یتکل

چون در منی فرود آمدند علی خیاط بجانبی گریخت و چندانکه سید او را طلب کرد کس از و خبر نیافت این بود تا گاهی که سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی از سیف الدوله برنجید و سپاهی بدفع او نامزد فرمود سیف الدوله در کنار نعمانیه لشکر سلطان را ملاقی فرمود و قتال داد و در آن جنگ مقتول شد ظهیر الدوله از آن رزمگاه بسلامت بجست و از بیم سلطان بجانب حجاز گریخت و از آنجا طریق یمن گرفت چون راه نزدیک گرد حاکم بلد او را استقبال نمود فراوان تکریم فرمود و مایحتاج او را باهتمام مرتب داشت و همه روزه بنزد ظهیر الدوله حاضر میشد و ظهیر الدوله را زحمت بار نمیداد یکشب روی با ظهیر الدوله کرد و گفت ایها النقیب مرا می شناسی فرمود مردی کریم النفس و عالی همتی و با من چنان کار میکنی که لایق نیست گفت من اینگونه شناخت نخواستم بلکه خواستم تو آگاه باشی که من غلام تو علی بغدادیم سید در عجب رفت و گفت اکنون قصه خویش را بگوی گفت یاد داری آنروز که زمام ناقه ترا میکشیدم آن دو شعر را انشاد فرمودی گفت آری لکن از قرائت آن مقصدی نداشتم گفت دانستم لکن در من اثری کرد و خدمت ترا بگذاشتم و بقافله یمن پیوسته شدم تا

تا بدین بلد رسیدم در این شهر بحرفت خیاطت پرداختم و هیچکس در این
حرفت انباز من نبود لاجرم کار من بالا گرفت و سلطان مرا مخصوص
خویش داشت و در سرای خود جای داد و بعضی از غلامان خود را در نزد
من گذاشت تا ایشان را خیاطت بیاموختم و بسیار وقت که از کارها
فراغتی داشت با من سخن میکرد تا بصحبت من مانوس شد و مذهب مرا
با خود متحد یافت یکروز گفت مرا دختریست و با اهل این بلد کابینی
نخواهم کرد او را با تو تزویج میکنم این سخن سخت بر من عظیم نمود گفت ترا
چه افتاد من بدان رضا هستم و از آنوقت مرا در امور دیوان مداخلت
داد و روز تا روز بر قدر و منزلت من بیفزود آنگاه دختر خود را با من
کابین بست و چون جهان را وداع گفت امارت این شهر خاص
من گشت نقیب را شگفتی افزون گشت و در آنجا اقامت فرمود تا موسم
برسید آنگاه بزیارت مکه شتافت رسول سلطان محمد بن ملکشاه باستمالت
نقیب وارد مکه شد و از جانب سلطان او را امان او سید زکی الدین
بجانب عراق مراجعت فرمود و از پسران سید زکی الدین حسن است
قاسم و او از بزرگان سادات علویه است مکنی بود با بوجعفر و ملقب بود
بجلال الدین و منصب صدارت و نقابت داشت و بکرم و کرامات
معروف بود وقتی از برای زیارت بیت الله سفر مکه فرمود الشریف
تاج الدین ابو علی المختار که عارض جیش و نقیب مکه بود بیست هزار
دینار بر ذمت داشت که بخازنان ناصر خلیفه تسلیم دارد و او را
نیروی ادای دین بدست نبود سید جلال الدین خطی بضمانت تاج
الدین نگاشت و بناصر خلیفه فرستاد چون وقت ادای دین فرا رسید
خلیفه جلال الدین را گفت یا خود این مبلغ را کافی باش یا از تاج الدین
ماخوذ داشته بمن فرست جلال الدین نپذیرفت و عذری چند بر تراشید

لاجرم ناصر خلیفه تاج الدین را ماخوذ داشته بفرمود تا بانواع عذاب و عقاب
او را زحمت کرده آن مبلغ را ماخوذ داشتند مزید حسکری بشعری چند جلال
الدین را هجا گفت چون این سخن بجلال الدین رسید خون حسکری را هدر
ساخت و بهر سوی کس در طلب او فرستاد حسکری بی اختوفی عظیم فرو
گرفت و بهر جا رفت کس او را جای نداد ناچار قصیده انشاد کرد و بجلال الدین
الدین او را بشناخت و فرمان کرد تا در پیش روی او بنشست و این وقت
جلال الدین خراج ناصر خلیفه را ده کیسه می بست که در هر کیسه هزار دینار
زر سرخ بود جلال الدین هزار دینار از خراج خلیفه را با حسکری بذل کرد
و قصیده او را بجای دینار در کیسه نهاد و صورت حال را مکتوب کرده با آن
خراج بخلیفه فرستاد ناصر چون این بدید جلال الدین را طلب داشت
و فرمود با اصیفر شاعر خود را بمال من جایزه میدهی چه او را اصیفر مینامیدند
جلال گفت این از بهر آن کردم که بگویند عاملی از عمال خلیفه شاعر را
هزار دینار از مال خلیفه عطا کرد ناصر از وی بپذیرفت بالجمله از اولاد
جلال الدین محمد بن حسن بن جلال الدین که ملقب بود برضی الدین و از
اولاد اوست فخر الدین حسین که نقیب بلاد و صدور بلاد بود و حسین را
نیز پسری بود بنام قاسم و ملقب بجلال الدین نام و لقب جد خویش را
داشت هو جلال الدین قاسم بن حسین بن جلال الدین قاسم بن حسن بن
معیّه و این قاسم بن حسین از شناختگان سادات عراق بود و فاضل
و شاعر بود و این قاسم بن حسین را دو پسر بود یکی حسن که ملقب بود بزکی
الدین و آن دیگر محمد که مکنی بود بابو عبدالله و ملقب بود بتاج الدین مردی
فقیه و محدث و مورخ و نسابه بود و مؤلفات و مصنفات داشت
از اوست کتابی در معرفت رجال در دو مجلد و از اوست کتاب
هدایة الطالب فی انساب آل ابوطالب در دوازده مجلد و از اوست

کتاب الثمرة الطاهرة من الشجرة الزاهرة در نسب طالبین واز وست کتاب
اخبار امم واز وست کتاب سبک الذهب فی شبک النسب مختصر
مفید نگاشته واز وست کتاب ترتیل الاعقاب واز وست کتاب
کشف الالتباس فی نسب بنی عباس واز وست رساله ابتهاج در علم حساب
واو مردی جواد و کریم الاخلاق و لین العریکه بود و در نزد اکابر و اصاغر
محلی منیع و منزلتی رفیع داشت و اهل فتوی بنزد او حاضر میشدند
و پذیرای امر و نهی او بودند و او تشریف لباس فتوی را از ناصر خلیفه
داشت و او را سید احمد کبیر خرقهٔ تصوف داده و او جامع الروایات
بود و نظم و نثر فراوان و احادیث کثیره از حفظ داشت چندانکه از اوباب
سابقین و علمای متاخرین کس مانند او را بیاد نداشت و خود نیز نظم
و نثر را نیکو آوردی و اشعار را بیشتر یک بیت و دو بیت آوردی
و از ده بیت افزون نگفتی و او را چند دختر بود یکی بحبالهٔ نکاح سید
عبد الحمید بن شجری نسابه در آمد و از او فرزندان آورد و دیگر را سید
محمد بن ختوی الموسوی کابن بست و از و فرزندان آورد و او تا سال
هفتصد و هفتاد و پنج حیات داشت و از اولاد نقیب زکی الدین
حسن بن معیه است سید تاج الدین جعفر بن محمد بن زکی الدین حسن
شاعر مشهور و او خال سید جلال الدین ابی جعفر قاسم بن حسین بن قاسم
بن زکی الدین حسن بن زکی الدین محمد است و خطیب بنی حسن است
صاحب رسایل مدون و اشعار متقن است و سید تاج الدین جعفر را
دو پسر بود یکی معتوه و آن سید مجد الدین محمد و او در حیات پدر
درگذشت و هم از اولاد سید زکی الدین حسن بن محمد بن حسن بن معیه است
سید فخر الدین و او را دختری بود بعد از پدر بحبالهٔ نکاح سید عمید الدین
عبد المطلب بن الاعرج در آمد و دختری آورد و آن دختر را سید شهاب الدین

احمد بن مسهر الحسینی الوحادی المشهر کابین بست و دیگر از بنی معیه است سید
نصر الدین حسن از وجوه سادات عراق و قبلهٔ اهل فتوی بنیابت سید تاج الدین
محمد و خاص و عام امتثال امر او را واجب میشمردند و او را در طریق مشهد غروی
جماعتی از زنان مقتول ساختند و از وی دو دختر بجای ماند و دیگر از این سلسله
سید زکی الدین است و او سفر خراسان کرد و از آنجا بهندوستان شتافت
و در دهلی اقامت فرمود و هم در آنجا درگذشت و اولاد او در دهلی بجای ماند
و از بنی معیه در عراق شناخته نماند مگر دختران سید تاج الدین محمد و سید نصیر
الدین حسن و این جمله فرزندان علی بن معیه و بنی حسن میباشند خیابان
پنجاه و نهم در ذکر شجرهٔ ابراهیم طباطبا بن اسمعیل الدیباج
بن ابراهیم غمر بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن علیه السلام
مادر ابراهیم ام ولد است و او ملقب بود بطباطبا ابو الحسن عمری نسابه گوید
گاهی که کودک بود پدرش اسمعیل خواست از برای او جامه بدوزد او را
گفت اگر خواهی پیراهنی کنم و اگر نه قبائی بدوزم چون هنوز زبانش در اظهار
مخارج حروف نارسا بود خواست بگوید قبا قبا گفت طباطبا و بدین کلمه
ملقب گشت لکن اهل سواد گویند طباطبا بزبان نبطیه بمعنی سید السادات
و ابو نصر بخاری نیز از الناطق للحق چنین روایت میکند بالجمله ابراهیم
طباطبا مردی با رصانت دین و رزانت یقین عقاید خود را در حضرت
امام رضا علیه السلام معروض داشت و از شوائب شک و شبهت
پاکیزه ساخت او را دو دختر بود یکی لبانه و آن دیگر فاطمه و فاطمه بعلوی
عباسی شوهر کرد و یازده پسر داشت اول جعفر دوم ابراهیم سیم
اسمعیل چهارم موسی پنجم هرون ششم علی هفتم عبد الله هشتم محمد
نهم حسن دهم احمد یازدهم قاسم اما جعفر و ابراهیم در حیات پدر
درگذشتند اما اسمعیل و موسی و هرون را کس نشان نداده است که صاحب

نسب سادات حسینی علوی اولاد علی بن معیه
ذکر سادات طباطبائیه اولاد ابراهیم

فرزند بودند اما علی بن ابراهیم طباطبائی عمری نسابه گمان کرده است که او
منقرض شد و ابو الغنایم بن صوفی با او متفق نیست و در شمار اولاد او
گرفته اند ابو عبد الله حسین بن محمد بن ابیطالب بن محمد بن قاسم بن محمد
بن قاسم بن علی بن طباطبائی را که مردی از علمای نسابه است اما عبد الله
بن طباطبا او و برادرش احمد از یک مادرند و مادر ایشان جمیله
دختر موسی بن عیسی بن عبد الرحیم بن العلا است و از فرزندان اوست
احمد بن عبد الله که در سال دویست و هفتاد در صعید مصر خروج
کرده احمد بن طولون او را مقتول ساخت و اولاد او منقرض
گشت اما محمد بن طباطبا او مکنی است با بو عبد الله در سال
دویست و هفتاد و نهم در ایام خلافت مامون در کوفه خروج کرد و ابو السرایا
سری بن منصور شیبانی از یاران او از مردم بیعت گرفت و کوفه را به
تحت فرمان آورد و باطراف آفاق و اعیان فرستاد و مردم را به بیعت
خویش دعوت کرد و کارش بالا گرفت و ملقب شد بامیر المؤمنین ناگاه
در همین سال در شب اول رجب لاصم بمرض فجاءه درگذشت و از اولاد
اوست محمد بن حسین بن جعفر بن محمد ابو الغنایم گوید عقبی از وی نماند پسرش
ابو الحسن در مبسوط گوید از برای او ذیلی یافته ام ابو عبد الله بن طباطبا گوید
محمد صاحب فرزند بود و خود سفر دریا کرده و از او خبری باز نیامد و هم از فرزندان
اوست جعفر بن محمد بن طباطبا اما حسن بن طباطبا او و برادرش
قاسم از یک مادراست و مادر ایشان هند دختر عبد الله بن سهیل بن مسلم است
و مسلم سفر بحرم کرد و از حسن دو پسر ماند یکی علی و او صاحب ابن حمارویه است
و آن دیگر احمد مصری صلوه متویه لقب داشت اما علی مادرش ام ولد بود ابو
نصر بخاری گوید از مستلحقین است از سن چهارده سالگی حالو لاد او را
مستلحق گفتند والله اعلم و از فرزندان علی بن طباطباست الشریف

ابو محمد حسن بن علی بن محمد الصوفی مصری بن احمد شیخ الابل بن علی بن ابراهیم
طباطبا معروف با بن بنت زریق مردی متصوف بود و از فرزندان او
یکیست سخن طراز و شاعر بود و دیگر از بنی علی بن حسن طباطباست ابو ابراهیم
اسماعیل بن حسن طباطبا و در سال سیصد و سی و هفتم در مصر وفات نمود
و در آنجا صاحب اولاد بود و هم از این سلسله است ابو الحسن ملقب بجمل
در مصر وفات یافت و او را فرزندان و برادران بود و احمد المصری ملقب
بمتویه صاحب ولد بود و از فرزندان اوست ابو الحسن علی و او ملقب بود
بحر کی سفر مصر کرد و هم از این سلسله است امیر ابو القاسم محمد و او نیز صاحب
فرزند بود و از بنی احمد مصری است ابراهیم و دیگر علی العفیف و دیگر حسین
اولاد ابو الحسن محمد مصری معروف بمسجد بن احمد طباطبا و اولاد ایشان در
مصر اقامت داشتند اما احمد بن ابراهیم طباطبا مولد او در اصفهان و او را
دو پسر بود یکی محمد کنیت ابو جعفر و دیگر ابراهیم و از فرزندان ابو جعفر محمد است
شاعر مجید مشهور ابو الحسن محمد بن احمد بن محمد طباطبا و صاحب اشعار
فراوانست و محمد بن احمد بحصافت عقل و حدت ذکاء معروف بود
و از مصنفات اوست کتاب عیار الشعر و دیگر کتاب تهذیب الطبع
و دیگر کتاب العروض و دیگر کتاب تقریض الدفاتر و در سال سیصد
بیست و دو وفات یافت و از این سلسله است ابو الحسن احمد
شاعر اصفهانی و برادرش ابو عبد الله الحسین نقیب اصفهان و ایشان
پسرهای علی بن محمد شاعرند و هم از این سلسله است ابو الحسن محمد که او را
در بغداد ابن بنت حصیه بالله گویند و نیز معروفست با بن طباطبا و
او را چهار پسر بود اول قاسم دوم محمد مکنی با بو البرکات سیم محمد مکنی با بو
الحسین چهارم محمد مکنی با بو المکارم اما قاسم مردی منزوی بود و اولاد او
در بغداد بمیح لیستند و از اولاد اوست شیخ الشریف نسابه ابو عبد الله

حسین بن محمد بن ابی طالب بن قاسم و هم از فرزندان اوست الشریف ابو منصور
نزار بن قاسم و از اولاد اوست اسد که مکنی بود با بو الفتوح اما ابو البرکات محمد
بن ابی الحسن بغدادی و او در مصر عقبی نیست اما ابو الحسین محمد بن ابی الحسن
بغدادی مردی فاضل و نسابه بود سفر بطایح کرد و از فرزندان او مردی که
او را حمزه نقاش مینامیدند اما ابو المکارم محمد بن ابی الحسن بغدادی
وداع جهان گفت و چند دختر از وی باقی ماند اما پسر دوم احمد بن طباطبا
ابراهیم پسری آورد بنام قاسم و مکنی بود با بو محمد و قاسم را پسری بنام ابراهیم
و ابراهیم پسری داشت که نیز قاسم نام او بود و شعر نیکو گفت و فرزندان
آورد و در گذشت و هم از فرزندان ابراهیم احمد بن طباطباست ابو الحسن
محمد بن احمد بن ابراهیم بن احمد طباطبا و او معروفست با کیل الزنج و مولد
او در عمان بود و از فرزندان اوست علی و دیگر حسن و دیگر حسین بنو
ابو الفضل زید بن محمد بن محمد اکیل الزنج و هم از این سلسله است زید و دیگر
حسن و دیگر حسین بنو یحیی بن محمد اکیل الزنج اینجمله فرزندان احمد بن طباطبا
بود اما قاسم بن ابراهیم طباطبا کنیت ابو محمد است و او را رسی خوانند
مردی خدا پرست و پارسا بود و ادراک خدمت امام رضای علیه السلام
نمود گویند سلطان هفت حمل دنانیر بسوی او هدیه فرستاد و ابو محمد
نپذیرفت و از فرزندان اوست یحیی و دیگر اسحاق و دیگر ابراهیم و دیگر داود
و دیگر موسی و دیگر حسن و دیگر اسماعیل و دیگر سلیمان و دیگر محمد و دیگر حسین
اینجمله بنی قاسم رسی اند اما اسحاق از اجلهٔ سادات بود در مدینه و اولاد او منقرض
شد اما داود او را دختری بود اما ابراهیم صاحب ولد بود منقرض گشت
اما موسی در مصر وفات کرد و از اولاد اوست علی معروف با بن بنت فرعه
اما حسن از سادات مدینه بود و از فرزندان اوست حسین و دیگر محمد و
دیگر قاسم اینجمله بنی علی بن حسن اند اما اسماعیل مردی بزرگ و رئیس بود و

سادات طباطبا در عمان الزنج از اولاد محمد اکیل

سادات طباطبا اولاد قاسم بن ابراهیم مشهور بنی الرسی و یمن

و اولاد او در مصر عقب نیست و از ایشانست ادریس بن اسماعیل المصنف
الرئیس زاهد ادیب محمد شعرانی ابو الحسن عمری گوید اولاد ادریس در مصر بسیار
شدند و از ایشانست ابو القاسم احمد النقیب بن محمد شعرانی و هم از ایشانست
ابو القاسم احمد بن ابو القاسم احمد النقیب و پسر او ابو الحسن علی بن احمد حافظ
قرآن بود و محاسن فراوان داشت در مصر عقب نیست پسر عم او ابراهیم
ندیم که در شب عید بمرگ فجاءة در گذشت هو ابراهیم بن محمد بن ابراهیم
بن احمد النقیب و او را برادری بود بنام طاهر ابو الحسن عمری گوید ابراهیم و
برادرش طاهر در قلت دین و ارتکاب محرمات دلیر بودند اما سلیمان بن
قاسم الرسی او را در کوفه محلی رفیع بود از اولاد اوست الشریف ابو
الفضل احمد الموصلی الاعرج هو احمد بن محمد بن ابو الحسن العدل بن قاسم
بن سلیمان و احمد را پسری در موصل و برادری داشت در بغداد که
بدست مردی علوی مقتول گردید و برادر دیگر داشت مکنی با بو الحسن و ابراهیم
نام معروف باصفهانی بود صاحب فرزند بود و از ایشان است
ابو الحسن موهوب الاعرج و در بصره دلال الدور بود و او پسر عبد الله بن احمد بن
ابراهیم بن سلیمان است و از او چند دختر ماند و هم از این سلسله است
بنو توردن و از بنو توردنست پسر ابو منصور جعفر بن احمد بن محمد توردان بن
ابراهیم بن سلیمان و از ایشان است موسی پسر سلیمان که در صنعا
مقتول شد و او را پسری بود بنام محمد مکنی با بو الحسن و در بغداد صاحب
فرزندان شد و ایشانرا بنو الرسی گفتند و اما عبد الله بن قاسم الرسی او را
فرزندان آمد و اما محمد بن قاسم رسی او در مدینه سیدی عالم بود و اولاد او
در جبل رس و حجاز عقب نیستند و از اولاد اوست علی شاعر پسر عبد الله بن
محمد بن قاسم و این علی را پسری بود بنام قاسم و او در یمن ظهور کرد و او
امام زیدیه است و قاسم را برادری بود که برکات نام داشت و او نیز در یمن

سادات طباطبا بنی الرسی در رم(؟)

سادات طباطبا بنی الرسی در بغداد

مردم را بخویش دعوت نمود جماعتی او را بپذیرفتند چون از دیلم سفر کرد او را انکار
کردند کاهی که دیگر باره دیدار کردند اقرار آوردند و قاسم را پسری بود حسین
نام بعد از پدر مقام و مکانت پدر را یافت و صاحب ولد بود و از بنی عبد
الله بن محمد بن قاسم الرسی است محمد بن سلیمان بن عبد الله و او ملقب بود
بصحصاح و عقبی نداشت و هم از ایشانست صحصاح هو حسین بن
احمد الناشب بن عبد الله او را نیز عقبی نبود و هم از بنی عبد الله است
ابو القاسم ادریس بن عبد الله بن محمد بن قاسم الرسی و او ملقب بود بابو
السکون و برادری داشت ملقب بابو نعیم از ایشان نیز ولدی
شناخته نشده و از بنی محمد بن قاسم الرسی است ابو الحسن محمد
الواسطی ملقب بتاج الشرف بن حسن بن جعفر بن قاسم و او را چند
دختر بود ابو الحسن عمری نسابه گوید او را دو برادر در بصره بود و از بنی قاسم
الرسی الشریف صالح ملشر و دیگر ابراهیم و دیگر کتیم و دیگر برکات
ایشان بنی احمد بن قاسم بن محمدند و احمد را در بادیه اولاد فراوانند در حوالی
مدینه در حوالی مدینه و از بنی محمد بن قاسم الرسی است زید الاسود او را عضد
الدوله بن بویه احضار کرد و دختر خود را که شاهان نام داشت با او کابین بست
نقبای شیراز و سادات انجوی شیراز از اولاد اویند و زید الاسود سه
پسر داشت اول حسین دوم محمد سیم یحیی و یحیی پسری داشت بنام زید
از اینروی کنیت او ابو زید بود بروایتی یحیی ببلاد یمن سفر کرد اما محمد بن زید
الاسود ملقب بود بابو جعفر و او پسری آورد که علی نام داشت اما حسین بن
زید الاسود دو پسر آورد یکی علی و آن دیگر زید که مکنی بود بابو الحسین و ملقب بود
بعز الدین النسیرانی از علی خبری نرسیده اما ابو الحسین پنج پسر داشت
اول علی دوم هبة الله سیم امیر شاه چهارم محمد پنجم ابو المظفر بن الاشرف
النسابه عزیزی از علی و عزیزی عقبی معروف نیست اما هبة الله دو پسر آورد

یحیی حیدر و آن دیگر عقیل اما امیر شاه را پسری بود بنام ابو المختار و او داعی بود
اما محمد چهار پسر آورد اول علی دوم زید سیم احمد چهارم حسین از علی و احمد
عقبی معروف نیست اما زید مکنی بود بابو الحسن و نقابت شیراز داشت
و پسری آورد بنام محمد و مکنی بابو جعفر اما حسین مکنی بود بابو عبد الله و ملقب
بود بعماد الدین و نقیب النقباء بود در شیراز او را دختری بود و پسری آورد
بنام جعفر مکنی بابو المعالی ملقب بشرف الدین و جعفر را چهار پسر بود اول
موسی دوم محمد سیم اسحاق چهارم اسماعیل اما موسی منقرض شد اما محمد
ملقب بود بشهاب الدین او قاضی القضاة بود در شیراز و پسری آورد
بنام علی و ملقب بجلال الدین اما ابراهیم سه پسر آورد یکی جعفر و آن دیگر
حیدر سیم علی اما جعفر ملقب بود بتاج الدین و نقیب النقبا بود در شیراز
اما علی پسری آورد بنام عضد الدین اما حیدر دو پسر آورد یکی ابراهیم
و آن دیگر علی اما ابراهیم چهار پسر داشت اول محمد دوم حسن سیم
محمود چهارم حیدر اما علی ملقب بود بنصرة الدین او را پسری بود که زید
نام داشت و زید را پسری بنام ابراهیم اما اسحق بن ابی المعالی
پسری آورد بنام محمد ملقب بشرف الدین و او قاضی القضات بود
در شیراز و شرف الدین را پنج پسر بود اول اسحق دوم اسماعیل
سیم جعفر چهارم حسین پنجم یعقوب اما اسحق در شیراز قاضی
القضات بود و چهار پسر داشت اول حسین دوم اسماعیل سیم
علیی چهارم یحیی و سه دختر داشت اول کلثوم دوم فاطمه سیم مریم
اما حسین ملقب بود بناصر الدین و پسری آورد بنام علی ملقب بنصرة الدین
و پسری دیگر داشت بنام حسین مکنی بابو سعید اما حسین را پسری بود که
نامش معروف نیست اما اسماعیل بن اسحق سه پسر داشت اول محمد
دوم طاهر سیم اسحاق اما محمد را نیز پسری بود بنام اسحق اما طاهر پسری

داشت بنام محمود اما یحیی بن اسحاق ملقب بود بمعز الدین و مکنی بود
بابوجعفر اما اسماعیل ملقب بود بابوجعفر اما اسماعیل ملقب بود بعضد الدین
و مکنی بود بابوشجاع و در شیراز قاضی القضاة بود و او را پسری بود بنام
حیدر ملقب بمجد الدین و حیدر را پسری بود بنام احمد و ملقب بعلاء الدین
و احمد را پسری بود بنام محمد و از وی عقبی نماند اما جعفر بن قاضی شرف الدین
ملقب بود بتاج الدین و قاضی القضاة شیراز بود و دو پسر داشت
یکی داود و آن دیگر محمد اما داود شرح حالش معروف نیست اما محمد دختر
آورد نامش فاطمه اما حسین بن قاضی شرف الدین پسری آورد بنام زکریا
اما یعقوب بن قاضی شرف الدین دو پسر آورد یکی محمد و آن دیگر جعفر اما
اسماعیل بن ابو المعالی مکنی بود بابومنصور و ملقب بقوام الدین و او
پسری آورد که ابراهیم نام داشت و ابراهیم را چهار پسر بود اوّل محمود
دوم حسن سیم حسین چهارم اسماعیل اما محمود مکنی بود بابو المعالی و
ملقب بود بشرف الدین و او دو پسر داشت یکی محمد که مکنی بود بابو
المفاخر و آن دیگر زید نام داشت از محمد عقبی بجای نماند و زید پسری آورد
و او را محمد نام گذاشت اما حسن بن ابراهیم ملقب بود بصدر الدین و دو پسر
آورد یکی مهدی و آن دیگر هادی اما حسین بن ابراهیم ملقب بنظام الدین و
مکنی بود بابو المحاسن و او دو پسر آورد یکی ابراهیم و دیگر حسین و از حسین پسری
بنام حسن و از حسن پسری آمد که احمد نام داشت و او وزیر و نقیب بود و
کنیت او ابو الحسن و لقبش قطب الدین است بدست غازان خان مقتول
گشت و اولاد او در شیراز منصب نقابت داشتند و عددی کثیر
شدند و ابراهیم بن نظام الدین پسری آورد که یحیی نام داشت و یحیی را
پسری بود بنام علی اما اسماعیل بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابی المعالی ملقب
بود بقوام الدین و مکنی بود بابومنصور سه پسر آورد اوّل حمزه دوم ابراهیم

سیم علی و دو دختر داشت و علی را دختری بود و ابراهیم ملقب شد بقطب
الدین و دو پسر آورد یکی ابومنصور و آن دیگر حسن و ابومنصور را نیز دو پسر بود
یکی علی و آن دیگر محمد و علی را دو دختر بود و محمد را سه پسر بود اوّل منصور دوم حسن
سیم ابوطاهر و از حسن فرزندی آمد بنام محمود اما حمزه بن اسماعیل مکنی
بود بابوطاهر و ملقب بود بمجد الدین پسری آورد بنام علی ملقب بنصیر الدین
و علی را سه پسر بود اوّل اسماعیل دوم محمد سیم حسن و از حسن دختری آمد
و اسماعیل مکنی بود بابو الحسن و او را پسری بود بنام حسن مکنی بابوتراب ملقب
بناصر الدین و حسن را سه پسر بود اوّل محمد دوم اسماعیل ملقب بمجد الدین سیم
اسحق ملقب بعز الدین اما محمد ملقب بود بقطب الدین و مکنی بود بابوذرعه
و او در عهد سلطان ابوسعید قاضی و نقیب الممالک بود و او را دو پسر بود
یکی جعفر ملقب بمجد الدین و آن دیگر ابراهیم ملقب بقوام الدین اینجا بنی رسی اند
که مرقوم شد و بنی رسی در شیراز فراوان شدند خیانا جاه شکستم ذکر
ثمرهٔ شجرهٔ اولاد حسین بن قاسم الرسی بن ابراهیم احمد بن ابراهیم
طباطبا بن اسماعیل الدیباج بن ابراهیم غمر بن حسن مثنی بن امام
حسن علیه السلام حسین بن قاسم مکنی بود بابوعبدالله منزلتی شایسته و کرامتی
بسزا داشت و پسر اوست عبدالله العالم و از فرزندان اوست ابویعلی
براز در بصره و ابو الحارث هبة الله در جیرفت کرمان و هم از اولاد اوست
قاید و دیگر اسحق و دیگر حسن و دیگر میمون و دیگر سلیمان و ایشان بنی محمد بن اسحق
بن عبدالله بن حسین بن قاسم الرسی اند و اولاد ایشان در حجاز فراوانند و نیز
از بنی عبدالله است عبد الرحمن بن یحیی ملقب بفاضل و پسرش که معروف
بود بامام الرضی و همچنان حمزة بن حسین بن یحیی که او را النفس الزکیة گفتندی
و پسرش علی بن حمزه که معروف بود بعالم و نیز علی را پسری بود که حمزه نام داشت
و ملقب بود بمنتخب و این حمزه پسری آورد بنام سلیمان

اورا تقی نامیدند و سلیمان پسری آورد نیز حمزه نام نهاد و معروف شد
بجواد و از حمزه پسری آمد که عبدالله نام داشت و او در بلاد یمن سلطنت یافت
و عبدالله را پسری بود بنام محمد کنی بابو عبدالله و از جمله ائمه زیدیه اند و
ایشان را در یمن عقب بسیار است و از اولاد حسین بن قاسم الرسی
علی بن حسین بن قاسم است و او را نیز پسری بود حسین نام و عقب نیاورد
و هم از فرزندان حسین بن قاسم الرسی است یحیی بن الحسن او نیز از ائمه زیدیه
است مردی شجاع و شاعر بود در یمن ظهور کرد و ملقب شد بهادی الی الحق
و بنفس خویش جهاد میفرمود و او را در فقه در مذهب زیدیه مصنفات
بزرگست نزدیک بمذهب ابو حنیفه در سال دویست و هشتاد و
در ایام معتضد ظهور کرد و هفت سال در مکه خطبه بنام او کردند و در سال
دویست و نود و هشت وداع جهان گفت و فرزندان او ائمه زیدیه
بودند و در شمار ملوک یمن اند و از بنی عبدالله بن حسین بن قاسم است
الحسین الاطروش بن حسین بن ابراهیم بن عبدالله و او را عقبی نبود و از
جمله فرزندان اوست ابو محمد حسن قتیل فیل پسر یحیی که ملقب بهادی بود
و فیل نام کوهی در صعده یمن و حسن قتیل را دو پسر بود یکی یحیی و آن دیگر
حسین و از ایشان فرزند نماند و همچنین از فرزندان اوست ابو القاسم
محمد القایم بعد از پدرش یحیی ملقب شد بمرتضی و او را مکانتی بلند
بود و فرزندان او در یمن و خوزستان زیستند و هم از ایشان است قاسم
بن محمد بن یحیی و از این سلسله است ملوک یمن و هم از اولاد یحیی هادی است
ابو الحسن احمد بن یحیی الملقب بناصر لدین الله و این ناصر از ائمه زیدیه است
مردی فارس و کثیر المحاسن بود لکن مرض نقرس او را از قتال باز میداشت
از فرزندان اوست ابو الغطمش الفارس روزی در مبارزت بر دشمن
دست یافت و او را بکشت جماعتی از دشمنان بر قتل او اقتحام کردند تا

بسلامت بجست و پدرش ناصر در سال سیصد و چهار هجری وفات نمود ناصر را
پنج دختر بود اول فاطمه ملقب بصالحه دوم زینب سیم خدیجه چهارم حسنه
مسمی بکلثم پنجم فاطمه الصغری و سیزده پسر داشت اول شعیب دوم
عبدالله سیم محمد چهارم رشید پنجم حسین ششم ابراهیم هفتم علی هشتم محمد
ثانی نهم اسماعیل دهم داود یازدهم حسن دوازدهم یحیی سیزدهم قاسم
اما شعیب بلاعقب بود و از عبدالله دختری باز ماند اما محمد مکنی بود بابو
القاسم فرزندان او در مصر و حلب و دیگر بلاد بسیار شدند و از ایشان است
احمد مکنی بابو السرایا بشریق الدوله و از اولاد اوست ابو تراب و دیگر علی
و دیگر داود اما رشید بن ناصر مکنی بود بابو الفضل اولاد او در حلب همی
زیستند اما حسن بن ناصر مکنی بود بابو عبدالله اولاد او در یمن اقامت نمودند
اما ابراهیم بن ناصر مکنی بود بابو الغطمش مردی شجاع و فارس این سلسله بود
اما محمد الثانی ملقب بمهدی و صاحب اولاد بود و سفر عراق کرد و سالی
چند در بصره اقامت نمود بعد از ابو عبدالله داعی هیچکس را فضیلت
او نبود همواره مردم را بخداوند دعوت فرمودی و در مجلس وزراء و امراء
و اگر نه در بیت خویش جز بمواعظ و نصایح زبان نگشودی و از امر بمعروف
و نهی از منکر و ذکر آخرت و تخویف من الله خویشتن داری نفرمودی
و بیشتر ملبس بطیلسان بودی علی ابو تنوخی گوید گاهی که محمد ثانی از نزد امیر
عضد الدوله مراجعت کرده باهواز آمد و وارد شد بر ابو القاسم علی بن
حسین بن ابراهیم کاتب شیرازی و او در سرای خود مجلسی کرده بود از اشراف
اهواز چون محمد ثانی درآمد و بنشست از وی سؤال کردند که آیا مردمان در
قیامت خداوند را دیدار خواهند کرد فرمود خداوند نه در دنیا و نه در آخرت
با چشم سر دیده نشود و مذاهب معتزله را با حسن قصص و ابلغ کلام بیان
فرمود و گفت مذهب من و پدران من که از جد خود علی علیه السلام فرا گرفته ام

جز این نیست و بر نفی رؤیت چندان ادلّهٔ لایحه و براهین واضحه اقامه
نمود که سائل ساکت گشت اینوقت ابو القاسم علی از کمال شوق بگریست
و روی بمحمد ثانی کرد و گفت سپاس خداوندرا که مرا زنده گذاشت تا مانند
تو مردی را از اهل بیت دیدار کردم اما اسماعیل بن ناصر در خوزستان
اقامت فرمود و از فرزندان او ابو الحسین و ابو یعلی ایشان نیز صاحب
ولد بودند اما داود بن ناصر و او مکنی بود بابو محمد و او از اجلهٔ مشایخ و فضلا
بود و پسرش قاضی محل ابو محمد بن ابی الهد یافت در خوزستان جلالتی
بکمال داشت و اولاد او از بزرگان خوزستان و اهواز بودند اما
محسن بن ناصر ملقب بود به المنتجب لدین الله و بعد از پدر مکانت پدر
یافت و اولاد او در خوزستان همی زیستند اما یحیی بن ناصر مکنی بود
بابو الحسن و ملقب بود بمنصور و او محلّی بود بعلم و فضل ابو علی تنوخی در
کتاب نشوات المحاضره رقم کرد که یحیی مردی از خویشاوندان خود را
که ابو الحسن کنیت داشت در ایام ابو عبد الله محمد بن الداعی روانه
بغداد نمود و فرمود ابو عبد الله را بمیزان اختبار بسنج اگر اورا از من
افضل و اولی یافتی و شایستهٔ امامت دانستی بسوی من مکتوب
کن تا با او بیعت کنم و از جانب او داعی باشم چون رسول یحیی بهرزی
چند با ابو عبد الله محمد بن الداعی بود و مکانت قدر اورا بدانست بهمانی
با او بیعت کرد و یحیی بن ناصر محلّی بعلم و اداب نفس و فصاحت
و طلاقت لسان بود و هیچ علوی حضری افصح از او دیده نشده
و در اواخر عمر ترک خضاب گفت و از فرزندان اوست علی که
ملقب بجراب بود و اورا پسری بود بنام جعفر مکنی بابو الفضل اما قاسم
ملقب بود بنجار و مکنی بود بابو محمد و در صعده یمن منزلیست یکتن از
بزرگان ائمهٔ زیدیه بود و دوازده تن پسر داشت اول سلیمان دوم

سیم جعفر چهارم حسین پنجم یوسف ششم ملیخا هفتم اسماعیل هشتم حسین
نهم احمد دهم یحیی یازدهم عبد الله زاهد دوازدهم محمد اما ملیخا بعد از پدر مکانت
پدر یافت و از وی مؤلدی رقم نکرده اند و همچنین سلیمان و علی و جعفر و
حسین و یوسف عقب نداشتند اما اسماعیل سفر حلب کرد و دختر
عمش رشیده را کابین بست و فرزند آورد اما حسین پسری آورد بنام
یحیی و قبل از پدر وفات یافت اما یحیی صاحب فرزند بود اما عبد الله
زاهد فرزندان آورد اما محمد یکتن از ائمهٔ زیدیه است در صعده یمن جای
داشت و اورا نه پسر بود اول قاسم دوم محسن سیم مطهر چهارم یحیی
پنجم حسین ششم یوسف هفتم حمزه هشتم ابراهیم نهم عبد الله اما قاسم
و محسن فرزند نیاوردند اما مطهر و یحیی و حسین اندک اولاد بودند اما یوسف
فرزندی آورد مکنی بابو القاسم سفر بصره کرد در ایله وفات کرد و در آنجا
بخاک سپردند و دو پسر از وی بماند اما حمزه پسری آورد اما ابراهیم
ملقب بود بمؤید صاحب اولاد بود اما عبد الله ملقب بود بمعتضد و
صاحب اولاد بود این جمله اولاد ابراهیم غمر بودند که بشرح رفت —
خیابان شصت و یکم در ذکر شجرهٔ اولاد حسن مثلث
بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن بن امیر المؤمنین علیهما السلام
حسن مثلث را شش پسر بود اول طلحه دوم عباس سیم حمزه چهارم
ابراهیم پنجم عبد الله ششم علی اما طلحه اورا فرزند نبود اما عباس صاحب
ولد بود لکن منقرض شد اما حمزه در حیات پدر وفات کرد اما ابراهیم
شرح حال او معلوم نشد اما عبد الله مکنی بود بابو جعفر و مادرش ام عبد الله
دختر عامر بن عبد الله بن بشیر بن عامر ملاعب بن مالک بن جعفر بن کلاب
بود اورا منصور دوانیق با پدرش محبوس داشت تا در حبس وفات نمود
در هنگامیکه سر بسجده داشت چون اورا جنبشی دادند مکشوف افتاد که

مرده است امّا علی مکنّی بود بابو الحسن مردی عالم و پارسا بود معروف بود بعلی عابد او را نیز منصور دوانیق با اهلش محبوس داشت تا در حبس وفات نمود ابو الفتوح اصفهانی در کتاب مقاتل الطّالبین گوید اولاد امام حسن علیه السّلام را خواستند در حبس خانه از قید و سلسله رهائی دهند رضا ندادند گفتند همی خواهیم خدا را با این قید و بند ملاقات کنیم و عرض کنیم از دوانیق بپرس چرا ما را در بند کشیده و ابو الحسن را چهار دختر بود اوّل رقیّه دوّم فاطمه سیّم امّ کلثوم چهارم امّ الحسن و پنج پسر داشت اوّل محمد دوّم عبد الله سیّم عبد الرحمن چهارم حسن پنجم حسین مادر ایشان زینب دختر عبد الله محض است و شوهرش علی بن العابد را الزّوج الصّالح مینامیدند امّا محمد و عبد الله در حیات پدر وفات کردند امّا عبد الرحمن دختری آورد که رقیه نام داشت خیابان شصت و دوّم در ذکر احوال حسین بن علی العابد صاحب فخّ حسین بن علی العابد با جماعتی از سادات علوی و جمعی از اهل بیت خود در زمان هادی عبّاسی در طلب خلافت بیرون شد و موسی بن عیسی بن علی و محمد بن سلیمان بن منصور لشکری ساخته بمقاتلت او تاختند و در سال یکصد و شصت و نهم هجری در یوم ترویه در ارض فخّ قتال دادند جمعی کثیر از سادات علوی مقتول شد و حسین نیز شهید گشت سر او را حمل کرده بنزد هادی آوردند هادی کردار ایشان را مکروه داشت ابو نصر بخاری از امام ابو جعفر محمد الجواد بن امام رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمود از برای ما اهل بیت بعد از کربلا قتلگاهی بزرگتر از فخّ نبود و حسین صاحب فخّ را فرزند نبود امّا برادر شهید فخّ حسن بن علی العابد که معروفست بمکفوف یعنی صاحب ولد بود و اولاد حسن مثلث جز از وی نیست او را شش دختر بود و سه پسر امّا پسران اوّل عبد الله دوّم محمد سیّم علی و مادر ایشان سکینه دختر محمد فارسی است ابو نصر بخاری گوید اولاد حسن

از عبد الله بن حسن مکفوف بن علی العابد بن حسن مثلث است و این نسب صحیح است لکن از برادرانش محمد و علی علمای نسابه خلاف کرده اند که اولاد آورده باشند بالجمله عبد الله بن حسن مکفوف را سه پسر بود اوّل محمد دوم حسن سیّم علی امّا محمد بن عبد الله از فرزندان اوست ابو الزّوایه محمد حسن بن محمد بن عبد الله بن حسن مکفوف و او را ابو الزّوایه گفتند از بهر آن بود که در شعر و کلام سخن بزیادت میراند و او سفر نوبه کرد و اولاد او در نوبه و حجاز و عراق فراوان شد و او را نیز پسری بود بنام عبد الله و همچنین اولاد او در حجاز و عراق زیستند امّا حسن بن عبد الله بن حسن مکفوف مردی بدوی بود و از اولاد اوست موسی و دیگر برکات و دیگر محمود و دیگر محمد امّا علی بن عبد الله بن حسن مکفوف او را در دمشق فرزندان بود برادران بود و از فرزندان اوست سیّم بن ابو القاسم سلیمان الجرار بن ابی الصحر محمد بن علی بن عبد الله و هم از فرزندان اوست عیسی بن علی بن ابی محمد جعفر بن عبد الله و او از حسناء دختر داود پسری داشت بنام احمد و او نیز صاحب ولد بود الجمله اولاد حسن مثلث بودند خیابان شصت و سیّم در ذکر اولاد جعفر بن حسن مثنی بن امام حسن علیه السلام جعفر را شش دختر بود اوّل فاطمه دوّم رقیه سیّم زینب چهارم امّ الحسین پنجم امّ الحسن ششم امّ القاسم امّا امّ الحسن بحباله نکاح عمر بن محمد بن عمر بن علی علیه السّلام در آمد بعد از جعفر بن سلیمان بن علی بن العباس او چهار پسر آورد اوّل عبد الله دوّم قاسم سیّم ابراهیم چهارم حسن امّا عبد الله و قاسم بلا عقب بودند امّا ابراهیم مادرش امّ ولد بود از روميه که او را عقابیه مینامیدند و از اولاد اوست جعفر بن ابراهیم و عبد الله بن جعفر بن ابراهیم و مادر عبد الله آمنه دختر عبید الله بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی علیه السّلام بود و این عبد الله در خلافت مأمون سفر فارس کرد

کاهی که در سایهٔ درختی خفته بود جمعی از خوارج براو تاختند و او را مقتول ساختند و از او جز دختری بجای نماند و او را محمد بن جعفر کابین لبست و ابراهیم بن جعفر بن حسن بن حسن مثنی منقرض شد ابو نصر بخاری گوید جماعتی در شیراز خود را منسوب با براهیم بن جعفر میدارند و صحیح نیست بلکه اولاد جعفر جز از پسرش حسن نیست و این حسن انکس است که از مقاتلت فخ تخلف کرد و او را چند دختر بود یکی فاطمه الکبری بود که معروف بود بام جعفر و او را عمر بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی علیه السلام تزویج کرد و پنج پسر داشت اول سلیمان دوم ابراهیم سیم محمد چهارم عبد الله پنجم جعفر اما سلیمان و ابراهیم در حیات پدر وفات کردند اما محمد معروف بود بسلیق و مادرش ملیکه دختر داود بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام است و محمد سلیق یک دختر داشت بنام عایشه و دو پسر داشت یکی محمد و دیگر علی اما محمد در حیات پدر وفات کرد اما علی معروف بود بابن محمدیه و او را هفت تن اولاد بود چهار دختر اول فاطمه دوم خدیجه سیم رقیه چهارم علیه و سه پسر داشت اول محمد دوم احمد سیم حسن اما محمد ملقب بود بنج و عیاش اما احمد معروف بود بابو صبیحه اما حسن از اولاد اوست محمد المجد و هو محمد بن علی بن جعفر بن عبید الله بن حسن علی بن محمد سلیق او را ولاد در قریه راوند که از توابع کاشانست سکون اختیار نمودند و هم از اولاد حسن بن علی بن محمد سلیق است عبید الله و او مکنی بود بابو الفضل و در همدان اقامت نمود و فرزندان او متفرق شدند و در قزوین و مراغه و همدان و راوند کاشان و از ایشانست در مراغه ابو الهول داعی و برادرانش عبید الله و احمد و حمزه و مسافر انجمله اولاد ابو جعفر محمد بن احمد اند که معروف بود بقتیل دیلم و از ایشانست سیّد عالم محدث ضیاء الدین بن فضل الله بن علی بن عبید الله بن محمد بن عبید الله بن حسن بن علی بن محمد سلیق و از اولاد ضیاء الدین است تاج الدین ابو میره بن کمال الدین ابو الفضل بن احمد بن محمد بن ابو الرضا و

و سید ابو الرضا در کاشان از زمرهٔ فضلا بود و مقدم طایفه و عشیره خود بود سمعانی نسابه گوید چون بکاشان رسیدم عازم ملاقات سید ابو الرضا گردیدم و چون لحظه بر در خانه او آرمیدم بکتابه درگاه او آیه را که مبنی از طهارت و تقوی او بود نوشته دیدم إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا انگاه بخدمت او رسیدم و او را از آنچه شنیده بودم دیدم بالجمله سید ضیاء الدین و تاج الدین دو پسر داشت یکی زکی الدین محمد و دیگر عز الدین علی اما زکی الدین محمد دو پسر آورد یکی مرتضی و دیگر لطیف اما مرتضی پسری داشت بنام مسعود و مسعود پسری آورد بنام مرتضی اما لطیف دو دختر داشت یکی را ابو الفوارس شاه شجاع کابین بست و پسری آورد بنام زین العابدین اما عز الدین علی سه پسر آورد اول محمد دوم حسین سیم احمد و همچنان حسین سه پسر داشت اول محمد دوم علی سیم جعفر و در مراغه فرزندان عبید الله بن احمد قتیل دیلم سه تن برادر بود ند یکی ناصر الکبیر دوم ناصر الصغیر سیم ابو الفوارس حسن و ایشان در مراغه صاحب فرزندان بودند این جمله بنی سلیق اند — حبابا رشحهٔ چهارم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد عبد الله بن حسن جعفر بن حسن بن حسن بن حضرت امام حسن علیه السلام مادر عبد الله ام ولد بود و او را چهار پسر آمد اول محمد دوم جعفر سیم حسن چهارم عبد الله و مادر این فرزندان ام کلثوم دختر علی بن طیب است اما محمد پسری آورد بنام حسن ملقب بسداب و او بلا عقب بود اما جعفر قبل از پدر وفات کرد اما حسن مکنی بود بابو داود و از اولاد اوست زید بن علی الرازی بن محمد و در اهواز زید را دو پسر بود اما عبد الله بن عبد الله بن حسن بن جعفر او امیری جلیل بود و او را امامون ولایت کوفه داد و از اولاد اوست محمد الاورع و دیگر علی و دیگر محمد و دیگر محمد ثانی و از فرزندان عبد الله است ابراهیم او در غربت وفات یافت بخاری گوید

در کاشان و نیشابور از اولاد ابو عبدالله بسیارند اما محمد بن عبدالله و از فرزندان
اوست محمد بن احمد بن محمد بن علی ابوالقاسم الاحول و او دختر عبدالله بن عباس
متکلم معتزلی را کابین بست و در رام‌هرمز اقامت نمود و از فرزندان اوست
علی بن ابیطالب احمد بن ابی العباس الاعرج و هم از اولاد ایشان است
حسن بن محمد و هم از اولاد اوست علی بن حمزة بن حسن بن محمد بن عبدالله
و هم از اوست محمد بن علی بن حسن بن محمد بن عبدالله اما ابوسلیمان بن
بن محمد بن عبدالله بن حسن مادر او ام ولد است و از فرزندان اوست محمد بن
احمد ابوسلیمان بن محمد ابونصر نسابه گوید اولاد او در فارس فراوانند و نیز از فرزندان
ابوسلیمان محمد بن عبدالله بنی اکشکش است و هو محمد بن علی بن ابوسلیمان
محمد بن عبدالله و بیشتر از ایشان در شام زیستند اما ابوالحسن علی بن محمد
بن عبدالله ملقب بود بباغر و این لقب بدان یافت که باباغر ترک غلام
متوکل عباسی که مردی شیر و مند بود و تیغ بر متوکل براند مصارعت کرد
و در کشتی بر او غلبه جست و مردم در عجب شدند و سید را باغر لقب
دادند و فرزندان او فراوان شدند و از اولاد ابو مکسوره ابوجعفر محمد بن ابی
الفضل محمد بن علی باغر و او بلاعقب بود و در قزوین اقامت نمودند و از
اولاد اوست طلادی و هو ابوالحسن علی بن ابوالفضل محمد بن علی باغر و اولاد
او در شام همی زیستند و از اولاد اوست الشریف الصفی ذوالمناقب
ابوالقاسم علی و او را ناصر سیفا میخواندند و هو ناصر بن محمد بن محمد بن
هاشم بن عبیدالله بن علی باغر مردی حلیم و صادق اللهجه بود و در نزد سلاطین
مکانتی تمام داشت و چند دختر آورد و از اولاد اوست حمزة بن محمد بن
عبیدالله بن علی باغر از اولاد اوست ابوالحسین یکتن از مشایخ بغداد است
مردی باورع و پارسا بود و مجاورت مضجع حضرت امام حسین علیه السلام را
اختیار کرد و اولاد او معروف به بنی حمزه بودند و از اولاد اوست محمد بن

ابوطالب

ابوطالب بن عبیدالله بن علی باغر و از ایشان است نقیب ابو ازهر معروف
با بن ارتقی باغر و هو ابوالحسن علی بن الحسین بن عبیدالله علی باغر و از ایشان است
الشریف ابوالقاسم حسین بن ابی عبدالله الاحول بن محمد بن عبیدالله علی باغر
و او بلاعقب بود و از ایشانست بنی ابوزید بن عبیدالله بن علی باغر و از ایشانست
شریف ابوالحسن و هو محمد بن محمد بن ابوالحسن محمد بن علی بن محمد بن ابوزید بن
عبیدالله بن علی باغر و ابوالحسن صاحب ولد بود در بصره و بیت آل ابو
زید در بصره بیتی جلیل بود و از ایشانست شریف ابوالفتح محمد بن
علی بن ابوزید و از ایشانست شریف ابومنصور بن علی بن ابوزید مردی
با محاسن خلق و کرامت طبع بود و صاحب اولاد بود از آنجمله شریف
ابوطالب مردی کبیر النفس و واسع الصدر بود و آنچه بدست همی کرد
بدست دیگر بذل همی فرمود و از آل زید است سید جلیل فخرالدین
رئیس بصره اولاد او بزرگ و با ثروت بودند و از بنی باغر است
ابوالحسین میمون بن ابوالحسن محمد بن احمد بن عبدالله بن علی باغر علمای
نسابه و ابوالغنائم نسابه معروف بابن اخی اللبن قرع گوید مردی در دمشق
که او را خضرمی نامیدند مدعی بود که او از اولاد میمون بن محمد است ابوالغنائم
گوید عبدالله بن میمون این نسب را انکار داشت اما ابوجعفر محمد بن عبدالله
بن عبدالله بن حسن بن جعفر و او ملقب بود باد رع و این لقب از آن یافت
که صاحب دراع بود و بروایتی شیری را کشت که ادرع بود کانّه از
یال و موی زره داشت و او در کوفه رئیس بود و او در آنجا بمرد و در
کناسه مدفون گشت اولاد او را در عیون گفتند و در کوفه و خراسان
و ماوراء النهر فراوان شدند و از ایشانست ابوعبدالله محمد بن قاسم بن
از بنی الادرع است سلسله او دخت قاسم بن ابی جعفر محمد ادرع است علمای
نسابه حدیث کرده اند که قاسم بن الادرع اراده بیع جاریه کرد و نام کنیز

کنیز

کنیز فرعان بود شبانگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام را در خواب دید ار
کرد فرمود فرعان را ابتیاع مکن که حامل است و هم در آن شب خواهرش
نیز حضرت فاطمه علیها سلام الله را در خواب دید او نیز چنین فرمود لاجرم
از خریداری فرعان دست باز داشت از پس روزی چند حمل او ظاهر گشت
و از بنی ادرع جعفر ادرع است و هم از ایشان است ابو المرجا
سعد الله ادرع و او در کوفه میزیست مردی ملیح الوجه و شجاع بود اما جعفر بن
حسن بن جعفر بن حسن بن حسن علی او را هفت پسر بود اول محمد مکنی بابو
الفضل دوم محمد مکنی بابو الحسن سیم محمد مکنی بابو احمد چهارم محمد مکنی بابو
جعفر پنجم محمد مکنی بابو علی ششم محمد مکنی بابو الحسین هفتم محمد مکنی بابو العباس
و او را سه دختر بود اول فاطمه دوم زینب سیم ام محمد اما ابو الفضل
محمد در کوفه خروج کرد و ماخوذ شد و در سر من رای در محبس وفات نمود
و اولاد او فراوان شدند و از اولاد اوست ابو جعفر احمد النّاسخ
بن عبد الله بن محمد بن حسین اولاد او در بغداد اقامت کردند اما ابو
الحسن محمد او را ابو قیراط بلنا میدند و او را فرزندان فراوان شدند
و از اولاد اوست ابو الحسن محمد نقیب طالب در بغداد ملقب بابو قیراط بن
جعفر محدث بن ابی الحسن محمد بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن جعفر بن الحسن
بن علی علیه السلام و ابو قیراط را پسری بود بنام عبید الله بن الابناریه و
عبید الله را پسری بود مسمّی بمحمد الازرق النقیب و اولاد او در بغداد
فراوان بودند و از ایشانست الشریف الصوفی النجم صدیق الوزراء
محمد بن جعفر بن حسن بن حسن مثنّی و او در بغداد معروف بابن ابی الضوء
بود و فرزندان آورد اما ابو احمد محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر غلبه کرد بر کوفه
و او صاحب فرزند بود اما جعفر بن جعفر بن حسن بن جعفر بلا عقب بود اما
ابو علی محمد و ابو الحسن پسرهای جعفر بن حسن بن جعفر بروایت ابو

الحسن که سند شبل بن تکین نسابه میرسانند ایشان صاحب فرزندان
بودند اما ابو العباس محمد بلا عقب وداع جهان گفت بجمله فرزندان
جعفر بن حسن بن حسن علی بن ابیطالب علیه السلام بودند.
خیابان شصت و پنجم ذکر اولاد ابو سلیمان داود بن حسن
مثلث بن حضرت امام حسن علیه السلام ابو سلیمان داود دو دختر بود
یکی ملیکه و آن دیگر حماده نام داشت و او را نیز دو پسر بود یکی عبد الله و آن
دیگر سلیمان و مادر این جمله امّ کلثوم دختر حضرت امام زین العابدین ع
بود اما ملیکه بحباله نکاح پسر عمش حسن بن جعفر بن حسن بن حسن در آمد
و حماده با مردی از قبیله اموی تزویج شد اما عبد الله بن ابی سلیمان
دو پسر آورد یکی محمد ازرق و آن دیگر علی و او را از جهة مادر ابن المحمدیه گفتند
اما محمد ازرق مردی فاضل و پارسا بود و او را پسری بود بنام حسین ملقب
بحماس و او منقرض شد اما علی بن عبد الله در حبس مهدی خلیفه وفات
کرد و او را از پسر و دختر فرزندان بود و از ایشان است ابو علی محمد
بن علی بن عبد الله و دیگر سلیمان بن علی بن عبد الله و او مردی با مجد بود
اما سلیمان بن ابو سلیمان فرزندی آورد بنام محمد و مادرش اسماء دختر اسحاق
از بنی مخزوم و او ملقب بود به بربری و او در زمان ابو السرایا در مدینه
خروج کرد و مقتول گشت اما محمد بن سلیمان بن داود هشت تن ولد
داشت سه تن دختران بودند اول فاطمه دوم ملیکه سیم کلثوم و پنج
تن پسر داشت اول سلیمان دوم موسی سیم داود چهارم اسحاق پنجم
حسن ایشانرا از حسن صورت نجوم آل ابیطالب میگفتند و از شدت
صولت رماح آل ابیطالب مینامیدند اما سلیمان مادرش ام ولد بود و از وی
دختری بجای بماند اما موسی سه پسر داشت اول عیسی دوم موسی سیم
عبد الله و عبد الله دو پسر بود یکی سلیمان و آن دیگر احمد اما داود بن

محمد مردی کریم بود و تولیت صدقات امیر المؤمنین علیه السلام را داشت
و صاحب فرزند بود اما اسحاق بن محمد بن سلیمان مادرش ام ولد بود
و از اولاد اوست بنی قتاده در مصر عمری نسابه گوید در بعضی از مصنفات
دیده ام که قتاده نام حمزة بن زید بن محمد بن اسحاق بن حسن بن محمد بن
سلیمانست اما حسن بن محمد بن سلیمان فرزندان او فراوانند
و از اولاد اوست حسین بن حسن بن محمد بن سلیمان بن قتیل نویه
و او از اصحاب عبد الحمید بن جعفر بن محمد الملتانی العلوی العمری و
او معروف بملک بود و غلبه کرد بر بلاد ملتان و هم از ایشان است
عجیر هو ابراهیم بن حسن بن محمد بن سلیمان و او معروف بعجیر بود
و بیشتر در طبرستان و نصیبین رفتند و هم از ایشانست
ابو العباس احمد بن ابراهیم بن حسن بن ابراهیم بن محمد بن سلیمان
و هم از ایشانست ابو عبد الله حسین ملقب بابد و بن عبد الله بن قاسم
بن ابراهیم عجیر و هم از ایشان است ابو یعلی نقیب محمد بن حسن بن
جعفر بن محمد بن قاسم بن ابراهیم و از بنی حسن بن محمد بن سلیمان است
علی ملقب دقیسا بن اسحاق بن حسن بن محمد بن سلیمان و او را
فرزندان بود در حجاز خیابان شصت و ششم ذکر اولاد طاوس
بن محمد بن اسحاق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن حسن مثلث بن حضرت امام حسن ع
الطاوس هو ابو عبد الله محمد بن اسحاق از حسن وجه و لطف شمایل ملقب
بطاوس گشت و اولاد او در عراق همی نیستند از ایشانست السید العالم
الزاهد جمال الدین احمد بن موسی جعفر بن محمد صاحب کتاب البشری و کتاب الملاذ
و برادر اوست السید الزاهد العالم رضی الدین علی بن موسی و در این دختر
شیخ زاهد الامیر ورام بن ابی فراس است و ایشان از اجلا لست قدری بکمال بود
ناصر خلیفه خواست نقابت طالبیین را برضی الدین تفویض نمود و

سادات عجیریه طبرستان
سادات ملک ملتان
بحسن مثلث منتهی میشود
سادات آل طاوسی

بسبب اشتغال بعبادت استعفا جست و هنگام غلبه هلاکو خان بر بغداد
و قتل مستعصم نقابت طالبیین بسید رضی الدین فرود آمد
خواست استعفا نماید خواجه نصیر الدین او را منع فرمود و رضی الدین بیم کرد
که اگر سر برتابد بدست هلاکو ناچیز شود از در اکراه قبول نقابت فرمود
و او را مصنفات مفیده هست مانند کتاب مهج الدعوات و کتاب
تتمات مصباح المتهجد و کتاب ملهوف علی قتلی الطفوف و او مستجاب الدعوة
و بر صدق این معنی اخبار فراوانست و گویند اسم اعظم دانست و فرزندان
خود را گفت چند کرت باستخاره کار کردم که شما را بیاموزم اجازت نیافتم
اینک در کتب من محفوظ و مکتوب است بر شماست که مطالعه ادراک
نمائید اما سید جمال الدین احمد پسری آورد بنام عبد الکریم غیاث الدین
السید العالم الجلیل القدر در نزد خاص و عام مکانتی تمام داشت و از
مصنفات اوست کتاب الشمل المنظوم فی اسماء مصنفی العلوم
و جز آن در کتابخانه او ده هزار مجلد از کتب نفیسه بود اما نقیب رضی
الدین علی بن موسی دو پسر آورد یکی محمد ملقب بصفی الدین معروف بمصطفی
و آن دیگر علی ملقب برضی الدین معروف بمرتضی و صفی الدین مردی
نیرومند بود و لکن بلا عقب وفات یافت و رضی الدین علی بعد از
پدر نقیب النقبا شد و او دختری آورد بحباله نکاح شیخ بدر الدین
معروف بابن شیخ المشایخ در آمد و پسری آورد بنام قوام الدین هنوز
کودک بود که پدرش وداع جهان نمود او را سلطان سعید اولجایتو
طلب فرمود و بر زانوی خود نشانید و نیک بنواخت و هم در آن
کودکی او را بجای پدر نقیب النقباء فرمود اما از رضی الدین علی بن
علی بن موسی دختری دیگر بحباله فخر الدین محمد کتیله حسینی در آمد و پسری آورد
که او را علی الهادی همی نامیدند و او بلا عقب در حیات پدر و مادر

وفات نمود و قوام الدین دو پسر آورد یکی عبدالله مکنی بابوبکر ملقب بنجم الدین و
اندیگر عمر اما نجم الدین نقابت بغداد و حله و سر من رای یافت و بعد از پدر
معروف به نقیب النقبا شد لکن مردی ضعیف الحال بود و بعضی املاک
خانوادهٔ خود را قوام الدین بهدر داد و آنچه از وی بجای ماند تلف کرد
و در سال هفتصد و هفتاد و پنج وفات نمود و برادرش بجای او نقابت
یافت و دیگر از بنی طاوس در عراق سید مجد الدین است صاحب
کتاب البشارة و در آن ذکر اخبار و آثار مینماید و غلبهٔ مغول را در بلاد و انقراض
دولت بنی عباس را تذکره میفرماید چون سلطان هلاکو خان اراده بغداد
نزدیک کرد سید مجد الدین با جماعتی از سادات و علمای حله در استقبال او
کرد و آن کتاب را بنظر سلطان رسانید هلاکو خان او را عظیم عظمت نهاد
و حله و مشهدین و آن نواحی را خط امان فرستاد و چون بشهر بغداد در آمد
فرمان کرد تا منادی ندا در داد که هر کس از اهل حله و اعمال آن بلد است
بسلامت بیرون شود و آن جماعت بی آسیبی و زیانی طریق مراجعت سپرند

بحمد الله والمنه باتمام رسید
جلد اول ریاض الانساب
من تالیفات جناب
خانصاحب
آقا میرزا محمد صاحب شیرازی الشهیر بملک الکتاب



هو الله تعالی شانه

هذا
جلد دوم از کتاب
ریاض الانساب و مجمع الاعقاب
معروف به بحر الانساب مشتمل بر سلاسل انساب
سادات حسینی و موسوی و رضوی
ذکوراً و اناثاً نسلاً بعد
نسل تا منتهی شوند
به امام علیه السلام در هر خطه و مقام

بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر زواهر کلامیکه از درج فصاحت و بلاغت خازنان اسرار لاهوت و گنجوران خزاین جبروت تاجداران مملکت ملکوت شهریاران اقلیم ناسوت یعنی اوصیای مسافر سبحان الذی اسری اولیای حریم متوطن مکان قاب قوسین او ادنی سالکان زینت منبر سلونی وارث مسند بهر ولی ظاهر و باهر آمده مخصوص اکلیل حمد و سپاس خداوند یگانه بیهمتا ایست که لئالی متلالی وجود اطهار را از عمان عنایت غیبی بساحل شهود رسانیده و کوکب دری ذات اقدسشانرا فروغ بخش آمال عباد گردانیده و کلامشان موجب کلمه دین و معاشان تالی مقام خیر المرسلین است خصوصا خامس آل عبا و پیشوای اهل صبر و ابتلا ابو الائمه ابو عبد الله الحسین علیه السلام چون ذکر انساب و اعقاب سادات حسنی باتمام رسید اکنون شروع بذکر انساب و اعقاب سادات حسینی میشود و بالله التوفیق

گلستان نسیم دویم در ذکر برخی از صادرات و واردات احوال امام الهمام حضرت اباعبدالله الحسین بن علی بن ابیطالب

مخفی مباد که بعد از رحلت امام حسن علیه السلام امام و خلیفه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حضرت امام حسین علیه السلام است و در کتب معتبره مسطور است که حضرت فاطمه بعد از ولادت امام حسن به پنجاه روز امام حسین حامله شد و مدت حمل ان حضرت شش ماه بود و تولد ان سرور

در پنجم شعبان در سال چهارم از هجرت در مدینه وقوع یافت بیت

طلوع کرد بتایید حق ز برج کمال | همی خجسته رخ و اختری مبارک فال
از این هلال شرف تازه گشت گلشن دین | چنانکه تازه شود برگ گل ز باد شمال

چون خبر ولادت ان غنچه باغ ولایت بجناب رسولخدا رسید سبحانه فاطمه آمده ان قرة العین نبوه را در دامن عنایت خود جای داد و اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ ان سرور گفت و اسم مبارک آن جنابرا حسین نهاد و اما القاب همایون این سرور سید و طیب و رشید و وفی و زکی و سعید و سبط و کنیت آن حضرت اباعبدالله و در وقت رحلت جدش رسول الله صلعم شش ساله بود و در زمان شهادت پدر بزرگوارش علی علیه السلام سی و شش ساله بود و ده سال در زمان برادر عالیقدارش زندگانی نمود و بعد از شهادت حضرت امام حسن ده سال امامت فرمود و عمر شریفش پنجاه و هفت سال و پنجاه و پنج روز بود در روز جمعه دهم محرم در سال شصت و یکم هجری با هفتاد و دو نفر از فرزندان و برادران و برادرزادگان در زمین کربلا بدرجه شهادت شهادت رسید شمایل منور مطهران سرور با برادر بزرگوارش امام حسن مانعت و شباهت داشت و از فرق سر تا بصدر شباهت تام بجد بزرگوارش رسول الله داشت و از صدر تا قدم شباهت بپدر عالی قدرش داشت و ان حضرت شجاع ترین خلایق بود و شجاعت مصطفی و مرتضی هر دو را دارا بود و عالمترین مسلمانان با حکام دین جدش بود و فصیح اللسان و طلیق البیان بود و تمام صفاتیکه دران دوره در عرب مستحسن بود تمام را دارا بود و در عصر خود اول شخص سیاسی بود و می توان گفت که در ادیانات احدی چنین سیاست تاثری اختیار ننموده بود چنانکه وقتی بیعت ولیعهد معاویه گردید و رضایت نامه از بزرگان قوم حاصل نمودند یعنی از

ارزوسای قوم بیعت می‌گرفتند امام حسین ع دید از یکطرف حرکات
بنی امیه که سلطنت مطلقه داشتند و در آن اوان محاط بر ریاست روحانی
اسلام بودند تر ویست عقیده مسلمانان را بدین جدش متزعزع سازد
و از طرف دیگر هم دانسته بود که اعم بر اینکه طاعت از یزید بکند یا نکند
بنی امیه نظر بعداوت دیرینه و خیال بال اندیشانه در محو بنی هاشم فروگذاری
نخواهند نمود و هرگاه چندین منوال بگذرد نام و نشانی در این عالم از بنی هاشم
باقی نخواهد ماند این بود که مصمم انداختن سیاست در اسلام بر خلاف بنی امیه
گردیده چنانچه از آن ساعتی که یزید بجای معاویه قرار گرفت حضرت امام حسین
تمرد از طاعت او را واجب قرار داده بود و مخالفت خود را با او مستور قرار
نداد و یزید هم مجد بر گرفتن بیعت و طاعت آن حضرت گردید این بود که
امام حسین عالماً و عامداً برای آن خیال که در سر داشت تن بمرگ داد و
پیش قدمی برای کشته شدن خود در انداختن سیاست در اسلام گردید صاحب
وجدان اگر مداقه در اوضاع آن دوره و پیشرفت مقاصد بنی امیه و وضع
تزعزع مسلمانان و استیلای آنها بر جمیع طبقات مسلمین داشته باشد بلا
تأمل تصدیق تواند کرد که امام حسین از قتل خویش احیای دین جدش
و قوانین اسلام نموده اگر چنین واقعه پیش نیامده بود قطعاً اسلام شکل حالیه
خود باقی نمی‌ماند و ممکن بود چون ابتدای اسلام یکمرتبه رسومات و قوانین
اوضاع گردد و امام حسین که بعد از پدر مصمم در اجرای این مقصد عالی بود بعد از
نشستن یزید بجای معاویه از مدینه بدین قصد حرکت کرد که در مراکز مهمه اسلام
مانند مکه و عراق نیز این خیال بزرگ خویش را منتشر سازد و در هر نقطه که امام حسین
قدم می‌گذارد نفرت قلوب که مقدمه سیاست بود نسبت به بنی امیه در
مسلمانان تولید می‌شد یزید هم که ازین نکات بیخبر نبود و دانست که
اگر در یک نقطه از مملکت سیاست شود امام حسین در برابر او بیرق مخالفت

بلند کند یکی بواسطه نفرت مسلمانان از وضع سلوک و حکومت بنی امیه و دیگر
بملاحظه توجه قلبی که به امام حسین داشتند بسرعت آن سیاست حسینیه در تمام
ممالک اسلامی کسب عمومیت نموده و زوال سلطنت ابدی بنی امیه
در خواهد رسید این بود که بعد از جلوس قبل از هر اقدام مصمم قتل
امام حسین گردید و این بزرگترین غلطهای سیاسی بنی امیه بود و از همین
یک خطای سیاسی نام و نشان خود را از صفحه عالم محو کردند و بزرگترین
دلیلی که امام حسین بقتلگاه رفت و ابدا قصد سلطنت و ریاست
نداشت این است که آن حضرت با آن علم و سیاست و تجربه که
از عهد پدر و برادر در مقاتلت با بنی امیه حاصل نموده بود می‌دانست
که با عدم موجودگی اسباب خود و آن همه اقتدار یزید مقاومت
با او ممکن نیست لهذا از آن ساعتی که از مدینه حرکت کرد پرده
و با واز بلند می‌گفت که من برای کشته شدن میروم و به جمیع همراهان
خود هم همین بیان را محض اتمام حجت می‌کرد که هر کس بطمع جاه و جلال با او
بیعت کرده ترک همراهی او را گوید و هرگاه امام حسین این قصد
و اراده نبود یعنی عالما و عامدا به کشته شدن تن در نمی‌داد در جمع
نمودن لشکر ساعی می‌گردید نه اینکه جماعتی که همراه داشت متفرق
سازد چون قصدی جز کشته شدن که مقدمه آن خیالات عالی و آن
سیاست مقدس بود مد نظر نداشت بزرگترین وسیله بیکسی و مظلومیت
را دانسته اختیار کرد تا مصائب وی در قلوب موثرتر واقع
گردد و ظاهر است با آن محبوبیت که آن زمان امام حسین هم در
مسلمانان داشت اگر مصمم بجلب قلوب شده بود می‌توانست
لشکری انبوه گرد خود فراهم آورد در آن صورت اگر کشته می‌گردید
بهوای سلطنت می‌گفتند و مظلومیتی که نتیجه‌اش آن سیاست

اعظم بود حاصل منیش این بود که نگذارد نزد خود جز کسانیکه انفکاکشان
ازوی ممکن نبود مانند فرزند و برادر و برادرزادگان و بنی اعمام
وچند نفر از تابعین خاص حتی آنها نیز تکلیف انفکاک نمود قبول
نکردند و امام حسین چون عداوت بنی امیه را نسبت بخود و خاندان
خویش میدانست و دانسته بود که بعد از کشته شدن وی زنان و
اطفال بنی هاشم که آل محمد بودند اسیر خواهند شد و این واقعه
در مسلمانان خاصه در عرب بیش از آنچه به تصور آید مؤثر واقع خواهد
گردید چنانچه همان طور هم شد و حرکت ظالمانه بنی امیه و سلوک بیرحمانه
آنان به حریم و صبایای پیغمبر خود باندازه در قلوب مسلمانان مؤثر
افتاد که اثر آن از کشته شدن امام حسین ع و همراهانش کمتر نبود و عداوت
بنی امیه را با خاندان محمد آشکار ساخت این بود که امام حسین بدوستان
خود که او را ممانعت از این سفر می نمودند بالعلن میگفت من برای
کشته شدن می روم و چون خیالشان محدود و از مقاصد عالیه
حسینی بی اطلاع بودند در منع مسافرت وی ابرام می کردند آخرین جوابش
بآنها این بود خدا چنین خواسته و جدم چنین امر فرموده است و همینکه
اصرار می کردند حال که برای کشته شدن میروی زنان و بچه ها را
همراه مبر جواب میداد خدا عیال مرا اسیر خواسته اگر در کلمات و
حرکات امام حسین ع دقت شود دیده خواهد شد که سیاستش دقیقه از
ابراز شنایع بنی امیه و ظهور عداوت قلبی شان با بنی هاشم و مظلومیت
خویش فرو گذار نه نموده این منتهای سیاست و قوت قلب وی که خود
و گرسنگی و تشنگی اولادش در راه مقصود عالی خویش ثابت می نماید حتی در آخرین
لمحه حیات در باره طفل شیرخوار خود کاری کرد که عقول علما و فلاسفه را
متحیر ساخت که درین دم آخر با آنهمه مصائب جانگاه و افکار مهلکه

وعطش و کثرت جراحت باز هم از مقصد عالی خود صرف نظر ننمود
با اینکه میدانست بر فرزند صغیرش بنی امیه رحم نخواهند کرد محض
بزرگ ساختن مصائب خود او را هم بر سر دست گرفته بطلب
اندکی آب برایش کرد و با تیر جواب شنید گویا امام حسین ع
از این حرکت قصدش این بود که عالمیان بدانند که عداوت
بنی امیه با بنی هاشم تا چه اندازه بوده و تصور نکنند که بر بار برای
دفاع از خود ناچار بر این اقدامات فجیعانه بودند چه کشته شدن
طفل شیرخواره در چنین حال با آن وضع وحشتناک جز وحشیت
و عداوت سبعانه که منافی با قواعد هر دین و آئین است
هیچ چیز را ظاهر نمی داشت و از همین یک نکته می توان پرده از
روی قبایح اعمال و نیات فاسده و عقاید بنی امیه بر دارد
و بر عالمیان خاصه مسلمانان ظاهر داشت که بنی امیه نه تنها برخلاف
احکام اسلام حرکت می نمایند بلکه از روی عصبیت جاهلانه سعی
که دیاری از بنی هاشم خاصه از بازماندگان محمد را باقی نگذارد
با این خیالات عالیه که امام حسین در نظر داشت نظر به آن دوربینی و هوش
و سیاستی که مر او را مسلم بود تا وقتی کشته شد مرتکب امری نگردید
که مجبوریت بنی امیه در دفع او ظاهر دارد و وقتی هم که در بیابان
محصورش داشتند اظهار نمود که اگر او را بگذارند حاضر است
عیال و اطفال خود را گرفته از سلطنت یزید یعنی ممالک اسلامی خارج
گردد همین نکته که سلامت نفس حسینی را معین سازد منتها درجه اثر را در
قلوب مسلمانان بر خلاف بنی امیه بخشید و از تاریخ معلوم نمیشود
که احدی برای ترویج دیانت خود و آئینش عالماً و عامداً جان داده
باشد جز امام حسین ع مصائبی که امام حسین ع در راه احیای دین جد

بر خود خرید بر سالفین از ارباب دیانات فرقیت دارد و براحدی از گذشتگان وارد نیامده و بر فرض که گفته شود اشخاص دیگر هم در راه دیانت جان باخته اند ولی بوضع امام حسین ع نبوده امام حسین ع جان شیرین خود را داد فرزندان عزیز برادران

برادرزادگان دوست و اقربا را تمام داد مال داد عیال را باسیری داد و این مصائب یکدفعه ناگهان و ناگهانی واقع نشد که حکم یک مصیبت را داشته باشد بلکه بمرور زمان یکی بعد دیگری این مصائب ورود نمود و در تاریخ دنیا هجوم اینگونه مصائب پی در پی اختصاص به امام حسین ع داشته است این بود که از عظمت مصائب حسینی مجروح گشته شدن او و پیش آمدن فجایع اقدامات درد انگیز و اسیری زنان و دختران اش یکدفعه کشف سرائر بنی امیه شد و قبایح اعمال آنان ظاهر گردید حس سیاسی در مسلمانان پیدا و بر خلاف سلطنت یزیدی و آل امیه آغاز گردید و بنی امیه را محرب اسلام دانسته مجعولات و بدع آنها را رد کردند و ظالم و غاصب نامیدند و بنی هاشم را مظلوم و مستحق الریاسه و حقیقت روحانیه در آنها شناخته آمده و روحانیت اسلام را رونقی تازه نمودار شده اولین نتیجه سیاست حسینی این شد که ریاست روحانی که در عالم سیاست دارای اهمیتی بسیار است مجدد در بنی هاشم و مخصوصا در بازماندگان حسینی مسلم گردید تا اکنون هم بنی هاشم خاصه کسانیکه از نژاد امام حسین اند بیک نظر روحانیت جمیع مسلمانان نشان می نگرند و سالی چند طول نکشید که سلطنت با آن اقتدار و وسعت از خاندان یزید نزع و در کمتر از یک قرن سلطنت از قاطبه بنی امیه سلب گردید و بعضی مضمحل و نابود شدند که امروز اسم و رسم و نام و نشانی از آنها نمود از نیست و اینها

تمام نتایج سیاست حسینی است که عنوان گفت در ارباب دیانات روحانیین سلف تا امروز چنین شخص عاقبت اندیش دوربین باگذشت متقی المزاجی تاریخ به یادگار نگذارده

ذکر اولاد و اعقاب حضرت امام حسین علیه السلام

در کتاب کشف الغمه از کمال الدین طلحه مرویست که حضرت امام حسین را ده تن فرزند بود شش تن پسران و چهار تن دختران اما پسران اول علی اکبر دوم علی اوسط ملقب بامام زین العابدین سوم علی اصغر چهارم محمد پنجم جعفر ششم عبدالله اما دختران فاطمه و سکینه و زبیده و زینب پسران همگی در کربلا شهید شدند غیر از امام زین العابدین ع اما فاطمه در مدینه بحباله نکاح حسن مثنی بن امام حسن درآمد چنانکه مذکور شد اما سکینه بعد از شهادت حضرت امام حسین مصعب بن زبیر او را بحباله نکاح خود درآورد و بعد از کشته شدن مصعب عبدالله بن عثمان ابن عبدالله حکیم ابن حزام او را کابین بست و از او پسری آورد عثمان و او را قرین می گفتند و سکینه در سال یکصد و هفدهم هجرت بدرود جهان نمود اما زبیده مادرش شهربانو و نامزد قاسم بن حسن بود و حضرت امام حسین را اراده این بود که در کوفه قاسم را کتخدا نماید چون حضرت را از رفتن بکوفه مانع شدند لهذا حضرت بموجب وصیت برادرش امام حسن در کربلا زبیده را بحباله نکاح قاسم درآورد و بقول اکثر روات قاسم با زبیده خلوت نمود بتقدیر خدای تعالی نطفه در رحم قرار گرفت بعد از شهادت آن حضرت سرهای شهدا را که از بدن جدا کردند و با اسرا بجانب کوفه بردند ابن زیاد امر نمود تا منادی در شهر کوفه ندا کرد که هر کس بخواهد امام خود را به بیند باستقبال بیرون

رود و چون شیعیان این ندای جانسوز بشنیدند تمامی در ب خانه سلیمان
صرد خزاعی جمع شدند و قصد خروج بر ابن زیاد و گرفتن اسرای
اهل بیت و سرهای شهداء نمودند چون این خبر با بن زیاد رسید از
غوغا بترسید حکم نمود تا از روز اسرا و سرهای شهدا را در تکایه کوفه
نگاه داشتند شب هنگام مخفی داخل کوفه نمودند چون سران
سپاه شقاوت شعار بحضور پسر زیاد رسیدند حصین بن نمیر که از
سرکردگان لشکر عجم بود از او درخواست نمود که مرا رخصت بازگشت
به بلد و خانه خود دهید ابن زیاد او را مرخص نمود چون عزم رفتن کرد
خواهش نمود که از سرهای شهدا یکی را باو بدهند تا همراه خود بدیار
عجم برد درخواست او مقبول افتاد ابن زیاد امر نمود تا سر نازنین
قاسم را با جایزه و خلعت باو دادند و آن غدار از خدا بیخبر آن سر
نازنین را گرفته روانه ولایت ری گردید چون بشهر ری نزدیک
شد خبر بشهر فرستاد تمام بزرگان ری باستقبال او شتافتند و
با عزاز تمام او را داخل شهر نمودند طغرل نامی که حاکم ری بود امر
نمود تا سر قاسم را بمیدان برده با او گوی بازی کنند لهذا هر روز
آن لاعبان با آن سر نازنین گوی بازی می کردند و چون فراغت
از آن کار حاصل مینمودند زنی در محله شاه میران بود از نسل جابر ابن
عبدالله انصاری جاریه خاتون نام و دوستدار اهل بیت بود
آن سر منور را هر روز بدان زن می سپردند و آن زن از کیفیت
احوال آن سر خبر نداشت تا شبی داخل آن منزل که سر در آن بود
گردید دید که آن منزل بدون چراغ روشن است در تعجب شد پس چون
دانست که آن روشنائی از آن سر است با خود اندیشید که این
کرامت بجز از خانواده عصمت و طهارت سر نمی زند در دم آن سر

خون آلود را با گلاب بشست و بحسرت در آن سر می نگریست و زار
زار می گریست تا آنکه در خواب رفت بیکمرتبه دید شش زن داخل
منزل شدند و بر دور آن سر جمع گردیدند و صدا را بناله و نوحه بلند
نمودند و یکی از آنها دست برد و آن سر مطهر را برداشته می بوسید
پس آن سر بامر الهی بزبان آمده بر ایشان سلام کرد و شکایت از ظلم
اعدا نمود آن زن چون اینحال دید برخاست و بر ایشان سلام کرد
عرض کرد که شما چه کسانید و این سر کیست و چه نسبت بشما دارد
یکی از آن زنان جواب داد ای زن این سر فرزند زاده ام قاسم
ابن حسن است که او را در کربلا شهید کردند و منم فاطمه زهرا دختر
رسول خدا و این است مادرم خدیجه و این است آمنه مادر رسول خدا
و این است فاطمه مادر علی مرتضی و این است آسیه زن فرعون
و این است مریم مادر عیسی چون آن زن این زنان را بشناخت
دست بدامن حضرت فاطمه زد و عرض کرد یا سیده تو میدانی
که این کمینه شیعه و دوستدار شما اهل بیت هستم مرا حقیقت اینحال
معلوم نیست و این سر را بعنف بمن سپرده اند چه کنم با این
شرمساری پس حضرت فاطمه آن زن را تسلی داده فرمود آسوده
باش بر تو تقصیری نیست و ترا در فردای قیامت شفاعت نمایم
پس آن زن از استماع این بشارت از خواب بیدار شد و تا بصبح
بر آن سر مبارک زار زار گریست چون صبح ظاهر گردید در غم آن
بود که اگر آن ظالمان بطلب سر آیند چه گونه سر را دهد پس پسری
داشت عبدالله نام پسر را نزد خود خواند و قصه پر غصه را بجهت
بیان نمود و او را گفت اگر خواهی شیر خود را بر تو حلال کنم باید سر
خود را بدون مضایقه در راه آقا زاده قاسم دهی دیگر باره ظالمان

سر را بمیدان گوی ها زنی برند و بعوض سر تو را با ایشان و هم پسر این
کیفیت بشنید خندان گردید و گفت ای ها در غلاها نرا ابو وقت جان
بکار آید که خواجه زادگان بسلامت باشند اکنون تعجیل کن تا که
این ظالمان نیامده اند سر مرا از تن جدا کن و بعوض سر قاسم بدست
این کافران ده چون مادر این سخن از فرزند بشنید شاد شد و کاردی
برکشید و سر فرزند خود عبد الله را ببرید که ناگاه ظالمان در رسیدند
و سر قاسم را طلبیدند از آن زن سر فرزند خود را بدست ایشان داد
آنها سر را گرفته برفتند چون انها برسیدند و چند دست بازی کردند
ان سر پاره پاره شد دانستند که آن سر قاسم نبوده همه یکبار رو
روی بدان زن آوردند ان زن چون دید که آن مخالفان می آیند
بنالید و گفت خدایا تو می دانی که من این همه بلا کشیدم بدوستی
پیغمبر تو و علی و اولاد ایشان مرا بدست این ظالمان هلاک مگردان
و اجل معهود مرا برسان چون زن این دعا کرد جان بحق تسلیم نمود
مرویست که تنی چند از فرزندان عمار یاسر در ولایت ری بودند
بودند چون آوردن سر قاسم را بری بشنیدند ابراهیم ابن محمد بن عمار
با ابن عمان و خویشان و با جمعی از دوستان روی بشهر شمیران
نهادند وقتی رسیدند که قضیه از آن زن واقع و سواران بر در خانه او جمع
آمده بودند چون از واقعه اطلاع یافتند با مخالفین مشغول بجدال
شدند و ایشان را منهزم ساخته پس بخانه از آن زن در آمدند سر قاسم را
با جسد زن و تن پسر وی را در موضع در بند علیا دفن کردند اما زبیده
خاتون دختر امام حسین ع بروایت صحیح انکه بعد از واقعه کربلا که اسب
سواری حضرت سید الشهدا از میدان بسمت خیمه گاه ابن بیت مراجعت
نمود شهربانو و زبیده خاتون بر ذو الجناح سوار شدند و اهل بیت را وداع نمود

روی براه آوردند همه جا آن مرکب طی طریق کرد تا بولایت ری
رسید در حوالی ری کوهی با شکوه و غاری در آن بنظر شهربانو رسید
مرکب را بسوی آن کوه راند چون نزدیک غار رسید بنالید عرض کرد
الهی پروردگارا تو میدانی که بعد از امام حسین دیگر زندگی نمی خواهم
از تو مسئلت می کنم که مرا در آن غار از کرم خود پناه دهی و از شر
مخالفان محفوظ و در امان تو باشم در ساعت بامر الهی انغار شکافته
گردید و دری پیدا شد شهربانو خواست که در غار رود زبیده خاتون
دامنش بگرفت و گفت ای مادر مرا که میگذاری غریب و تنها شهربانو
گفت ای جان مادر تو امانت دار قاسمی ترا رخصت نیست که همراه
من بیائی انگاه شهربانو دختر خود را در کنار گرفت و بگریست و
گفت ای دختر برضای خدا راضی باش که بامر الله زنی پیدا شود
و ترا خدمت کند پس انگاه شهربانو داخل غار شد چون زبیده تنها ماند
روی بشهر ری آورد و در آن جا ماند گویند در رود باری زنی از نسل
عمار یاسر رابعه نام بود چون شنید که دختری از امام حسین علیه السلام
وارد ری آمده بخدمت زبیده خاتون آمده مشغول بخدمتگذاری گردید تا
زمانیکه فرزندی از زبیده خاتون متولد گردید نام آن مولود را قاسم
ثانی گذاردند ملک شاه غازی بن یزدجرد چون این خبر شنید کس فرستاد
تا قاسم و مادرش را بقلعه شمیران بردند و مقدم ایشانرا بسیار گرامی شمرد
و بخدمتگذاری قاسم ثانی کمر بست و پیوسته در تربیت آن امامزاده
میکوشید تا زمانیکه حجاج خرد جگر و قصد اولاد ائمه نمود شنید که در شمیران
زبیده دختر امام حسین و قاسم ثانی در آن جا میباشند پس روی بدانجا
آورده ان ستمگر را اگرفت و شهید کرد جسد قاسم ثانی را بردند که در موضع
در بند علیا دفن کنند ناگاه آوازی از محل دفن سر قاسم برآمد که

حبیب را بنزد حبیب آرید قاسم ثانی را در همان جا نزد سر پدرش دفن
کردند اما زینب صغری را با اسرای آل محمد بشام بردند و همان دختر بیست
که در خرابه شام شب پدر را در خواب دید و بعد از بیداری خواهش
پدر نمود یزید پلید سر مبارک امام حسین ع بجهة او فرستاد آن مظلومه
چون سر پدر را بدید پس از مکالمات جان بداد و در شام مدفونست
خلاصه عقب امام حسین ع از فرزندش حضرت علی بن الحسین زین العابدین
علیه السلام است و امام زین العابدین را خواهرزاده دختر عمش امام
حسن نسل بماند پس نسل جمیع سادات حسینی از نسل امام زین العابدین ع

گلستان پنجم در ذکر حال امام الهمام علی الحبر امام زین العابدین و اولاد آنحضرت مشتمل بر هیجده خیابان

حضرت علی ابن الحسین علیه السلام خلیفه چهارم حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله است اسم مبارک آن حضرت علی و کنیت ابو محمد و
ابو الحسن القاب سجاد زین العابدین آدم آل عبا مادر آن بزرگوار
شاه زنان دختر یزدجرد عمر آن حضرت پنجاه و هفت سال مدت
خلافت سی و چهار سال وفات روز شنبه دوازدهم محرم شمایل
منور آن حضرت شبیه ترین خلایق بود به حضرت امیر المؤمنین ع
در موزونی قامت و سرخی رو و سیاهی گردن و زردی مو و انزع
بود و بزرگی سینه و شکم و شمایل دیگر گریه آن حضرت بعد از شهادت
پدر بحدی بود که هرگاه آب و طعام می آوردند از آن اشک تر گردیدی
و آن حضرت را دوازده پسران بود باین اسامی امام محمد باقر
زید شهید عبد الله باهر عمر اشرف حسین حسن اصغر عبد الرحمن
سلیمان علی اصغر قاری محمد اصغر عبید الله و هشت تن دختران

باشند

باشند باین نام فاطمه و ام علی و ام کلثوم و ام موسی و ام الحسن
و ام الحسین و ملیکه و خدیجه پس مجموع اولاد آن حضرت ذکور را
و اناثا بیست تن میشوند و از این پسران مادر چهار تن از آنها
ام عبد الله که فاطمه نام داشت دختر حضرت امام حسن ع بود
از جمله امام محمد باقر و عبد الله باهر و حسن و حسین و ما بقی ازواج
آن حضرت که امهات اولادش باشند از کنیزان خاصه بودند
و در کتاب بحار الانوار مسطور است که حضرت امام زین العابدین ع
از شش تن پسران خود فرزند ارق و اعقاب بجای ماند نخست از
امام محمد باقر و دیگر عبد الله باهر و دیگر از عمر اشرف و دیگر از حسین
اصغر و دیگر از زید شهید و دیگر از علی الاصغر و عبد الله باهر را از
محمد ارقط عقب بجای ماند و از محمد ارقط از اسماعیل بن محمد
در دو تن عقب بماند محمد بن اسمعیل و دیگر حسین بن اسمعیل و از فرزندان
عمر اشرف از علی فرزند بجای ماند و شماره در او ست و محمد بن عمر
از علی بن عمر اشرف و قاسم بن علی و عمر بن علی و محمد بن علی و از
محمد بن عمر برادر علی بن عمر از دو تن عقب بجای ماند از ابو عبد الله
الحسن و محمد در کوفه و قاسم بن محمد در طبرستان و عمر و جعفر را
عقب در خراسان بماند و از فرزندان زید شهید از سه تن عقب
بجای ماند حسین و عیسی و محمد و از حسین بن زید یحیی بن حسن
بجای ماند و صاحب خانواده شد و علی بن حسین و حسین بن
حسین و قاسم بن حسین و محمد بن حسین و اسحاق بن حسین و عبد الله
و از محمد بن زید از یکی عقب ماند و او جعفر بن محمد است و از جعفر
در سه تن عقب بماند محمد و احمد و قاسم و از حسین بن علی بن الحسین
در پنج تن عقب بماند علی و عبید الله و محمد و جعفر و حمزه و یحیی و از

واز فرزندان عبد الله بن حسین در جعفر به تنهائی عقب بماند و از وی در محمد عقیقی عقب بجای ماند و اسمعیل منقذی و احمدی منقذی عقب بسیار داشتند
واز فرزندان علی بن الحسین اصغر در عیسی بن علی نسل و عقب بجای ماند و از احمد بن علی عقب باند و او معروف به حفیه است و موسی بن علی معروف بحفة است و بروایتی حمضه عقب گذاشت و محمد بن علی بعضی از فرزندانش در طبرستان است این جمله که مسطور گردید از بحار الانوار مرقوم گشت اکنون شرح حال هر یک را باین ترتیب که در کتاب عمدة الطالب است اشارت می رود

خیابان اول ثمر شجره سادات حسینیه ذکر حال عبد الله باهر بن علی بن الحسین علیهما السلام و اعقاب و اولاد آن جناب است همانا آن جناب را بواسطه حسن و جمال و درخشندگی بوجه او باهر لقب بود و متولی صدقات پیغمبر و علی ابن ابیطالب بود و چون وفات یافت پنجاه و هفت سال روزگار نهاده بود مردی فاضل و فقیه و محدث بود و با زهد و ورع و تقوی از آبا و کرام خود از حضرت رسول خدای اخبار کثیره روایت می فرمود و او را از پسر یک تن محمد ارقط به تنهائی فرزند ماند و محمد در مردم مدینه بشمار محدثین همی رفت

خیابان دوم ذکر ثمر شجره اولاد محمد ارقط بن عبد الله باهر بن امام زین العابدین از محمد ارقط جز از اسمعیل عقب نماند و اسمعیل با ابو السرایا خروج کرد و او را از دو تن مرد عقب باند حسین ملقب به منفج و دیگر محمد و از فرزندان حسین منفج احمد منفج است و هم او را فرزندان است از جمله ایشان در شهر قم ناصر الدین محمد بن احمد بن ابی القاسم بن حمزه بن عبد الله مذکور است و دیگر از فرزندان حسین منفج اسمعیل الرخ است و عقب منتهی میشود بسوی عبد الله

ابن حسین ابن اسمعیل الرخ مذکور و این عبد الله بن حسین از دو مرد عقب بگذاشت یکی حمزة الاصم که در ری بود و از آن جا بقم انتقال داد و آن دیگر علی ملقب بدر و از که در ری بود و بیشتر فرزندانش در ری و جرجان بودند از آن جمله ابو جعفر کوکبی بن حسین بن علی بدر و از و برادرش عبد الله و این دو تن را عقب بود و از جمله ایشان مانکدیم بن محمد بن اسمعیل بن علی بدر و از است و او را عقب است و از فرزندان محمد بن اسمعیل بن الارقط اسمعیل باصب است و پسرش محمد بن اسمعیل بود و او را عزیق میخواندند و اعقاب او را بنو العزیق نام کردند و بیشتر ایشان در شام و مصر جای داشتند و از جمله ایشان حسین مصری بن حسن بن احمد بن حسن بن محمد بن عزیق مذکور است و او را فرزندان باشد از جمله محمد بن اسمعیل بن ارقط احمد الرخ بن محمد بن اسمعیل است و او را عقب است و از جمله ایشان حسین کوکبی است او در ایام مستعین ظهور کرد و بر قزوین و ابهر و زنجان غلبه یافت در سال دویست و پنجاه و پنجم هجری و ابراهیم ابن محمد بن عبد الله بن حسن ابن عبید الله بن حسن بن عباس بن علی ابن ابیطالب باوی بود و از آن سوی طاهر بن عبید الله روی با ایشان کرد و ابراهیم را در قزوین بکشت و حسین کوکبی به طبرستان فرار کرد و با حسن بن زید داعی پناهنده گشت و از پس چندی داعی سخنی از وی بگوش رسید و او را در آب غرق کرد و از وی عقبی نماند پس از او عبد الله بن احمد الرخ نیز در ایام مستعین ظهور کرد و او را بگرفتند و بسر من رای حمل دادند و در جمله عیال او دخترش زینب بود و مدتی در آن جا زیستند و عبد الله در آنجا بمرد و عیالش به حضرت امام حسن عسکری انتقال یافتند آن حضرت ایشان را در جناح رحمت خود جای داد و خاتم خود بخشید و آن خاتم از نقره

بود و زینب از آن حلقه بساحت و چون بمرد آن حلقه در گوش داشت
و زینب صد سال عمر یافته بود و جماعتی در مصر به عبد الله نسبت برند
از آن جمله ابو القاسم عبد الله ملقب بسلیله بن محسن بن عبد الله
بن محمد طالوت بن عبد الله مذکور است و از جمله ایشان اسماعیل
خامر بن یحیی بن احمد بن علی بن عبد الله مذکور طیبا شد و از ایشان
ابراهیم المعدل بن محمد بن حسن ابن ابراهیم الضریر بن حسن بن حسین الاحول
بن عبد الله مذکور است و اعقاب ایشان در مصر است و از
بنی الزج حمزه بن احمد است و او معروف است بعقی و او را فرزندان
بجای ماند از جمله ایشان ابو الحسن علی الزکی و او پسر محمد الشریف
بن ابی القاسم علی نقیب قم پسر محمد بن علی مذکور است و او را
اعقاب باشد از جمله نقباء ملوک ری از آن جمله عزیز الدین یحیی
بن محمد بن علی بن محمد السعید المطهر ذی الفخرین نقیب ری و قم
و او را خوارزم شاه بکشت و اولاد او بجانب بغداد منتقل
شدند و سید ناصر بن مهدی بادی بود نقابت طالبیین
بغداد بسید ناصر تفویض یافت چون از ذکر عبد الله باهر فراغت
شد با حوال زید اشارت میرود

خیابان ششم ذکر ثمر شجره زید الشهید بن علی ابن الحسین ع
زین العابدین و اولاد و اعقاب آن بزرگوار در کتاب
عمدة الطالب مسطور است که زید را کنیت ابو الحسن بود و مادرش
ام ولد و مناقبش اکثر و آن سید بزرگوار موصوف به حلیف
القرآن بودی چه هیچگاه از قرائت کلام مجید بر کنار نبودی
اما سبب خروج زید یکی برای طلب خون جناب سید الشهداء ع
بود و دیگر آنکه در ایام خلفای بنی امیه ارتکاب مناهی محرمات

و فسق و فجور چنان شیوع یافته بود که در هیچ زمانی آن شیاع
و اوضاع مشهود نبود قاضی و والی را هیچ اجتناب نمیرفت
و زید که فرزند امام و برادر امام و عم امام و صاحب مراتب
زهد و عبادت و غیرت و شجاعت بود این جمله را در دل میداشت
و بهر هنگام با هواخواهان میگفت و این آتش در کانون خاطرش
شعله همی کشید تا طاقت صبوری بروی دشوار گشت تا سموم بغض
و کین هشام بن عبد الملک نیز بر آن آتش دامن زنان گشت و جناب او را
بر خروج ناچار ساخت تا آنکه وقتی برای عرض شکایت از خالد بن
بن عبد الملک بن حرث ابن الحکم امیر مدینه بسوی هشام راه گرفت
و هشام او را رخصت بار حضور نداد و زید مطالب خویش را بدو
برنگاشت هشام در اسفل مکتوب او نوشت که بزمین خویش باز
گرد و زید می‌فرمود هرگز بسوی ابن الحرث باز نشوم تا آنکه بعد از مدتی
در آنجا بماند هشام رخصت داد تا بحضور او در آمد هشام گفت مرا
رسیده است که تو در طلب خلافت و آرزوی این منصب روز
می‌سپاری با آنکه تو را این مقام و منزلت نباشد چه تو فرزند
کنیزی هستی زید گفت همانا بر این کلام تو جوابی باشد گفت بگوی
زید گفت هیچکس نزد خداوند اولی نباشد از پیغمبری که او را مبعوث
داشت و او اسمعیل بن ابراهیم است و پسر کنیز باشد و خداوند
او را برگزید و حضرت خیر البشر را از صلب او پدید آورد تو چگونه
پست می‌خوانی مردی را که جدش رسول خدا و فرزند علی بن ابیطالب
هشام سخت بجوش و خروش آمد و گفت دست این را بگیرید
و بیرون برید پس زید را بیرون بردند و با نفری چند بجانب
مدینه روان داشتند تا از حدود شامش بیرون بردند و چون

ازوی جدا شدند زید بجانب عراق عدول فرمود و بکوفه درآمد و
مردم کوفه روی به بیعت او آوردند چون این خبر به هشام رسید نامه
بیوسف بن عمر که والی عراقین بود نگاشت که زید را از کوفه بحجت
برگیرد و در مدینه فرو گذارد خروج از کوفه را بتعلل همی بگذرانید و مردم شیعه
با وی مراودت همی کردند چندانکه توقف او در کوفه به پنجاه کشید
و یوسف بن عمر در حیره اقامت داشت پس کسی را بدو فرستاد
که لابد و لاعلاج ازین شهر بباید بیرون شد پس زید از کوفه بآهنگ
مدینه بیرون شد چون راه برگرفت مردم شیعه از دنبالش برفتند و همی
گفتند بکدام سوی میشوی با اینکه از جماعت ما صد هزار تن در حضرت
تو شمشیر می زنند و هم چنان با وی ازاینگونه سخنان بگذاشتند تا بکوفه
مراجعت کرد و جماعتی با وی بیعت نمودند از جمله ایشان سلمة بن کهیل
و منصور بن خزیمه و جماعتی دیگر بودند داود بن علی بن عبد الله بن
عباس با وی گفت ای پسر عم این کلمات و معاهدات مردم کوفه
تورا بغرور نفکند در آن کسان که در اهل بیت تو مخذول
شدند برای عبرت تو کافی است یعنی این مردم کوفه همان کسانند
که نامها به حضرت نوشتند و معاهدات نهادند و سرانجام او را تنها
گذاشتند و از اینگونه کلمات همی بگذاشت تا او را بطرف قادسیه
روانه ساخت و جماعت شیعه از عقب زید بسوی قادسیه شدند و
دیگر باره او را معاودت بکوفه دادند و با وی بیعت کردند بدوا
عقیب بسیر چهل هزار نفر از اهل کوفه با زید بیعت کردند و زید وجهه
خروج نمود در خلال این احوال طایفه از معارف کوفه که دست
بیعت داده بودند بسببی که در تواریخ مسطور است از قبول امامتش
برگشته بیعتش را شکسته گفتند امام زمان امام جعفر صادق علیه السلام

و زید آن طایفه را مخاطب گردانیده گفت یا قوم رفضتمونی یعنی
ای قوم ترک بیعت من نمودید و از راه یکطرف افتادید و بنابرین
سخن اسم رافضی بر شیعه اطلاق یافت بالجمله زید در شب اول
ماه صفر سال یکصد و بیست و یکم خروج کرده بعضی از بیعتیان بموجب
شرایعش پیوستند اما عدد آن جماعت از پانصد تجاوز نشد و
ازاین جهت غبار ملال بر حاشیه خاطر زید نشست و از بیوفائی
کوفیان در تعجب بود و یوسف بن عمر که حاکم عراق بود بر سر تلی
ایستاده فوج سپاه را متعاقب یکدیگر بحرب زید می فرستاد
و زید بمقاتله پرداخته لشکرش را منهزم میساخت چون مخالفان
در غایت کثرت بودند و موافقان در نهایت قلت عاقبت
یوسف غالب شده زید بن خزیمه و معویة بن اسحاق و زیاد بن عبد الرحمن
که از جمله رؤسای اصحاب زید بودند بشصت و هفت نفر شهادت
یافتند و رؤس ایشان را پیش یوسف بن عمر بردند و زید پای ثبات
افشرده جنگ می کرد و در آن اثنا تیری بر پیشانی مبارکش رسید
و از اسب در افتاد و خادمی او را بر دوش گرفته از میدان قتال
بخانه یکی از شیعیان برد و جراحی آورد که بمعالجه قیام نماید لاکن چون
زمان حیات او به نهایت رسیده بود کشیدن تیر و پریدن مرغ
روحش بریاض قدس منزل گزید ملازمان پوشیده و پنهان قبری
حفر کردند و جسد مطهرش را به خاک سپردند یوسف چند روزی سعی موفور
نمود از مدفنش نشان نیافت تا آخر الامر یکی از غلامان زید را
بقتل شدید تهدید کرد آن غلام از خوف جان او را نشان داد
یوسف جسد آن جناب را از قبر بیرون آورده فرمود تا
سرش را زد بهشام بردند و جثه او را بردار کردند و چهار سال

دست بگردن بسته بنزد تو نفرستم و خواستار مصالحت گشت و
بر ذمت نهاد که آنچه امام حسن فرماید باجابت مقرون دارد و اگرچه
امام حسن ع میدانست سخنان او از در کذب و غرور است لکن بیچاره بود زیرا
که از آن لشکر عظیم جز معدودی از اصحاب یار و یاوری نداشت و اگر کار
بجنگ میشد در اوّل حمله خون ایشان بهدر میشد و از شیعیان یکتن
بسلامت نمیجست پس مصالحه نامه مکتوب کرد بدین مضمون مصالحه کرد
حسن بن علی با معاویه پسر ابی سفیان بر اینکه بیرون کتاب خدا و سنت
رسول او و طریقت خلفا کار نکند و کسی را در سلطنت خود ولایت عهد
ننهد بلکه امر خلافت را دست باز دارد تا بعد از وی کار بشوری کنند
و بر اینکه مسلمانان در امان باشند خواه در شام و عراق خواه در یمن
و حجاز و بر اینکه اصحاب علی و شیعهٔ امین باشند بر جان و مال و زن
و فرزند و در این شروط ماخوذ است معاویه بعهد خدا و پیمان خدا و
بوفای اداء حقوق بندگان خدا بدانچه عطا کرده است خدا مر
ایشان را و بر اینکه معاویه طلب نکند از برای حسن ع و برادرش حسین و از
برای اهل بیت رسول الله داهیه و حادثه در ظاهر و باطن و نترساند
و بیم ندهد یکتن از اهل بیت را در افقی از آفاق و گواه گرفت بر اینجمله خدا را
و همنادیدگان قوم حاضر شدند و گواه گشتند پس عبد الله بن الحارث بن
نوفل بن عبد المطلب که مادر او هند دختر ابو سفیان بود پیش خواست
و مکتوب مصالحت را بدو سپرد و زیادت از شروط مکتوب شروطی
چند مقرر داشت که مردم معاویه سبّ علی علیه السلام ترک گویند و امام
حسن معاویه را امیر المؤمنین نخواند و هزار درهم باولاد هر یک از مقتولین
صفین و جمل بدهد و دیگر از شروط مصالحه آن بود که هر سال پنجاه هزار
درهم معاویه بحضرت امام حسن فرستد و از بیت المال کوفه پنج هزار درهم

که موجود است خاص امام حسن باشد و خراج دار ابجرد بجمله با امام حسن
گذارد با بجمله عبد الله بن الحارث با کتاب مصالحه از نزد امام حسن بیرون
شد و طی مسافت کرده بنزدیک معاویه آمد و او جواب تسلیم داد و شرط را
بر شمرد و معاویه آنجمله را بقدم قبول تلقی نمود و عبد الله بن الحارث و عمرو
بن ابی سلمه و عبد الله عامر و عبد الرحمن بن سمره را گواه گرفت و از آن
سوی عبد الله بن عامر و عبد الرحمن بن سمره را بحضرت امام حسن روان
داشت که آنچه فرمان کردی بپذیرفتم امیر المؤمنین علی را جز بخیر هیچکس
یاد نخواهد کرد و شیعیان آنحضرت را کس نخواهد آزرد آن شروط را بجمله
بر ذمت گرفت روز بیست و پنجم ربیع الاول سال چهل و یکم هجری امر مصالحه
استوار شد و کار بر معاویه استقرار یافت پس امام حسن از مداین طی
طریق فرموده وارد نخیله شد و معاویه نیز از آن سوی کوچ بر کوچ راه سپار
گشته در نخیله لشکرگاه کرد و این روز جمعه بود پس فرمان کرد تا مردم را
انجمن ساختند و از امام حسن خواهنده گشت که مردم را بیاگاهان
که من خلافت را بر معاویه تفویض نمودم آنحضرت برخواست و بر
فراز منبر صعود داد و خدای را سپاس بگفت و درود بر رسول او فرستاد
آنگاه فرمود ای مردم اگر بجوئید مردی را در شرق و غرب جهان که جدش
رسول خدا باشد بدست نتوانید آورد جز من و برادرم حسین ع و دانسته اید
که خداوند بسبب برکت جدم محمد شما را از ضلالت برهانید همانا
معویه با من طریق مخاصمت و مناجزت گرفت تا خلافت پیغمبر را که
میراث من است و حق من است از من بربایند و فرا دست گیرد من نگران
صلاح امت و قلع فتنه شدم شما با من بیعت کردید که با هر که صلح کنم از در
مسالمت باشید و با هر که خصمی آغازم طریق مخاصمت گیرید پشت
و روی این کار را نیک نگریستم دانستم که مصالحت با معاویه بر مقاتلت اختیار

کنم نیکوتر باشد و حفظ جان و مال مردم از خونریزی فاضلتر است و از این
عزیمت جز صلاح حال شما و سود شما نخواستم پس معاویه آهنگ کوفه
کرد و امام حسن ع و امام حسین ع و اهل بیت بمدینه رفتند تا آنکه سال چهل و نهم هجری
معویه عزیمت زیارت مکه کرد و از دمشق با جماعتی از صنادید شام طی
طریق کرده بمدینه آمد مردم مدینه او را پذیره کردند امام حسن نیز او را
دیدار کرد معویه حشمت و شوکتی عظیم در امام نگریست و مردم را نظاره
کرد که در راه او بعقیدت کامل از بذل مال و جان دریغ نخورند معویه را
بر حشمت آنحضرت حسد آمد و بترسید که با این مکانت و منزلت
که او راست دیگر باره در طلب حق خود بر آید لاجرم بدل آهنگ جهت
در قتل آنحضرت کر بست [illegible] قدرت نداشت که آشکارا در تقدیم
آن امر عظیم مبادرت نماید پس از در چاره بر آمده جعده بنت
اشعث را که ضجیع آنحضرت بود بمال مزید و وصال یزید فریب داد
و آن بد اختر جگر گوشه خیر البشر را بامید وصال یزید زهر خورانید و
و آنحضرت تا چهل روز در بستر ناتوانی جای داشت چون وقت
رحلت آنحضرت رسید حضرت امام حسین ع را حاضر کردانید
و ودایع امامت را با آنحضرت سپرد و فاطمه صغری موسوم بزبیده
دختر امام حسین ع را با قاسم تزویج فرمود و در روز بیست و هشتم ماه صفر سال
پنجاهم هجری روح مقدسش بریاض قدس خرامید و عمر مبارکش چهل و
شش سال بود و زمان امامت هشت سال و چهار ماه و شانزده روز بود
در بقیع نزد جده اش فاطمه بنت اسد مدفون گشت جعده بامید مواعید نزد
معویه رفت از او انتقام کشیده و گفت تو چنان شوهری را قدر ندانستی
چنین نیز نشائی و او را از خود براند و بمطلب نرسیده تا جاهلان بدانند
که کس بر بدکاری سود نکند و کار آخرت هنوز در پیش است خدا داناست

برآنکه در این قضیه با او چها خواهد رفت بالجمله شمایل با کمال حضرت امام حسن ع
سفید پوست لبهای سرخ با نزاکت چون گل سرخ چشمها فراخ در غایت
سیاهی و شهلائی روی مدور محاسن سیاه موی مجعد بوی معطر ابروی
مزجج مقوس و رشته موی نازکی از میان سینه تا بروی ناف کشیده
محاسن نه بسیار انبوه و نه بسیار تنک مفصلها و بندهای بدن مبارکش
قوی و تنومند ما بین منکبین گشاده قامت چهار دانگ نه بسیار بلند و
نه بسیار کوتاه تمام اعضا و حرکات و سکنات خوش نما و نیکوترین
خلایق بود در صورت از کمر ببالا برسول خدا مشابهت داشت و
از کمر بپائین با امیر المؤمنین علی علیه السلام —

خیابان اول در ذکر عدد اولاد و اعقاب حضرت امام حسن ع و شجره سادات حسنی

مکشوف باد که در شمار فرزندان امام حسن ع
علمای اخبار و محدثین هر یک بنهجی سخن رانده اند و عقیدتی باز نموده اند
که شرح آنجمله در این مختصر نگنجد اکنون بآن ترتیب که در ارشاد شیخ مفید
مسطور است اشارت میرود بدانکه شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد
میفرماید که حضرت امام حسن علیه السلام را هشت تن پسران و هفت
دختران بودند اما پسران اول زید دوم حسن مثنی سوم حسین اثرم
چهارم طلحه پنجم عبد الله ششم قاسم هفتم عبد الرحمن هشتم عمر
اما دختران اول ام الحسن دوم ام عبد الله سوم ام سلمه چهارم
رقیه پنجم رمله ششم فاطمه هفتم فاطمه صغری ازانجمله اسامی اولاد
امام حسن ع علیه السلام است و شرح حال هر یک را بنام و نشان
در ذیل نگاشته میشود —

خیابان دوم حال زید

نخستین پسر امام حسن ع است کنیت او ابو الحسن است و او بزرگتر از
برادرش حسن مثنی است و او در سفر عراق ملازمت عم خود حضرت

امام حسین علیه السلام را نصرت نمود و بعد از شهادت امام حسین ع کاهی که عبد
الله زبیر دعوی دار خلافت گشت با او بیعت کرد و بنزد او بشتافت
از بهر آنکه خواهرش ام الحسن بعبد الله زبیر شوی کرده و چون عبد الله بن
زبیر را بکشتند خواهر خویش برداشته از مکه بمدینه آورد و او متولی صدقات
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و او در میان مکه و مدینه
در ارض حاجر نزدیک بثغره وفات یافت و جسدش را در بقیع به
خاک سپردند و مدت زندگانی او را جماعتی صد سال و گروهی نود و
پنجسال گفته‌اند در خبر است وقتی که سلیمان بن عبد الملک در مسند
خلافت جای گرفت بحاکم مدینه نوشت که زید را از تولیت صدقات
رسول خدا عزل کن حاکم مدینه زید را از تولیت صدقات عزل کرد و دیگری را
متولی ساخت آنگاه که خلافت بعمر بن عبد العزیز رسید بحاکم مدینه
رقم کرد که زید بن حسن شریف بنی هاشم است رد کن صدقات رسول
خدا را با او پس دیگر بار تولیت صدقات با زید تفویض یافت اما
دوم پسر امام حسن حسن مثنی در خبر است که حسن مثنی خواست دختر
امام حسین ع را از بهر خود تزویج کند چون اینخبر بسید الشهداء رسید او را
طلب فرمود و گفت اینک فاطمه و سکینه دختران منند هر یک را خواهی
با تو کابین کنم حسن را شرم مانع شد تا چیزی گوید سر فرو داشت و سخن نکرد
امام حسین ع فرمود دختر خود فاطمه را که با مادرم شبیه تر است با تو کابین
بستم ابو نصر بخاری گوید فاطمه را با حسن تزویج فرمود و از وی سه پسر
آورد نخستین عبد الله دوم ابراهیم و سیم حسن نام داشت بالجمله
حسن مثنی زوجه خود فاطمه را نیک دوست میداشت و فاطمه نیز با او
مهربان بود و حسن مثنی سی و پنجسال داشت که در مدینه جهان را بدرود نمود
و او را در بقیع غرقد بخاک سپردند بالجمله حسن مثنی متولی صدقات امیر

المؤمنین علی علیه السلام در حیات خویش این امر را با من تفویض فرموده
و من شرایط امر او را تغییر ندهیم و داخل نسکنم در این خدمت کسی را که او
اجازت نفرموده حجاج گفت او را داخل کردم و با تو شریک ساختم
حسن دیگر سخن نکرد و بی آنکه حجاج را آگهی دهد سفر شام فرمود و بر باب عبد
الملک حاضر شد و طلب بار فرمود چون باریافت حاضر مجلس عبد
الملک شد و شرط تحیت بجای آورد عبد الملک حسن را ترحیب گفت
و نیک بنواخت و گفت از بهر چه این طریق بعید را پیمودی حسن قصه حجاج را
بشرح باز گفت عبد الملک گفت این حکومت از برای حجاج نیست و
او را مکتوب کرد که در امر حسن داخل مشو و حسن را بعطایای وافر بنواخت
و رخصت مراجعت داد و حسن مثنی در یوم طف ملازمت رکاب عم
خود امام حسین علیه السلام را داشت و در روز عاشورا زخم فراوان
یافت و در میان کشتگان در افتاد گاهی که سر شهدا را از تن بر میگرفتند
خواستند تا سر او را نیز برگیرند و او را هنوز رمقی بود در تن اسماء خارجه که
خال او بود گفت او را بجای گذارید تا خود در گذرد و او را بجای گذاشتند
و چون عبید الله زیاد آگاهی یافت گفت پسر خواهر ابی حسان را با او گذارید
این سخن از بهر این گفت که مادر حسن خوله دختر منظور از قبیله فرازه بود
بالجمله اسماء که کنیت با بو حسان بود حسن مثنی را بکوفه آورده مداوا کرد تا
صحت یافت و از آنجا روانه مدینه شد پسر سوم حضرت امام حسن ع
حسین اثرم بود و اثرم آنکس را گویند که یکی از چهار دندان پیشین او
شکسته باشد پسر چهارم حضرت امام حسن علیه السلام طلحه و
بزرگ مردی بود بجود و جودت بلند آوازه گشت چنانچه او را طلحة الجود
لقب دادند پسر پنجم حضرت امام حسن علیه السلام عبد الله
ابو الغنایم نسابه میگوید عبد الله کنی بابوبکر بود و در یوم طف بدست



نامردی از بنی عدی شهید شد — پسر ششم حضرت امام حسن علیه السلام
قاسم است او نیز در رکاب امام حسین علیه السلام شهید شد و امام حسین عم
دختر خویش زبیده را از برای او تزویج کرد — پسر هفتم حضرت امام حسن ع
عبد الرحمن است و او در رکاب امام حسن ع بسفر حج کوچ میداد و محرم بود
در منزل ابوا مریض شد و جهان را بدرود کرد و امام حسن علیه السلام او را کفن
فرمود و چهره اش را بپوشانید و همچنان بخاک سپرد — پسر هشتم حضرت
امام حسن علیه السلام عمر بن الحسن است و او در یوم طف در میان
اهل بیت امام حسین ع جای داشت و صغیر بود اهل بیت او را بشام
کوچ دادند یکروز یزید پلید او را گفت میتوانی با پسر من عبد الله مصارعت
کنی و بکشتی زور آزمائی کنی گفت از من کار کشتی نیاید و نیروی مصارعت
نیست اگر خواهی کاردی مرا عطا کن و عبد الله را نیز باید کاردی داد تا هر دو
بمبارزت بیرون شویم اگر مرا کشت با جدم رسول خدا ملحق خواهم شد
و اگر من کشتم او را او نیز با جدش ابی سفیان ملحق میشود یزید چون این کلمات
بشنید لختی در او نگریست گفت از مار جز مار بچه نزاید آنگاه گفت نگران
شوید که بحد رشد و بلوغ رسیده یا هنوز کودک است پس نگران شدند
و گفتند هنوز مکلف نیست لاجرم از قتل او دست باز داشت
با اهل بیت او را بجانب مدینه مراجعت دادند — خیابان سیم
در ذکر دختران حضرت امام حسن علیه السلام از دختران حضرت
امام حسن ع آن چند تن که شوی کرده اند نامبردار میشود نخستین ام الحسن است
از جانب مادر نیز با زید خواهر بود و بحباله نکاح عبد الله بن زبیر در آمد و بعد از
قتل عبد الله او را زید بمدینه آورد و دختر دوم حضرت امام حسن علیه السلام
ام عبد الله است و او بحباله نکاح امام زین العابدین علیه السلام در آمد و
تواند بود که نام ام عبد الله فاطمه باشد بالجمله از امام زین العابدین چهار

پسر آورد یکی حسن و دیگر حسین و سه دیگر امام محمد باقر ع چهارم عبد الله الباهر
و ام عبد الله سخت بزرگوار بود و مستجاب الدعوه — دختر سوم ام
سلمه است ابو اسحاق عمری نسابه گوید ام سلمه بحباله نکاح عمر بن
امام زین العابدین علیه السلام در آمد دختر چهارم حضرت امام حسن ع
رقیه است و او بعمرو بن منذر بن زبیر بن العوام شوی کرد —
خیابان چهارم در ذکر ثمره شجره نسب فرزندزادگان حضرت امام حسن ع
مکشوف باد که از دختران امام حسن ع بیرون این چهار تن که مرقوم افتاد
هیچیک را شوی نبوده و از ایشان خبری نرسیده و از پسران امام
حسن ع بیرون چهار تن هیچیک فرزند نیاوردند اوّل حسین اثرم دوم عمر
سوم زید چهارم حسن مثنی اما از حسین اثرم و عمر فرزند متولد شد لکن
نپائیدند و نسل ایشان منقرض شد و اولاد امام حسن ع از زید و حسن مثنی
بجای ماند لاجرم سادات حسنی تماما بتوسط زید و حسن مثنی با امام حسن
پیوسته میشوند اکنون در این مجموعه ابتدا میکنیم بذکر اولاد ایشان
و بطنا بعد بطن نمودار میسازیم تا سلسله سادات حسنی پراکنده نشود
چون زید پسر بزرگتر است ذکر اولاد او را مقدم میداریم —
خیابان پنجم در ذکر ثمره شجره نسب فرزندان زید بن امام حسن ع
بدانکه زید مکنی بود بابو الحسن چه پسرش را حسن نام نهاده بود ابو نصر بخاری
گوید لبابه دختر عبد الله بن عباس بن عبد المطلب را که حضرت عباس بن
علی بن ابیطالب ع تزویج فرموده بود چون عباس در کربلا شهید شده بود
زید بن حسن او را کابین بست و از وی دو فرزند آورد یکی پسر و او را
حسن نامید و آن دیگر دختر و او را نفیسه نام نهاد و نفیسه را ولید بن
عبد الملک تزویج کرد و از وی فرزند آورد و از اینجاست که چون
زید بر ولید بن عبد الملک در آمد او را بر سریر خویش جای داد و سی

هزار دینار دفعةً واحدةً عطا کرد و ابو الحسن عمری که از علمای
نسابه است میگوید نفیسه بنکاح عبد الملک در آمد و حاملاً در مصر
وفات کرد و مردم مصر او را بمکانتی عظیم یاد کنند و با او سوگند
خورند و قبر او زیارتگاه است — خیابان ششم در ذکر حال

حسن بن زید بن امام حسن ع و اولاد و اعقاب او

ذکر حسن بن زید

حسن بن زید مکنی بود با بو محمد و او را منصور دوانیق حکومت مدینه داد و او اول
کس است از علویین که بسنت بنی عباس جامه سیاه پوشید و هشتاد
سال زندگانی یافت و زمان منصور و مهدی و هادی و رشید را دریافت
و این حسن بن زید با بنی عم خود عبد الله محض و پسرانش محمد و ابراهیم
بیسنونتی داشت و این هر سه حسن را مدح میکنند و او را بر بنی اعمام
تفضیل میگذارد در خبر است که سر ابراهیم بن عبد الله بن حسن
مثنی را نزد منصور آوردند حسن بن زید حاضر مجلس بود منصور گفت که می
شناسی صاحب این سر را حسن گفت می شناسم و بگریست
منصور گفت من دوست نداشتم که او مقتول شود لکن او خواست
سر مرا از تن دور کند من سر او را برگرفتم و حسن بن زید را هفت پسر بود
اول قاسم و او بزرگترین اولاد حسن است و مادرش ام سلمه دختر
حسین اثرم قاسم مردی پارسا و پرهیزکار بود با تفاق محمد بن عبد الله بن
حسن مثنی در بین احجار زیت مقتول شد دوم علی مادر او ام ولد است
کنیت ابو الحسن و لقب او شدید است و او در حبس منصور وفات یافت
سیم زید کنیت او ابو طاهر مادرش ام ولد نوبیه چهارم ابراهیم
کنیت او ابو اسحاق پنجم عبد الله مادرش ام رباب دختر بسطام
شیبانیه کنیت او ابو زید ششم اسحاق ملقب بجوکبی مادرش ام ولد
بخاریه و اعور بود هفتم اسماعیل مکنی با بو عبد الله و او کوچکترین

اولاد زید بن حسن بود و فرزندان زید همگی فرزند آوردند اما ابو نصر نسابه
گوید ابراهیم و عبد الله بلا عقب بودند و از پنج تن دیگر فرزندان پدید آمدند

خیابان هفتم در ذکر فرزندان حسن بن زید بن امام حسن ع

نخستین از پسران هفتگانه حسن بن زید قاسم است و او را شش فرزند
بود چهار پسر اول عبد الرحمن الشجری دوم محمد بطحانی سیم حمزه چهارم
حسن اما دختران اول خدیجه و او با ابن عم خود عبد العظیم علی الشدید
شوی کرد دوم عبیده و او نیز در حباله نکاح پسر عم خود طاهر بن
زید بن حسن در آمد گویند حسن بن قاسم را فرزندی بود بنام حسین و
او سفر دیلم کرد و از وی خبری باز نشد اما شیخ شرف نسابه گوید قاسم
بن حسن بن زید را سه پسر افزون نبود و آن محمد بطحانی و عبد الرحمن شجری
و حمزه است و او را پسری نبود که حسین نام داشته باشد تا از وی
پسری متولد شود بنام حسین و سفر دیلم کند اما در ولد آوردن حمزه شیخ
شرف نسابه و ابو الحسین بن دینار اسدی و ابن خداع اتفاق دارند
و نخستین پسر حمزه علی نام داشت و مادر او فلانه دختر علی بن الشدید
و فرزند دیگرش که حسین است و مادرش ام ولد و پسر دیگرش محمد
نام داشت مادر وی نیز ام ولد است و او را سه دختر بود اول
ام علی دوم ام الحسین سیم آمنه آمنه را جعفر بن عبد الله جعفر بن
محمد بن حنفیه تزویج کرد و از او دختری آورد و ام الحسین با محمد بن امام
جعفر الصادق ع کابین بست و ام علی را ابن الارقط بنکاح
در آورد ابو الحسن عمری نسابه گوید حمزه را یک دختر دیگر بود میمونه
نام و او را زید النار برادر حضرت امام رضا ع تزویج کرد اما علی بن
حمزه بن قاسم فرزندی آورد و او را محمد نام گذاشت و از او خبری
بجای نماند اما الحسین بن حمزه بروایت عمری فرزندان او در اراضی یمن

سکون نمودند اما محمد بن حمزه سه پسر آورد نخستین بنام پدر خود حمزه
نام نهاد دوم حسن سیم عبدالله و از این سه برادر حمزه و حسن
باتفاق عم خود حسین بن حمزه در حبش کوکبی مقتول شدند و از فرزندان
محمد بن حمزه نشان ولدی و عقبی نیست و جماعتی از سادات
در قزوین و دیلم خود را منسوب میدارند بعلی و محمد

ذکر اولاد محمد بطحانی

خیابان هشتم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ نسب جماعتی از سادات که نسب
ایشان پیوسته میشود با محمد بطحانی بن قاسم بن زید بن
امام حسن علیه السلام بدانکه مذکور شد که قاسم بن حسن بن زید بن امام
حسن را سه پسر بود یکی حمزه و اولاد او را چندانکه از وی خبری رسیده
باز نمودیم و دیگر محمد بطحانی و عبدالرحمن شجری است و ایشان پدر قبایل
و صاحب اولاد و عشیرتند اول ابتدا میکنیم بذکر اولاد محمد بطحانی
همانا ابو الحسن عمری نسابه سند با بو الغنائم میرساند که محمد بطحانی
مرد فقیهی بود و او را سه دختر و نه تن پسر بود اما دختران یکی فاطمه دوم
مبارکه سوم خدیجه نام داشت اما پسران اول احمد دوم ابراهیم
سوم عبدالرحمن چهارم علی پنجم هرون ششم علیسی هفتم قاسم
هشتم نیز ابراهیم نهم موسی و از فرزندان اولاد احمد منقرض شد
و از دو ابراهیم نخستین بلاعقب بود و هفت تن دیگر پسران او صاحب

ذکر اولاد عبدالرحمن بن محمد بطحانی

فرزند بودند نخستین عبدالرحمن بن محمد بطحانی ابو الغنایم گوید در شجره
ابی عدی یافتم که عبدالرحمن دو پسر آورد اول جعفر دوم علی اما علی زیاده
از یک فرزند نیاورد و آنرا محمد نام بود اما جعفر فرزندی آورد و او را
احمد نام نهاد و احمد سه پسر آورد اول طاهر و او در طبرستان متولد
شد دوم علیسی و او در مملکت ری بوجود آمد سوم محمد ابو الحسن عمری
گوید ما از برای عبدالرحمن ولدی ندانیم لکن جماعتی خود را باو نسبت

ذکر اولاد علی بن محمد بطحانی

کنند از جمله ناصر الدین علی بن مهدی بن محمد بن حسین بن زید بن محمد بن احمد
بن جعفر بن عبدالرحمن بن محمد بطحانی — و دیگر علی بن محمد بطحانی
بروایت ابن دینار او را هفت ولد بود سه دختر اول مبارکه دوم
خدیجه سوم فاطمه و چهار پسر داشت اول قاسم در طبرستان
اقامت نمود دوم حسین اطروش و او در جرجان سکون فرمود سوم
علی او نیز در جرجان فرزند آورد چهارم محمد وی ساکن طبرستان
گشت از وی پسری محمد نام و دختری فاطمه نام سفر طبرستان کردند
و در آنجا ولد آوردند ابو الحسن عمری گوید بخط ابو منذر نسابه دیدم
که فرزندان حسین بن علی بطحانی را بنو الشدید رقم کرده بود و بعضی
روایت کرده اند که محمد بن علی بن محمد بطحانی را نیز شدید لقب داده اند
و اولاد او را در کوفه و بغداد بنو الشدید گویند و حسین اطروش بن علی بن
محمد بطحانی را هفت ولد بود و دو دختر یکی فاطمه و دیگر خدیجه
و سه پسر آورد اول زید دوم محمد سوم احمد و نسل ایشان منقرض
شد و دو تن از پسرانش عقب آوردند یکی علی مکنی بابو الحسن و دیگر
قاسم و علی را پسری بود بنام حسین و حسین را دو پسر بود یکی احمد و
دیگر محمد — اما هرون بن محمد بطحانی را هفت فرزند بود و دو دختر
یکی امامه و دیگر خدیجه حسین بن دینار نسابه گوید که خدیجه بحباله نکاح
عبدالله بن عبیدالله بن علی الطیب بن عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی
در آمد و از وی دختری آورد بنام ام کلثوم بالجمله پسرهای هرون
پنج تن بودند اول محمد دوم علی سوم حسن چهارم حسین پنجم
قاسم اما علی بن هرون در بلاد ترک افتاد و حسن در کوفه فرزند نیست
و فرزندی آورد از بنت ابو العزیز بنام علی و کنی بابو علیسی اما محمد
بروایت ابو الغنایم ساکن مدینه گشت و از وی دو دختر و دوازده پسر

آمد اما پسران اوّل داود اکبر دوّم داود اصغر سوّم ابراهیم چهارم حسن پنجم
یحیی ششم اسحق هفتم محمد هشتم علی نهم حمزه دهم قاسم یازدهم حسن
دوازدهم علیسی اما داود اصغر به نیور عراق متوطن شد و علی مکنّی بابوتراب بود و حمزه
در ری و طبرستان فرزند آورد و علیسی در ری آورد و از وی حمزه متولد شد و محمد پسری آورد
بنام حسین و او در کوفه سه پسر آورد و سه دختر اما دختران یکی ام علی و او در قزوین
جست و دیگر فاطمه و دیگر ام الحسین و از پسران اوّل حسن معروف باخی عمریه و عمریه خواهر
اوست از جانب مادر و نامش کلثوم است و دختر عبد الله بن عبید الله
بن علی الطیب مذکور بروایت عمری نسابه حسن بن حسین را فرزند نبود
دوّم علی مکنّی بابوعلیسی ابو الغنایم گوید اولاد او را که جماعتی بود در کوفه
بنو غریزه گفتند سوّم هرون الاقطع مادر او رازیه نام داشت و او
در ری فرزندان آورد و از اولاد اوست احمد بن حسین بن هرون
الاقطع ملقب بسیّد المؤیّد و برادرش یحیی مکنّی بابوطالب و ملقب
بسیّد الناطق الحق و ایشان معروف بودند بابناء هرونی در
طبرستان و دیلم میزیستند و دیگر از اولاد محمد بطحانی علیسی است
و او در کوفه میزیست و مردی بزرگ و رئیس بود و بیت و یکتن فرزند
داشت پنج دختر اوّل زینب کبری دوّم ام الحسین سوّم ام سلمه
چهارم ام علی پنجم زینب صغری و شانزده تن پسر داشت اوّل
یوسف دوّم عبد الله سوم صالح اکبر چهارم یحیی پنجم حسین اکبر
ششم احمد اکبر هفتم محمد اکبر هشتم حمزهٔ اکبر نهم داود دهم احمد
اصغر یازدهم صالح اصغر دوازدهم حسن سیزدهم حمزهٔ اصغر چهاردهم
علی پانزدهم حسین اصغر شانزدهم محمد اصغر اما یوسف در جرجان
وفات یافت و عبد الله در طبرستان درگذشت و احمد
مکفوف گشت اما محمد ملقب باکبر شد و محمد اصغر مکنّی بابوتراب بود

و در بلخ سیّدی جلیل و جمّ المحاسن بود اما حمزهٔ اکبر و حمزه اصغر در طبرستان
مقتول شدند بالجمله از فرزندان علیسی دو تن را نسل منقرض بود و حسین که مکنّی
بابومحمد بود سفر سجستان کرد و اندو خبری باز نیامد و اولاد صالح اصغر نیز
منقرض و بروایتی دختری از او آمد لاجرم بروایت بصریین چهار تن از اولاد
علیسی عقب آوردند اوّل حمزه الاصغر دوّم ابوتراب علی النقیب سیّم
ابوعبد الله الحسین چهارم ابوتراب محمد اما حمزه اصغر که در طبرستان
مقتول شد شش تن فرزند آورد سه دختر اوّل میمونه دوّم مبارکه سیّم
صفیه اما پسران اوّل علیسی مکنّی بابوعلی الشریف النقیب بطبرستان و
او در ری فرزند آورد و از اولاد اوست حمزة بن محمد بن حمزة بن علیسی
مکنّی بابوعلی دوّم قاسم بن الاعرج که معروف بود بمیمون در طبرستان
فرزند آورد اوّل احمد دوّم حمزه سیّم قاسم چهارم اسماعیل پنجم زید
اینجمله فرزندان حمزه اصغر بودند اما ابوتراب علی بن علیسی بن محمد بطحانی
پنج تن ولد آورد چهار پسر آورد اوّل داود دوّم حسین سیّم سراهنگ
چهارم محمد و یک دختر اما داود در کتاب عمدة الطالب فی نسب
آل ابوطالب مسطور است که داود بن علی بن علیسی در نیشابور اقامت
فرمود و چهار پسر آورد اوّل حمزه و او از نیشابور سفر کرد و در بلده خجند
سکون اختیار نمود دوّم محمد سیّم احمد چهارم حسین مکنّی بابوعبد الله
و ملقب بمحدّث ابوعبد الله محدّث نیز فرزندان آورد اوّل محمد اکبر
مکنّی بابوالحسن دوّم محمد اصغر مکنّی بابوعلی سیّم زید مکنّی بابوالقاسم اما محمد
اکبر در نیشابور پسری آورد بنام حسن و حسن سه پسر آورد یکی هبة الله مکنّی
بابوالبرکات و آن دیگر عبد الله مکنّی بابوالقاسم سه دیگر داود اما محمد اصغر
پسری آورد بنام حسن مکنّی بابومحمد و پسری دیگر آورد بنام حسین مکنّی بابو
عبد الله و پسر دیگر آورد بنام داود مکنّی بابوجعفر اما زید را فرزند نماند و نسل او

منقرض شد و بروایتی حسن بن محمد اکبر را دو پسر بود یکی داود و آندیگر محمد و محمد را
چهار پسر بود اوّل محمد دوّم احمد سه دیگر علی چهارم اسماعیل و محمد بن محمد بلا
عقب بود امّا داود را پسری بود بنام زید و او را چهار بود نخست زید دوّم
سرآهنگ سیّم علی چهارم کناکی و اسم کناکی محمد است و کنیت ابوعبدالله
است و سراهنگ را نیز فرزندی بود بنام مظهر و مظهر را فرزندی بود بنام
حسن و زید بن زید را نیز فرزندی بود بنام محمد امّا ابوعبدالله الحسین بن علیعیسی
دختری آورد که او را ام الحسین میخوانند و دو پسر آورد یکی محمد و آن
دیگر علی امّا علی سه ولد آورد یکی در قم و دیگر در ری سه دیگر در اوند
کاشان امّا محمد مکنی بود بابوعبدالله در بلخ و طبرستان مشهور بمکاری
و معروف به شد بود و او پانزده فرزند آورد دو دختر یکی ملیکه
و آندیگر سکینه در کرمان متولد شد امّا پسران اوّل امیرکا و او بلا
عقب است دوّم سراهنگ مکنی بابونصر و او در سیراف که مدینهٔ
بود در ساحل بحر و فرضهٔ بحر هند بود مقتول گشت و عقبی نداشت
سیّم ابوعلی عیسی چهارم حسین الاکبر پنجم حسین الاصغر ششم
علی مکنی بابوطالب هفتم زید الاکبر هشتم زید الاصغر نهم محمد
دهم قاسم یازدهم حمزه دوازدهم احمد سیزدهم علی الاکبر المکاری
امّا نسل عیسی منقرض شد امّا حسین اکبر بروایتی دو پسر آورد یکی محمد و
آن دیگر عبدالله و عبدالله نیز چهار پسر آورد یکی محمد و دیگر حسن
سه دیگر جعفر و چهارم حسین امّا علی که مکنی بود بابوطالب فرزندی در
قم آورد امّا محمد بن محمد شد بود دو ولد آورد یکی در بلخ و آندیگر در
طالقان امّا حمزه پسری آورد در جرجان بنام علی و علی پنج پسر آورد
یکی حمزه دوّم قاسم سه دیگر احمد چهارم اسماعیل پنجم زید و بروایتی از برای
حمزه دو پسر بود یکی عیسی و آندیگر قاسم و عیسی در بخارا دو پسر آورد یکی

علی و آندیگر حمزه و همچنان حمزه دو پسر آورد یکی زید و آن دیگر محمد و از
محمد نیز پسری آمد که حمزه نام داشت امّا قاسم پسری آورد که عیسی نام
داشت و عیسی دو پسر آورد یکی علی و آندیگر حمزه امّا احمد در شیراز فرزند آورد
امّا علی اکبر مکاری در بغداد و جز بغداد فرزندان آورد و بنی شد بود در
ری و همدان فراوان شدند امّا محمد اصغر پسر عیسی که مکنی بود بابوتراب در
بلخ نشیمن داشت ده تن ولد آورد پنج دختر اوّل درّة نام داشت
و او بحبالهٔ نکاح ابن مرعش در آمد دوّم زینب سه دیگر نقیّه چهارم
رقیّه پنجم فاطمه و پنج پسر داشت اوّل قاسم اکبر دوّم قاسم اصغر
سیّم عیسی چهارم علی پنجم احمد امّا قاسم اکبر دختران آورد در
بلخ و هند امّا قاسم اصغر فرزندان آورد در طبرستان امّا عیسی
مکنی بابوالحسن بود در بلخ فرزند آورد امّا علی ابن منذر گویند معروف شد
بمهدی و در بلخ و ری فرزند آورد امّا احمد در بلخ صاحب ولد شد از جمله فرزندان
عیسی بن محمد بطحائی بود و دیگر از پسران محمد بطحائی موسی است مادر او
ام ولد است و او یکتن از سادات مدینه است و او را سه دختر بود یکی
فاطمه دوّم خدیجه سیّم نقیّه و ده تن پسر داشت اوّل ابراهیم دوّم زید
سیّم یحیی چهارم احمد پنجم حسن ششم محمد اکبر هفتم محمد الاصغر هشتم علی
نهم حسین دهم حمزه امّا ابراهیم صاحب فرزند بود امّا زید ولد آورد امّا
یحیی او نیز فرزند آورد امّا احمد در طبرستان صاحب فرزندان گشت
امّا حسن در حبس مخزومی وفات کرد و او را فرزندی نبود الّا دختری و او را
ام الحسن میخوانند مادر او حمیده نام داشت علی بن الحسین نسابه گوید
حسن را پسری بود بنام احمد امّا محمد الاصغر در خراسان فرزندان آورد امّا
علی ابوالغنائم نسابه گوید در مکه در حبس مخزومی وفات کرد و او را پسری
بود بنام محمد و صاحب ولد گشت امّا حسین از مدینه فرزند آورد و از

پسرهای اوست علی و احمد اما محمد اکبر نیز صاحب ولد گشت اما حمزه
در مدینه سکونت داشت و او دختری آورد که ام الحسین بلبنا میدیدند
و پسری آورد بنام حسن مکنّی بابوزید معروف بابن زبیریه و از برای
او در مصر و دیگر بلاد فرزندان بود از فرزندزادگان و نتایج حمزه است
محمد بن حسن بن داود بن حسن بن حمزه ملقب بعم و حسن بن داود پسری
داشت بنام عبدالرحمن و عبدالرحمن را پسری بود محمد نام و داود بن
حسن را سه پسر بود اوّل عبدالله دوّم ابراهیم سیّم دیگر حسین
و از فرزندان حسن بن حمزه است اوّل اسماعیل دوّم احمد سیّم زید
چهارم محمد اما اسماعیل بن حسن را دو پسر بود یکی علی و آن دیگر یحیی
و همچنان احمد را دو پسر بود یکی موسی و دیگر جعفر و محمد را پنج پسر بود
اوّل عبدالله دوّم حسین سیّم اسماعیل چهارم قاسم پنجم علی ابن
جمله اولاد موسی بن محمد بطحائی اند و پسر دیگر او ابراهیم بن محمد بطحائی
است و او معروف شد بشجری و او در مدینه ریاستی داشت
و او را دو دختر بود یکی فاطمه و آن دیگر ام الحسین و نه پسر داشت
اوّل علی دوّم زید سیّم قاسم چهارم احمد پنجم عبدالله ششم
محمد اصغر هفتم حسن هشتم حسین نهم محمد الکوفی اما علی معروف
بابن شجری بود اما زید بلا عقب وفات یافت اما احمد عقب
آورد و مضروب شد بهزار تازیانه و او خروج کرد اما محمد اصغر
بلا عقب وفات یافت اما عبدالله مکنی بود بابو محمد و در مدینه فرزند آورد
و بروایتی منقرض شد اما حسن در مدینه جای داشت ابوالغنائم گوید
در جحفه و کوفه فرزند آورد اما حسین در مدینه سکونت داشت و اولاد او
در مصر و دیگر بلاد افتادند و از فرزندگان اوست جعفر و حسن پسران
حسین بن جعفر بن حسین اما محمد معروف شد به بطحائی و او بهترین اولاد

ابراهیم بود و مکانتی بسزا داشت و نه تن پسر داشت اوّل حمزة الاکبر
دوّم حسن مصاب سیّم ابراهیم اصغر چهارم عبدالله پنجم احمد ششم
حمزة الاصغر هفتم ابراهیم اکبر هشتم علی المصاب نهم جعفر اما حمزه
اکبر بلا عقب وفات یافت اما حسن مصاب در طبرستان وفات
یافت و فرزندان او در سوراء که موضعی است نزدیک بغداد ساکن شدند اما ابراهیم اصغر
پسری آورد اما عبدالله مکنی بود بابو محمد پسری در کوفه آورد بنام محمد اما حمزه مکنی بود
بابوالقاسم و بکدخالقب داشت و فرزندان او در کوفه و بصره افتادند پسری
داشت بنام محمد و او را چهار پسر بود اوّل حمزه دوم محمد سیّم حسن
چهارم ابراهیم اما ابراهیم اکبر در کوفه فرزند آورد اما علی المصاب
کنیت او ابوالحسن است و لقب او طیخ او در کوفه و بصره فرزند آورد
اما جعفر مکنّی بابو عبدالله است جماعتی از فرزندان او در کوفه و بصره
و بغداد و عراق افتادند و از نتایج فرزندان اوست حسن بن جعفر
بن علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن ابراهیم بن محمد بطحائی و او نیز فرزندان
آورد جعفر و حسین و زید فرزندان محمد بن جعفر بن محمد بن ابراهیم است
اینجمله فرزند ابراهیم بن محمد بطحائی اند و پسر دیگر محمد بطحائی قاسم است
و قاسم هروی فقیه بود و در مدینه ریاست داشت و او را یک دختر
بود معروف بام الحسن و شش پسر داشت اوّل عبدالرحمن دوّم
محمد سیّم حسن چهارم احمد پنجم حمزه ششم ابراهیم اما احمد در
طبرستان سکون اختیار کرد و او را دو دختر بود یکی خدیجه و دیگر فاطمه
و هشت پسر داشت اوّل قاسم دوّم طاهر سیّم حسین چهارم حسن
پنجم میمون ششم زید هفتم محمد هشتم ابراهیم اما طاهر او را صاحب
زنج گشت و او را فرزند بود اما حسن معروف است ببصری ساکن
همدان بود دو فرزند آورد یکی علی و دیگر محمد و نسل او منقرض شد و در

بصره وفات کرد اما علی مکنّی بابو الحسن بود وی نیز بلا عقب وفات کرد اما محمد کنیت او ابو جعفر است و او در همدان فرزند آورد اما حسین کنیت او ابو عبد الله است و معروف باخی مسمعی چون مسمعی برادر رضاعی او بود باین لقب مشهور شد و از وی فرزند و فرزند زاد گان در همدان و اصفهان و دیگر بلاد فراوان شدند و از اولاد اوست علاء الدوله صاحب همدان و برادر زاده اش سیّد تاج الدین عارف مجرّد غازی بعد از تحصیل علوم دنیا را پشت پای زد و در شیراز طریق تجرّد پیش گرفت و از جامه جز ساتر عورت اختیار نکرد در ما وراء النهر سرای جاودانی شتافت و ازین قوم است ابو الحسن محمّد بن علی الهمدانی هو محمد بن علی بن الحسین بن الحسن بن احمد بن قاسم و او در بخارا وطن گرفت و مشهور بود بوصی چه وصی امیر الشدید سامانی بود و او را امیر الرضی سامانی بنزد فخر الدین بویه برسالت فرستاد چون وارد ری شد و او را صاحب بن عباد ملاقات کرد گفت مرحباً الف مرحب بالرسول ابن الرسول و الوصی ابن الوصی بالجمله ابو عبد الله الحسین اخی مسمعی پسری آورد بنام علی مکنی بابو الحسین صاحب بن عباد دختر خود را بحباله نکاح او در آورد و بمصاهرت او مفاخرت میجست و ابو الحسین علی از دختر صاحب بن عباد پسری آورد نام او را عباد نهاد و چون این بشارت بصاحب عباد بردند گفت

احمد الله لبشری قبلت عند الفتح ∴ اذ حبانی الله سبطاً هو سبط للنبی
مرحباً ثمّة اهلاً بغلام هاشمی ∴ نبوی علوی حسنی صاحبی

و صاحب بن عباد هر گاه از فرزند زاده خود یاد میکرد این شعر قرائت میفرمود

یا رب لا تخلنی من فعلک الحسن ∴ یا رب حظی فی عباد الحسنی

شیخ تاج الدین محمد بن معیه نسابه میگوید ابو عبد الله الحسین اخی مسمعی از برای پسر خود ابو الحسین علی داماد صاحب بن عباد گفت من در شرافت خانواده خود هیچ و نقصانی

سادات همدان و اصفهان از اولاد قاسم رسّی اند

ندانسته ام الا آنکه تو با دختر صاحب بن عباد پیوسته شدی و این سخن را از کمال جلالت قدر و طهارت ذیل و عظمت بیت میگفت و خویشاوندی صاحب بن عباد را وقعی نمی نهاد خیابان نهضتی کریمة شجرة النسب سادات اصفهان که معروفند بسادات گلستانه ابو الحسین علی داماد صاحب بن عباد که شرح حالش رقم شد از دختر زادگانش پسری آمد بنام حسن و هو حسن بن شرفشاه بن عباد ابو الفتوح محمد بن ابی عباد الحسین الاطروش بن علی بن محمد بطحائی بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ع جدّ سادات اصفهانست که معروفند بگلستانه و این حسن بن شرفشاه را دو پسر بود یکی محمد و دیگر علی اما محمد را پسری بود که علی نام داشت و علی پسری آورد بنام مرتضی و همچنان مرتضی را دو پسر بود یکی علی ملقب بعماد الدین و مادر او بی بی خاتون دختر جلال الدین محمد بن علی گلستانه و آن دیگر محمد مادرش عامیه و عماد الدین علی بن مرتضی را یک پسر و یک دختر بود نام آن دختر زهرا و نام مادرش کریمه دختر علی از سادات گلستانه زهرا را سیّد کمال الدین محمد بن حیدر گلستانه کابین ببست و زمانی دراز نپایید و وفات یافت اما پسر عماد الدین مرتضی نام داشت و ملقب بود بضیاء الدین و نام مادرش عامیه است و ضیاء الدین دو فرزند آورد یکی محمد و آن دیگر علی و مادر ایشان میمونه دختر سیّد علاء الدین محمد الحسینی الافطسی نقیب اصفهان بود اما محمد بن مرتضی بن علی بن محمد بن حسن بن شرفشاه پسری آورد بنام محمد و مادرش عصمه دختر سیّد شرف الدین حیدر بن اسماعیل گلستانه و محمد بن محمد بن مرتضی پسری آورد بنام یحیی مادرش سلطانه دختر حیدر بن محمد حیدر گلستانه بود اما علی بن حسن بن شرفشاه دو پسر آورد یکی محمود و آن دیگر اسماعیل اما محمود نیز پسری آورد و او را محمود نام گذاشت و ملقب بود بقوام الدین و پسری دیگر آورد و او را

ذکر نسب سادات گلستانه اصفهان

بن اسماعیل و دو پسر آورد یکی اسماعیل و دیگر محمد و دختری آورد بنام بی بی خاتون
و او را سید مجد الدین عباد تزویج کرد و از وی فرزند آورد اما اسماعیل بن
حیدر دختری آورد بنام زبیده سیده شرف الدین حیدر بن محمد او را کابین
بست اما محمد بن حیدر فرزندی آورد بنام حیدر ملقب بشرف الدین سیدی
جلیل بود سلاطین مقدم او را محترم میداشتند و ضیاع و عقار
فراوان داشت و او را چهار پسر بود یکی محمد دوم عبد العزیز سیم
علی چهارم اسماعیل و چهار دختر داشت سلطانه دیگر زهرا سیم دیگر
فاطمه چهارم وزیران اما سلطانه را عضد الدین محمد بن مرتضی تزویج کرد
و زهرا را مجد الدین بن خواجه جلال الدین دیلم نکاح کرد و فاطمه را
خواجه جلال الدین دیلم کابین بست اما وزیران را فخر الدین محمد بن
محمد الحسینی الافطس نقیب اصفهان بحباله نکاح در آورد و از وی
ولدی آورد اما اسماعیل بن حیدر از اولاد او خبری نرسیده اما علی
بن حیدر را پسری بود بنام احمد و مادر او دلشاد عامیه ست اما عبد
العزیز بن حیدر دو پسر داشت و یکدختر پسران یکی محمد و آن دیگر رکن الدین
و دخترش خدیجه نام داشت اما محمد بن حیدر ملقب بکمال الدین او را
سه دختر بود اول جویرا بحباله نکاح شرف الدین علی بن وزیر صفی الدین
محمود اصفهانی در آمد از آنجمله فرزندان حسین بن قاسم بن محمد بطحانی اند
اما محمود بن قاسم یکدختر آورد بنام امامه و شش پسر داشت اول
ابراهیم دوم حسن سیم عبد العظیم چهارم محمد اکبر پنجم احمد صغر ششم
قاسم اما حسن یکنی بود بابو علی خطیب و او صاحب ولد بود اما ابراهیم
او را در کوفه بطحانی میگفتند و از فرزندان او ست ابو عبد الله
محمد المعزلی شاعر النسابة اما عبد العظیم او نیز ولد آورد و سایر اولاد
محمد بن قاسم را عقب نبود اما عبد الرحمن بن قاسم او را هشت پسر

فرزندان حسین بن
قاسم بن محمد
بطحانی

حبیب نام نهاد و ملقب شد بروح الدین و مادر ایشان بی بی خاتون دختر
سید کمال الدین حیدر الحسنی و محمود بن محمود بن محمود پسری آورد بنام محمد
و ملقب برکن الدین مادرش عادله دختر امیر علی عامیه اما روح الدین حبیب
سه پسر آورد نخستین محمد و او بمرد و نسلش منقرض شد دوم حسن سیم
حسین و مادر ایشان ملکه خاتون دختر سید قطب الدین فضل الله
بن جعفر بن اسماعیل کلستانه اما اسماعیل علی بن حسن بن شرفشاه
سه پسر آورد اول احمد دوم جعفر سوم حیدر اما احمد دو پسر آورد محمد
و آن دیگر عباد و همچنان محمد بن احمد دو پسر آورد یکی علی و او بلا عقب
وفات کرد و آن دیگر احمد و احمد پسری آورد بنام محمد و هو محمد بن
احمد بن محمد بن احمد بن اسماعیل اما عباد بن احمد ملقب بود بمجد الدین
مردی عالم و فاضل بود و در عهد سلطان سعید اولجایتو قضاوت
اصفهان داشت و پسری آورد بنام یحیی و دو دختر آورد یکی بلا عقب
بمرد و دیگری کریمه نام سید عماد الدین شوهر کرد و فرزند آورد اما
یحیی بن عباد مادرش بی بی خاتون دختر سید شرف الدین حیدر بن
اسماعیل کلستانه و یحیی در جوانی بمرد و پسری از وی بماند بنام عباد و ملقب
بمجد الدین مادرش مریم دختر صدر الدین محمد بن محمد مشهور ببرکه و او دو
فرزند آورد پسری علی ملقب بنظام الدین و دختری نامش همیون ج مادر
ایشان فاطمه دختر محمد بن محمد اصفهانی از آنجمله فرزندان احمد اسماعیل بودند
اما جعفر بن اسماعیل سه پسر آورد یکی فضل الله ملقب بقطب الدین اکبر محمد محمد سه
دیگر مسعود اما قطب الدین دختری آورد بنام ملکه خاتون او را سید
روح الدین حبیب بن محمود بن محمود تزویج کرد و از وی فرزندان آورد
اما محمد او نیز دختری آورد اما مسعود پسری آورد بنام جعفر ملقب بتاج
الدین مکنی بابو علی و او بلا عقب بمرد و دختری آورد بنام جو بیه اما حیدر

و چهارده دختر بود اسماء و میمونه و ام الحسن و ام علی و فاطمه و ام قاسم
و نفیسه و صفیه و فاطمه صغری و زینب و خدیجه و نام سه دختران
دیگر را رقم نکرده اند اما پسران اوّل عیسی دوّم محمد اکبر سیم محمد اصغر
چهارم حسن پنجم جعفر ششم حسین هفتم علی هشتم عبدالله و از این
هشت تن پسر سه تن عقیم بودند و پنج تن ولد آوردند اما اولاد حسن در
سند و بخارا و همدان بزیستند و او را سه پسر بود محمد و دیگر علی
و سه دیگر حسین و پسر او محمد نیز فرزندی آورد بنام عیسی اما جعفر اولاد او
در بغداد و قزوین اقامت جستند و از اولاد اوست عبدالله الاطروش
پسر علی بن عبدالله بن جعفر بن عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بطحانی اما محمد
الاکبر در قزوین و طبرستان فرزند آورد و از برای محمد پسری بود بنام
زید و او در طبرستان فرزند آورد اما حسین مکنی بود بعبدالله و ملقب
بنرسی فرزندان او در کوفه و نصیبین و دینور پراکنده شدند و از اولاد
اوست محمد بن حسین بن احمد اما ابراهیم حسین نرسی فرزندان بسیار
آوردند جماعتی در نصیبین بزیستند و گروهی در اراضی شام متفرق
شدند و ایشان را در نصیبین بنی بطحانی و بنی نرسی می نامیدند اما علی
بن عبدالرحمن بن قاسم شش ولد آورد سه دختر اوّل فاطمه دوم
ام علی سیم خدیجه اما سه پسر اوّل عیسی دوم عبدالله سیم قاسم
اما عیسی بروایت ابی منذر فرزند آورد عبدالله نیز صاحب فرزند
بود و قاسم نیز فرزندان آورد از جمله فرزندان او ابو محمد الحسن
الداعی الخلیل بن قاسم بن القاسم بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن
محمد بطحانی و او را داعی صغیر گویند داعی در سال سیصد و هفده
باتفاق ماکان که یکی از ملوک دیلم بود با لشکری لایق باراضی ری
تاختن کرد لشکر احمد بن اسماعیل بن احمد السامانی را هزیمت کرد و

بر ری و قزوین و زنجان و ابهر استیلا یافت المقتدر بالله عباسی نصر بن احمد
منشور کرد که او را از این اراضی دفع دهد و نصر ابن احمد ابن مختار را که یکتن از
امرای خراسان بود با سپاهی انبوه روان داشت تا ماکان را شکسته
داعی با هزیمت کردند داعی را اولاد فراوان بود و از نسل اوست امیر
مرتضی و امیر سید شریف صدر شیراز بن تاج الدین علی بن جلال
الدین مرتضی بن عبدالله بن حسین بن حسن بن عبدالله بن طاهر بن
هاشم بن عربشاه بن ناصر بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن امام
حسن و هو الداعی المذکور و یکتن دیگر از ایشان ابو عبدالله محمد مشهور
با بن الداعی است نام مادر او جرجره دختر را مهرمز بن اصفهبد
طبرستانی است در خبر است که ابو عبدالله در بغداد جای داشت
و مادرش جرجره بعزم زیارت مکه از اراضی دیلم طریق بغداد گرفت
چون معز الدوله بن بویه بشنید ندیم خود ابو مخلد عبدالله بن یحیی را فرمود
تا با جماعتی او را پذیره شدند و با حشمتی تمام او را ببغداد درآوردند
معز الدوله مقدم او را عظیم محترم داشت و فراوان ملاطفت و
شفقت نمود و اقطاعی کثیر او را به تیول و سیورغال عطا کرد گاهی که
معز الدوله در اهواز جای داشت ابو عبدالله الداعی بنزد وی آمد معز
الدوله مقدم او را اکرم داشت و همی خواست تا از وی فقه و کلام
بیاموزد و لختی بیاموخت ناگاه بعرض او رسید که جماعتی از دیلم
با او بیعت کرده اند تا از اهواز خروج کند معز الدوله فرمود او را
بگرفتند و بند بر نهادند و بنزد برادرش امیر علی بن بویه بجانب فارس
گسیل داشت علی بن بویه فرمود او را در قلعه جویخال که از قرای فارس است
یکسال و دو ماه محبوس بداشتند با هشت تن از مردم دیلم آنگاه
بشفاعت ابراهیم بن کاسک دیلمی رها شد و باتفاق ابراهیم

خروج کرد بجانب کرمان امیر کرمان ابو علی بن الیاس بدفع ابراهیم پذیره
جنگ شد و ابراهیم را اسیر گرفت ابو عبد الله از حربگاه فرار کرد و در
نواحی کرمان فرود آمد مردم بروی گرد آمدند و با او بیعت کردند ابو علی بن
الیاس این بدانست خواست او را با خود دیدار د ابو عبد الله بمکران آمد
جماعت زیدیه با او بیعت کردند ابن معدان صاحب مکران او را
بگرفت و بجانب عمان فرستاد جماعت زیدیه همچنان پوشیده
با او طریق متابعت میسپردند حاکم عمان او را با خود داشت و بجانب بصره
گسیل نمود در ایام ابو یوسف الیزیدی مختفیا میزیست و مردم دیلم
با او مختفیا بذل بیعت مینمودند ابو یوسف از کار او آگهی یافت و او را بسرای
خویش دعوت کرد و دو روجه او بجهار درهم اقطاع و ضیاع مقرر داشت
و سالی چند در بصره توقف نمود آنگاه اجازت خواست تا بمکه رود و از
بصره با هواز آمد و از آنجا از راه بغداد سفر مکه نمود و بعد از مراجعت
در بغداد اقامت فرمود و در سال ۳۴۸ سیصد و چهل و هشت هجری معز الدوله
او را با رسائل مکاتیب و مراسلات طلب فرمود ابو عبد الله بحکم انقطاع
از دنیا اباء نمود معز الدوله الحاح از حد برد ابو عبد الله پذیرفتار گشت
بشرط آنکه با طیلسان بروی در آید و با لبس طیلسان بروی در آمد و خواستار
منصب نقابت گشت پس از نزد معز الدوله با منصب نقابت بیرون
شد و بنی طالب را در ایام نقابت او وسعت عیش و رفاهیت حال پدید
شد و در این مدت که با معز الدوله بود مکاتیب مردم دیلم بسوی او
متواتر بود و او را بجانب دیلم دعوت مینمودند تا با او بیعت کنند و ابو
عبد الله بیم داشت که اگر از معز الدوله رخصت بخواهد مقصود او را بدانند
و در زندانخانه اش باز دارد این ببود تا گاهی که معز الدوله برای قتال با
ناصر الدوله بن حمدان بیرون شد و پسر خود عز الدوله بختیار در بغداد بگذاشت

چنان افتاد که یکروز ابو عبد الله بر عز الدوله در آمد و در جای خود جلوس فرمود
یکتن از مجلسیان او را مخاطب داشت که این خلاف و نفاق چیست
که از طالبیین پدیدار میشود و از کلمات او چنان مترشح بود که ساحت
ابو عبد الله نیز از آلایش این گناه صافی نیست سخنان او بر ابو عبد الله
ثقیل افتاد بروی انکاری سخت آورد و برخاست مبغضا از مجلس بیرون
شد و بسرای خویش آمد و یکدو روز مردم را بسرای خویش بار نداد
و سواری چند در بیرون بغداد اعداد کرد و در بیست و هشتم شوال سال
سیصد و پنجاه و سه هجری شبی از بغداد بیرون شد و زن و فرزند و
عیال را بگذاشت و پسر بزرگ خویش را با خود برداشت و جبه از صوف
سفید در بر کرد و مصحفی حمایل فرمود و شمشیری از گردن علاقه نمود و این
قانون طالبیین بود در دعوت یعنی بدستیاری قرآن مردم را با
خدای میخوانم و آنکس که سر بر تابد با این تیغ گردن میزنم بدینگونه تا
هوسم که محالی از دیلم است تاختن کرد مردم دیلم او را پذیره شدند
و طاعت و بیعت او را گردن نهادند و ابو عبد الله در کمال زهد و پارسائی
میزیست از پس آنکه بسعت و عیش و نعمتهای گوناگون روزگار برد در
ایام دعوت بنان جو و ماهی و امثال آن قناعت میکرد و عساکر خویش را
گفت گاهی که من ازین خوی و روش بیرون شوم و طمع دیگر هم از حطام
دنیوی بندم بیعت مرا فرو گذارید و از طاعت من بیرون شوید و او
ملقب شد به المهدی لدین الله و القائم بحق الله و تجهیز لشکر برد جهت
که بشهر طوس تاختن برد این هنگام مردی از اولاد حسنین که او را
امیرکا پسر ابو الفضل الثائر نام بود طمع در امر سلطنت ابو عبد الله بست
چندانکه ابو عبد الله او را بمکاتیب وعظ آمیز نصیحت فرمود فایدتی
بدست نشد و میرکا تعجیل کرد و تاختن آورد در اینوقت سپاه ابو

عبدالله اندک بود در رزمگاه بدست میرکا اسیر شد پس اورا در قلعهٔ
خویش برده محبوس بداشت مردم دیلم عرض سپاه دادند و آهنگ
میرکا نمودند چون میرکا را قوّت رزم ایشان نبود ابوعبدالله را از
محبس برآورد و عذر گناه بخواست و خواهر خویش را باو تزویج کرد و اورا
رها ساخت ابوعبدالله دیگرباره بهوس آمد و سلطنت او دیگربار استوا
گشت و پس از چند ماه وفات نمود گویند میرکا خواهر خود را سمّ داد تا بدو
خورانید بعد از وی کار بر میرکا استقرار یافت او نیز در همانسال وداع
جهان گفت و ابوعبدالله را دو پسر بود یکی علی مکنّی بابوالحسن و آن دیگر
احمد مکنی بابوالحسین امّا ابوالحسین قبل از وفات ابوعبدالله بسرای باقی
شتافت و از وی پسری صغیر بماند و دختری ست بانو نام داشت
و اورا قبل از خروج با پسر برادر کابین بست و مادر فرزندان او سیّده
دختر علی بن عباس بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن زید بن
حسن علیه السلام است و این علی بن عباس در زمان داعی صغیر قاضی
طبرستان بود او را در علم فقه مصنفاتست از انجمله فرزندان محمد بطحائی
بود اکنون ابتدا میکنیم بذکر اولاد عبدالرحمن شجری خیابان دهم

ذکر ثمرهٔ شجرهٔ عبدالرحمن شجری بن قاسم بن حسن بن
زید بن امام حسن علیه السلام عبدالرحمن شجری مکنی بود بابوجعفر چهار
دختر و پنج پسر آورد اما دختر اوّل ام قاسم دوم زینب سیم ام الحسن
چهارم ام الحسین امّا پسران اوّل حسن دوم حسین سیم محمد السیّد چهارم
علی السیّد پنجم جعفر امّا محمد السیّد را پنج پسر بود اوّل حمزه و او سیّدی
جلیل بود دوم احمد سیم علیی چهارم محمد پنجم حسن ملقب بشعر
انف مردی جلیل القدر بود و از فرزندان اوست ابوعبدالله ملقب
بعنبه و او در بصره پسری آورد ابوالحسین معروف بابن ترقاة بن محمد

الحسن

اولاد عبدالرحمن شجری

انف ... در هند و ملتان و عراق و خراسان

الحسن شعر انف بن محمد بن عبدالرحمن الشجری و از فرزندان شعر انف جماعتی در
صعید مصر و جماعتی در نوبه و در خراسان و در هند و ملتان و عراق پراکنده
شدند و از آنجمله است یحیی ملقب بمنقوب بن هرون بن محمد بن شعر انف
بروایت ابومنذر النسابه دگوخیون و از آنجمله است ابوالغیث محمد بن یحیی بن
حسن بن محمد بن عبدالرحمن و فرزندان اورا بنی ابی الغیث گویند در ری و
طبرستان بزیستند و از فرزندان اوست علی بن الحسین ابی الغیث ملقب
بکتکتانی و اولاد او در ری اقامت داشتند و فرزندان یحیی النسّابه الشریف
بن محمد بن عبدالرحمن در کوفه فراوان شدند و عبدالرحمن بن محمد بجانب مدینه
سفر کرد و فرزندان آورد از آنجمله است ابوالحسن محمد الرّازی ملقب بشهد
انف و او در ری و قزوین ولد آورد از آنجمله است حمزه بن احمد اما علی السّید بن
الشجری اورا چهار دختر بود اوّل ام علی دوم فاطمه سیم خدیجه چهارم ام الحسن
و نه پسر داشت اوّل یحیی و او با کوکبی در قزوین مقتول گشت ابونصر بخاری
گوید مقتول علی بن عبدالرحمن است و او در دراسن مدفونست و قبرش
ظاهر است و او در حکومت عبدالله بن عزیز در ایام مهتدی مقتول شد
دوم قاسم سیم محمد و او در بلاد مغرب فرزند آورد چهارم علی او صاحب
فرزند بود و قبیله جهینه اورا بکشتند پنجم عبدالله ششم علیی هفتم زید در
طبرستان ولد آورد و از اولاد اوست ابوالفضل ناصر و همچنان زید در
طبرستان فرزندی آورد بنام یحیی از فرزندان زیداست محمد مکنّی بابوهاشم
و ملقب بعفیف الدین قزوینی و ابوهاشم پسری از دختر عمّهٔ خود داشت
داشت بنام حسن مکنّی بابوطاهر و او در ری و کوفه و دیگر بلاد فرزندان
آورد و داعی صغیر را منسوب باو میدارند هشتم ابراهیم معروف بعطار
و او در طبرستان ولد آورد و از فرزندان اوست علی المصارع و از فرزند
زادگان اوست ابراهیم بن اسماعیل و از فرزندزادگان اوست ابوالحسین

احمد بن

نسب ... کتمان ... قزوین

احمد بن محمد بن ابراهیم بن علی بن عبد الرحمن الشجری و ابو الحسین احمد داماد حسن بن زید داعی کبیر بود که بعد از او در طبرستان سلطنت یافت و محمد بن زید برادر او تا ختن برد و او را بکشت و بر طبرستان استیلا یافت اما جعفر بن عبد الرحمن الشجری او را شش تن ولد بود اوّل محمد دوم احمد الاکبر سیم احمد الاصغر چهارم حمزه و دو دختر داشت ام سلمه و دیگر ام کلثوم اما محمد مکنّی بود با بو جعفر در مدینه ولد آورد و از اولاد اوست ابو عبد الله مهدی و او در طبرستان فرزند آورد و بروایت ابو الحسن عمری نسّابه از فرزندان اوست ابو محمد علی در بصره و او مردی جلیل القدر و عالم و با مرتبت عالی مروت و افی هو علی بن جعفر الملطوم بن محمد بن حسن بن حسین بن علی بن محمّد بن جعفر بن عبد الرحمن شجری ابو الحسن نسّابه گوید از ابو محمد علی بن جعفر الملطوم جز دختری در بصره و خواهری در اهواز بجای نماند و آن دختر را ابو محمد قاضی کابین بست و از فرزندان جعفر الملطوم است محمد بن احمد بن جعفر بن عبد الرحمن ملقب بو قانی و اولاد او منقرض شد و از اولاد اوست سوره هو زید بن محمد بن عبد الله بن جعفر بن عبد الرحمن الشجری و نیز از اولاد اوست کوکوره هو احمد بن محمد بن جعفر بن عبد الرحمن و بیشتر در ری جای داشتند و بروایتی از فرزندان شجری است سید عالم ابو السعادات هبة الله نحوی در عراق صاحب مکانت و منزلت بودند و ایشانرا بنی شجری می نامیدند از آنجمله سید عبد الحمید داماد سید تاج الدین محمد بن معیة الحسنی است معروف به نسّابه و سید عبد الحمید سفر هند کرد و در آنجا وفات نمود و اولاد او در عراق ماند و از اولاد شجر یست بنو فضائل و دیگر بنو بنفشه و دیگر بنو قوسم در مدینه جای داشتند و از بنی فضائل جعفر بن فضائل است و از آنجمله است علی ملقب بنجاد و او را دو پسر بود مهنا و آن دیگر

حسن و او آخرین ولد عبد الرحمن شجری است اکنون ذکر اولاد محمد بطحانی بن قاسم بن حسن و برادر عبد الرحمن شجری بنهایت شد. حینئذ بانزدهم

در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اولاد علی الشدید بن حسن بن زید بن حضرت امام حسن علیه السلام

علی الشدید پسر حسن بن زید را دختری بود بنام فاطمه و او را کنیزکی بود که هیفار نام داشت از وی حامل گشت و از آن پیش که حمل فرو گذارد علی الشدید وفات کرد حسن بن زید بعد از فوت پسر هیفار را بفروخت خریدار چون او را بخانه برد معلوم داشت که حامل است لاجرم او را بسرای حسن باز فرستاد چون حمل بگذاشت پسری آورد حسن بن زید او را عبد الله نام نهاد و فرزند زاده را عظیم دوست میداشت و خلیفه خویش همی خواند و چون بحد رشد رسید از دختر زاده اسماعیل بن ابراهیم بن محمد بن طلحه از جانب دختر پسری آورد بنام عبد العظیم مکنّی با بو القاسم اما عبد الله بن علی الشدید فرزندان آورد اوّل احمد دوم قاسم سیم حسن چهارم عبد العظیم پنجم محمد ششم ابراهیم هفتم علی اکبر هشتم علی اصغر نهم زید اما احمد بن عبد الله فرزندی آورد نامش قاسم در کوفه منصب نقابت داشت و او معروفست بسبیعی و اولاد او را سبیعیه گویند و هم از اولاد اوست ابو الفتح ناصر بن امیرکا و او ساکن یمن گشت اما عبد العظیم بن عبد الله بن علی الشدید بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام المکنی با بو القاسم مناعت مقام و جلالت قدر او از آن افزونست که کس در طی تحریر آرد مضجع مبارکش در ارض ری در مسجد شجره است و قبرش زیارتگاه قاصی و دانی است و در ثواب زیارت او از ائمه معصومین حدیث کرده اند ابو علی محمد همام بسند بحسن بن علی العسکری میرساند که از جلالت قدر عبد العظیم از وی سؤال کردند فرمود اگر عبد العظیم نبود میگفتم علی الشدید

از زرادها بچه بود بعد از آنکه هشام کالبد پرداخت ولید بر تخت
سلطنت جای گرد حکم داد جسد زید را از دار بر آورده سوزانیدند و
خاک آن را بباد دادند مدت عمر زید چهل و دو سال بود —

خیابان چهارم ثمره شجره اولاد زید الشهید بن علی الحسین

صاحب عمدة الطالب می نویسد که زید بن علی بن الحسین را چهار تن
پسر بود اول یحیی دوم حسین ملقب بذی الدمعه سیم عیسی که او را
موتم الاشبال گویند چهارم محمد حال هر یک مرقوم میشود

خیابان پنجم ذکر احوال یحیی بن زید الشهید بن علی بن الحسین

نخست پسر از فرزندان زید یحیی است مادرش ریطه دختر ابو هاشم
عبد الله بن محمد حنفیه است به کمال عقل و درایت و علم و نجابت
و زهد و دیانت آراسته و بمقامات ائمه الهدی عارف بود چون زید
شهید گردید یحیی بر خویشتن بترسید و توقف خود را در آن نواحی از ترس
قتل بیرون دید با معدودی از زیدیه بیرون شد تا بمداین رسید
و از آنجا راه ری سپرد و از ری بنیشابور رفت اهل نیشابور خواستار
شدند که در آن جا اقامت فرماید قبول نکرد پس از آن جا بسوی سرخس
شد و شش ماه نزد یزید بن عمر تمیمی بماند تا هشام بدیگر جهان مقام گرفت
پس یحیی در ایام ولید بن یزید در نواحی جوزجان با هفتصد نفر خروج
نمود و چون نصر بن سیار خروج یحیی را بدانست عمر بن زراره را که
والی نیشابور بود با ده هزار تن بدو بر انگیخت چون با وی نزدیک
شد یحیی فرمود برای جنگ و جدال با این ولایت روی نکرده ایم بلکه
خویشتن مردم [illegible] لاکن چون [illegible] عمر بن زراره از خود در رشد بود این
سخن را مکالمت ننمشت و گرفتن یحیی را برگردانید هنگام یحیی چون
شیر ژیان بال برافراخت و جنگ درانداخت و با هفتاد تن بر آن

پیادگان و سواران حمله آورد و عمر زراره را بکشت و انبوهش را
منهزم ساخت آنگاه روی بجوزجان نهاد و چون نصر بن سیار این
خبر بشنید عنان عزیمت بطرف جوزجان بر تافت و از نخست
مسلم بن احوز المازنی را با دو هزار مرد بر مقدمه سپاه روان داشت
و این سپاه را در حوالی جوزجان با مردم یحیی تلاقی افتاد و از
چاشتگاه تا هنگام عصر به جنگ و قتال مشغول شدند این هنگام یحیی
و یارانش از مسلم رخصت جسته نماز ظهر را بگذاشتند و دیگر باره صف
قتال و جدال بیاراستند و بجنگ و ستیز مشغول شدند و گروهی انبوه از
مسلم مازنی بقتل رسید اینوقت مسلم با کمانداران سپاه خود
تا ایشان را تیرباران کردند و شتر سیاه یحیی شهید شدند و ناگاه
تیری بر جبهه یحیی آمد و از مرکب بیفتاد و پس مسلم سر یحیی را از تن جدا
کرده بسوی نصر بن سیار فرستاد و جثه او را در جوزجان بدار کرد
و چون ابو مسلم بر خراسان مسلط گردید امر فرمود تا او را از دار
فرود آورده مدفون ساختند و فرمود تا هفت روز در خراسان
مردم سوگواری یحیی اقامت کردند و جامه های خود سیاه نمودند و از آن
هنگام لباس سیاه شعار بنی عباس گشته این واقعه در عصر جمعه
سال یکصد و بیست و پنجم هجری در قریه ارغون روی داد اینوقت
یحیی هجده ساله بود —

خیابان ششم

ذکر حال حسین ذی الدمعه بن زید حسین را بسبب کثرت بکا ملقب بذی الدمعه ساخته
بودند و نیز چون در اواخر حیات دیدارش از کثرت بکا افتاد مکفوفش
میخواندند [illegible] حسین ذی الدمعه را فرزندان و اعقاب بسیار از سه تن بجای
ماند یکی یحیی دیگر حسین و سوم علی و یحیی بن حسین را ابو الحسین کنیت بود
وفات او در سال دو صد و هفتم در بغداد روی داد و مأمون

بروی باز گذارد اما ابو الحسین یحیی بن حسین را از سه تن عقب
ماند سه تن کم فرزند بودند وایشان قاسم وحسن زاهد وحمزه می باشند
وچهار تن کثیر الاولاد بودند وایشان محمد الاصغر وعیسی ویحیی و
عمر بن یحیی میباشند اما قاسم بن یحیی بن ذی الدمعه قلیل العقب
است واز جمله اعقاب او ابو الفرعل است واو ابو جعفر نسابه
بن محمد بن عیسی است واما حسن زاهد بن یحیی ذی الدمعه نیز عقبش
قلیل است از جمله ایشان ابو المکارم محمد بن یحیی بن النقیب ابی
طالب حمزة بن محمد الحسین محمد بن حسن زاهد مذکور است واو و
پدرانش قرآن را بقرائت امیر المؤمنین علیه السلام محفوظ داشتند
واز جمله ایشان حسن معروف بضنک است واو معروف
بود بمادرش بنت ضنک عبد الله بن اسحق بن عبد الله
بن جعفر بن محمد بن حنفیه وحسین مذکور را که پسر علی بن محمد بن الحسین
الفرعل مذکور است عقب بجای ماند از جمله علی بن محمد یحیی بن
محمد بن حسین است واز جمله ایشان ضنک بن محمد بن الحسن بن علی بن حسن بن محمد
بن حسین است واو دارای عقب میباشد که بنی ضنک معروفند از جمله ایشان علی بن الحسین
علی شاعر است وهو ابن محمد بن زید القصیر بن علی بن محمد بن الحسین بن محمد بن الحسن الزاهد واو در موصل
دارای عقب است از جمله ایشان احمد الحائصی بن ابی الغنایم محمد بن زید بن حسین
بن احمد بن محمد بن زاهد واو در خالصه وصدر بن که یکی از
اعمال حله است نزول کرد واز این روی با ن جانب منسوب
شد اولاد او را بنی حائصی گویند وایشان اهل بیت ریاست
در حله بودند ودر سورا منقرض شده اند واز جمله معارف ایشان
که معروف به این لقب هستند بنو مکارم است وهو ابو المکارم
محمد بن سعد بن عبد الباقی بن سعد بن ابی المکارم محمد بن احمد

الحائصی است

الحائصی است وایشان را بنو مکارم نیز همی خوانند واز جمله ایشان
محمد مدعو بمطلوب بابی مکارم مذکور جد سید بن المطلوب واما
حمزة بن یحیی بن ذی الدمعه او را اعقاب بسیار است واز علی
عقب بجای گذاشت وعلی بن حمزه را از حسین عقب بماند وحسین
بن علی حمزه را از دو تن عقب بجای ماند وآن دو تن ابو جعفر محمد سوم
شاعر وعلی ملقب به ذا النقتین است واز فرزندان علی ذا النقتین ابا
حسین علی بن حمزه بنو الامیر هستند وایشان فرزندان علی الامیر بن
محمد ورق الجوع بن یحیی بن الجوع بن یحیی بن حسین بن علی ذا النقتین هستند
واز این جمله ابو الحسن علی المصلی بن حسن بن محمد بن الحسین السندی
مذکور است واو را عقبی بود از جمله قاضی حمص ابو علی ابراهیم بن
محمد بن احمد بن حبیب بن علی ذا النقتین [illegible] ابو البرکات عمر واو معروف
بشریف عمر بکوفه است وابو البرکات مردی عالم ورع و زاهد ودراز
نمود واز حال خود عبد الجبار بن عقبه الحسین نسابه روایت می کرد ووفات
شریف عمر در سال پانصد وسی ونهم هجری روی داد مردی لبس دانا
وادیب ولغوی ونحوی وزیدی المذهب والنسب بود واز
فرزندان برادرش معدب الذب است واو پسر معد مذکور است
وعمار وبرادر ایشان را عقب بود ودر کوفه منقرض شدند
اما اولاد محمد الاصغر یحیی ذی الدمعه نسبت او باقساسی است
واقساس نام قریه ایست از قرای کوفه وفرزندان او سادات
عظیم الشان باشند واو را از سه تن عقب بجای ماند یکی محمد است
که چون پدرش بمرد در شکم مادر جای داشت از این روی بنام
پدر نامور گشت وباقساسی معروف شد ودیگر علی الزاهد
الموضح بن احمد الاقساسی کم عقب بود وسید رضی الدین بن قتاده

الحسنی الرسی النسابه گفته که در سال ششصد و هفتاد و سیم قومی
از بلاد عجم به مشهد شریف آمدند و مدعی بودند که از فرزندان حسین علی
زاهد هستند لاکن در این دعوی مبطل باشند اما علی الزاهد بن محمد الا
ازد و تن فرزند آورد یکی ابوجعفر محمد است که در کوفه صاحب
خانواده شدند و دیگر ابوالطیب احمد است و مادر او قرة العین
رومیه است و فرزندان او بنو قرة العین میخوانند و ایشان را در شوشتر
واسط بقیه و بازماندگان کاثی است لاکن ایشان بسوی علی الاحول
منسوب می باشند که خادم النقابة بن محمد بن جعفر بن ابی الطیب
مذکور است و ابوجعفر محمد بن علی الزاهد از دو تن عقب بگذاشت
یکی ابوالقاسم حسن و دیگر احمد ملقب بصعوه و فرزند او را بنو صعوه
میخوانند و ابوالقاسم حسن ادیب از ابوجعفر علی الزاهد از کمال
الشرف ابی الحسن محمد یک فرزند بجای ماند و او را شریف مرتضی
نقابت کوفه و امارت حاج مقرر فرمود و چند مرتبه مردم را
بسفر حج برد و فرزندانش را جلالت و ریاست بود از جمله ایشان
سید جلیل شاعر النقیب النقباء بغداد قطب الدین ابوعبدالله
الحسین بن علم الدین حسن النقیب الطاهر بن علی بن حمزة بن کمال
الشرف محمد مذکور است و او منقرض گردید و از ایشان ابومحمد حسن
الشاعر بن علی بن حمزه بن محمد بن ابی القاسم بن حسن بن کمال الشرف
است و او را فرزندان است و از ایشان حیدرة بن علی بن
نصرالله بن علی بن جمال الشرف است و او را فرزند بود
اما محمد بن محمد الاقساسی از جمله فرزندانش بنو جوذاب است
و هو علی بن محمد مذکور و تنوخ برنج هو ابوطالب حسین بن علی
جوذاب ایشان را بازماندگان بود اما عیسی بن یحیی بن

ذی الدمعه را فرزندان بسیارند که در امصار و بلاد منتشرند و او را از شش
تن عقب بازماند که پاره کثیر الولد و پاره کم فرزند و ایشان
احمد و محمد اعلم و حسین احول و یحیی و زید و علی میباشند اما احمد بن
عیسی را فرزندان بسیار است از آن جمله ابومحمد حسن بن احمد مذکور است
و از فرزندان او محمد العلق است و فرزندان او را بنو العلق مینامند
و از ایشان جمعی انفصال یافتند از آن جمله بنو عرقاله اند و هو جابر
محمد وجع العین بن حسن المفلوج بن محمد العلق المذکور است و
ایشان را بنو ابزر مینامیدند و هو محمد بن مفضل بن ابی طالب محمد
وجع العین است و از ایشان در حله بازماندگان باشند و از
ابوالعباس احمد بن عیسی بن الحسین بن زید بن احمد از فرزندانش
شیخ سالخورده حافظ قرآن علی بن محمد بن زید مذکور است که صد
سال عمر کرد و او را عقب بجای ماند از جمله ابوتغلب محمد بن
الحسین بن علی بن علی المتن مذکور است و او را عقب بود و ایشان
را بنو ناصر میخواندند و در عکبرا جای داشتند و از ایشان عیسی بن ابی
محمد علی متن است و او را عقب بود اما محمد بن الاعلم بن یحیی بن
عیسی بن یحیی بن ذی الدمعه از فرزندان او فخر الشرف ابومنصور
هبة الله نقیب است و او پسر ابی البرکات محمد نقیب است و او از
پسر حمزه مذکور است و از بنی محمد اعلم حسن اصغر بن محمد بن محمد بن
الاعلم است و او را عقب بود اما حسین احول بن عیسی بن یحیی
بن ذی الدمعه بما نا از فرزندان او ابومحمد حسن قاضی
دمشق و ابوطاهر محمد المبرقع و ابوهاشم احمد نقیب موصل
و ابوالقاسم زید قاضی اسکندریه فرزندان ابوعبدالله محمد بن

الصالح بن الحسین الاحول است و ایشان را اعقابست از جمله
سید عالم ابو الغنایم الزیدیه النسابه و هو عبد الله بن الحسن قاضی
دمشق و اما یحیی بن عیسی بن ذی الدمعه از عیسی و طاهر فرزند گذاشت
اما عیسی از احمد و حسین فرزند گذاشت و ایشان را عقب ماند و
اما طاهر بن یحیی بن عیسی که ابو العباس کنیت داشت و او را چند
تن فرزندان بود از جمله علی است که معروف به ابن مریم است و
فرزندان او به بنی مریم معروف اند از جمله ایشان عبد الله و
ابو الحسن یحیی است و بعضی گفته اند نام او زید است و اهل کوفه او را
صدع الکلب لقب کرده بودند و اما زید بن عیسی بن یحیی مکنی بابی
الطیب از فرزندان او محمد بن زید مذکور است و دارای عقب است
از جمله ایشان بلاه است و هو ابو علی بن محمد مذکور و اما علی بن عیسی بن
یحیی مکنی بابی الحسن دارای بازماندگان بسیار است از جمله
ایشان محمد الحطب بن ابیطالب عبد الله قتیل الطواحین
بن علی مذکور است و فرزندان او را بنو الحطب نامند در بغداد
و مقابر قریش بود از ایشان علاء الدین علی الاعرج بن ابراهیم
ابی الید و محمد بن علی بن مظفر بن محمد بن علی الضریر بن حمزه الصادق
بن الحسین محمد الحطب مذکور است و او منقرض گردید و از فرزندان
علی بن عیسی بن یحیی بن ذی الدمعه زید بن علی مذکور ابو الحسین
عقب نهاد و از فرزندان او سید فاضل مفتی بن ابی زید عبد الله
بن علی کیا کی بن عبد الله بن عیسی بن زید مذکور است و از بنو
علی بن عیسی بن یحیی بن الحسین ذی الدمعه ابو الحسن علی بن محمد
بن ناصر بن ابی الصلب یحیی بن ابی العباس احمد بن علی مذکور
معروف با بن هنفاء می باشد و او را در حایر عقب ماند و منصب

نقابت و شیخوخیت بود از فرزندان او ابو طاهر محمد عقب نهاد
و متوجه به حایر بود از اولاد ابو طاهر محمد ابو الحسن علی بن محمد
است و فرزندان او را بنو هنفاء می نامیدند و فرزندان طاهر بن
محمد را بنو عیسی بخو اندند زیرا که عقب او از عیسی بن طاهر به نهائی
به جای ماند و از جمله ایشان ابو عبد الله حسین المقری بن محمد بن
عیسی مذکور است و فرزندان او بنی المقری بنامیدند و بجمله در
حایر جای داشتند و از جمله ایشان بنو طوغان هستند از جمله آنها
سید بدر الدین حسن بن محمد مخزومی بن ابی القاسم طوغان بن
ابی عبد الله الحسین مقری بن محمد بن عیسی مذکور است و سید
حسن مخزوم را پسری محمد نام بود و اما یحیی بن ذی الدمعه او را
فرزندان بسیار بود و در بلاد منتشر شدند و از نه تن عقب بجای
گذاشت اول ابو الحسین علی کتیله دوم ابو عبد الله الحسین شخطه
سیم ابو الفضل العباس چهارم ابو احمد طاهر پنجم حسن ششم موسی
هفتم ابراهیم هشتم قاسم نهم جعفر اما جعفر بن یحیی را جز موسی
بن جعفر فرزندی نبود اما قاسم بن یحیی را یک پسر بود محمد نام
و منقرض شد اما ابراهیم بن یحیی مکنی بابیطالب او را دو فرزند بود
احمد و ابو جعفر محمد اما احمد بن ابراهیم معروف بابی شیخ است
و پسرش محمد معروف بربرب است و او را عقب بود اما ابو جعفر
محمد بن ابراهیم معروف بربرب را در بصره عقب به جای ماند
و اما موسی بن یحیی را از ابو عبد الله احمد بن موسی بن یحیی عقب
ماند و از وی در جماعتی اعقاب و بقیه است که از جمله ایشان
ابو البرکات بن محمد بن الحسین البازین احمد الاشتر بن موسی
مذکور است و از جمله ایشان کرکه است و هو ابو الحسن علی بن احمد

الاشتر المذکور میباشد و از ایشانست کعب البقر و هو محمد بن
محمد بن القاسم بن احمد الاشتر مذکور است و اما حسن بن یحیی از جمله
فرزندان قاسم بن محمد بن الحسن بن جعفر بن یحیی بن علی بن حسن مذکور است
و او را در عسکر عقب بود و شیخ شرف عبیدلی نسابه گفته است
از حسن بن یحیی در ابو العباس علی و ابو الحسن محمد عقب به جای ماند
و اما ابو احمد طاهر بن یحیی را از ابو الفضل احمد عقب بود و او مردی
ناسک بود و او را عقب به جای ماند از جمله طاهر است و فرزند
او را ابن کاس گویند زیرا که مادرش دختر ابن کاس فقیه که قاضی حنفی
مذهب بود و از جمله ایشان ابو طالب ملقب به جزیره است
و ابو محمد حسن ملقب بکربزه فرزندان ابو الحسین یحیی بن ابو الفضل احمد
ناسک مذکور و از بنو کربزه بنو احمد بن علی هستند و هو محمد بن یحیی
بن احمد بن علی بن ناصر بن محمد بن الحسین بن ابی بکر محمد کربزه است
و از جمله ایشان بنو فلیته و هو علی بن عدنان بن علی بن ناصر
مذکور است و از ایشان هندی بن عدنان مذکور میباشد و منقرض
شدند و از جمله ایشان معد بن الحسن بن ناصر مذکور است و او را
عقب بود و اما ابو الفضل عباس بن یحیی را عقب اندک
بود و محمد و احمد و حسن و ابراهیم از نسل او هستند محمد و ابراهیم
پسران ابو الفضل عباس در یکی از لیالی جمعه برای زیارت قبر
امیر المؤمنین علیه السلام بیرون شدند و در دست جماعت
قرامطه اسیر گشتند و آن جماعت ایشان را بسوی هجر حمل کردند
و از آن پس محمد بن العباس بکوفه مراجعت کرد و مراجعت
او در شوال سیصد و چهل و نهم روی داد مذکور نمود که فرزندان
از وی نزد آن جماعت بجای ماند و نزد آن ایشان معروف بقطعات

لاکن اسمی که بروی نهاده است عباس نام است و محمد بن
عباس را فرزندان بود که در مقابر قریش روز جمعه نهادند و
ابو الحسن علی بن زید معروف بابن صفیه است اما ابراهیم را خبری
از او نرسیده و اما احمد بن عباس بن یحیی را از جمله فرزندانش
محمد است و ملقب بغراب و او را در اهواز فرزندان بجای
ماند و اما حسین بن العباس بن یحیی را دو فرزند است یکی زید المخیل
و دیگر محمد و اما ابو عبد الله حسین سخطه بن یحیی را از پسرش ابو جعفر محمد
عقب بجای ماند و ایشان را در بصره فرزندان بجای ماند از جمله
نقیب بصره و ابو الغنایم محمد النسابه شیخ العمری الحسین النسر بن
علی نعمه بن محمد المجاد نقی بن الحسین سخطه مذکور است که معروف بنی
سخطه و بنی المجاد نقی هستند و او را اعقاب بجای ماند و از بنی
المجاد نقی ابو المرجا و ابو الهیجا عبد الله پسران ابو المنصور
محمد بن جعفر بن المجاد نقی مذکور است و هر دو تن را اعقاب است
اما ابو الحسن کتیله بن یحیی از پنج تن فرزند بجای ماند اول حسین
دوم زید سیم احمد الدب چهارم حسن سوسیه پنجم قاسم و اما قاسم
بن علی کتیله را از جمله فرزندان ابو الحسن زید بن محمد بن قاسم
مذکور است او قاضی بود و نقیب ارجان گشت و نیز نقابت
بصره یافت مردی عالم و فاضل و نسابه بود و او را عقب به
جای ماند و از جمله فرزندان او ابو الحسن محمد الاصغر بن زید است
و در علویه ارجان نقابت داشت و در وقعة الدیلم با ابو
کالنجار مقتول گردید و او را فرزندی بود اما حسن سوسیه بن علی
کتیله اعقاب اندک بود از جمله ابو الغنایم محمد بن علی بن حسن
مذکور است و او را الحاکم بالله بسهام عسیلی در مصر بکشت و از جمله

انها یحیی بن زید علی بن حسن مذکور است و از آنان احمد بن ابی
الحسن علی معقب بعش بن علی بن حسن مذکور است و اما احمد الذب
بن علی کتیله را اعقاب اندک بود از جمله ایشان حسین بن
قاسم بن حمزه نقیب اهواز است و او پسر احمد الذب است
و از آن جمله ابو طاهر حسین ابی الحسین محمد نقیب اهواز بیلک شد
و هو ابن احمد الذب و اما زید بن علی کتیله نیز عقب اندک
است و از جمله ابو الحسن زید بن الحسین بن حمزة المحاجب بن ابی
القاسم علی بن زید مذکور است اما حسین بن علی کتیله را نیز
باز ماندگان از سه مرد عقب است ایشان ابو الحسن محمد نقیب
کوفه و ابو الحسین زید زید الاسود و ابو القاسم علی معروف
بدخ است اما ابو القاسم علی الدخ که اولادش به همین لقط
معروفند ایشان اندک بودند از جمله ناصر نقیب کوفه پسر علی
بن الدخ مذکور است و اما ابو الحسن محمد نقیب کوفه از جمله
فرزندانش صاحب السدره و هو علی بن یحیی بن احمد النقیب
مذکور است اما ابو الحسین زید الاسود بن حسین بن علی کتیله
را در فرزندانش عدد و شماره است و اولادش بچند بطن تقسیم میشوند
و از چند مرد عقب بجای گذاشت و هو ابو الغنایم محمد بن
زید الاسود که فرزندانش را بنو الصابونی گویند و ایشان -
فرزندان ابو الفضل محمد الصابونی بن ابی الحسن علی ابی الغنایم
محمد مذکورند و در کوفه‌اند از جمله ایشان ابو الفوارس احمد بن زید
الاسود است و عقب بزین الشرف ابو القاسم یحیی بن احمد بن
یحیی ابی الفوارس مذکور راجع میشوند و فرزندان او را بنی
زین الشرف گویند و از بنو زین الشرف ستیک است و هو ابو الحسن

بن

بن هاشم احمد بن عدنان بن زین الشرف است که معروف بستیک
است و فرزندانش باو معروفند و ایشان در نجف منزل داشتند
و از فرزندان زید الاسود ابو الهیجا محمد بن زید الاسود است و معروف
به هیجا و فرزندانش بچند بطن پراکنده شدند از جمله ایشان بنو عقیل
بن ابی الحمرا الحسن بن ابی الهیجا مذکور است و ایشان را بنو ابی الحمرا
و بنو هیجا نیز گویند و از جمله ایشان بنو ابی عبد الله بن هیجا است
و جز بکنیت معروف نیست و از جمله ایشان ابو الحسین علی و
ابو محمد حسن پسران احمد بن ابی عبد الله است و پسران این
دو تن را بنو الشوکیة خوانند و از جمله ایشان ابو الفتح ناصر بن
زید الاسود است از دو مرد عقب بجای گذاشت ابو الحسین
زید النقیب شهید و ابو علی احمد بن ابی الفتوح را محمد بجای
ماند و بقولی هبة الله و فرزندان او معروف به بنی ابی الفتوح
میباشند و از ایشان جماعتی پدید گشتند که به بنی السدره شناخته
شدند و ایشان فرزندان ابو طالب محمد بن احمد بن ابی الحسن
علی بن ابی الفتوح اند و دختر عبد الله بن السدره را یکی از فرزندان
ابو الحسن محمد بن الحسین بن علی کتیله تزویج نمود و ابو الفتح ناصری
از وی پدید گردید از این روی بازماندگان او بنی السدره معروف
و بجد امی منسوب شدند از جمله ایشان شرف الدین بن سدره است
و ابو الحسین زید النقیب را از دو مرد عقب ماند ابو الحسن محمد
و ابو الفتح ناصر اما ابو الحسین محمد نقیب ابی الحسین زید جد آنان
وی جد بنی حمیده است که در نجف بودند و هو عبد الحمید بن
محمد بن عبد الرحمن بن علی بن ابی الحسین محمد مذکور اما ابو الفتح
ناصر بن ابی الحسین زید نقیب عقب او اکنون معروف به بنی

کبنله است و از سه تن عقب بگذاشت ابو محمد عبد الله و ابو القاسم عبید الله مجد الشرف و ابو طالب هبة الله التقی و ابو محمد عبد الله بن ابی الفتح ناصر منقرض شد و از فرزندان او مجد الدین الطویت و اما ابو القاسم عبید الله بن ابو الفتح ناصر را از جمله فرزندان نقش سید زاهد کریم رضی الدین ابو الحسین محمد بن یحیی بن محمد بن حسین احمد بن عبید الله است و اما ابو طالب هبة الله تقی مردی فقیه و نیکخواه بوده از جماعتی عقب گذاشت و بعضی از ایشان منقرض شدند و از سه تن نسلش پیوسته ماند رضی الله ابو منصور حسن و ابو الحسن علی التقی و ابو علی عمر الشریف و از فرزندان رضی الدین منصور حسن بن ابیطالب الهادی بن فخر الدین محمد بن شرف الدین جعفر بن محمد بن المعمر بن ابی منصور حسن مذکور است که اشکار نماند و محمد بن جعفر فخر الدین مذکور انقراض یافت و از فرزندان تقی ابو الحسین علی ابیطالب جمال الدین محمد بن عبید الله جعفر بن محمد بن ابی الحسین مذکور است او را فرزند بود و از فرزندان عز الشرف بن علی بن عمر بن ابیطالب شیخ علم الدین عبد الله که در زمان زند کافی پدرش بسوی بلاد ترک سفر کرد و در آن جا بماند و اولاد آورد و از آن پس در زمان امیر تیمور گورکان بسمرقند آمد او را پسری احمد نام مکنی بابی هاشم و ملقب بشمس الدین بود و سید عبد الله درویش که از بلاد سمرقند است وفات کرد و پسرش ابو هاشم بسوی عراق شد پسر دیگرش نظام الدین علی از وجوه اشراف و اعیان بود پس از مرگ دو فرزند بیادگار نهاد ابو طاهر احمد و ابو الحسین زید هر دو تن در مشهد شریف نجف اشرف بودند اما عمر بن یحیی و او بزرگترین برادران است از حیثیت عقل و صاحبخانه و بیت

شده او دو عقب بگذاشت احمد محدث و ابو منصور محمد الاکبر و او را فرزندان دیگر بود از جمله ابو الحسین یحیی بن عمر شامی و او یکتن از پیشوایان زیدیه است در شرح شافیه ابی فراس مسطور است که یحیی بن حسین ابن زید بن علی بن الحسین ع مکنی بابی الحسین و مادرش فاطمه دختر حسین بن عبد الله بن اسمعیل بن عبد الله بن جعفر طیار است وی مردی فارس و دلیر و نیرومند بود و هرگز غبار معاصی بر دامان عصمتش ننشسته با ذیل پاک و دامان طاهر بعبادت ایزد و عادت اشتغال داشت او را عمودی آهنین بود که سخت سنگین و ثقیل بودی و چنان بود که چون بر غلامان و کنیزان و خدام خویش خشمگین شدی آن عمود چون طوقی از گردنش بیاویختی و هیچکس را آن زور نه بود که تواند آن پیچ را بر تابد و آن عمود از گردنش بر گیرد تا یحیی خود بیامدی و باز گشودی و آن جناب در زمان متوکل عباسی خروج کرد و سبب آن بود که بر عمر بن الفرج در آمد و عمر با وی کلامی نکوهیده بگذاشت و یحیی پاسخش باز داد و بروی دشنام گفت عمر بن فرج این شکایت بمتوکل بنهاد متوکل بتادیب او حکم کرد پس او را مضروب و محبوس و از آن پس براه خویش باز گذاشتند و یحیی روی به بغداد نهاد و چون اراده خروج فرمود قبر مبارک حضرت امام حسین ع را زیارت کرد و اندیشه خویش باز و آشکار نمود پس مردمان را برضی آل محمد دعوت نمود جماعتی از اعراب در گردش انجمن شدند پس روی بکوفه نهاد و اصحابش همی ندا بر کشیدند ایها الناس و اعی خدا را اجابت کنید جمعی کثیر در حضرتش فراهم شدند و یحیی به بیت المال در آمد و هر چه بود بر گرفت و نیز جماعتی را ترد

ذکر خروج یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید

صرافان که اموال سلطان نزد ایشان بود بطبرستان داد و ایشان اموال را خود داشتی چون این خبر را انتشار یافت محمد بن عبد الله طاهر فرمان داد تا بسرعتش حسین بن اسمعیل با جماعتی از ابطال و اعوان سعد ضبابی بمحاربت او روان شدند و چنان بود که مردم بغداد را با یحیی میلی و دوستی فراوان بود و بس با جماعتی که در میدان جنگ دانایی بکمال داشتند یحیی را بدفع حسین بن اسمعیل محرک شدند و یحیی در شب دوشنبه سیزدهم رجب سال دو صد و پنجاهم باهنگ حسین بن اسمعیل شتابان گشت و هیضم عجلی و عترت و مردان ایشان از اهل کوفه با او بودند و ایشان را شجاعتی در خور نبود در آن شب برفتند و بامدادان جنگ در انداختند و اصحاب حسین بر ایشان بتاختند و ان جماعت را هزیمت کرده تیغ در ایشان بگذاشتند و اول کس هیضم بود که اسیر گشت و مردمانش که بیشتری اسلحه جنگ بود نداشتند شکست یافتند و یحیی همچنان قتال داد تا شهید شد و سعد ضبابی سرش را از پیکر جدا کرد و به محمد بن عبد الله طاهر روان داشت چون سر را نزد محمد بن عبد الله آوردند برای تهنیت در کوفه جلوس کرد ابو هاشم داود بن ابو القاسم جعفر بروی در آمد و گفت بمانا بمقتولی تهنیت می جوئی اگر رسول خدای صلعم زنده بودی در این مقتول آن حضرت را تعزیت می گفتند و بعد از این سخن بیرون شد پس محمد بن عبد الله آن سر را برای سعین بطبرستان داد آن سر را ساعتی در [illegible] نصب کرده انگاه به بغداد باز فرستاد تا در انجا بر زنند لکن از کثرت هیجان مردم و دوستان یحیی بر انکار نیرو نیافتند پس آن سر را در صندوقی نهاده در بیت السلاح نهفتند و حسین بن اسمعیل رؤس مقتولین را با اسیران روان داشت و اسیران را محبوس ساختند و محمد بن عبد الله بشفاعت ایشان

مکتوب

مکتوب کرد پس فرمان شد تا اسرا را رها کردند و سرها را دفن کردند و یحیی را عقب بجای نماند اما ابو منصور محمد بن عمر بن یحیی بن ذی الدمعه اعقاب او به بنی نطاب معروف هستند زیرا که او از حسین ملقب بغدان است و حسین غدان از سه تن عقب باند زید الجندی بن الحسین الغدان و جعفر بن الحسین الغدان و حسن بن الحسین الغدان و از بنی زید الجندی بن الحسین الغدان آل شیبان هستند و ابو الفوارس محمد بن عیسی الفارس بن زید الجندی مذکور که در کوفه بطنی بودند و در حاشیه مسطور است که سید محمد گیسو دراز که در کلبرگه از اضلاع دکن مدفون است از اولاد زید جندیست و مناسبت ترجمه سید محمد تحریر شود سید محمد گیسو دراز بن سید یوسف بن علی بن محمد بن یوسف بن حسین بن محمد بن علی بن حمزه بن داود بن ابی الحسن زید الجندی بن ابی عبد الله الحسین الغدان بن ابی منصور محمد الاکبر بن عمر بن یحیی بن الحسین ذی الدمعه بن زید الشهید بن علی بن الحسین علیه السلام مرید و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود مشهور چراغ دهلی در وجه شهرت وی بگیسو دراز در تذکره خزینة الاصفیا مسطور است که وقتی تخت روانی که بدوش می کشیدند برای گردش و هوا خوری چنانچه مرسوم هند است شیخ نصیر الدین محمود نشست سید محمد و بعضی برادران طریقت بدوش کشیدند گیسوان سید چون بلند بود بزیر آن تخت پیچیده شد و بواسطه استغراق در حضور شیخ التفات بدان ننمود بعد از قطع مسافت دور شیخ ملتفت بوی شد و این بیت در حق وی گفت

هر کو مرید سید گیسو دراز شد والله خلاف نیست که او عشق باز شد

و این لقب بوی بماند [illegible] وفات شیخ از دهلی بطرف ملک دکن رفت و در قصبه کلبرگه متوطن و متوفی شد در سال [illegible]

بیست و پنج هجری و لادتش در هفتصد و بیست هجری مدت عمرش
یکصد و پنجاه سال بوده مؤلف تاریخ فرشته در ذکر سلطان فیروزشاه
بهمنی میگوید در ان سنوات منهیان بسمع سلطان رسانیدند که از
جانب دهلی سیدی عالیمقام میر سید محمد گیسودراز بدکن تشریف آورده
بنواحی احسن آباد گلبرگه رسیده است سلطان فیروزشاه که همواره خواهان
مردم عزیز بود ازین بشارت شادمان شد و از فیروزاباد بحسن آباد
گلبرگه آمده امرا و ارکان دولت باستقبال فرستاده و باعزاز و
اکرام تمام بشهر در آورد لیکن فیروزشاه حکیم بود و چون سید محمد
گیسودراز در علم ظاهری خصوصاً معقولات خالی دید چندان توجه ننمود
مگر احمد خان خانخانان برخلاف برادر اعتقاد تمام بسید پیدا کرده خانقاهی
بجهة او ساخت و اکثر اوقات به مجلس شریفش حاضر شده از سخنان
متصوفانه او محظوظ و بهره مند می شد و هرگاه سماع میشد حاضر گشته
درویشان خانقاه او را بانواع احسان می نواخت تا انکه در سنه
هشتصد و هشت فیروزشاه پسر بزرگ خود حسن را که شاهزاده عیاش
و خفیف العقل بود ولیعهد گردانید و از عظمای درگاه جهة او بیعت
گرفته نزد سید محمد گیسودراز فرستاد که در حق او دعای خیر کرده
فاتحه بخوانند سید جواب داد که شما شاهی باو داده اید چه حاجت
بدعا و فاتحه فقیر است سلطان دیگر بار کسان فرستاد در این باب
الحاح و ابرام نمود سید گفت از عالم بالا تاج شاهی بعد از تو ببرادرت
نامزد گشته است کوشش برای دیگر نمودن بیفایده است سلطان
ازین سخن بسی متالم شده اثار رنجش ظاهر ساخت و پیغام داد
که خانقاه تو بقلعه نزدیک است و ازدحام خلق میشود از شهر بیرون
باید رفت سید محمد بی علاج گشته با اهل و عیال خود از بلده حسن اباد

گلبرگه بیرون آمده در کنار شهر در جائیکه بالفعل مرقد او است فرو کش کرد و
مریدانش هجوم آورده خانه درکمال تکلف جهة او ترتیب دادند و
در آنجا بود تا وفات یافت بالجمله و دیگر از بنی جعفر بن القدان ابو الحسین
محمد بن احمد بن جعفر است و از بنی حسن الفدان صفی الدوله محمد بن عبد الله
بن محمد بن حسن است و او مردی صاحب منزلت بود در شام و بخراسان
صاحب تقرب گردید و از جمله ایشان ابو یعلی مسلم بن ابا محمد بن علی
ذبیب بن مسلم عبید الله بن حسن است و او را فدان کنیت بود در حجراسان
عقب داشت و اما احمد المحدث بن عمر بن یحیی بن حسین ذی الدمعه را
از حسین نسابه نقیب تنها نی عقب ماند و اول نقیبی است که متولی
نقابت کافه طالبیین شد مردی عالم و نسابه بود و در سال دویست
و پنجاه یکم هجری از حجاز بعراق وارد گردید و ازو دو تن فرزند بجای
گذاشت یکی زید که معروف بعم عمر بود و دیگر یحیی و انها دارای خانه
داده شدند اما زید را در کوفه عقب ماند و بعد از انکه وارای خلاف و
اعقاب و اذیال طویل گردیدند منقرض شدند و بهمین زید عم عمر نسبت
میرساند صدر جهان القنوجی البهانوی بن سید عبد المقتدر بن سید
شاهین بن سید احمد معروف بسید تجلی بن سید عبد الله جهان است
که از کنتل بشهر قنوج وارد شد و در آنجا سکون نمود و هو ابن سید
سراج الدین بن سید تاج بن سید حلیم الدین بن سید کمال الدین الترمذی
واد جهان است که از ترمذ به هند آمده و در قریه کنهتل توطن نمود و هو ابن
سید عثمان بن سید ابی بکر بن سید عبد الله بن سید ابی طاهر بن زید
الشدید که معروف بسدید و ملقب بعم عمر است و ترمذی را نیز اعقاب
دیگر است در هند از جمله سادات مشهور که از مضافات سنبهل است
و از انجمله نیز سادات سامانه هستند که بعضی از آنها در انجا معروف

اولاد منجلی میباشند و نیز در سامانه جمعی از سادات بخاری میباشند
و اما یحیی بن الحسین نسابه مکنی بابی الحسین نقیب النقباء بود و از دو تن
فرزند آورد یکی ابو علی عمر الشریف و دیگر ابو الحسن محمد الفارس النقیب
اما ابو علی عمر بن یحیی چند مرتبه مردمان را امیر حاج گشت مرتبه در سال
سیصد و سی و نهم هجری بود و در همین سال حجر الاسود را بمکه باز گردانید
و آن حجر را قرامطه از مکه باحسا برده بودند و چند سال نزد ایشان بود
و ابو علی راسی و هفت تن اولاد بود بیست و یکتن پسر و از این پسران
هشت تن را فرزند بود بعضی از ایشان منقرض شدند و از سه تن رشته
اعقاب پیوسته ماند اول ابو الحسن محمد الشریف دوم ابو طالب محمد سیم
ابو الغنایم محمد اما ابو الغنایم محمد بن عمر بن یحیی را اکنون نسل و عقب
به ابی طریف باز می گردد و هو محمد بن ابی علی عمر بن الغنایم و او جد بنی المنکر
بن ابی البرکات بن ابی الحسن علی بن طریف مذکور است و منکر جد
بنی المنکر است در بغداد اما ابو طالب محمد بن عمر بن یحیی بن حسین نسابه
سیدی فاضل بود و در سال چهار صد و هفتم وفات کرد و عقب او
بسوی نقیب ابی الحسن علی بن ابی طالب محمد مذکور راجع میگردد و او
سید جلیل بود و در سال چهار صد و پنجاه و یکم وفات کرد و نقیب
شمس الدین ابو عبد الله احمد از دو تن عقب آورد یکی ابو محمد حسن
اسمر و دیگر نقیب نجم الدین اسامه و در سال چهار صد و پنجاه و دوم متولی
نقابت شد و چون به اینکار مایل نبود پس از چهار سال استعفا داد
اما ابو محمد حسن اسمر پسر نقیب [illegible] الدین عقب او به پسرش شکر بن حسن
باز می گردد و عقب او بنو الشکر گویند و در شرقیه از دواخ که از اعمال
بلاد حله است و ایشان را باز ماندگانست بروایت سید علیخان شارح
صحیفه ابو محمد حسن الاسمر را فرزندی دیگر بود موسوم به بهاء الشرف و

و او راوی صحیفه کامله بوده و از او نسلی نیست اما نقیب نجم الدین
اسامة بن شمس الدین احمد را از دو تن یکی عبد الله التقی النسابه و دیگر
عدنان عقب بجای ماند اما عدنان بن اسامه را از پسرش [illegible] نسل
بماند و بنی اسامه معروف هستند و اعقاب ایشان تا سال هشتصد و هشت
هجری در حله بجای بودند و این جماعت خانواده جلیل و از اعاظم بیوت
علویین بودند و زید بن علی النقیب جلال الدین اسامة بن عدنان بن
اسامه و هو ابو الغنایم مردی شاعر و فاضل بود و از عراق مفارقت
کرده و بهندوستان با برادرش ضیاء الدین ابو القاسم علی روی نهاده
و زعامت طالبین را متولی گردید و ابو القاسم زعیم هزار سوار بود و هر دو
تن برادر در هند وفات کردند و اکنون در هند جماعتی را سلسله نسب باین
دو نفر معروف است و این طایفه را در مملکت هندوستان سادات
رسولدار میخوانند و اجل و اورع ایشان سید غلام امیر است و نسب او
بسید ضیاء الدین علی منتهی میشود و اما عبد الله التقی النسابه ابو طالب بن اسامه
سیدی عالم و فاضل و محدث بود و اما ابو الفتح بن التقی اسامه را اولاد
بنی التقی گویند و ایشان منقرض شدند اما ابو علی عبد الحمید بن التقی بن اسامه
را از دو تن عقب ماند یکی ابو طالب محمد بن شمس الدین العالم نسابه و
دیگر نجم الدین ابو الفتح علی اما ابو طالب محمد را از پسرش ابو علی جلال الدین
عبد الحمید نقیب کوفه و مشهد نجف عقب ماند و او مردی عالم و فاضل
و نسابه بود و در سال ششصد و شصت و ششم هجری وفات کرد و جلال
الدین بن عبد الحمید بن محمد بن عبد الحمید را از دو تن عقب ماند یکی تقی الدین
ابن عبد الحمید الثانی و دیگر شمس الدین ابو طالب محمد نسابه یکی جلال الدین
~~عبد الحمید بن محمد عبد الحمید را از دو تن عقب ماند یکی تقی الدین ابو محمد~~
~~بن عبد الحمید الثانی و دیگر شمس الدین ابو طالب نسابه~~ و از فرزندان تقی

الدین بسوی بلاد و امصار سفر کرد و از پسرش تاج الدین عبد الحمید عقب گذاشت
و او را فرزندی بود در سمرقند و از آن جا بجانب عراق انتقال داد و او را فرزندان
شمس الدین ابو طالب محمد نسابه یحیی جلال الدین عبد الحمید زاهد است
و دیگر نظام الدین علی نسابه و نجم الدین عبد العزیز و غیاث الدین عبد الکریم
میباشند اما ابو الفتح علی بن عبد الحمید بن النقی از جمله فرزندانش امیر الحاج
است که در مشهد نجف نقیب بود و هو تاج الدین ابو الحسن علی
بن مجد الدین ابو الحسن محمد بن حسین بن محمد بن ابو الفتح و او را در نجف
عقب بود از جمله نقیب نسابه فخر الدین صالح بن مجد الدین ابی الحسین
عبد الله بن تاج در مشهد نجف در زمان نقابت سید رضی الدین
محمد الاوی الافطسی نقیب بود و او را عقب است و از جمله ایشان غیاث
الدین عبد الکریم است و او را عقب سید لطف الله بن عبد الرحیم بن
عبد الکریم مذکور است و او در سلطان احمد بن اویس در بغداد بقتل رسید
و از ایشان است سید زاهد بهاء الدین علی و سید نظام الدین سلیمان
پسران عبد الکریم و ایشان از اعقاب است و در مشهد نجف جای داشتند
و اما ابو الحسن محمد الشریف بن عمر بن یحیی نسابه مردی وجیه و متمول
بود و هیچیک از علویین را آن مقدار اموال نبود گویند در یکسال به
تنهائی هفتاد و هشت هزار جریب زمین را زراعت می فرمود و بهاء
الدوله بن بویه او را هزار دینار زر سرخ مصادره کرد و دو سال و دو ماه
در بند افکند روزی که او در امورها می ساخت بپرداختن نود هزار دینار ملزم
گردانید و از غریب ترین حکایت او آن است که وقتی در دیوان
جلوس فرمود مطهر بن عبد الله وزیر عز الدین و الدوله بویه در دیوان
حاضر بود در آن حال توقیعی بدو رسید که رسول قرامطه بکوفه رسیده اند
و شایسته خیانت که برای تهیه اسباب دفاع ایشان حربی بکوشد

شود

شود وزیر شریف ابن توقیع را بدید پس بدو اشارت کرد که یکی را بعنوان
این خدمت با شخص رسول بکوفه روانه دارد و منزل و ما یحتاج او را فراهم
کند و از این پس وزیر بمهمات دیوان مشغول گردید و ساعتی با اجلال
بود و چون ملتفت گشت شریف را فارغ البال و آسوده خیال
بر جای خود نشسته دید از وی تعجب گفت ای شریف این امر و قضیه
از آن امور نباشد که بتهاون بگذرد شریف گفت من بجانب کوفه
رسول بفرستادم و جواب باز آید که در تهیه اسباب کارند وزیر
از این امر شگفتی اندر شد و از وی چگونگی امر پرسید شریف او را خبر
داد که در بغداد مرغهای کوفی و در کوفه طیور بغدادی است و چون تو
آنچه رای زدی و مرا اشارت فرمودی من فرمان کردم تا بتوسط مرغ بکوفه
مکتوب بفرستند و هم اکنون خبر باز رسید که آن مکتوب بکوفه وصول یافت
و اینک با طاعت مشغول هستند ابن صابی گفته است املاک او از
فرات مشروب می شد چون عضد الدوله وزیر خود مطهر بن علی را برای
محاربه عمران شاهین در بطیحه فرستاد و امور بر وی مضطرب و پریشان
افتاد چندانکه مطهر را زخم و جراحت فرا رسیده بمرد کلامی در آخر از
از وی بشنیدند که بر شکایت از شریف محمد بن عمر دلالت داشت
و از این روی عضد الدوله او را بگرفت و مصادره فرمود و بسوی فارس
انتقال داد و از جمله اعقاب او بنو خزعل است و هو ابو محمد حسن بن عدنان
بن الحسن بن محمد بن عمر بن الحسن محمد شریف و فرزندان او را بنو خزعل گویند
و ایشان زاد در عراق و بقیه و باز ماندگانست از جمله ایشان اکنون سید
ابو طالب بن محمد بن منصور بن حسن محمد بن الحسن خزعل است در سبزوار
و خراسان و اما ابو الحسن محمد ملقب بفارس و پسرش حسن ملقب باصم
و محمد نقیب بود و هو ابن یحیی بن الحسین نسابه بن احمد بن عمر بن یحیی ذی الدمعه

اورا چهل و پنج تن فرزند بود و از این ها سی تن پسران باشند لاکن عقب
او از سه تن است یکی ابو الحسن محمد التقی السایس وی همان است که رضی مرتضی
را از نقابت عزل کرد و رضی داماد او بود و دیگر حسن اصم سورادی و دیگر
ابو الحسن محمد تقی سایس بن ابی محمد حسن فارس را که در اعقاب او ریاست
و نجابت بود و اکنون بعزلت و خمول دچارند عقب او از دو تن است یکی
ابو العلی محمد و دیگر ابو الحسن که بسبب فتنه میان علویین و عباسیین گردید
و شریف مرتضی او را تکریم می نمود و می گفت هر وقت که گفته میشود اللهم
صل علی محمد و آل محمد ابو علی داخل میشود و چون لفظ طاهرین بیاید وی خارج
میگردد و بقیه و باز ماندگان ایشان در واسط هستند اما حسن اصم سورادی
بن ابی محمد حسن فارس را از ابو تغلب علی نقیب النقبا بن حسن اصم فرزند
بجای ماند و ابو تغلب علی را از سه تن نسل بماند یکی ابو القاسم حسین
النقی دیگر ابو الغنایم محمد و دیگر ابو الفضل علی و اورا چهار فرزند بود که
مکنی بابی طاهر و موسوم به محمد و ملقب ببقره و هو دیوان سورا خدمت
کردی از این روی نسل بقر ملقب شده و اما ابو الغنایم محمد بن ابی تغلب
را از پسرش ابو عبد الله محمد ملقب بشمیره به تنهائی عقب بماند و فرزندان
او را بنی شمیره می گفتند و در سورا میباشند اما ابو الفضل علی بن ابی
تغلب را در فرزندانش خانواده و بیت است از یکتن عقب بجای
ماند و او مجد الشرف ابو نصر احمد است و مجد الشرف را از دو تن فرزند
بماند یکی ابو عبد الله محمد مجد الشرف بود و دیگر ابو الفضل علی کمال الشرف
و از اولاد ابی عبد الله محمد مجد الشرف بن ابی نصر احمد بن احمد ابی الفضل
علی فقیه عالم فخر الدین یحیی بن ابی طاهر هبة الله بن شمس الدین ابی الحسن
علی بن مجد الشرف مذکور مردی فاضل جلیل القدر بود و او را سه پسر
زاهد بود که نقابت داشتند یکی تاج الدین محمد ابو الغنایم و دیگر نقیب الطاهر

زین الدین ابو طاهر هبة الله و دیگر جلال الدین ابو القاسم اما زین الدین
هبة الله نقابت طاهریه و صدارت بلاد فراتیه داشت و در نجا هر
بغداد در سال [illegible] او را بنو محاسن در عوض خون صفی الدین بن محاسن
بکشتند و چنان بود که سید بکشتن او امر کرده بود و سید زین الدین سیدی
جلیل القدر بود اما جلال الدین مردی فقیه و زاهد بود چون برادرش
زین الدین مقتول گردید به پیشگاه سلطان غازان روی نهاد و نقابت طاهریه
و قضاوت و صدارت بلاد فراتیه را متولی شد و هر کس که در قتل برادرش
شریک بود بکشت و حکومتش بطول انجامید و از پسرش نقیب النقباء بهاء الدین
داود عقب بجای گذاشت و اما فقیه تاج الدین ابو الغنایم محمد بن الفقیه
ابی طاهر یحیی او مردی زاهد و پرهیزکار بود از پسرش شرف الدین عبد الله عقب
نهاد و از پسر کمال الشرف ابو الفضل علی النقیب بن ابی نصر احمد بن
ابی الفضل علی فرزندانش را بنو ابو الفضل گویند در سورا بودند از جمله
ایشان نقیب صفی الدین ابو الحسین زید بن النقیب جلال الدین علی بن
النقیب ابی الحسن زید بن ابو الفضل مذکور است و او را فرزندی بجای
ماند و از جمله ایشان عز الشرف محمد بن ابو الفضل علی است مردی زاهد و
نقیب و نسابه بود و از پسرش ابو عبد الله حسن ملقب بعز الدین نقیب
عالم زاهد نسابه فرزند گذاشت و ابو عبد الله حسن از پسرش ابو تغلب
عمید الدین علی کریم زاهد که مردی بخشنده و پرهیزکار و با ورع بود عقب گذاشت
و عمید الدین علی از پسرش ابو محمد جلال الدین حسین نسابه عقب بجای نهاد و او را
شهرتی بزرگ و کراماتی بسیار و فضایلی وافر بود و در نهایت زهد جامه
پشمین میپوشید و با نان جو از کار اکل مساحتی با اینکه او را اموال فراوان
بود و در راه خدا انفاق همی فرمود و در هر فنی از علوم قدمی ثابت
و استوار داشت و او را از پنج مرد یادگار بماند نخست جلال الدین

الدین که مردی زاهد و پشمینه پوش و با فضایل در حاشیه مسطور است که این
جلال الدین حسن زاهد همان ~~کسی~~ همان کس باشد که مؤلف کتاب عمدة الطالب
کتاب عمدة الطالب را باسم سامی و نامی گرامی او تالیف نموده است
و دیگر غیاث الدین حسین عالم صاحب اموال کثیره و مقام رفیع است
و دیگر ابوعبدالله محمد و دیگر ابو العباس احمد کریم عالم است که صاحب اخلاق
ستوده و نفس رفیعه است و دیگر ابوطاهر سلیمان است که او را شجاعتی
بکمال و روشی پسندیده بود و از فرزندان جلال الدین حسن ناصر الدین
محمد است و او را فرزندان از بنت از فرزندان غیاث الدین حسین زین الدین علی و ابوعبدالله
محمد و حمید الدین علی است و هر یک از ایشان را در مشهد مقدس غروی
اولاد است و ابوعبدالله محمد را دختری است و از فرزندان ابو العباس
احمد بن ابی تغلب علی است که ملقب بزین العابدین است که نقیب و
شجاع و عابد و زاهد بود و دیگر نجم الدین ابو القاسم است که سیدی
شجاع و عابد بود و دیگر ابوعبدالله است که دارای مال و سخاوت است
و دیگر شمس الدین محمد است که مکنی بابی علی مردی عالم و فقیه بود و دیگر
ابو الفضل احمد است و هر یک از ایشان را فرزندان است و از اولاد
ابی طاهر سلیمان و ابو تغلب عمید بن علی عالم شاعر محدث است و او را
فرزندان میباشد که هم اکنون در مشهد غروی هستند و نیز از حله و دیگر بلاد هستند
و ایشان را اعقاب بسیار و فرزندان هستند که هر جا پراکنده اند و بآل
ابی الفضل مشهور بودند و اکنون بآل عمید الدین شهرت دارند و بجمله سادات
و نقبا و صلحا هستند و اما ابوطالب عبدالله بن ابی محمد فارس و او را
عقب بسیار است در حله و سورا و واسط و طرابلس پراکنده اند
از جمله ایشان اسامة بن محمد بن مسلم بن عبدالله مذکور است و او را
در حله عقب بجای ماند و ایشان را بنو فضایل میگو اند و از جمله ایشان

نصرالله بن محمد بن معالی مذکور است و او را در حله و سورا عقب بود
و ایشان را بنو نصرالله میامیدند و از جمله ایشان علی الدباغ بن ابی البرکات
محمد بن ابیطالب عبدالله بن علی بن عمر المحدث بن ابیطالب عبدالله
مذکور است و او را در واسط عقب بود و ایشان را بنو الدباغ می گفتند
و از جمله ایشان ابو علی عمر بن ابی البرکات محمد مذکور میباشد و از ایشان
ابو الحسن یحیی بن ابیطالب عبدالله مذکور است و او را عقب ماند و از
جمله ایشان بنو الجعفریه هستند و ایشان فرزندان علی بن یحیی مذکور هستند
مادرش جعفریه است و فرزندان با و معروف می باشند و از جمله
ایشان بنو ابی الفضل اند که معروف به بنی اخی ورتق میباشند و
در مشهد قاسم از برسیما و انها اولاد علی بن ابی الفضل محمد بن ابیطالب
بن محمد بن ابی الفضل محمد بن ابی البقاء محمد بن علی بن یحیی بن مذکور ند
و از جمله ایشان بنو الضیاء می باشند و ایشان نیز در مشهد قاسم اند و هو
ابن الحسن علی بن ابیطالب بن محمد بن مذکور و از جمله ایشان بنو الطوری است
و هو علی بن ابی الفاضل محمد ملقب نعضال بن علی بن یحیی مذکور است و
ایشان در غری بودند و اما حسین القعدد بن ذی الدمعه بن زید الشهید
بن علی بن الحسین علیهم السلام از سه تن محمد و یحیی و زید عقب ماند و قعدد
آن کسی است که بجد اکبر قریب الاباء باشد چنانچه عبد الصمد بن علی بن
عبدالله بن عباس را قعدد بنی هاشم می گفتند و بالجمله یحیی بن حسین
القعدد را از قاسم عقب برجای ماند و او در طایف بود و از وی در
ابی جعفر محمد در طایف و خیاطین که از مکه است عقب ماند ابن طباطبا
گفته است و اما محمد بن حسین القعدد را از حسن و حسین و قاسم و محمد
فرزند بجای ماند و عقب از احمد بن محمد بن حسین قعدد و در فرزندش
حسین ملقب به برغوثه بن احمد بن محمد بن حسین القعدد عقب ماند و ابن طباطبا

گوید بر غوث همان حسین بن عبید الله بن الحسین بن احمد بن محمد بن حسین
القعدد است و اما حسن بن محمد بن حسین القعدد را در شیراز اولاد بود
از جمله ایشان ابو علی حسن بن محمد الاعور بن عبد الله الحسن مذکور نقیب
موصل بود و او برادر ابو الحسن علی بن احمد بن اسحاق بن جعفر الملتانی
العمری نقیب بغداد دیبا شد و اما ابو الحسن علی بن محمد بن الحسین القعدد
فرزند او منحصر بمحمد ملقب بجاموس است و از وی کسی بیادگار نماند و اما
زید بن حسین قعدد را در قصر ابن هبیره از ابو عبد الله زید بن زید عقب
ماند و او را امام ابو عبد الله حسین بن زید بود و در حلب جای داشت
و بسوی دمشق شد و اما علی بن ذی الدمعه را از زید الشبیه النسابه عقب
و او را در مقتل کتابی است و در نسب مبسوطی دارد و شبیه را از دو مرد
عقب بجای ماند محمد الشبیه و دیگر حسین بن زید الشبیه النسابه را از دو
مرد فرزند ماند علی الاحول و قاسم البرکه و از فرزندان علی الاحول
بن حسین بن زید النسابه که در بغداد نقیب بود ابو الحسین محمد حسین نقیب
بن علی الاحول است و او مردی جلیل و با خیر و دیندار و کریم و صاحب
مکارم و فضایل بود و فرزند ذکور از وی نماند و برادرش ابو محمد عبید الله
حسین را بقیه بماند و او همان ابو الحسین بن الشبیه النسابه صاحب
مبسوط است و اما محمد الشبیه بن زید النسابه بن علی بن ذی الدمعه
را از سه تن عقب بپاید احمد و حسن الفقیه و اسمعیل شیر شیر اما اسمعیل
شیر شیر بن محمد الشبیه بن زید النسابه از فرزندانش اسمعیل الحجب بن محمد
بن اسمعیل مذکور است و او را عقب بود و دیگر علی الجمال بن محمد
بن اسمعیل مذکور است و او را عقب بود و دیگر حسین بن محمد بن اسمعیل
مذکور ملقب النقش است و او را عقب بود و اما فقیه حسن بن محمد الشبیه
بن زید النسابه را در بصره بنو الشبیه بصره و حله ماند و ایشان قلیل و اندک

حسن فقیه را از دو مرد ایشان ابو جعفر محمد و دیگر احمد است عقب
اما ابو جعفر محمد را اولاد و بازماندگان بودند و شکست هستند از
جمله ایشان ابو الحسین عبد الله بن جعفر بن ابی جعفر محمد مذکور است
و اما احمد بن حسن فقیه بن محمد الشبیه را از پسرش محمد در بصره عقب ماند
و محمد را عقب بود از جمله آنان محمد نقیب ایله بود و او پسر احمد بن
محمد مذکور است فرزندان حسین ذی الدمعه بن زید الشهید با تمام
رسید

خیابان هشتم ذکر احوال ثمره شجره موتم الاشبال عیسی

بن زید الشهید بن علی ابن الحسین علیه السلام او را اعقاب باشد و عیسی
ملقب بموتم الاشبال مکنی بابی یحیی است و او وصی ابراهیم قتیل
باخمری بن عبد الله المحض و حامل رایت او بود و چون ابراهیم مقتول
گردید عیسی مختفی بماند تا بدیگر سرای رخت کشاند و چنان بود که ابو جعفر
منصور او را امان داده بود و مؤکدا مطمئن داشت و ابو جعفر از عیسی
بسیار بیمناک بود و از تاخت و تازش آسایش نداشت و عیسی
در این باب سخن راندند گفت سوگند با خدای اگر یکشب از این ترس
و بیم بیاساید و نماید هر آنچه آفتاب بر آن تابش افکند مرا گرامی تر است
و از این روی عیسی را موتم الاشبال لقب کردند که وقتی شیری را
که دارای بچگان بود بکشت از آن پس موتم الاشبال نام یافت
یعنی یتیم کننده شیر بچگان بالجمله عیسی با محمد نفس زکیه و از آن پس
با برادرش ابراهیم خروج نمود و چنان بود که ابراهیم بعد از خود حکم
امر خلافت از بهر عیسی منصوص کرده بود و عیسی حامل رایت او بود چون
ابراهیم مقتول گردید عیسی پنهان شد و در زمان منصور و روزگار
مهدی و همچنان در زمان هادی پنهان بود چون بدرود جهان نمود

حسن بن صالح بروی پوشیده نماز گذاشت و او را مدفون ساخت
با لجمله چنان بود که عیسی در پاره اوقات که مختفی میزیست بر شتری
آب کشی کروی و شیخ نقیب تاج الدین باسناد خودش از محمد بن
محمد بن زید مرا حدیث راند که محمد بن محمد گفت با پدرم محمد بن زید گفتم
همیخواهم عم خویش را ملاقات کنم گفت بسوی کوفه رو و چون بکوفه
پیوستی بفلان شارع روی کن و جلوس نمای و چون در آن جا بنشستی
مرد گندم گون دراز بالا را نگران خواهی دید که اثر سجود در میان دو چشمش
مشهود است و شتری را با خویش می کشند و هر وقت گامی بر می دارد
خدای را تکبیر و تسبیح و تهلیل و تقدیس نماید آن کس عم تو عیسی است
این وقت بحشمت و تکریم او بپای شو و بروی سلام فرست محمد
می گوید روی بکوفه نهادم و چون بان شهر رسیدم در همان مکان که
پدرم مرا فرمان کرد جلوس کردم و هنوز زمانی نیاورده بودم که
ناگاه مردی به همان صفت بدیدم که پدرم با من صفت کرده بود و در
پیش روی شتری و راویه بر آن شتر حمل کرده بود پس من بپای شدم
و در خدمتش بر روی در افتادم و هر دو دستش ببوسیدم عیسی از من
هراسناک شد گفتم من محمد بن محمد بن زید هستم اینوقت سکون گرفت
و شترش را بخوابانید و در آنجا در سایه دیواری با من بنشست و ساعتی با
من حدیث راند و از اهل و اصحاب خویشتن پرسیدن گرفت آنگاه
مرا بدرود فرمود و گفت ای پسرک من از این پس بسوی من باز گشتن مگیر
چه بیم دارم که شهرت گیرد شیخ تاج الدین می گوید از آن زمان که عیسی در
کوفه پوشیده میزیست زنی را تزویج فرمود و آن زن او را نمی شناخت
و عیسی را از آن زن دختری پدید گردید و همی جانب رشد و بلوغ گرفت
و چنان افتاد که عیسی برای پاره از سقایان آب کشی فرمودی و آن سقا

بود که بسن جوانی رسیده بود پدر و مادرش بسبب آن زهد و عبادت که
در عیسی مشاهدت می کردند با اینکه او را نشناسانه بودند رای بر آن
نهادند که دختر عیسی را از بهر پسر خویش تزویج نمایند و این داستان را
بزوجه عیسی در میان نهادند خرسندی گرفت و این حکایت در خدمت
عیسی معروض داشت عیسی بحیرت اندر شد و ندانست کار بر چه سیاق
و در همان شب در حضرت احدیت مسئلت نمود تا آن دختر را از میان
برگیرد و آن دختر بمرد و عیسی از آن اندیشه برست و بر فوت آن دختر
جزع بسیار نمود و بگریست پاره از یارانش که با حوالش دانا بودند گفتند
سوگند با خدای اگر مرا خبر می کردند که دلیرترین مردم زمین کیست ترا می
شمردم و اکنون بر مرگ دختری اینگونه نالانی عیسی فرمود بر مرگ او
نمی گریم بلکه محض رحمت بروی می گریم که بمرد و ندانست پاره جگر رسول
خدای صلی الله علیه و آله است یعنی از انقلاب روزگار انگونه نسبت بایست
پوشیده و مختفی ماند که فرزند از حال پدر و جد با خبر نباشد چه عیسی خود را از
زن و فرزند پوشیده می داشت تا مبادا موجب شناسائی و گرفتاری
گردد حدیث کرده اند که وقتی محمد المهدی خلیفه در بعضی مواضع حلوان
و این شعر را بر روی دیوار نوشته دید

منخرق الخفين يشكو الوجى ❊ تنكبه اطراف القنا والحداد
شرده الخوف فازرى به ❊ كذاك من يكره حر الجلاد
قد كان في الموت له راحة ❊ والموت حتم في رقاب العباد

چون محمد مهدی این شعار را نگران شد فراوان بگریست و در زیر
هر شعری نوشت انت آمن یکتن به مهدی گفت آیا میدانی
کدام کس این ابیات را مکتوب کرده است گفت نمی دانم
همانا کدام کس جز عیسی بن زید می نویسد و من دوست دارم که او خود را

بمن آشکار دارد و هرچه آرزو دارد با وی عطا کنم و چنان بود که حاضر
که وزارت عیسی بن زید داشت در خدمتش بسیار مطلوب و از جمله
اصحابش بزرگتر بود چون عیسی بن زید وفات کرد حاضر را بر دو طفل خرد
احمد و زید که هر دو کودک بودند وصی گردانید پس حاضر اندو طفل
را برگرفت و بر در سرای هادی موسی بن محمد بن منصور حاضر ساخت و با حاجب
بار گفت از امیر المؤمنین همی دستوری طلب تا بحضرتش اندر شوم
گفت تو کیستی گفت حاضر هستم که صاحب عیسی بن زید بودم حاجب
از آن سخن در شگفتی شد و چنان همی دانست که این سخن بدروغ میراند
و با وی گفت و بجنگ سوگند با خدای خویشتن را بعرصه تباهی عرضه
همیداری و اگر از بهر حاجتی همیخواهی در پیشگاه خلافت راه جوئی
و این سخن را برای خود وسیله ناخوش است که تو خود را حاضر صاحب
عیسی میخوانی حاجب این سخنان بگفت و با حالت استعجاب در خدمت
هادی شد هادی گفت تو را چه باشد گفت مردی بر در است چنان
میداند که وی حاضر است و رخصت می طلبد تا بخدمت تو در آید هادی
از آن سخن در عجب شد فرمان داد تا او را در آورند پس حاضر در آمد
و سلام بازداد هادی گفت آیا تو حاضر باشی گفت آری گفت چه
تو را باین جای آورد گفت خداوند تو را در عزای پسر عمت عیسی بن
زید پاداش نیکو فرماید چون هادی از وفات عیسی با خبر گشت بر
جست و از فراز مسند خویش بر زمین نشست و مدتی دراز سر بسجده
نهاد و پس برخواست و بجای خویش باز شد آن گاه حاضر گفت همانا
عیسی را دو تن فرزند بجای ماند و هیچ چیز از بهر ایشان بر جای نگذاشته
و با من وصیت نهاده است که هر دو را با تو تسلیم نمایم هادی بفرمود
تا اندو طفل را بیاوردند و بر زانوی خود بنشاند و سخت بگریست و نیز

حاضر را معفو داشت و گفت آن هنگام که من از تو در حذر بودم بسبب
مکانت و منزلت عیسی بود لکن از تو بعفو و گذشت رفتم پس بفرمود تا
او را جایزه بدهند و حاضر قبول نمود و عیسی در سن شصت سالگی در کوفه وفات کرد

خیابان نهم ذکر ثمره شجره اولاد و اعقاب عیسی بن زید علیهم الرحمه

عیسی بن زید را از چهار مرد فرزند بیادگار ماند نخست احمد المختفی و زید
و محمد و دیگر حسین عصاره اما احمد المختفی بن عیسی بن زید مردی عالم
و فقیه و زاهد بود مادرش عاتکه دختر فضل بن عبدالرحمن بن عباس حارث بن
هاشمیه بود و تولدش در سال یکصد و پنجاه و هشتم و وفاتش در سال دویست
و چهلم روی داد در پایان روزگار نابینا گشت از آن هنگام که وی را
بهادی خلیفه تسلیم کردند و در دار الخلافه میزیست و چون هادی وفات
کرد نزد رشید می زیست تا گاهی که کبیر گشت و خروج نمود پس او را
ماخوذ و محبوس داشتند و از آن پس که از زندان بجست پنهان گردید
و بود تا در بصره وفات نمود و احمد المختفی را از دو مرد محمد المکفل و علی فرزند
بجای ماند اما محمد بن احمد مختفی مردی فاضل بود و او از پسرش علی عقب
گذاشت و علی بن محمد بن احمد از دو مرد یحیی و عبیدالله ضریر فرزند به
نهاد اما یحیی بن علی بن محمد فرزندانش در دمشق بودند از جمله ایشان
علی بن محمد بن علی بن یحیی بن علی مذکور است و او در مصر بود و زید بن
یحیی بن علی مذکور در دمشق روزگار نهاد اما عبیدالله الضریر بن محمد
بن احمد بن مختفی از فرزندانش حسین بن عبیدالله است و او در بغداد عقب
بود و احمد بن عبیدالله ملقب بمقص در بغداد و دارای عقب بود از جمله
ایشان محمد بن حمزه بن احمد بن عبیدالله مذکور است اما علی بن احمد
مختفی بن عیسی بن زید را در کرمان و خراسان عقب بجای ماند از جمله ایشان
علی بن الحسین علی مذکور است و او را عقب است و از جمله حسن الدیلمی

بن علی بن داعی بن مهدی بن عبید الله علی مذکوراست واما زید بن
عیسی موتم الاشبال را از محمد وحسین عقب بجای ماند لاکن طباطبا گوید
ندیدم حسین را در معقبین یاد کرده باشند وعقب از محمد بن زید بن عیسی از
احمد و محمد ملقب بابزار رطب وحسن است اما احمد بن محمد زید را از پنج
مرد عقب ماند وایشان ابو عبد الله محمد وابو علی محمد وابو احمد محمد و
ابو الحسن محمد وابو جعفر محمد میباشند اما ابو عبد الله محمد بن احمد بن محمد بن
زید از سه تن وایشان ابو محمد عیسی شاعر ابو علی حسین وابو القاسم جعفر اولاد
بماند ابو محمد عیسی شاعر پسرش ابو عبد الله محمد است که او را حیه میخواندند
واو را عقب بود واما ابو علی حسین بن ابی عبد الله محمد بن محمد بن زید و
او را ابقرات میخواندند وفرزندانش را بنو ابقرات میگفتند واو را بقیه
در مصر بجای ماند بعد از سال ششصدم هجری واز علی بن حسین عقب
بگذاشت واز علی زید ومسلم وایشان را اعقاب بجای ماند اما ابو القاسم
جعفر بن ابی عبد الله محمد بن احمد بن زید را از پسرش محمد عقب بماند واما
ابو احمد محمد بن احمد بن زید را از دو مرد ابو محمد حسن شاعر وابو جعفر احمد شاعر
اعقاب بجای ماند از جمله ایشان ابو القاسم علی بن محمد بن احمد شاعر
مذکور میباشد واو در مصر نقابت داشت وبر طریقت زیدیه میرفت
مردی باخیر وفاضل بود در ایام حاکم عبیدی بقتل رسید ودر مصر
پسرش ابو الحسن بعد از پدر نقابت مصر یافت واز وی نسلی نماند
اما ابو الحسن محمد بن احمد بن محمد بن زید را در خراسان عقب بماند از جمله ایشان حسن
بن مهدی بن ابی الحسن محمد مذکور است واز فرزندان او اسمعیل است
وی در سمرقند بود واز وی عقب ماند وحسین بن زید بن ابی الحسن
مذکور را فرزندان وایشان را اعقاب بود واما ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن زید
بن موتم الاشبال را از جمله فرزندانش علی بن زید واحمد فرزندان او

علی بن زید واحمد فرزندان حسین بن محمد ابزار رطب است وایشان را
اعقاب است واما حسن بن محمد بن محمد بن زید بن عیسی موتم الاشبال
را عقب از شیخ ابو نصر بخاری از علی است که دری بود واین علی را
دو فرزند حسن وحسین نام بود اما محمد بن عیسی موتم الاشبال اعقابش
بسیار ومنتشر است وجمهور عقب او را بعراقی بن الحسین بن علی بن محمد
مذکور راجع میشود در عراق در آمد واقامت نمود واز این روی نزد اهل
عراق بعراقی معروف شد نسب سادات بارهه هند به همین سید علی
عراقی باز میگردد وجه ایشان به سید ابو الفرج واسطی که از واسطه هند
آمد منسوب هستند واو از فرزندان سید علی عراقی است وهو ابو الفرج
واسطی بن سید علی عراقی بن حسین بن علی بن محمد بن محمد بن زید بن عیسی
موتم الاشبال بن زید شهید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع
وسید علی عراقی را از پنج مرد عقب ماند وباز ماندگان نسلش اکنون در
دو تن باشند واز این دو تن ابو الحسن احمد الدعکی واز جمله فرزندان و
اعقاب بیشتر است وی از جماعتی عقب بگذاشت از جمله ایشان
جعفر بن الدعکی واز جمله فرزندان او رب الطبخ است وهو ابو منصور محمد بن
حمزه بن احمد بن علی بن جعفر مذکور است وپسرش ابو البشائر زید بن ابی
منصور است واو را عقب بود از جمله ایشان عبد العظیم بن الدعکی است
واو را سیمون میخواندند واز جمله فرزندان او نور الدین ابو المعز علی بن
عبد العظیم مذکور است او را عقب است از جمله ایشان ابو عبد الله محمد الکروشی
بن دعکی است وعقب او بابی ابراهیم بن ابو القاسم بن محمد الکروشی
مذکور منتهی میشود واین ابراهیم از دو تن یکی ابو الحسن علی الجزار ودیگر ابو المعز
ناصر معروف بعز عقب بماند اما ابو المعز ناصر را از دو تن که علی مستقله
وابو الفتوح که شکر خوانده میشد عقب بماند اما علی المستقله از فرزندانش

ابو جعفر محمد بن ابطيا لب محمد بن المعالی بن محمد بن علی مذکور است و علی بن
ابی نزار محمد بن ابی جعفر محمد بن علی مذکور است اما ابو الفتوح شکر از فرزندانش
ابو طالب محمد ملقب بریفه است و ابو نزار عبد الصابونی پسران ابو علی
عمر بن شکر است و فرزندان این دو تن را بنو الصابونی میخوانند و فرق میان
ایشان و بنی الصابونی که در بنی الحسین ذی الدمعه مذکور این است
که ایشان را بنو عطایل موصوف می دارند و سید محمد بن اسمعیل بن ابراهیم
بن یحیی بن حسین بن محمد بن عمر مذکور ایشان تا حری با شهامت بود و پدر
فرزند و جماعتی خویشاوندان و بنو عم دارد از بنی شکر محمد المقری بن شکر است
و او را عقب بجای ماند از جمله کو اغذی مستند و شیخ تاج الدین نسابه او را در حله
ملاقات کرده است و از بنو شکر ابو الحسن علی بن شکر است و او را عقب بود
از جمله ایشان ابو الحسن علی ملقب بدهان بن ابو الفتوح بن علی مذکور است
و اولاد او دختران بودند و از بنو دهان باز ماند کا نیست اما حسین عصاره
بن عیسی موتم الاشبال را از چهار تن عقب باقی ماند محمد و احمد الحرقی و
علی و زید اما زید بن الحسین عصاره از فرزندانش احمد الضریر بن زید است
و او از جماعتی نسل نها و از جمله ابو الحسن علی و یحیی است و هر دو تن را
عقب بود از فرزندان احمد بن الضریر ابو القاسم علی نقیب بصره پسر یحیی
مذکور است و جماعتی به یادگار نهاد از آن جمله ابو محمد حسن نقیب بصره و پسر
ابو تغلب عتبه الله بن ابی محمد حسن نقیب مذکور است شیخ ابو الحسن العمری نسابه
در کتاب مبسوط خود داستانی مینماید که بر انقراض او دلالت دارد و نسب
زیدی محدث که در بغداد صاحب وقف بود بزعم علی بن محمد بن عتبه الله بن
عبد الصمد نسابه بدو راجع میشود گفته است وی ابو الحسن علی بن ابو العباس
احمد بن محمد بن عمر الشاعر بن ابو الحسن بن ابی محمد الحسن النقیب است که
در خزاعه صاحب داد بود و برادرش ابو القسم محمد المقری بن ابی العباس

احمد مذکور جد بنی زیدی است که در بغداد هستند از فرزند علی بن الضریر احمد بن
زید عصاره ابو الموهوب احمد بن علی بن احمد بن محمد بن جعفر بن محمد الحسن بن
علی مذکور است و او جد بنی الموهوب است که در نجف جای داشتند و بنی
محاسن معروفند و هو ابن ابی الموهوب المذکور اما علی عصاره را عقب بود
از جمله ایشان علی بن محمد بن علی مذکور است و شیخ شرف نسابه دینوری
نسب بنی العقرون را بدو راجع می کند و عقرون بقول دینوری ابو سعید بن
محمد بن علی مذکور است ایشان در کاظمین بودند و اما احمد الحرقی بن عصاره
که ابو طالب کنیت داشت و او را عقب منتشر است از جمله ایشان ابو علی
محمد المعمر قاضی مدینه است و او یکصد و بیست سال زندگانی کرد و برادرش
ابو الحسین پسران احمد مذکور میباشند و از فرزندان بنو ابی علی محمد المعمر عبد الله
الازرق بن محمد معمر مذکور است و دارای عقب از جمله ایشان احمد بن زاد
الرکب بن عبد الله مذکور و دارای اعقاب بسیار است از جمله بنو عبد الرحمان
و بنو علی پسران محمد بن زاد الرکب و او را در دمشق باز مانده باشد و از جمله ایشان
حسن القویری بن عبد الله است و او را عقب است و از این روی او را
قویری گفتند که قرآن را بسیار قرائت کردی و از جمله ایشان ابو عبد الله
الحسین بن عبد الله ازرق مذکور است و او صاحب صدقه رسول خدا صلی الله
علیه و آله بود و دارای عقب است از جمله ایشان حسن و قاسم پسران قاضی مدینه
و خطیب مدینه حسین بن یحیی مدعو به برکات مفضل بن معمر بن حسن مذکور است
و در مدینه عقب گذاشت و ایشان را زیود میخوانند و از بنی الزید الشهید در
مدینه سوای ایشان احدی نبوده و هم ایشان را در عراق بقیه است وی از حجاز به
عراق ورود کرد از جمله ایشان شرف الدین سنان هندی بن سیف بن
بلال بن محمد بن ناصر بن مفضل مذکور و پسرش حسام الدین علی است که حله
نقابت یافت و او عقب بجای ماند و از جمله ایشان هاشم و حاتم و معمر و محمد

وحسن پسران مفضل بن معمر مذکور هستند ولیشان را بازمانده نبوده واز فرزندان -
ابوالحسین محمد بن احمد الحربی ابوالغنایم محمد بن الحسن بن سلیمان بن ابی الحسن
محمد واما محمد بن بلال عفاره از جمله فرزندانش امیرک است و هو جعفر بن عبدالله بن
الحسین بن محمد مذکور است

خیابان دهم ذکر حال محمد بن زید الشهید داعی کبیر و اولاد و اعقاب
او محمد بن زید کوچکترین فرزندان زید است و او در عراق عقاب بحیات
کنیتش ابوجعفر و مادرش کنیزکی سندیه بود فضلی بنهایت ونبالتی بکمال
داشت حدیث کرده اند که داعی کبیر محمد بن زید الحسنی را عادت چنان بودی
که چون زمان افتتاح خراج فرارسیدی در بیت المال شدی و نگران گردیدی
تا از سال پارین چه مقدار دینار و درهم موجود است پس آنچه بود قبایل
قریش و ادس ایشان بجماعت انصار و فقها و اهل قرآن و سایر طبقات ناس
پراکنده ساختی چندانکه از تمامت آن جمله درهمی بجای نماندی وقتی چنان
روی داد که در بعضی سنوات برای انکار جلوس فرمود و از تخت با بنی
عبدمناف بذل دینار و درهم فرموده چون از بنی هاشم بپرداخت سایر بنی
عبدمناف را بخواند پس مردی در حضرتش بپای خواست داعی گفت تو از کدام
سلسلهٔ عبدمناف باشی عرض کرد از بنی امیه گفت از کدام طایفهٔ ایشان آمدهٔ
خاموش گشت داعی فرمود شاید از فرزندان معاویه باشی گفت آری
فرمود بکدام نسبت داری از جواب لب فروبست فرمود شاید بسوی
یزید پلید نسبت ببری گفت آری فرمود نکوهیده چیزی از بهر خویشتن
اختیار کردی همانا باهنگ دوستی آل ابیطالب هستی و خون
ایشان نزد تست و حال اینکه در اراضی شام و عراق آنانکه دوستداران
جد تو هستند و احسان تو را واجب میشمارند و دارای گشایش و سعت
هستند هم اکنون اگر از روی جهل و نادانی باین سوی شده باشی جهلی بدتر از

داعی کبیر

احسان علوی با بنی امیه

جهل تو نیست و اگر بر آنحال آمدی که بر آنان باستهزاء رفته باشی خویشتن را
رفیع القدر و بلندمنزلت نموده باشی بالجمله در اینحال علویها نظری خشم
آلود بدو برگشودند چون داعی اینحالت بدید صیحه برکشید و گفت از
وی برکنار باشید گویا بر آن گمان رفته اید که در کشتن او ادراک خون
امام مظلوم حسین علیه السلام را مینمائید هرگز چنین نباشد همانا حق تعالی
حرام گردانیده است که از نفسی بیرون از آنچه کسب کرده مطالبه شود
سوگند با خدای هر کس بوی گزندی رساند او را قصاص فرمایم بعد از آن
محمد داعی در حق آن مرد اموی بهمان گونه که با سایر عبدمناف معاملت
کرد بپای برده با جماعتی از غلامان خویش فرمان کرد تا او را بشهر ری سپارند
اما محمد بن داعی زید را چند پسر بود از جمله ایشان محمد بن محمد بن زید بود چون
ابوالسرایا سری بن منصور شیبانی خروج کرد برای محمد بن ابراهیم بن
اسمعیل بن ابراهیم بن طباطبائی اخذ بیعت کرد و با لشکر عباسیان
در قریه شاهی جنگ کرده آنها را شکست داد و روز دیگر محمد بمرض ناگهانی در
گذشت ابوسرایا در جای او همین محمد بن محمد بن زید را بن صبا نصب
کرده بمؤید ملقب ساخت و در کوفه بنام او سکه زد و خطبه خواند و
علویان را در اطراف بلاد از جانب محمد بحکومت فرستاد عباس بن
محمد بن عیسی جعفری را ببصره ارسال داشت و حسین بن حسن
افطس را بمکه روانه نمود ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام را مامور یمن کرد
و زید بن موسی بن جعفر ع را بحکومت اهواز فرستاد و محمد بن سلیمان
بن داود بن حسن مثنی را بمداین و اسمعیل بن موسی بن جعفر را بفارس
روانه ساخت بعد از وقایع چند سرداران حسن بن سهل بر محمد بن
محمد و ابوالسرایا دست یافته هر دو را بنزد حسن بن سهل آوردند حسن
ابوالسرایا را گردن زد و سر او را با محمد بن محمد در مرو نزد مامون فرستاد

احسان علوی با بنی امیه

خروج علویان در زمان مأمون عباسی

مأمون از خورد سالی او در تعجب ماند و گفت قدرت خدای را با پسر عمت
چگونه یافتی یعنی نگران شدی چگونه پسر عمت بر تو پیروز شد محمد بن محمد بن زید در پاسخ
مأمون این شعر قرائت نمود —

وَاَنتَ اَعلَمَ اللّهُ فِی العَفوِ وَالحِلمِ	فَکانَ یَسیراً عِندَهُ اَعظَمُ الجُرمِ

مأمون او را عفو نمود اما ابراهیم بن موسی بن جعفر چون خبر ابو السرایا را شنید
بیمن رفته آن خطه را بگرفت و چندان کشتار کرد که او را جزار گفتند اما زید بن
موسی بن جعفر که باهواز مامور شده بود بصره را متصاحب کرد و خانه های
عباسیان را بسوخت چنانچه بجای خود مذکور خواهد شد و اما حسین بن
حسن افطس چون بمکه رسید جامه کعبه را برکند و کسوت دیگر از قز که ابو السرایا
از کوفه فرستاده بود بر آن پوشانید و ودایع و اموال بنی عباس را
هر جا شنید بر آورد و اتباع ایشان و مردم دیگر بتهمت ودیعات عباسیه
مال بسیار گرفت همینکه احوال محمد و قتل ابو السرایا بشنید خود با اصحاب
بخدمت محمد بن جعفر الصادق علیه السلام که ابو جعفر کنیت داشت آمد
و او را بخلافت امت دعوت کرد و محمد مردی جلیل القدر بود و از روات
حدیث بشمار می آمد لاجرم از قبول خلافت امتناع جست حسین افطس و پسرش
علی بن محمد جعفر سعی زیاد کردند تا بر او غالب آمدند و با اصحاب بخلافت بر
او بیعت نمودند و خلایق را طوعاً و کرهاً به بیعت او حاضر نمودند و او را
امیر المؤمنین خطاب کردند پس چند ماه محمد بن جعفر بدین حال بود و وی
از خلافت جهان اسمی داشت و همه کارها را پسرش علی و حسین افطس
میگذرانیدند در این اثنا اسحق بن موسی عباسی با لشکر از طرف یمن در
رسید طالبیین خبر شده در محمد بن جعفر جمع شدند و مردم را از
اعراب و غیرهم جمع نموده و مهیای جنگ با اسحاق عباسی شدند اسحق
نیز مقابله ایشان را مکروه داشته بجانب عراق حرکت کرد پس

لشکری که هرثمه برای دفع محمد بن جعفر بسرداری عیسی جلودی و رجاء بن جمیل بمکه
فرستاده بود با سحق برخوردند و باو گفتند با ما همراه باش ما کفایت
این کار خواهیم کرد اسحق آن لشکر را بمکه آورد و با طالبیین جنگ کرد و
ایشان را شکست داد محمد بن جعفر کس فرستاد از اسحق برای خود زنهار خواست
وی قبول کرده آن بزرگوار بطرف جحفه رفت آنجا بعضی از عباسیان
او را غارت کردند بعد بطرف بلاد قبیله جهینه آمد در آن سرزمین
گروهی انبوه گردش جمع شدند و او با ایشان در نزد شجره و جاهای
دیگر با هرون بن مسیب والی مدینه جنگ کرد عاقبت هزیمت
یافته و یک چشم وی به تیر کور شد و جمعی از اصحابش بقتل رسیدند
وی ناچار از جلودی و رجاء بن جمیل امان خواست ایشان دریغ
نداشتند و از جانب مأمون فضل با مان او را دلخوش ساختند پس آن
بزرگوار در بیستم ذی حجه سال دویست هجری بمکه وارد شد و حسن
بن سهل او را بمرو نزد مأمون فرستاد و در نزد مأمون گرامی بود و بعد از
اندک زمانی وفات یافت و در سرخس مدفون شد اکنون تربتش
مشهد عظیم است بالجمله محمد بن محمد بن زید در مرو وفات یافت و
اینوقت بیست ساله بود و او را از پسرش ابو عبد الله جعفر شاعر
به تنهائی عقب ماند و ابو عبد الله جعفر بن محمد بن محمد بن زید سه تن عقب
بگذاشت اول محمد خطیب دوم احمد سکین سیم قاسم اما محمد خطیب
که معروف بحمانی و هم مشتهر برأب بود ابو عبد الله العلائی گفته است
که در دین محمد بن جعفر حمانی سخن داشتند لکن بر خلاف آن بود که بر آن بود
و محمد را از پسرش علی شاعر بتنهائی عقب ماند و او در بنی حمان نزول
میکرد از انیروی با ایشان نسبت یافت وی شاعری فحل و از مشاهیر
شعرای طالبیین است و جمهور عقب علی شاعر بن محمد حمانی بمحمد بن زید

بن علی الجمانی که درکوفه صاحب دار الصخر بود راجع میشود وجمهور عقب محمد
صاحب دار الصخر بدو پسرش ابوجعفر احمد وابوالحسن علی ملقب بواده
منتهی میگردد واز فرزندان ابوجعفر احمد ابوالبرکات محمد وعلی پسران ابوجعفر
مذکور هستند واز فرزندان ابوالبرکات محمد ابوالقاسم علی وابوعبدالله
محمد الکوفی پسران ابوالبرکات میباشند واز اولاد ابی عبدالله محمد
کوفی بن ابوالبرکات محمد بن احمد بن محمد صاحب دار الصخر علی بن ابی
عبدالله مذکور است وی از دو مرد یکی ابوالبرکات ملقب به قتبین و
دیگر ابوالحسن محمد عقب بگذاشت امّا محمد قتبین ابی القاسم چهار تن عقب
بجای نهاد و حسین که فلک خوانده میشد وابوالحسین حمزه وابوالقاسم
علی وابوعبدالله حسین وایشان را اعقاب بود که بنوقتبین بالمشهد الغروی
گفته میشدند امّا ابوالحسن محمد بن ابوالقاسم علی از جمله فرزندانش بنو ابی
نصر ابی عبدالله الحسین مذکور است واز فرزندان ابوالقاسم علی بن
ابوالبرکات محمد بن احمد بن محمد صاحب دار الصخر ابوالحسن علی و یحیی
مدعو بعنبر است واز ایشان عقب ماند و یحیی مدعو بعنبر از ابوالحسن
علی که اورا غراب میخواندند وابومحمد الحسن که اورا ... میگفتند عقب
ماند پس ابوالحسن علی غراب را که پسر یحیی بود از دو تن زید و یحیی عقب بماند
امّا زید فرزندانش را بنوغراب میخواندند وامّا یحیی علی را بجای گذاشت
که ملقب بلبیس بود واولادش بآن معروف بودند وایشان در مشهد
غروی جای داشتند واما ابومحمد حسن پسر را محمد بن علی بن الحسن
مذکور است وابوالحسن علی بن ابی القاسم علی مذکور و فرزندانش تاکنون
به بنی دار الصخر معروف هستند از ابوالحسن محمد بتنهائی عقب ماند
واز وی از دو مرد یکی ابوالحسن محمد اطروش و دیگر ابومنصور حسن عقب
بماند واز فرزندان ابومنصور الحسن بن ابی الحسن محمد محمد بجای ماند که

معروف بجدید بن علی بن محمد بن ابی منصور حسن مذکور است واز اولاد ابی
الحسین محمد اطروش علی و محمد وابوالحسن شمس الدین پسران ابوالحسین محمد
اطروش هستند امّا علی ولد ابی الحسین صرّاف است که مردی با خیر
وصالح است وامّا شمس الدین محمد ابوالحسن را از فخر الدین علی و
حسن عقب ماند امّا نقیب فخر الدین علی از دو تن جلال الدین جعفر
نقیب و شمس الدین محمد عقب بماند امّا جلال الدین جعفر را دختری بود
امّا نقیب شمس الدین محمد دو پسر آورد رضی الدین عبدالله و صفی الدین
حسن و هر دو تن در حله ریاست داشتند و صفی الدین در بغداد در دار
الشاطبیة و رضی الدین در حله مقتول شدند و نسل فخر الدین منقرض
گشت امّا حسن بن شمس الدین محمد از جملهٔ فرزندانش شمس است که اورا
نجم میخواندند واورا عقب است واز بنی ابی الحسین محمد اطروش
در وی بقیه است واز فرزندان علی بن ابی جعفر احمد بن صاحب دار
الصخر محمد بن ابی منصور بن ابی الحسن علی مذکور است واورا عقب
بود واز فرزندان ابوالحسین ملقب بوادة بن صاحب دار الصخر صالح
بن دلف بن محمد بن محمد بن علی الوادة مذکور است واورا عقب است
وامّا احمد سکّین بن جعفر بن محمد بن زید الشهید از جملهٔ مقربان حضرت
امام رضا علیه السّلام بود وآنحضرت کتاب فقه الرضا را برای احمد
بدست مبارک خود بخط کوفی مرقوم فرمودند وآن کتاب اکنون
در خانوادهٔ دشتکی شیراز موجود است بالجمله احمد از چهار تن عقب
بگذاشت علی و عبدالله جعفر وابوالحسین محمد الاکبر وابوعلی محمد
الاصغر امّا علی بن احمد سکّین سیف النبی بن الحسین امیر
مکا بن علی بن محمد بن علی مذکور است واورا فرزند بود وامّا ابوعبدالله
جعفر بن احمد سکّین مادرش تمیمیه بود در عقب از پسرش

نسب سادات دشتکی شیراز

علی بحران نقیب نصیبین بجای ماند واو را عبد الله وابو الحسین
بجای ماندند وهر یک را عقب ماند در حاشیه نوشته اند که از اولاد
سید ابو الحسن علی بن ابی عبد الله جعفر بن السکین بن جعفر بن محمد بن
زید الشهید بن علی الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام هستند
سادات دشتکی شیراز مکشوف باد که دشتک یکی از محلات
شیراز بود زمانی که حصار شیراز را کوچک نموده اند محله دشتک
ومحله سردزک را یک محله کرده همه را سردزک گفتند بالجمله از
جمله سادات دشتکی سید الجلیل امیر اصیل الدین است

امیر اصیل الدین دشتکی

که بصفت اصالت ووفور جلالت موصوف ومعروف
بود ومصنف کتابها وصاحب شروح ورسائل در حدیث عالم
ودر زمان سلطان ابو سعید از شیراز بهرات رفته رایت اقامت
افراشت وهفته یکمرتبه در مدرسه مهد علیا آغاز بموعظه ونصیحت
خلایق می پرداخت از مؤلفات او کتاب درج درر که محتوی است
بر سیر سینه خیر البشر ورساله مزارات هرات که در میان افاضل اقطار
جهان مشهور است وفات او در هفدهم ربیع الاول هشتصد ونه
بود مؤلف گوید همیشه اسلاف این سلسله بنابر رعایت تقیه
کتب احادیث اهل سنت را درس میدادند تا اینکه یکی از بزرگان
ایشان از تقیه دلگیر شد وبخاطر راه داد که بروحانیت حضرت
رسالت توجه باید نمود که اگر در این کتب شطری از احادیث
صحیحه آنحضرت خواهد بود همان چند حدیث را منظور داشته
بر سبیل استطراد بمباحثه دیگر احادیث موضوعه پردازند والا
همگی موضوع ومفتری است لاجرم در یکی از شبهای متبرکه نیت
کرده بخواب رفت جمال باکمال حضرت رسالت را بخواب دید

مشکوه پیش برده از کیفیت صحت وضعف احادیث مذکوره در
آن کتاب پرسید آنحضرت کتاب را گرفته ورق ورق گذرانیدند
وبر اکثر احادیث آن که از جمله موضوعات بود انگشت محو کشیدند
الحال آن نسخه در شیراز در آن سلسله موجود است واول کسیکه
از آن سلسله که بواسطه مضمون این خواب از مطالعه کتب حدیث
عامه اجتناب ورزید وبه تحصیل علوم حکمت اشتغال نمود امیر صدر

امیر صدر الدین دشتکی

الدین محمد بن ابراهیم بن محمد بن اسحاق بن علی عرب شاه بن امیر انبه
بن حسن بن حسین بن علی زید الاصم بن علی بن محمد بن علی بن جعفر
بن محمد بن زید الشهید بن علی بن الحسین علیه السلام است واو
معاصر محقق دوانی بود ودر میان ایشان معارضات ومباحثات
روی داد واز مآثر نفس قدسی شعار آن بزرگوار آنکه جمع نموده میان
تصنیف وتالیف وافاده علوم وعمارت وزراعت ونظم ومناظم دنیوی
واخروی وذکر اسامی کتب علمیه انجناب فاتر علوم را مشحون داشته
است وپسرش غیاث الحکما امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی

امیر غیاث الدین منصور دشتکی

در خدمت والد ماجد تحصیل علوم دینی ومراتب معارف یقینی نمود
در بیست سالگی از ضبط علوم فارغ گردید ودر ایام سلطان حسین میرزا
بهرات رفته ودر آنجا نشو ونما نموده ودر زمان سلطنت صاحب
قران در خراسان بمنصب صدارت قیام مینمود ودر آخر بسبب
شرارت بعضی مفسدین بحکم امیر خان ترکمان که حاکم خراسان بود در
روز هشتم رجب سال نهصد وبیست وهفت هجری شهید شد
واز لطایف کلمات او آنست که چون در ایام غم انجام عاشورا
دستار کبود بر سر می نهاد ومردم هرات نیز که اکثری سنی اند با او
بضرورت موافقت مینمودند روزی امیر خان از وی پرسید که دستار

کبود بر سر نهادن شما در این ایام ظاهر است اما این سنیگان که دشمن
خاندانند چرا دستار کبود بر سر نهاده اند جناب میر در بدیهه فرمود که
از آنطرف نیز جمعی گشته شده اند و ایضاً از لطایف اوست آنچه
در بعضی از مسائل قیصر روم نوشته تفصیل آن اینست که قیصر روم
کتابتی بشاه اسماعیل فرستاد و در آن اعتراضات کرده بود که
چرا خلفای ثلث را العیاذ بالله دشنام میکنید و چرا مردم شما را سجده
میکنند و حال آنکه سجدهٔ غیر خدای باری تعالی کفر است و چون
پادشاه بجانب میر اشاره فرمودند که جواب آن مختصر و شاعرانه
بنویسد در جواب مسئلهٔ اوّل نوشت که خلفای ثلث از خادمان
جدّ بزرگوار مااند شما را با این وکالت فضولی چه کار است و در
جواب مسئلهٔ دوم نوشت که مردم سجدهٔ ما نمیکنند بلکه در وقت
ملاقات ما از غایت مسرّت سجدهٔ شکر خدای تعالی کرده میگویند
شکر مر خدا را که اینچنین پادشاه شیعی نواز سنّی گداز را پشت
و پناه دین ما ساخته و فرزندزاده اش امیر ادیب صدر الدین
سید علی خان بن احمد بن محمد معصوم بن احمد بن ابراهیم بن سلام الله
بن مسعود بن محمد غیاث الدین منصور شارح صحیفهٔ سجادیه است
در سال هزار و پنجاه و دو در مدینهٔ طیبه متولد گردید و مدت چهارده
سال در مدینه نشو و نما یافت و آنچه را لایق بود تحصیل نمود و در
سال هزار و شصت و شش از مکه بحیدرآباد دکن برفت و در
خدمت پدر خود و جماعتی از علماء مراتب کمالیه را از هر فنّی اخذ
یافت که زمانی سرآمد فضلای عصر خود گردید و مادام توقف در هند
مداخلتی تمام در امور دولت و مملکت میداشت و در سال هزار
و صد و سیزده هجری از هند عود بمکه معظمه نمود و در سال هزار و صد

شانزده برحسب خواهش شاه سلطان حسین صفوی از طریق نجد باماکن مشرفه
عراق عرب بیامد و بعد از ادای زیارات از اصفهان گذشته بمشهد مقدس
رضوی مشرف گشته قصد توطن نمود و چون هوای مشهد مقدس بمزاج
ایشان موافق نگشت پس تشریف فرمای شیراز که موطن اصلی
اجداد آنجناب بود گردید و چندان توقف ننمود که داعی حق را لبیک
اجابت گفته در شهر ذی حجه سال هزار و صد و هیجده بروضهٔ رضوان
خرامید و دیگر از جمله سادات دشتکی شیراز سید الاجل امیر جمال
الدین عطاء الله المحدّث است و صاحب کتاب روضة الاحباب
فی سیر النبی و آله و آنجناب مانند عم بزرگوارش امیر سید اصیل الدین در
علم حدیث بی نظیر بود و در سایر علوم دینیه و انواع فنون یقینیه
از محدّثان باستحقاق در گذشته و در هفته یک نوبت در مسجد
جامع هراة بدرس و افاده اشتغال داشت و سلاطین ایام و حکام
اسلام باقدام ارادت و اعتقاد ملازمت او را بر ذمّه همت واجب
میدانستند و ولد ارشدش امیر نسیم الدین محمد که بمیرک شاه مشهور شده
نیز در تکمیل علوم و فنون سیما حدیث یگانهٔ زمانه بود و دیگر از سادات
دشتکی شیراز امیر نظام الدین احمد که در سال هزار و بیست و هفت
در طایف متولد شده در مکه نشو و نما کرده تحصیل کمالات علمیه نمود و صیت
فضایلش باقصی بلاد رسیده سلطان قطب شاه ملک سریر ممالک
دکن هندوستان شایق ملاقاتش گشته برسل و رسایل پی در پی در سال
هزار و پنجاه و پنج از مکه هجرت نمود و شهر حیدرآباد را بقدوم خود زینت داد
چون پادشاه مذکور را پسری نبود آنجناب را در رتبهٔ فرزندی آورده دختر
خود را با وی بحبالهٔ نکاح درآورد و امارت و وزارت و احکام مملکتی را
در کف کفایتش گذاشت و آنجناب مرجع و ملجاء علما و مشایخ و

سادات و بزرگان و حاجتمندان اکناف بلاد مسلمانی گشته هریک را
باندازه مرتبه از نتایج افکار علمیه خود بهره مند و از خواسته خاصه
نیاز مند میفرمود و در سال هزار و هشتاد و پنج بروضهٔ رضوان خرامید
امّا ابو الحسین محمد الاکبر بن احمد سکین پس از ابو طالب محسن و از حسین معروف
بهرملی محدث در بغداد او از سادات طالبیین بود و عقب ماند و امّا
محسن پس از دو مرد ابو الحسن علی و ابو جعفر احمد عقب بماند اما علی فرزندش
حمزه رزا هر است و او را بقیه نماند و امّا ابو جعفر احمد را محمد و از محمد عقب
بماند امّا حسین بن ابو الحسن بن محمد الاکبر بن احمد سکین پسرش ابو الحسن
علی مفلوج مرتعش است و اولاد بنی مرتعش در اهواز و بصره معروف
هستند و از جمله ایشان ابو جعفر محمد خلف محمد معتقد بن علی مرتعش مذکور است
و ابو عبد الله محمد در بصره نقیب بود و امّا ابو علی محمد اصغر بن احمد
سکین از اولاد ابی یعلی حمزه است در قزوین و ابو طالب عبّاس
و ابو الحسین و ابو جعفر احمد است و ایشان را اعقاب باشند از جمله ایشان
ابو العشایر بن زید بن محمد بن حمزه بن محمد اصغر مذکور است و ابو یعلی حمزه
قزوینی در سال سیصد و چهل و ششم وفات کرد مردی عالم و محدّث
و صدوق و صاحب اخلاق مرضیه بود و امّا ابو عبد الله جعفر بن
احمد سکین بن جعفر بن محمد بن محمّد بن زید شهید از فرزندانش ابو السرایا
احمد بن محمد بن زید بن علی بن ابی عبد الله جعفر مذکور است امّا قاسم بن
جعفر بن محمد بن محمد بن زید الشهید را از ابو عبد الله جعفر معروف بابن
الجدة که از جانب حسن بن زید نماد میگذاشت عقب ماند و عقب از
ابو عبد الله جعفر جماعتی در هرات و خراسان بجای ماند که به بنی الجدة معروف
هستند و ایشان فرزندان جعفر خطیب هرات مذکورند و از جمله ایشان
ابو محمد اسماعیل بن ابی القاسم احمد بن ابی عبد الله جعفر خطیب مذکور است

و از جمله ایشان جلال الدین محمد و صدر الدین احمد و ابراهیم فرزندان برهان
الدین حسن بن علی صدر الدین محمد صاحب امیر الحاج بن مطهر بن یعلی بن
عوض بن علی بن زید بن ابو الحسن علی بن ابی عبد الله مذکور و از جمله ایشان
علی بن شرف الدین سیّدی کریم و معظّم و جلیل القدر بود اکنون از
شرح حال زید و اعقاب زید فراغت رفت بذکر احوال عمر الاشرف بن
علی الحسین و اولاد و اعقاب و اشارت میرود خدا یا ان یار نهم

ذکر ثمرهٔ شجرهٔ عمر الاشرف بن علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام و اولاد و اعقاب او

عمر الاشرف با زید
الشهید از یک مادر بودند و از وی روز گارش افزون و ملقب بابی علی
بود و او را عمر اشرف گفتند بالنسبه بسوی عمر اطرف عم پدرش چه
این عمر از آن حیثیت که فرزند حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بود
و دارای شرف و شرافت است اشرف از آن یک باشد و آن
دیگرا عمر اطرف گفتند از آنکه فضیلت و جلالت آن او میکوی
به تنهائی است که طرف پدری و نسبت بحضرت امیر المؤمنین ع
باشد و از طرف مادری دارای شرف نیست امّا عمر اشرف از طرف
پدر و مادر هر دو شرافت دارد بالجمله عمر اشرف مردی فاضل
و جلیل القدر بود و متولی صدقات رسول خدای صلی الله علیه
و آله و علی مرتضی علیه السلام گشت و بسخاوت و ورع مشهور بود
در بحار الانوار مجلسی از عبید الله بن جریر قطان مرویست که
گفت از عمر الاشرف شنیدم میفرمود آنانکه در دوستی و محبت
و دوستی ما افراط روند و پارهٔ عقاید سخنان در حق ما باز نمایند
که افزون از مقام ما باشد مانند آن کسانند که در بغض ما افراط می
ورزند همانا ما را بسبب نزدیکی و قرابت بجدّ خود مان رسول خدا

صلی الله علیه و آله مردمان را حقی است و هم حق دیگر است که خدای
از بهر ما مقرر فرموده و هر کس حقوق ما را ترک دارد کاری بزرگ
مرتکب گشته و حقی عظیم را فروگذاشته بعد از آن میفرماید ایمردمان
شما ما را بهمان منزل و مقام و شان و زی و رتبت که خدای باز داشته
فرود آرید و در بارهٔ ما چیزی نگوئید که در ما نباشد یعنی پارهٔ مقامات را
که دارا نیستیم از بهر ما مقرر نکنید و پارهٔ مراتب که افزون از مقام
مخلوق است در حق ما قائل مشوید و بعد میفرماید همانا اگر خداوند ما را
عذاب فرماید بسبب گناهان ما باشد و اگر بخشاید محض رحمت و فضل
اوست یعنی ما نیز در حکم دیگر بندگان خدائیم ابو عمری نسابه گوید ام
سلمه دختر امام حسن در حبالهٔ نکاح عمر بن علی بن الحسین را از یکمرد فرزند ماند
و او علی اصغر محدث است و او از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
حدیث میراند و مادرش کنیز بود و علی بن عمر اشرف را از سه مرد
قاسم و عمر الشجری و ابو محمد حسن عقب بماند اما قاسم بن علی مکنی با بو علی
مردی شاعر بود و در بغداد پنهان گردید هارون الرشید او را از حجاز
بیاورد و در زندان بیفکند و ابو علی از بند زندان نجات یافت و عقب
از او در ابو جعفر محمد صوفی است که مردی صالح بود و در طالقان خروج کرد
در ایام معتصم عبدالله بن طاهر با وی حرب کرد و او را مقبوض و مأخوذ
ساخته بسوی بغداد فرستاد معتصم روزی چند در زندانش بداشت
و او از محبس فرار کرد و معتصم او را بگرفت و در زندان سر از تنش
جدا کرده بدنش را در باب الشماسیه از دار بیاویخت و اینوقت پنجاه
و سه سال از روزگارش برشده بود وی یکتن از پیشوایان و علما
و زهاد جماعت زیدیه است و او را عقب نبود اما عمر شجری بن علی
از یکمرد به تنهائی و او ابو عبدالله محمد است عقب نهاد و ابو عبد

بود اما عمر بن علی بن الحسین ع

فرزند محمد صوفی

الله محمد از دو تن عمر و علی نسل بگذاشت و اما علی بن محمد بن عمر را
عقب بسیار است از جملهٔ ایشان جعفر بن الحسین الشجری بن علی مذکور
و از آن جمله محسن معروف بفضلان بن احمد بن الحسن بن احمد نقیب
قم پسر علی مذکور است و دارای عقب میباشد و از جملهٔ ایشان محمد
الاشعرانی بن الحسن بن احمد نقیب قم مذکور و از ایشان شرف
الدین احمد بن محمد بن الحسن بن علی بن احمد بن حمزة بن محمد الشعرانی
میباشد شیخ الرضی الدین قتادة الحسینی میگوید او را در مشهد
یافتم و شجره نامهٔ فرزندانش را از وی بگرفتم و شیخ فخر الدین
بن اعرج عبیدلی در اتصال فضلان بن ذاتی توقف دارد و اتصال
او را بر شاهد و بینه موقوف مینماید اما ابو محمد حسن بن علی الاصغر
بن عمر اشرف را از سه تن ابو الحسن عسکری و جعفر دیباجه و ابو جعفر
عقب بماند اما ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی اصغر از احمد اعرابی
و محمد اخرس نسل گذاشت از جملهٔ ایشان ابو الفضل علی المجلل
بن الحسن بن علی بن محمد بن اعرابی مذکور و صاحب عقب است
اما جعفر دیباج بن الحسن بن علی اصغر بن عمر اشرف از جملهٔ فرزندانش
جعفر محمد النقیب طبری بن حمزه ملقب بسین بن محمد بن فارس بن الحسن
بن محمد بن جعفر دیباج مذکور و دارای عقب بسیار است از جمله
ایشان بنی رهوان بن محمد بن المرتضی بن عبدالعزیز بن یحیی بن محمد
طبری مذکور است و ایشان در بغداد بودند و از جملهٔ ایشان ابو المعمر
ناصر النقیب بصرة بن احمد بن محمد فارس مذکور و از آنجمله کیا بن جلال
الدین ابی الفخر امام بن محمد الاتقی نقیب البصرة بن ابی القاسم
احمد نقیب بصرة بن محمد الحسن علی العسکری ابن الحسن بن علی
الاصغر و در فرزندان او خانواده و عدد بود و از سه کس ابو علی

احمد صوفی فاضل و ابو عبدالله حسین شاعر محدّث و ابو محمد حسن ناصر
کبیر اطروش عقب بجای گذاشت امّا ابو محمد حسن ناصر و او امام
جماعت زیدیه است مالک دیلم شد و ناصریه از جماعت زیدیه بدو
نسبت برند و او با محمد بن زید داعی حسینی در طبرستان بود و چون
رافع بر طبرستان غالب شد او را بگرفت و هزار تازیانه بزد و از
آن ضربت کر گشت و در ارض دیلم بماند و مردم را بخدای و دین
اسلام تا چهارده سال بخواند و در سال سیصد و یکم بطبرستان
درآمد و سه سال و سه ماه مالک طبرستان گشت و الناصر للحق
لقب یافت و کارش سخت عظیم گردید و در سال سیصد و چهارم
در آمل بمرد نود و پنج سال روزگار شمرد و مسعودی در مروج الذهب گوید
در سال سیصد و یکم حسن بن علی اطروش در بلاد طبرستان
و دیلم ظهور کرد و مسوّده را از آنجا بیرون کرد و در دیلم مدتی اقامت
داشت و مردم دیلم کافر و بدین مجوس بودند ایشان را بخدای
بخواند و اجابت بدست او مسلمان شدند و در دیلم مسجدها بنیان
کرد و بعضی گفته دخول اطروش بطبرستان در اوّل محرم سال سیصد
و یکم بود بالجمله صاحب عمدة الطالب گوید اطروش را از پنج تن نسل بماند
اوّل زید دوم ابو علی محمد المرتضی سیم ابو القاسم جعفر ناصرک چهارم
ابو الحسن علی الادیب المجل پنجم ابو الحسن احمد صاحب جیش پدرش
امّا زید بن حسن بن ناصر را عقبی معلوم نشد امّا ابو علی محمد مرتضی از جمله
فرزندانش ابو احمد محمد بن ناصر بن الحسن بن ابی علی محمد مذکور است و
ابو القاسم عبدالله بن علی محدّث بن ابی علی محمد مذکور است و حسن الناصر
بروایتی که ابن طباطبا نموده از سه تن دیگر عقب بگذاشت امّا ابو القاسم
جعفر ناصرک بن ناصر در سال سیصد و دوازدهم وفات کرد و چون

پدرش بمرد خواستند با پسرش ابو الحسین احمد بن حسن الناصر بیعت نمایند
وی قبول نکرد و پسرش ناصر در زیر فرمان ابو محمد حسن داعی صغیر بود پس
ابو الحسن احمد بن حسن ناصر بدو مکتوب کرد و او را مقدّم داشت و با او
بیعت نمود پس ابو القاسم جعفر ناصرک از این کردار خشمگین گشت و لشکر
فراهم ساخته آهنگ طبرستان فرمود و داعی بن ناصر منهزم گشت
وی خود را ناصر نامید و داعی را در دماوند بگرفت و او را ببند و قید بجانب
ری نزد علی بن دهوذان حمل کرد و علی دهوذان او را بقلعهٔ دیلم حمل نمود و چون
علی دهوذان مقتول شد داعی خروج نمود و خلق را گرد ساخت و بآهنگ
جعفر بن الناصر بشتافت و او بسوی جرجان فرار کرد و داعی از پی او
بتاخت و ابن ناصر فرار کرده در ری بماند داعی صغیر طبرستان را
تا سال سیصد و ششم مالک بود آنگاه مرداویج او را در آمل بکشت
و جعفر بن الناصر از ابو جعفر محمد القافا و ابو محمد حسن عقب بگذاشت
و ایشان را نیز اعقاب بود و جماعتی از ایشان در بغداد بودند و ایشان را
بنو الناصر میگفتند و در عراق از اولاد عمر الاشرف جز این طبقه
نبود و ایشان فرزندان یحیی الاشل بن شجاع محمد بن خلیفة بن احمد
بن الحسن بن جعفر ناصرک مذکور هستند و امّا ابو الحسن علی الادیب
المجل بن الناصر و او بمذهب امامیّه اثنی عشریه بود و پدرش القصائد
و قطعات عتاب میکرد و عبدالله معتز را در این قصایدیکه در بارهٔ علویّین
گفته بود نقض مینمود و زید را هجو میفرمود و او را از حسن و ابو عبدالله
اطروش و از ابو علی محمد شاعر و از اولاد ذکور بقیّتی نداشت و از ابو
الحسن محمد عقب بماند و از فرزندان حسن بن الناصر للحق امام زیدیه
ابو عبدالله حسین بن حسن بن علی الادیب است و این ابو عبدالله
حسین بن ... در سال چهارصد و هفتادم وفات رسید و از فرزندان

ابو عبدالله محمد اطروش مذکور است که نقیب بطیحه بود و دارای عقب است
از جمله ایشان ابو طالب علی المجلد ببغداد ابن ابی حرب محمد الاصم
بن محمد اطروش مذکور و صاحب عقب است و اما ابو الحسین احمد بن
الناصر از سه تن عقب بگذاشت و ایشان ابو جعفر محمد صاحب
القلنسوه ملک دیلم و ابو محمد حسن الناصر که نقیب بغداد بود و ابو
الحسین محمد هستند وفات ابو الحسین احمد الناصر در سال سیصد و
یازدهم روی داد و از فرزندان ناصر صغیر ابو القاسم ناصر بن بقا ابن الحسین
بن احمد الحسن الناصر صغیر مذکور است و از جمله ایشان فاطمه دختر ناصر
صغیر مذکور ام الرضیین پسران ابو احمد نقیب موسوی است و ولد
ناصر کبیر اطروش منقضی شد و اما ابو عبدالله حسین شاعر محدث پسر
ابو الحسن علی عسکری بن علی الاصغر بن عمر الاشرف از فرزندانش ابو
الفضل جعفر بن محمد الثائر بن ابی عبدالله حسین مذکور است وفات
جعفر بن محمد الثائر در سال سیصد و چهل و پنجم روی نمود و از جمله
ایشان ابو علی محمد بن عبدالله بن حسین شاعر مذکور است و او مردی
فقیه و زاهد و متکلم و زیدی و دارای مصنفات است و از جمله آنان علی بن
الحسن الصالح بن محمد بن احمد بن ابی محمد الحسن بن احمد بن حسن شاعر مذکور است
و از جمله اینجماعت مهدی بن علی بن موسی بن محمد شاعر بن حسین شاعر
مذکور میباشد و از انجمله حسین اسیر کابن ابیطالب هارون بن محمد شاعر
مذکور بود اما ابو علی احمد بن ابی الحسن علی عسکری بن حسن بن علی اصغر بن
عمر اشرف را از پسرش موسوس و هو ابو طاهر محمد بن احمد مذکور فرزند
ماند و اورا در مصر عقب بود و به او معروف بودند و الله اعلم بحقایق

خیابان دوازدهم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ حسین الاصغر بن حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام و اولاد و اعقاب

حسین الاصغر مکنی بود بابی عبدالله مردی بافضل و ورع و محدث و عزلت
جوی و پرهیزکار و باستجابت دعا مشهور بود از پدرش علی بن الحسین و
عمه اش فاطمه بنت امام حسین و برادرش ابی جعفر محمد باقر علیهم السلام
حدیث میفرمود و آن بزرگوار در سال یکصد و پنجاه و هفتم از هجرت
در سن پنجاه و هفت سالگی بدرود جهان نمود در کتاب بحار
الانوار از احمد بن عیسی از پدرش عمر اشرف مرویست که حسین الاصغر را
نگران شدم که در حق تمامت مردمان دست بدعا بر آوردی و هنوز فرود
نیاوردی که دعایش مستجاب شدی از سعید صاحب حسن بن صالح
مرویست که هیچکس را از حسن بن صالح ندیده بودم که از خدای
بیمناک تر باشد تا گاهیکه بمدینه در آمدم و حسین بن علی بن الحسین را
بدیدم و از وی خائف تر و با آن درجه از خدای بیمناک تر ندیدم از
شدت بیم و خوف چنان نمودی که گویا اورا از آتش در برده دیگر باره اش
بیرون آورده اند بالجمله فرزندان و باز ماندگان آنجناب در حجاز و
عراق و شام و بلاد عجم و مغرب بسیار بود و از پنج تن عقب
بگذاشت اول عبیدالله الاعرج دوم عبدالله سیم علی
چهارم ابو محمد بن حسن پنجم سلیمان اما سلیمان مادرش عبده دختر
داود بن سهل بن حنیف بود و از پسرش سلیمان عقب نهاد و
سلیمان بن سلیمان از حسن و حسین نسل بجای گذاشت شیخ ابو
الحسن عمری نسابه گوید که حسین بن سلیمان در خراسان و طبرستان
عقب بگذاشت و حسن بن سلیمان را در مغرب و مصر گروهی فراوان
هستند و ایشان را بنو الفواطم گویند و از فرزندان او حسن بن سلیمان
بن سلیمان الشریف الطاهری الفاطمی است در دمشق و اسم او حیدرة
بن ناصر بن حمزة بن الحسن بن سلیمان است و از هر سوی شرافت

حسب را بجلالت نسب توامان واشت واز مغرب بیامد و در مصر
وفات کرد واما ابو محمد حسن بن الحسین الاصغر بن امام زین العابدین
با برادرش سلیمان از یک مادرند بمکه نزول نمود مردی محدث بود و
عقب او بمحمد السلیق وعلی المرعش پسران عبید الله بن محمد بن حسن
مذکور منتهی میشود وعقب این دو تن در بلاد عجم بسیارند اما محمد سلیق
واین لقب را بسبب سلاقت یعنی تندی و سختی زبان شمشیرش
یافت واین کلمه ماخوذ است از قول خداوند تبارک وتعالی
سَلَقُوکُم بِاَلسِنَةٍ حِدادٍ ومحمد این حدیث را روایت کرده است
شیخ ابو نصر بخاری گفته در سال دو صد و نود محمد بن زید فرمان
کرد تا علی بن علی بن محمد السلیق بجانب واسط ردی کرد و بران
ملک غالب گردید وحسین بن سهل الجرشی بدفع او روی نهاد
وسلیق او را منهزم ساخته اصحابش را بکشت ومحمد السلیق بن عبید الله
بن محمد بن الحسین الاصغر را از چهار تن عقب باند وایشان ابو عبد الله جعفر
وحسن وعلی واحمد ملتوف است اما ابو عبد الله جعفر را از حسن که وابو جعفر
احمد وابو القاسم محمد عقب باند واز فرزندان ابو جعفر احمد بن الحسن که ابو القاسم
واو را فرزندان بوده از فرزندان او ابو ابراهیم اسمعیل احول قاضی
واسط متولی نقابت طالبیین بود واو را در آنجا فرزندان بودند
واز فرزندان ابو طالب بن حسن که در ری تقدم داشت ناصر الدین
عبد المطلب بن مرتضی بن حسین بن پادشاه بن عبید الله بن عقیل بن ابی
طالب مذکور است واز جمله ایشان ابو القاسم علی بن حسن بن
بن احمد بن عقیل بن ابیطالب دارای عقب است واز آنجمله ابو
القاسم علی بن محمد بن علی بن ابی یعلی المطهر بن حمزة بن زید بن الحسن
الکلابادی بن محمد سلیق مذکور است اما علی المرعش بن عبید الله

بن محمد بن حسن بن حسین الاصغر از جمله فرزندانش ابو عبد الله المرعش الحسین
الماطری بن علی المرعش صاحب عقب است از جمله ایشان ابو
الحسین احمد است واو را در شیراز بقیه ایست واز دو پسرش ابو
الفضل عباس وابو جعفر محمد پسران احمد نقیب عقب گذاشته واز
اولاد علی مرعش شهید ثالث امیر نور الله شوشتری صاحب کتاب
مجالس المومنین وهم بعضی از سلاطین مملکت مازندران از جمله میر قوام
الدین المشهور بمیر بزرگ است وهو سید قوام الدین بن سید صادق
بن سید عبد الله بن سید محمد هاشم بن سید علی بن سید حسن بن
سید علی المرعش بن سید عبد الله بن سید محمد الاکبر بن حسن بن
حسین الاصغر بن امام زین العابدین علیه السلام در سال هفتصد و شصت
فرمانده مازندران گردید وبیست سال بدان امر خطیر پرداخت در
سال هفتصد و هشتاد وفات یافت واو را چند پسر بود از جمله سید
رضی الدین وسید فخر الدین وسید کمال الدین فرمانفرمای ساری
واز جمله ایشان سید محقق علامه خلیفه سلطان وزیر شاه عباس
ماضی وداماد اوست مؤلف تاریخ عالم آرای عباسی در تاریخ وزارت
او گفته وزیر شاه شد سلطان داماد وبرادرش سید فاضل میر قوام
الدین در زمان عالمگیر در هندوستان آمد و پسرش صف شکن
خان و پسر دیگرش امیر کبیر شمس الدین محمد مخاطب بمخلص خان است
واز فرزندان حسین بن مرعش حسن بن حمزة بن عبا بن احمد بن علی
بن حسین مذکور است واو را عقب بود واز فرزندان علی المرعش ابو
القاسم حمزة بن المرعش است واو را عقب بود از جمله ابو محمد حسن
نسابه محدث پسر حمزة بن مرعش مذکور وصاحب عقب است
وفات ابو محمد نسابه در سال سیصد و پنجاه و هشتم روی نمود واز جمله

بازماندگان ایشان علی بن حمزه مذکور است و او را عقب بجای ماند
از جمله فقیه ما مطری است که در بغداد مقیم بود و هو شرف الدین عبد الله بن
محمد بن احمد بن ابی القاسم بن الحسن الرضی بن محمد بن احمد بن ابی هاشم عبد العظیم
بن حمزة بن علی مذکور است و از ایشان پادشاه بن ناصر بن عبد العظیم
مذکور است و از فرزندان مرعش ابو علی حسن بن مرعش است و او را
عقب است از جمله ایشان ابو یعلی حمزة بن الاصغر بن الحسن الفقیه بن
حمزة الحسن بن المرعش و دارای فی ملی طویل است و از فرزندان حسن
المرعش زید بن الحسن مذکور است اما علی بن الحسین الاصغر بن علی بن
الحسین علیه السلام را از سه تن عقب بجای ماند اول عیسی الکوفی
دوم احمد حقفینه سیم موسی خمصه و اما موسی خمصه بن علی بن الحسین را
از حسن عقب بجای ماند و حسن خمصه از حسین معروف بجعکی
عقب بجای ماند و اولاد او در مصر و مکه و دمشق بودند و از علی و محمد
دو پسر حسن خمصه اولاد بماند و اما احمد حقفینه بن علی بن الحسین الاصغر
از علی بن احمد بتنهائی عقب بر جای بماند و عقب از علی بن احمد
حقفینه از سه تن حسن و حسین و محمد بود و از اولاد حسین بن علی بن احمد
حقفینه بنو سدره ملیا شند و هو عبید الله بن الحسین بن علی بن احمد
حقفینه مذکور اما عیسی الکوفی بن علی بن الحسین الاصغر را عقب بسیار بود
از دو مرد یکی جعفر و دیگر احمد عقیقی عقب بگذاشت و جعفر بن
عیسی الکوفی از ابو القاسم محمد که ملقب بکرش است و از ابو هاشم
ملقب بجبل و از ابو الحسن محمد الملقب بشغبره و جز ایشان عقب بگذاشت
و ایشان را در شهرهای متعدد اعقاب پراکنده هستند و از فرزندان
محمد کرش ابو البرکات و از بنی محمد قبل محمد سید که بن ابیطالب و از بنی
شغبیر عبد الله مضیره سیست صاحب عقب بود اما عبد الله بن الحسین

الاصغر بن زین العابدین علیه السلام مادر او و مادر برادرش عبید الله است
و در حیات پدرش برد و از پسرش جعفر صحصح به تنهائی فرزند گذاشت
و عبید الله بن عبد الله ازوی بود و زبانی فصیح داشت او را ابو صنعا
میگفتند از فرزندانش آمنه دختر عبید است و او مادر داعی کبیر
حسن بن زید الحسنی است و قاسم بن عبد الله ازوی بود و او مردی
نیکوکار و فاضل و اهل ریاست بود عمر بن الفرج در ایام خلافت معتصم
او را بطرف عسکر فرستاد قاسم از پوشیدن جامه سیاه که شعار
عباسیان بود امتناع فرمود چون در این کار او را ناچار ساختند
قلنسوه بر خود گرفت و او در طبرستان اقامت داشت و هم
در طبرستان عقب بگذاشت و جعفر صحصح بن عبد الله بن الحسین
الاصغر از سه تن محمد عقیقی که فرزندانش را عقیقیون میخوانند و
اسماعیل المنقدی و احمد المنقدی عقب بگذاشت و از این
روی ایشان را منقدیون گفتند که در مدینه در دار المنقد سکون
داشتند و بآنجا منسوب شدند و منقدیون و عقیقیون جماعتی
بسیار هستند اما احمد منقدی از جماعتی عقب بگذاشت و ایشان
عبد الله و علی و جعفر و حسن و حسین و ابراهیم هستند و اما اسماعیل
المنقدی که در اولاد او عدد هست از جمله فرزندانش علی کیاکی بن
عبد الله بن علی بن ابراهیم بن اسمعیل المنقدی است وی جد ملوک ری
هست از جمله ایشان ملک الری فخر الدین حسن بن علاء الدین المرتضی
بن فخر الدین حسن جمال الدین ابی زید بن علی کیاکی مذکور است او را
فرزندی بود و برادر و عمها داشت ایشان ملوک ری بودند و از جمله
ایشان قاسم بن جلال الدین محمد مذکور است و دخترش زهره را
بملک سمنان فرستاد و از وی جلال الدین و شرف الدین پدر شیخ

عارف علاء الدوله سمنانی پدید گشت و از ایشان فقیه نور الدین عز الدین
ابو الفتح محمد بن علی بن مهدی بن نوح بن عبد الله بن ناصر بن علی کیاکی
مذکور است و از آنجمله مناقب بن علی الاحول بن ابی البرکات احمد
بن الحسن بن اسماعیل المنقدی است و او را در دمشق عقب بود
و ایشان را آل البکری میگفتند و از جمله ایشان ابو طالب محمد ملقب
بعقاب است جد آل عدنان که اکنون در دمشق نقیب هستند
و از جمله ایشان نقیب مکه ابو جعفر محمد المنقدی است و او را عقب
بسیار است از جمله میمون بن احمد نقیب مکه بن احمد بن علی بن ابی جعفر
مذکور است و در واسط عقب بود و ایشان بنی میمون میخواندند
و از جمله ایشان سید عالم نسابه ابو الحرث محمد بن محمد بن یحیی بن
هبة الله مذکور است و وی همان کس باشد که خط خود را برای بنی الصوفی
که در حائر شریف هستند مطلق نمود که ایشان از فرزندان عمر اشرف
بن زین العابدین علیه السلام میباشند و ابو الحرث نسابه منقرض
گردید و اما محمد العقیقی بن جعفر صحصح بن عبد الله الحسین الاصغر از جمله فرزندانش
موسوس است و هو الحسین بن احمد بن ابراهیم بن محمد العقیقی و
او را عقب بسیار است که در مصر به بنی الموسوس معروف هستند
و از جمله ایشان محمد المحدث بن الحسن بن محمد الاکرم بن عبد العزیز بن
فضل الله بن علی بن احمد بن جعفر بن محمد العقیقی است مردی متمول بود
در واقعهٔ بغداد اموال او از میان برفت و از آنجمله ابو علی محمد سالوس بن
یحیی بن علی بن محمد العقیقی و دارای عقب بود و از جمله ایشان علی
الزاهد بن العباس بن عبد الله مانکیدم بن علی بن محمد العقیقی است و او
پسر خاله داعی کبیر است و مادرش دختر ابو صعفارة الحسین بن عبید الله
بن عبد الله الحسین الاصغر و برادرانش محمد شاهرلیس و احمد و حسین

و ایشانرا عقب بود و از جمله ایشان حسین بن محمد عقیقی است و داعی او را در
ساریه متولی گردانید و او جامهٔ سیاه بپوشید و برای خراسانیه خطبه خواند
و از آن پس او را امان داد و بعد از آنش بگرفت و در باب جرجان اندر زندان
گردنش را بزد و جسدش را در ساریه در گورستان یهودان مدفون گردانید
و اما عبید الله الاعرج بن حسین الاصغر بن علی زین العابدین علیه السلام
او را ابو علی کنیت است مادرش ام خالد دختر حمزة بن مصعب بن زبیر
العوام است و چون ویرا یکی از دو پای نقصان بود اعرجش خواندند عبید
الله نزد ابو العباس سفاح شد سفاح ضیعتی از ضیاع مداین را که سالی
هشتاد هزار دینار از آن بدخل برخاستی در اقطاع وی مقرر فرمود
و چنان بود که عبید الله از بیعت محمد بن عبد الله محض معروف بنفس
زکیه تخلف ورزید از اینروی محمد سوگند خورد که اگر او را بنگرد بقتل
رساند چون ویرا نزد محمد آوردند محمد هر دو چشم خود فرو خوابانید تا در سوگند
خویش گناه نورزیده باشد چه اگر دیدارش بر دیدارش بر دیدارش افتادی
ببایستی بتقاضای سوگند بقتلش رساند و عبید الله در خراسان با بو
مسلم درآمد ابو مسلم مقدمش را گرامی گرفت و از بهرش رزق واسع
مقرر داشت و مردم خراسان او را بزرگ داشتند سلیمان بن کثیر
خزاعی با عبید الله گفت همانا ما را در کار شما غلط افتاد و آن بیعت
که با عباسیان نهادیم بیرون از موضع بود هم اکنون بار وی کنید
تا بنصرت شما روی آوریم عبید الله چون این سخن بشنید چنان گمان کرد
که این تدبیر از ابو مسلم برخاسته تا باطن وی را باز داند پس این خبر با ابو
مسلم بگذاشت از اینروی منزلت او نزد ابو مسلم بسیار گشت و این
داستانرا مخفی بداشت و با وی گفت یا عبید الله همانا نیشابور نمی
تواند تراحل نمود و سلیمان بن کثیر خزاعی را بکشت از آن پیش که عبید الله

از نیشابور برآورد و عبید الله در آن ضیعتی که در وی امان داشت توقف
کرد تا بسرای جاودانی شتافت ایام عمرش چهل و شش ساله بود
و در باز ماندگان عبید الله تفصیل است چه ایشان چندین بطن و
عشیرت و شاخه هستند و او را از چهار بطن عقب بماند اول جعفر الحجة
دوم علی الصالح سیم محمد الجوانی چهارم حمزه مختلس الوصیة اما حمزه عقبش
قلیل است از جمله ایشان ابو الشفق حسین بن حمزه مذکور است و او را
عقب بود و از ایشان در مصر بنی میمون بن حمزة بن حسین بن محمد ابی الشفق
حسین مذکور است از بنو حمزه ابراهیم بنو رایه بن محمد بن حمزه مذکور است
و او را در بلاد عجم عقب بود و اما محمد الجوانی و او منسوب بجوانیه است
که نام قریه است در مدینه و بمجد و صلابت پدر یافت و مردی کریم
و جواد بود و او دیگری در دو سالگی وفات یافت و عقب او با بنی
الحسن محدث از دو تن منتهی میشود از ابو محمد حسن و ابو علی ابراهیم
و اولاد این دو تن را بنی الجوانی گویند و ایشان در مصر و واسط و لقیتی
بود و از جمله عقب ابی محمد حسن المحدث که نقیب ری بود و ابو علی ابراهیم
بن محمد محدث از ابو الحسن بن علی محدث نسابه است و از وی دو تن
فرزند بماند و ایشان ابو جعفر محمد مقتول است که در دکه بغداد محبوساً
کشته شد و ابو العباس احمد قاضی عالم جد شیخ شرف ابی الحسن محمد
بن ابی جعفر نسابه بود و ابو العباس قاضی از دو تن یحیی ابو هاشم حسین نسابه
عقب بگذاشت و از فرزندانش ابو الغنایم المعمر بن عمر بن علی ابو هاشم
مذکور است و ابو جعفر که در دکه بغداد مقتول شد از جعفر اعرج عقب گذاشت
و از وی از دو مرد ابو الحسن محمد و ابو الحسن نقیب واسط فرزند ماند
و از ایشان بنو الجوانی واسط و جز آن باشند و اما علی الصالح
بن عبید الله الاعرج در فرزندان او در عراق ریاست بود و ابو الحسن

کنیت داشت و مادرش کنیز بود بالجمله ابو الحسن علی الصالح مردی کریم و با
ورع و فاضل و پرهیزکار و زاهد بود وی و زوجه اش ام سلمه دختر عبد الله حسین
بن علی را زوج الصالح میخواندند و علی بن عبید الله مستجاب الدعوه بود و محمد
بن ابراهیم طباطبا که در کوفه قائم بود بدو وصیت کرد و او پذیرفتار نشد
خواست تا با یکی از دو پسرش محمد و عبید الله وصیت بگذارد قبول
ننمود و نیز پسرانش را در خروج رخصت نداد قاضی نور الله شوشتری
در کتاب مجالس المؤمنین نوشته است که ابو الحسن سخت بزرگ و
عظیم القدر بود و ریاست عراق بدو تعلق داشت و مستجاب الدعوه
و اعبد آل ابیطالب در زمان خویش و از اختصاص یافته گان حضرت
امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام بود حضرت امام رضا ع
او را زوج الصالح نامید آخر الامر در خدمت آنحضرت بخراسان
رفت و چون محمد و ابراهیم طباطبا خواست از بهر ولایت ابو السرایا
از وی بیعت ستاند قبول نکرد در کشی از سلیمان بن جعفر مروی است
که علی بن عبید الله در آغاز امر با من گفت میخواهم در حضرت امام
رضا علیه السلام فایز شوم و بر وی سلام فرستم گفتم چه تو را باز میدارد
گفت عظمت و هیبت آنحضرت چون روزی چند بر آمد امام ع
رنجور شد مردم بعیادتش مبادرت نمودند با وی گفتم وقتی است
که بحضور مبارکش مشرف شوی چون در آنحضرت شد امام علیه السلام
او را معظم و مکرم بداشت و علی بن عبید الله نیک شادان
گشت از آن پس وی در بستر رنجوری در افتاد امام علیه السلام
او را عیادت فرمود من نیز در خدمت آنحضرت بودم و آنحضرت
چندان جلوس فرمود تا آنانکه در آنخانه بودند بیرون رفتند و
چون آنحضرت بیرون شد من نیز در حضرتش بیرون شدم

کنیز من که در خانه علی بن عبید الله بود با من گفت که ام سلمه زن
علی بن عبید الله از پس پرده بحضرت امام رضا علیه السّلام منظاره
بود چون آنحضرت بیرون شد از پرده بیرون آمد و روی خود را بر آن
مکان که آنحضرت جلوس فرموده بگذاشت و همی بوسید و
دست بر آنجا بر کشید و بر چهره مالید من این داستان را در آستان
امام انس و جان بعرض رسانیدم فرمود ای سلیمان بدانکه علی بن
عبید الله و زن او و فرزند او از اهل بهشت باشند ای سلیمان اولاد
علی و فاطمه هر گاه خدای تعالی این امر را یعنی معرفت امامت
ائمّه اهل بیت را با ایشان روزی فرماید ایشان چون دیگر مردم
نخواهند بود بالجمله صاحب کتاب عمدة الطالب گوید علی الصالح را
از دو تن عبید الله الثانی و ابراهیم عقب بماند اما ابراهیم
بن علی الصّالح را از سه تن ابو الحسن علی قتیل کسا حرّا و ابو عبد الله
حسین عسکری و حسن عقب بماند اما حسین بن ابراهیم را از فرزندانش
بنو المتحرق است و او ابو جعفر محمد بن حسن مذکور است که ایشان را
بقیه است که بنو المتحرّق نام دارند از جمله ایشان بنو طقطقیه باشند
که در کرخ جای داشتند و هو احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن محمد
المجلی بن یحیی بن محمد بن حمزة بن علی بن محمد بن احمد بن محمد المتحرق و
اما ابو عبید الله حسین بن ابراهیم بن علی الصّالح از جمله فرزندانش
سیّد عالم شاعر قاضی دمشق محمد النّصیبینی بن الحسین بن عبد الله
بن الحسین مذکور است و او را فرزندان بود و اما ابو الحسن علی بن ابراهیم
بن علی الصّالح از جمله اولادش شیخ ابو الحسن العمری محمد بن ابی
جعفر محمد بن ابی الحسن بن علی مذکور است که علم نسب در عصر او
بدو منتهی میشود و در علم نسب مصنفات کثیره دارد و وفاتش

درسال چهار صد و سی و پنجم روی داد و عقبش منقرض گردید و عبید الله
ثانی بن علی الصالح بن عبید الله الاعرج را از ابو الحسین علی
تبنا لی و از وی در دو تن عبید الله ثالث و ابو جعفر محمد عقب
بماند اما ابو جعفر محمد قلیل العقب بود و از ایشان جز یک خانواده
که در کوفه بودند شناخته نمیشود و ایشان را بنو قاسم گویند و فرزندان قاسم
بن محمد بن جعفر بن ابراهیم الاشل بن محمد بن ابراهیم بن ابی جعفر مذکور گویند
و تاج الدین گوید که ابراهیم اشل بجاسم معروف بود و فرزندانش
بهمین معروفند و اما عبید الله ثالث بن علی بن عبید الله ثانی از سه
تن محمد الصّنیب و ابو الحسن علی قتیل اللصوص و ابو الحسین محمد
الاشتر در کوفه عقب بگذاشت اما ابو جعفر محمد الصّنیب عقبش
از پسرش ابو عبد الله الحسین النّعجه است و اولادش را بنو نعجه گویند
و از جمله ایشان بنو ترجم هستند و ایشان فرزندان ترجم بن علی بن
المفضل بن حسین النّعجه مذکور است و در حلّه جماعتی بودند سیادت
و نقابت داشتند اکنون متفرق شدند و ایشان را در حایر و حلّه و واسط
باز ماند کانست و از جمله ایشان که عمده است ابو الحسین علی بن محمد بن
احمد بن ابی سعید بن علی بن احمد بن النّعجه که دارای عقب است اما علی
قتیل اللصوص بن عبید الله ثالث را از سه تن ابو القاسم حسین جمال
ملقب بصندل که او را قاسم میخواندند و ابو علی عبید الله و ابو محمد حسن
ملقب بغری که اکنون فرزندانش را بنو الغری میخوانند عقب بماند و
ایشان منفصل شدند از جمله ایشان بنو شقشق هستند و هو ابو القاسم
حمزة بن الحسن الغری است که فرزندانش را بنو شقشق نامند و از فرزندان
ابو علی عبید الله و ابو تراب حیدر بن حسین بن علی بن عبید الله
مذکور است و از جمله ایشان ابو تراب علی بن ابی المعالی بن عبید الله

عقب قتیل اللصوص

مذکوراست وازبنی حسین صندل بن قتیل اللصوص امیرالدوله صدیق
العمری ابی منصور محمدبن الحسین بن محمدبن الحسین صندل مذکوراست و
امّا امیرابوالحسن محمد الاشتربن عبیدالله ثالث که اشترلقب داشت
بسبب ضربتی که برروی داشت وآن ضربت راغلام فدان زیدی
بروی فرود آورده بود واوراعقب بسیار بماند وبیست فرزند داشت
که درکوفه تقدم داشتند ومالک بودند تا بدانجا که مردمان همی گفتند
آسمان ازان خدای وزمین ازعبیدالله است وازفرزندان او هشت
تن عقب بگذاشتند امیرابوعلی محمد امیرالحاج وعبیدالله رابع وابوالفرج
محمد وابوالعباس احمد ملقب بسبین وابوالطیب حسن وابوالقاسم
حمزه ملقب بشوصه وامیرابوالفتح معروف بابن صنجه وابوالمرجا محمد
امّا ابوالمرجا محمدبن الاشتر راعقب اندک بود وازجمله ایشان بنوعیاش
بن محمدبن معمربن ابی المرجا مذکوراست واورا بازمانده بود امّا امیرابو
الفتح بن محمدبن الاشتر عقبش ازپسرش ابوطاهرعبدالله بود واو درایام
شریف مرتضی دربغداد نقابت رابه نیابت یافت واز دوتن ابو
البرکات محمد نقیب واسط پسرعبدالله بن ابی الفتح محمدبن اشتر ازچهار
تن ابویعلی محمد نقیب واسط وابوالمعالی محمد وابوالفضایل عبدالله
وابوالقاسم سیف عقب نهاد وازفرزندان ابویعلی نقیب واسط
سیّد عالم سخی نقیب واسط مؤیدالدّین عبیدالله بن عمربن محمد سالم
بن ابی یعلی مذکوراست وچون وفات کرد دخترها ازوی بماند وابویعلی
نقیب را در واسط البقیّتی بماند وازفرزندان ابوالمعالی محمدبن ابی البرکات
نقیب واسط احمدبن مهدی بن ابی المکارم بن معدبن یحیی بن ابی المعالی
مذکوراست وازفرزندان ابوالفضایل محمدبن ابی البرکات محمد نقیب
واسط ابوالحسین احمد العش بن ابی الفضایل مذکوراست واورا درواسط

عقب بود

عقب بود وایشان رابنوالعش میخوانند وازفرزندان ابوالقاسم
سیف بن ابی البرکات محمد نقیب واسط محمدبن حیدرة بن یحیی بن
سیف مذکوراست وعلی بن عبدالله جعفربن سیف مذکوراست وابو
الفتح محمد نقیب کوفه بن ابی طاهرعبدالله بن ابی الفتح محمد اشتر را از
چهارتن عقب بماند وایشان ابوجعفرالنفیس هبته الله ومجدالدین ابو
محمد عمر نقیب کوفه وعدنان وابوالحسین محمد هستند امّا ابوالحسین
محمدبن ابی الفتح محمد نقیب ازچهارتن که ایشان ابوالفتح محمد قوام
الشرف وابونزار عدنان وابوالسّعادات محمد وابوعلی حسن
هستند عقب بگذاشت امّا ابوالفتح قوام الشرف بن ابی الحسین
محمد ازفرزندانش محمدبن الحسن بن محمدبن حسین بن ابی الفتح محمد
مذکوراست وامّا ابونزار عدنان بن ابی الحسین محمد ازاعقاب
او محمدبن ابی هاشم بن ابی القاسم بن محمدبن معدبن عدنان مذکوراست
وامّا ابوالسعادات محمدبن ابوالحسین محمد ازفرزندانش ابوالغنایم
محمدبن ابی المکارم محمدبن ابی السّعادات محمد مذکوراست واو را
عقب بود وامّا ابوعلی الحسن بن ابی الحسین محمد مذکور را دو پسر
محمد وفوارس وابوالحسن علی معروف بشباب که داود خالوی
اورا درکوفه وغری بهمین نام میشناسند عقب ماندو
نوشته اند که بازماندگان ایشان اکنون درغری درناحیه آل الفضل
معروف هستند وامّا عدنان بن ابی الفتح محمد نقیب کوفه
ازجمله فرزندانش مضربن صلدبن معدبن عدنان مذکوراست
وامّا ابومحمد عمربن ابی الفتح محمد نقیب کوفه ازدوتن شباب الشرف
ابوعبدالله احمد وتاج الشرف ابوعلی مظفر عقب بماند وازفرزندان
ابوعلی مظفر سیّد عالم مجدالدین محمدبن یحیی بن مظفر مذکوراست

واوخالوی

واو خالوی ظاهر جلال الدین احمد بن فقیه یحیی و برادران او و جد اولاد
ایشان هم باشد چه اورا دختران بود که بخانه آن سه تن تاج الدین
وزین الدین و جلال الدین فرزندان سید فقیه یحیی شدند واو را
فرزندان نبود و جدش مظفر منقرض شد و از بنی هاشم شهاب الشرف
ابو عبدالله احمد بن ابی محمد عمر بن ابی الفتح محمد نقیب کوفه بنو جعفر
هستند که در کوفه اند وایشان فرزندان ابو جعفر شرف الدین هبة الله
مذکورند از آنجمله شمس الدین ماخور بن ابی جعفر هبة الله مذکور است
که شیخ جهال از علویین بود در ایامی که ایشانرا با هاشمیین جنکها
و حربها درمیان بود و از جمله ایشان فخر الدین سعد بن زید بن ابی
جعفر هبة الله مذکور است که شیخ علویین بود و اما ابو جعفر نفیس
بن ابی الفتح محمد نقیب کوفه از سه تن ابو الحسین جعفر کمال الشرف
و ابو نزار احمد و شکر الاسود عقب بجای نهاد و عقب شکر الاسود را
بنو کمکمه خوانند و آنها پسران ابو منصور جعفر بن ابی بن منصور بن طراد
شکر الاسودند بنو کمکمه همگی سادات جلیل القدرند و مردم لفظ کمکمه را
تحریف کرده اند کمونه گفته است میر محمد قاسم نسابه مختاری سبزواری
در بعضی از مؤلفات خود آورده که جماعت سادات بنو کمکمه که حال
معروف بکمونه اند از اکابر کرام کوفه بوده اند و از قدیم الزمان نقابت
سادات عراق عرب و کوفه در خانواده ایشان بوده درمیان ایشان
علما و فضلای بسیار بوده اند و سادات کمکمه مذکور بکمونه مشهور از نسل
شکر الاسود بن جعفر النفیس بن ابی الفتح محمد که منتهی میشود بعبدالله
رابع که منتهی میشود بعبدالله ثالث که منتهی میشود بعبدالله ثانی که منتهی
میشود بعبدالله اول که عبدالله الاعرج بن الحسین الاصغر بن امام زین
العابدین است و از اکابر متاخران آن سلسله سید محمد کمونه است

که نقیب نجف و رئیس شیعه عراق عرب بود در وقتی که شاه اسمعیل
صفوی متوجه تسخیر عراق عرب شد والی بغداد خیال حصارداری بخاطر
گذرانیده چون از سید محمد متوهم بود اورا حبس نمود چون دانست
که اکثر اهالی آنجا شیعه اند و در مخالفت با او اتفاق نخواهند کرد
بالضروره فرار نمود بغدادیان سید محمد را بیرون آورده خطبه
و سکه باسم شاه اسماعیل کردند چون رایت پادشاهی ببغداد رسید
سید محمد را بتولیت عتبات عالیات با خیل و حشم و طبل و علم
سرافراز گردانید و هنوز منصب امارت و تولیت در اولاد امجاد
او باقی است اما ابو نزار احمد بن ابی جعفر نفیس بن ابی الفتح
محمد نقیب کوفه از دو تن ابو طاهر و ابو جعفر النفیس فرزند بماند
و اما ابو القاسم حمزه ملقب بشوصه بن الاشتر عقب او قلیل است
از جمله ایشان بنو جهنان بن ابی الفرج محمد بن احمد بن حمزه شوصه
مذکور است و از جمله آنان بنو المکانسه هستند و ایشان فرزندان
ابو المکارم حمزه و ابو الحسن علی بن عبید الله العش بن ابی
الفتح محمد بن ابی طاهر بن الحسن بن حمزه شوصه مذکور میباشند
اما ابو الطیب حسن الاشتر مردی واسع الحال و عظیم الجاه و با
مروت بود و عقب او از پسرش ابو طاهر احمد است و از وی
در ابو الحسن محمد ملقب بغرام که اولادش را بنو غرام میخوانند بماند
و ابو الحسن محمد غرام از دو تن ابو طاهر احمد الحسن و ابو القاسم هبة الله
عقب بگذاشت و از ابو طاهر احمد الحسن ابو المعالی احمد بن
محمد بن احمد بن محمد بن ابی طاهر احمد الاحسن مذکور بماند و از سه تن
فرزندان خود ابو الفتح محمد که ملقب بعشم بود و بدر الشرف عیاش
و احمد که اورا معتوق میخوانند فرزند و اولاد بجای ماند و ایشان را

درغری شریف بقیه ایست واما ابو العباس احمد بن الاشتر مردی
جم المروه و واسع الحال بود از جمله فرزندان او بنو عجیبه اند و ایشان
احمد و محمد و عماره و علی ما در ایشان عجیبه دختر احمد بن المسلم بن ابی
علی بن الاشتر است و ایشان را اعقاب و بقیه هست در غریست
از جمله بنو الصائم هستند و ایشان فرزندان علی الصائم بن ابی
منصور محمد بن یحیی بن المفضل مذکورند و از جمله آنها محمد بن محمد بن
علی الصائم بن علی بن ابی جعفر بن محمد بن یحیی بن محمد بن المفضل مذکور
است و او را احیمد میگفتند و اولاد او را احیمد میخواندند و ایشان
درغری جای داشتند و از جمله ایشان طبیق است و هو محمد بن
علی بن قاسم بن محمد بن مفضل مذکور و از جمله فرزندانش ابو الحسین
دلال است و او را درغری عقب بود و از جمله آنها محمد بن قاسم
مذکور است و از جمله طریش است و هو ابو طالب بن عمار بن مفضل
مذکور که از سه تن علی اسود و دیگر محمد زماخ که او را نیز عقب بود از
پسرش ابو علی حسن عقب بگذاشت و حسن از پنج تن و ایشان
ابو الحسین که او را ابو الحجوج و اولادش را بنو ابی الحجوج میخوانند
و درغری جای داشتند و دیگر رجب و علی و محمد و احمد که ایشان را
در مشهد غری اعقاب است واما ابو الفرج محمد الاشتر از جمله
فرزندانش خاروج هست و او را در بغداد و واسط و کوفه بقیه هست
و ایشان جماعتی بودند که منقسم شدند از جمله ایشان ابو الحسین معروف
بشیبانکت بن عدنان علی بن محمد الخاروج هست و او در کرخ
عطار بود و او فرزند داشت از جمله ایشان عتیق است و هو ابو
الحسین معد بن عدنان بن علی بن محمد الخاروج واما عبید الله الرابع
الاشتر از جماعتی عقب بگذاشت پس از آن عقب بعضی از ایشان

منقرض گردید و عقب معروف او از سه تن باشد ابو العشایر محمد و او را
در حله و سوراء بقیه است که با و معروفند و ابو منصور یحیی بن یوسف
جد ابی الفقیه حابث بن بوّاب و او بروایتی که سید فخر الدین علی بن
اعرج بیلنماید علی بن عبید الله خامس بن یوسف مذکور است و بروایت
علی بن حسن بن علی بن محمد بن عبید الله خامس هست و او را در مشهد کاظم
بقیتی بود واما ابو محمد امیر الحاج و ابو العلا مسلم الاحول امیر الحاج کبش
بنی عبد الله که بسبب شجاعتش باین لقب میخواندند واما عبد الله احمد
مردمان را سیزده سال در موسم بامارت حج گذاشت و از جانب طاهر بن
ابی احمد موسوی در آن امر نیابت داشت و در مدت زندگانیش نقابت
طالبیین در کوفه باوی بود و در سال سیصد و هشتاد و نهم وفات
کرد و در آن سال برادرش ابو العلا مسلم احول مقتول گردید و او از
سه تن ابو الغنایم معمر و ابو الحسین علی عقب بگذاشت و از ابو الحسین
علی بن عبید الله احمد العرش بجای هو فرزندان او را بنو العرش میخواندند
و منفصل گردید از جمله آل فخاره هستند و ایشان جماعتی بودند در سوراء
و آل ابی المجل هستند و هو ابن ابی عبد الله بن الحسین بن ابی
الفضائل محمد بن علی بن احمد العرش هست و ایشان نیز در سوراء
جای داشتند و از عقب ابی الحسین زید بن ابی جعفر عبد الله احمد آل
ابی زید هستند که نقباء موصل بودند و از جمله آنها نقیب جلیل ابو عبد الله
زید بن نقیب ابو طاهر بن محمد ابی البرکات محمد نقیب موصل پسر ابو
الحسین زید مذکور است و از جمله ایشان سید فاضل نظام الدین
ابو القاسم نقیب پسر ابو القاسم علی شهاب الدین نقیب نصیبین
پسر نقیب ابو طاهر محمد مذکور است و ایشان اهل ریاست قدیمه و تا
کنون هستند و از عقب ابی الغنایم معمر بن ابی عبد الله احمد النقیب

طاهر ابو الغنایم معمّر بن محمد بن معمّر مذکور است در سال چهارصد و پنجاه
ششم در ایام قائم بامر الله نقابت طالبیتین تا زمان الناصر در
دودمان و اعقاب او بماند و ایشان به بنی طاهر معروفند و سرانجام
منقرض شدند و امّا ابو العلی مسلم احول امیر الحاج از هشت تن
عقب بگذاشت یکی ابو علی عمر المختار که نقیب و امیر حاج
و ابو مسلم عمار سیم ابو عبد الله احمد چهارم ابو الغنایم محمد پنجم
مهنا ششم باقی هفتم علی معروف بابن مصابیح هشتم ابو الازهر
مبارک امّا ابو الازهر در مصر عقب بگذاشت اما علی فرزندانش را
بنو مصابیح گویند و ایشان در مطار آباد و کوفه باشند و امّا باقی
همانا اعقاب او در بلاد عجم بماندند و امّا مهنا و فرزندانش را بنو
مهنا گویند از جمله ایشان شیخ النسابه جمال الدین احمد بن محمد بن مهنا
بن حسن بن مسلم بن مهنا مذکور است که صاحب کتاب وزیرالی
و دارای عقب است و امّا ابو القاسم محمد بن ابی العلا مسلم
از جمله فرزندانش هندی بن مسلم بن محمد مذکور است و او را
در حلّه و بغداد عقب بود و از جمله ایشان نصیر الدین محمد بن ابی
جعفر بن محمد بن الهمام بن محمد بن علی بن هندی مذکور و فرزندان
اوست و امّا ابو عبد الله احمد از جمله فرزندانش حماد بن مسلم
بن احمد مذکور است و فرزندان او را بنو حماد گویند از جمله ایشان
که در نجف اند جمال الدین یوسف بن ناصر بن محمد بن حماد بن علی
مذکور است که سیّدی عالم و فقیه بود و فرزندان او اناث
بودند امّا ابو المسلم عمّار از جمله اولادش تمام بن المسلم بن عمار است
و او از دو تن عقب بگذاشت ابو مسلم و ابراهیم و این دو تن از سوی
شام بیرون شدند و در جبل عامله اقامت کردند و ایشان را در آنجا

فرزندان بسیار و تا کنون باقی هستند و امّا ابو علی مختار بن ابی العلا
مسلم باز ماندگان الی الآن بنو مختار گویند و عقب او از ابو الفضایل
عبد الله به تنهائی است و از عبد الله در دو تن ابو نزار عدنان نقیب
و ابو عبید الله احمد عقب ماند امّا ابو عبید الله احمد عقبش به بنی ابی حبیب
معروفند و این کنیت جدّ ایشان عمر بن ابی عبید الله احمد مذکور است
و امّا ابو نزار عدنان از دو تن عز الدین معمّر و عمید الدین جعفر نقیب کوفه
عقب آورد از عقب او شمس الدین علی آخر نقباء بنی العباس بود و
این شمس الدین علی ثانی در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف
بخراسان آمد و در سبزوار متوطن شد و سلطان حسین میرزا در تاریخی
که آستانه بلخ که بحضرت امیر المؤمنین منسوب است ظاهر شد از سبزوار
ببلخ رفت و پادشاه مذکور نقیب النقبائی بلخ و توابع آن را باو تفویض
فرمود و بعد وفات شاه و وقوع حوادث نا محصور از آنجا جدا شده
بهند رفت و در هند سکونت نمود و الحال اولاد امجاد او در هند اقامت
دارند و سادات بنی مختار هند بآنجناب منسوبند امّا ابو جعفر الحجه بن ابی
عبد الله اعرج که فرزندان او را در مدینه امارت بود و از جمله ایشان ملوک
بلخ و نقباء بلخ هستند و جعفر از ائمه زیدیّه است و او را شیعه بود
که ایشان را حجه می نامیدند و قاسم الرسی بن ابراهیم طباطبا میگوید جعفر
از ائمه آل محمد است و مردی فصیح بود و ابو البختری وهب بن وهب
او را هیجده ماه در مدینه حبس کرد و او جز در عیدین افطار ننمود و تمامت
ایام روزه بداشت و از دو تن حسن و حسین عقب بگذاشت امّا
حسین بن جعفر الحجه در مدینه بلخ در آمد و در آنجا فرزندان بجای بگذاشت
و ایشان ملوک و نقباء بلخ بودند از جمله ایشان سید ابو الحسن البلخی
است و هو علی بن ابیطالب الحسن نقیب بود و پسر ابو علی عبید الله بن

ابی الحسن محمد الزاهد بن عبید الله بن علی که در هراة بود پسر علی ابو القاسم که در بلخ بود
پسر حسن و قبر او در بلخست پسر حسن مکنی ابو ... از جملهٔ ایشان نعمة بن عبد الله نقیب بلخ مذکور
و او را عقب بود و از این روی شیخ صدوق کتاب من لا یحضره الفقیه تالیف کرده
و در خطبهٔ آن اشارت فرموده است و از آنجمله علی بن ابو الحسن
محمد زاهد مذکور است و او را عقب بود از جمله عبد الله و محمد پسران
ابو القاسم علی مذکورند و ایشان را اعقاب بود و اما حسن بن جعفر
الحجة را از ابو الحسین یحیی نسابه عقب بود گفته اند وی اول کسی است
که در نسب آل ابیطالب کتاب جمع کرد و یحیی نسابه از هفت
تن اولاد نهاد بعضی قلیل الولد و برخی کثیر الاولاد بودند و آن هفت
تن طاهر و علی و ابو العباس عبد الله و ابو اسحاق ابراهیم
و ابو الحسن محمد الاکبر که عالم و نسابه و احمد الاعرج و ابو عبد الله
جعفر اما ابو عبد الله جعفر بن یحیی نسابه عقب او قلیل است از جمله
صالح و قاسم و محمد پسران جعفر هستند و اما ابو الحسن احمد اعرج
عقب او نیز قلیل است از جملهٔ ایشان قاسم بن احمد مذکور است
اما ابو الحسن محمد اکبر از جملهٔ فرزندانش ابو محمد حسن نسابه معروف
با بن اخی طاهر است و در علم نسب یکتن از علماء و باخبار و احادیث
نیک دانا بود و او را عقب نماند و اما ابو اسحاق ابراهیم نیز
قلیل العقب بود از جمله اسحق بن محمد بن ابراهیم مذکور است او را
اولاد ذکور بود و ابو العباس عبد الله و پسرش بادیه در مدینه بودند
و جمهور عقب او بسوی مسلم بن موسی بن عبد الله مذکور راجع
میشود و از فرزندان او نجم الدین علی نقیب مدینه بن حسن بن سلطان
بن عبد الملک بن ذویب بن عبد الله بن مسلم مذکور است و اما
علی بن یحیی عقب او بحسن بن محمد المعتمر بن احمد الرائج بن علی مذکور

راجع میشود و ایشان در حایر جماعتی کثیر هستند و این حسن از دو مرد
عقب بگذاشت یکی ابو محمد ابراهیم و دیگری ابو الحسن علی اما ابو
محمد ابراهیم عقبش قلیل است و اما ابو الحسن عقب بگذاشت و
بسوی حایر متوجه گشت و عقبش بچند بطن منقسم میشود از جملهٔ ایشان
بنو عکه است و هو یحیی بن علی بن حمزة بن علی مذکور و از جملهٔ ایشان
علوان بن فضایل بن ابی الحسن منصور حسن نقیب حایر پسر علی مذکور
است و از آنجمله بنو فوارس ملیباستند و ایشان پسر علی مذکور میباشند
و از آنجمله معد بن علی بن معد بن علی الرغاوی بن ناصر بن فوارس
مذکور است و از جملهٔ ایشان است بنو غیلان و هو علی بن فوارس
بن ناصر بن فوارس مذکور است و از آنجمله بنو ثابت است و هو
ابو الحسین بن محمد بن علی بن ناصر بن فوارس مذکور است و از آنجماعت
بنو الاعرج است و هو علی ابن سالم بن برکات بن ابی العز محمد بن
ابی منصور حسن نقیب حائر مذکور است و از ایشان شیخ عالم نسابه
فخر الدین علی بن محمد بن احمد بن علی اعرج مذکور ملیباشد و هم پسرانش
مجد الدین ابو الفوارس محمد و سید نسابه جمال الدین احمد اما جمال
الدین احمد ابو الطیب محمد از وی پدید گشت و بشهرهای روم سفر کرد
خبرش منقطع شد اما سید مجد الدین ابو الفوارس محمد اولاد بگذاشت
و او را هفت پسر بود بزرگترین ایشان از کنیز پدید آمد و همچنین مادر
کوچکترین نیز کنیز بود و دیگر از دختران بعمل آمد و آن یک مسافر
گشت و از وی خبری معلوم نشد و اما آن پنج پسر دیگر مادر ایشان
دختر شیخ سدید الدین یوسف بن علی بن مطهر و ایشان نقیب
جلال الدین علی و مولانا سید علامه عمید الدین عبد المطلب که در
عراق قدوة سادات بود و فاضل علامه ضیاء الدین عبد الله

وفاضل علامه نظام الدین عبد الحمید و سید غیاث الدین عبد الکریم
بودند اما نقیب جلال الدین علی از پسرش سلیمان ابو الربیع نظام الدین
به تنهائی اولاد نهاد و نظام الدین سلیمان از سه تن و ایشان نقیب
مجد الدین ابو طالب علی و جلال الدین عبد الله و شمس الدین محمد عقب
آورد اما سید علامه عمید الدین از پسرش سید جمال الدین محمد به تنهائی
فرزند گذاشت وهو المولی سید العالم الجلیل العالی الهمة الرفیع
المقدار خداوند ابو اتفیض شهادت فایز گردانید در مشهد غروی او را کرفتند
و بظلم و ستم گلویش را بفشردند تا هلاک شد و سید جمال الدین محمد از پسر
سید جلیل سعید الدین ابو الفضل محمد عقب نهاد و او را دو پسر بود و اما
سید الفاضل ضیاء الدین عبد الله از سه تن و ایشان علامه محقق
فخر الدین عبد الوهاب و یحیی و رضی الدین ابو سعید حسن هستند و فخر الدین
عبد الوهاب را دو پسر بود که از میان برفتند و ایشان غیاث الدین
خلیفه و جلال الدین ابو القاسم علی ملقب بباغی و او در بغداد مقتول
شد و اما سید نظام الدین عبد الحمید از یکتن و او پسرش عبد الرحمن
است فرزند بگذاشت و او را عقب بود و دیگر سید مجد الدین محمد
سوم ضیاء الدین عبد الله است و اما سید غیاث الدین عبد الکریم را
از دو تن رضی الدین حسین و شمس الدین محمد عقب ماند اما رضی الدین حسین را
غیاث الدین عبد الکریم پدید گشت و از دو تن رضی الدین حسین و شمس
الدین محمد عقب بگذاشت و اما طاهر بن یحیی نسابه که فرزندان او را
خانواده در مدینه امارت بود و مکنی بابو القاسم است او را فضایل
بسیار است و از جلالت قدر و نبالت منزلتی که وی را بود یک
از برادر زادگانش بابن اخی طاهر معروف شدند و او را از شش
تن عقب بماند و ایشان ابو علی عبید الله است که در میان فرزندان

امارت داشت و دیگر ابو محمد حسن و حسین و ابو جعفر محمد و ابو یوسف
یعقوب و یحیی که او را مبارک میخواندند اما یحیی مبارک بن طاهر عقبش
قلیل بود و همچنین برادرش یعقوب و اما ابو جعفر محمد را عقب ماند از
جمله ایشان محمد بن بسام بن محمد بن عیاش مذکور است و برادران او
مسلم و صمصام و سلطان و طاهر پسران بسام بودند و دارای اعقاب
هستند و اما حسین بن طاهر از نه تن و ایشان عبد الله ملقب بعرفه که
فرزندان او را بنو عرفان میخواندند و از ایشان در مدینه بودند جماعتی و از این
جماعت در حله بنو جلال بن محیا بن عبد الله بن محمد بن حسین بن ابراهیم بن
علی بن محمد بن عبد الله عرفه مذکور هستند و اما حسن بن طاهر از جمله فرزندانش
بنو شقاق است وهو محمد بن عبد الله بن سلیمان بن حسن بن طاهر بن حسن بن
طاهر است و ایشان از قدیم الایام در حله جای داشتند و طاهر بن
حسن بن طاهر منقرض گردید و اما ابو عبید الله بن طاهر از سه تن عقب
بگذاشت و ایشان امیر ابو احمد قاسم و ابو جعفر مسلم و ابو الحسن ابراهیم
علیا شدند اما ابراهیم بن عبید الله بن طاهر از جمله فرزندانش در حله حسن
بن حسن بن الخریق بن علی بن محمد سعید بن عبید الله بن علی بن عبید الله بن
مسلم بن ابراهیم مذکور است و همچنین اولاد او و اما ابو جعفر مسلم وی
امیری شریف بود و با فضایل بیشمار و در مصر متوطن و راوی کتاب
النسب زهری و مقرب پیشگاه سلطان بود مردم او را بمسلم علوی
می شناختند معز فاطمی یکتن از دختران او را برای پسرش عزیز خواستار
شد و مسلم سؤال او را اجابت نکرد و بآن عذر آورد که هر یک از دخترانش
در عقد یکنفر از خویشاوندان اوست پس معز او را بزندان کرد و اموال
او را بتمامت بگرفت و از آن پس او را کسی ندید و بعضی گفته اند که او را
در زندان هلاک ساختند و فرزند پسرش حسن بن طاهر بسوی مدینه رفت

ودر آنجا امارت یافت پسر عمش ابو علی بن طاهر را بخود اختصاص داده بمقابد
امر خود درا باو گذاشت چون این جهان را بدرود کرد ابو علی در مقام او جای
گرفت و بعد از وفات ابی علی دو پسرش هانی و مهنا بجای او قیام
ورزیدند و حسن بن طاهر بن مسلم را اینکار گران افتاد و خشمگین از حجاز
مفارقت نموده در غزنین بسلطان محمود ملحق شد و چنان اتفاق
افتاد که باهرتی علوی از رسولی از مصر بیامد و بفساد عقیده بسبب
آن رسالت که از اسمعیلی داشت متهم گردید و حسن بن طاهر بن مسلم
بروی مدعی گشت که او در نسب دعوی دارد پس درمیان او و سلطان
خلوت کردند و او را در حضور سلطان بکشت آنگاه ترکه او را طلبکرد
چیزی بدو نرسید اما امیر ابو احمد قاسم بن عبید الله بن طاهر که خانواده
از پنج تن عقب بگذاشت از عبد الله و موسی و ابو محمد حسن و ابو الفضل
جعفر و ابو هاشم داود اما ابو هاشم داود بن قاسم از چهار تن عقب
نهاد و ایشان یکی امیر ابو عماره مهنا و اسمش حمزه بود و دیگر حسن زاهد و
ابو محمد هانی اسمش سلیمان و دیگر حسین بودند اما حسین بن ابی هاشم
از فرزندانش حسین محیط بن احمد بن حسین مذکور است و وی امیری عابد و
زاهد است هفت ماه در مدینه والی بود و در مصر اقامت داشت
و لقبش محیط گردید و او جد مخانظه است که در مدینه بودند و ایشان را
در کوفه و غری بقیه ایست از مدینه انتقال نمودند اما ابو محمد هانی بن
ابی هاشم اولادش اندک بود و اما حسن زاهد بن ابی هاشم از فرزندانش
بنو خزعل علی بن علیان بن عیسی بن داود بن حسن مذکور است و این
حسن فاضل و محدث بود و راوی حدیث و از او مرویست که گفت
امیر المؤمنین علیه السلام مرتجلاً نه کلمه فرمود که سحاب فصاحت از چشمه
سارهای بلاغت برگرفتند و جواهر حکمت را بهم پیوستند و تمامت

روزگار را عاجز گردانید که تا لی یکی از آن کلمات را بیاورند و بدنبال یکی از
آنجا اتصال جویند و از آنجمله سه کلمه در مناجات فرمود و سه کلمه در حکمت
و سه کلمه در ادب اما آن کلمات که در مناجات فرمود این است
اِلٰهی کَفٰی بی عِزّاً اَنْ تَکُوْنَ لَکَ عَبْداً وَ کَفٰی بی فَخْراً اَنْ تَکُوْنَ رَبّی
اَنْتَ کَمٰا اُحِبُّ فَاجْعَلْنی کَمٰا تُحِبُّ ای پروردگار من بس است از
برای من ارجمندی من که هستم بنده تو بس است برای افتخار من که تویی
پروردگار من تو چنانی که من دوست میدارم مرا چنان کن که تو دوست
میداری و آن سه کلمه که در حکمت فرموده این است کُلُّ امْرِءٍ ما
یُحْسِنُهُ وَمٰا هَلَکَ امْرَاءٌ عَرَفَ قَدْرَهُ وَالْمَرْءُ مَخْبُوٌّ تَحْتَ لِسٰانِهِ
بهای مردمان همان علم و معلومات اوست و تباه نمیشود مردیکه مقدار
خویش را بداند و اندازه خویش را بشناسد و مرد در زیر زبانش
پوشیده است یعنی تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
و آن سه کلمه که در ادب فرموده این است اُمْنُنْ عَلٰی مَنْ شِئْتَ
تَکُنْ اَمیرَهُ وَاحْتَجْ اِلٰی مَنْ شِئْتَ تَکُنْ اَسیرَهُ وَاسْتَغْنِ عَمَّنْ
شِئْتَ تَکُنْ نَظیرَهُ یعنی هرکس را باحسان رهین منت و گروگان
عطیت داشتی بروی امیری باشی و هر کس از شاه و گدا احاجت بری
او را اسیر باشی و از هر کس از توانگر و درویش بینیازی جوئی او را همال
و نظیر گردی یعنی هیچ چه نتواند بر تو برتری جوید و بمال و خواسته خود
بر تو ببالد بالجمله برویم بر سر مطلب سابق اما امیر عماره مهنا بن ابی هاشم
از سه مرد معقب است یکی عبد الوهاب دیگر سبیع سیم شهاب
الدین حسین امیر مدینه اما عبد الوهاب بن مهنا از فرزندانش قاضیهای
مدینه هستند از جمله ایشان شمس الدین سنان قاضی مدینه پسر عبد الوهاب
قاضی مدینه وی همان کس باشد که از علامه چند سؤال کرد و از انجناب

اجازت شده علامه اورا اجازه داد واما سبیع بن مهنا از جمله فرزندانش
سعید بن فرج ابن عماره بن مهنا بن سبیع مذکور است واورا در حله
عقب بود وایشانرا آل ربیع میگفتند واما شهاب بن حسین امیر مدینه
بن مهنا از دو تن مالک و مهنا که امیر مدینه بود فرزند بجای گذاشت
اما مالک بن حسین بن مهنا عقبش از عبد الواحد بن مالک بود و
اورا عقب است وایشانرا وحاحده گویند وایشان بر دو ساقه
منقسم شدند یکی حمزات اولاد حمزة بن علی بن عبد الواحد مذکور و
دیگر مناصیر اولاد منصور بن محمد بن عبد الله بن عبد الواحد مذکور
است از جمله حمزات مهند بن صلیصلة بن فضل بن حمزه مذکور است
واو دلیل راه حجاز بود واز جمله مناصیر سید جلیل النقیب شهاب الدین
احمد ملقب بجلیلت بن شهر بن ابی مسعود بن مالک بن مرشد بن
خراسان بن منصور مذکور است سیدی جلیل القدر و عالی الهمة بود
واو قاف مدینه مشرفه را که در عراق بود متولی گردید پس از آن متولی
نقابت مشهد حایری گشت واز آنجا عزل گردید آنگاه در نقابت
غروی شریک و مسلط شد وجاه و منزلتی عظیم یافت وبرادرش حسام
الدین بن مهنا ملقب بصوبه بود و عم ایشان معمر و غمره واز اولاد عبد
الله بن عبد الواحد داود و سلیمان ملقب بعمری است هر دو تن را
عقب بود اما مهنا بن حسین بن مهنا که اعرج و امیر مدینه بود فرزندانش را
مهانیه میخوانند از سه تن حسین امیر مدینه و امیر عبد الله و امیر ابو فلیتة
قاسم عقب بگذاشت اما امیر عبد الله مهنا اعرج از جمله فرزندانش
ملاعب بن عبد الله است که فرزندان اورا ملاعبه میخوانند امام امیر حسین
بن مهنا اعرج از جمله اولادش سعید بن داود بن مهنا بن حسین مذکور است
واما ابو الفضل جعفر بن قاسم بن عبید الله بن طاهر از اولادش عبد الله السیف بن

محمد بن جعفر مذکور است فرزندانش را بنو السیف گویند واز دو مرد عقب
بگذاشت وان دو تن را اعقاب میباشد واعقاب باقی آنهارا که
ابو محمد حسن و موسی و عبید الله فرزندان قاسم باشند معلوم نشد —
خیابان سبز دهم در ذکر ثمرهٔ علی الاصغر بن امام زین العابدین
علیه السلام واولاد واعقاب او کنیت علی الاصغر ابو الحسین بود واز
پسرش حسن افطس عقب بگذاشت و علی الاصغر کوچکترین اولاد
حضرت امام زین العابدین بود مادر او و خدیجه هر دو تن ام ولد بود علمای
نسب در حسن افطس سخن دارند لکن شیخ ابو نصر بخاری نسابه گوید که در
میان افطس و حضرت صادق علیه السلام سخنی درمیان رفت از این
روی بر او طعن زدند اما در نسب او طعن نباشد وهمچنین جماعتی از علمای
نسابه در شرافت حسب و نسب افطس باتفاق سخن رانده اند چنانچه
از این حدیث که مذکور میشود بر این قول تائید مینماید در کتاب خصال از
عبید الله بن عبد الله حسن بن جعفر بن حسن بن الحسن بن علی مرویست
که در حضرت امام رضا علیه السلام از آنچه در باره بنی افطس گفته میشود
پرسش نمودم فرمود خداوند بیرون آورد از بنی اسرائیل که یعقوب
بن اسحق بن ابرهیم باشد دوازده سبط را و پراکنده ساخت واز
حسن و حسین پسران امیر المؤمنین از دختر رسول خدای صلی الله علیه و
آله دوازده سبط را آنگاه دوازده سبط از اولاد بنی اسرائیل را شماره
همیکرد فرمود زبلون بن یعقوب و شمعون بن یعقوب و یهودا بن یعقوب
و یشاجر بن یعقوب و ریلون بن یعقوب و یوسف بن یعقوب
و بنیامین بن یعقوب و نفتالی بن یعقوب و دان بن یعقوب
و قهاب بن یعقوب و نیخر بن یعقوب و جاد بن یعقوب پس از آن
امام رضا علیه السلام دوازده سبط از فرزندان حسن و حسین علیهما السلام

احوال علی اصغر و اولاد او

احوال حسن افطس

بشماره آورده فرموده اما حسن پس از شش بطن اولادش منتشر شد
و ایشان بنی الحسن بن زید بن الحسن بن علی و بنو عبدالله بن الحسن بن
الحسن بن علی و بنو ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی و بنو الحسن بن حسن
بن علی و بنی داود بن الحسن بن الحسن بن علی و بنو جعفر بن حسن بن الحسن
بن علی پس امام حسن علیه السلام را ازین شش بطن اعقاب بجای بنهاد
و اما بنی الحسین پس ایشان را بشمار آورد و فرمود محمد بن علی الباقر بن علی
بن الحسین بطنی است و بنو عبدالله بن الباهر بن علی و بنو زید بن علی بن
الحسین و بنو الحسین علی بن الحسین بن علی و بنو عمر بن علی بن الحسین بن
علی و بنو علی بن علی بن الحسین بن علی پس شش بطنی است که خدای
تعالی از حسین بن علی علیهما السلام منتشر فرمود و ازین بیان معجز
نظام نیز معلوم میشود که در صحت نسب این بطن سخنی نیست چون سایر
بطنها صحیح دار پاره حرفها محفوظ است بالجمله افطس با محمد بن عبدالله بن
حسن نفس زکیه خروج کرد و رایت بیضا در دست داشت و هیچکس
بشجاعت و شکیبائی او با نفس زکیه خروج ننمود چون نفس زکیه بقتل
رسید حسن افطس مختفی گردید و چون حضرت امام جعفر صادق ع
بعراق درآمد و ابو جعفر منصور را بدید با وی گفت میخواهی دستی بدامان
رحمت رسول خدای پیوسته داری عرض کرد آری فرمود از پسر عمش
حسن بن علی بن علی درگذر ابو جعفر او را معفو داشت حسن افطس را اولاد
بسیار بجای ماند و عقب او از پنج تن هست علی الحوری عمر حسین
حسن مکفوف و عبیدالله الشهید قتیل برا که اما علی الحوری بن افطس مادرش
ام ولد عباده نام بود و علی شاعری فصیح بود و همان کس باشد که دختر
عم عثمانیه را که او نخست در تحت نکاح مهدی محمد بن منصور عباسی بود
بحباله نکاح درآورد و موسی الهادی را این امر گران افتاد فرمان داد تا او را

طلاق گوید علی امتناع نمود و گفت مهدی رسول خدای نبوده است
تا زنان او بعد از او بر دیگران حرام باشند و از من نیز اشرف نبوده
موسی هادی ازین سخن در خشم شده فرمان داد چندان او را بزدند تا بیهوش
گشت و این علی را هارون رشید بقتل رسانید خیابان جهان همه
ذکر ثمره شجره اولاد علی الحوری بن حسن افطس بن علی الاصغر
بن امام زین العابدین بن علی علیهما السلام عقب علی الحوری بعلی بن محمد
الحوری بن علی بن علی الحوری مذکور از سه تن منتهی میشود از ابو محمد حسن
نقیب رئیس بابه و ابو العباس احمد و ابو جعفر محمد عقب بگذاشت
و ابو محمد حسن رئیس از سه نفر علی بایه و حسین مانکدیم و ابو جعفر محمد فرزند
بگذاشت و ابو جعفر محمد بن حسن رئیس بن محمد بن احمد بن ابی طاهر
زید بن احمد بن محمد مذکور است و از فرزندان حسین مانکدیم بن حسن
بن الحسین مانکدیم مذکور او را در عری عقب است و ایشان را بنو مانکدیم
گویند و از فرزندان ابو الحسن علی رئیس حسن التج ابن ابی الحسن علی
مذکور است و از فرزندان او زید بن داعی بن زید بن علی بن الحسین بن حسن
التج مذکور و برادرش و فرزندزاده اش سید رضی کمال الدین حسن بن
سید زاهد مذکور است ده تن اولاد ذکور بگذاشت از آنجمله مجد
الدین حسین بن کمال الدین مذکور و پسرش تاج الدین که در بلاد فراشه
اقضی القضاة بود و از بنی زید بن الداعی سید جلیل شهید تاج الدین
ابو الفضل محمد بن مجد الدین حسین بن علی بن زید مذکور است اما تاج
الدین ابو الفضل محمد در آغاز امر واعظ بود و سلطان اولجایتو محمد او را
احضار کرده بحضرت خویش اختصاص داد و نقابت نقباء ممالک
عراق وری و خراسان و فارس و سایر ممالک خود را بتمامت بعهده
کفایتش حوالت داد اما رشید الدین طبیب که در حضرت سلطان

وزارت داشت با تاج الدین بعداوت و کین بود و سبب آن شد که
در مشهد ذی الکفل نبی ع که در میان حله و کوفه بود مردم یهود بزیارت میرفتند
و بآن مکان شریف حمل نذور مینمودند سید التاج الدین بفرمود تا مردم
یهود از آن قریه ممنوع داشتند و در بامدادان شب منبری در آنجا نصب
کرده نماز جمعه و جماعتی بپای میرفت رشید الدین که از علو مقام
و منزلت سید در حضرت سلطنت دلی پر کین و خاطری اندوهگین
داشت ازین کردار بر حسدش افزود و چنان بود که سید شمس الدین حسین بن
سید تاج الدین که متولی نقابت عراق بود کار بظلم همیکرد و سادات
باوی کینه ورشدند در این هنگام رشید طبیب را کار بکام رفت جماعتی
از سادات را بخود مایل ساخته تا ایشان از سید تاج الدین و اولاد
او بعضی مطالب ناستوده در پیشگاه سلطان بعرض رسانیدند سلطان
با رشید در امر او مشورت فرمود رشید عرض کرد بهتر آن است که سید
تاج الدین را بسادات بسپاری تا ازین شکوی و شکایت آسوده
شوی چون چنین کردند سید تاج الدین را آن زیان که مقصود رشید بود
نرسید لاجرم رشید وزیر جلال الدین بن فقیه را که مردی سفاک بود
بخواند و با او قرار گذاشت که سید تاج الدین را با دو پسرش بقتل
رساند و نقابت و قضاوت عراق بتمامت باوی باشد جلال الدین از
قبول این امر امتناع نموده پس رشید سید بن ابی الفایز موسوی حائری را
بخواست و او را در نقابت عراق بآن شرط که سید تاج الدین و دو
پسرش را بقتل رساند تطمیع نمود سید بن ابی الفایز نیز ازین کردار
نکوهیده امتناع ورزید و در همان شب بحایر فرار کرد تا آخر الامر اینکار را
بدست سید جلال الدین که بعد از پدرش نقیب عمید الدین با رشید
اختصاص یافته به تطمیع نقابت عراق بپای برد و سید تاج الدین

قتل سید تاج الدین

و دو پسرش شمس الدین حسین و شرف الدین علی بدو پسر دو سید جلال
الدین این سادات جلیل را در کنار دجله حاضر کرده بر طبق میل رشید
خبیث بقتل رسانید و بعد از قتل ایشان مردم عوام بغداد و جماعت
حنابله بدن آن سید جلیل را پاره پاره کرده گوشتش را بخوردند و مویهای
شریفش را کنده هر دسته از موی را بیکدینار بفروختند چون سلطان
این داستان بشنید سخت خشمناک شد و از قتل او و پسرانش
متاسف گردید و بفرمود تا قاضی حنابله را بردار کشیدند و این قضیه
در سال هفتصد و یازدهم روی داد بالجمله از دو پسر سید تاج الدین که
مقتول شد شرف الدین علی را از یک پسر محمد ملقب برضی الدین عقب
بماند و او مخفی بود تا جوان و بزرگ شد و نقابت مشهد غروی را از
طرف سید قطب الدین ابی درعه شیرازی الرسی متقلد شد و چون بمرد
چهار پسر داشت سید شمس الدین حسین و سید تاج الدین محمد
و سید مجد الدین قاضی و سید سلیمان که اثری از وی نماند و آن
سه تن اولاد بگذاشتند و از فرزندان ابو الحسن علی بن حسن رئیس ابو
طاهر محمد بن علی مذکور است و از فرزندان او سید جلیل وزیر امیر شیخ
حسن بن امیر حسین اقبوقا است در بغداد و هو تاج الدین ابو الحسن
علی بن شرف الدین حسین بن الرضا بن ابو الفضل علی بن ابی القاسم
بن مالک بن ابی طاهر مذکور و ابو العباس احمد بن علی بن محمد بن علی
الحزری ثانی ابو القاسم زید ملقب بحرکینی عقب بگذاشت از
فرزندان علی فقیه معروف بداعی جرجان بن محسن بن حسن بن محسن
بن زید بن حسن بن زید مذکور هست و اکنون با اولاد عمر بن افطس اشتهار
میشود اما عمر بن حسن افطس که در فخ حاضر شد از علی به تنهائی عقب
نهاد و علی بن عمر از پنج تن ابراهیم و عمر در آذربایجان و ابو الحسن محمد

سادات افطسیه

و ابو عبدالله حسین در قم و احمد نسل بجای گذاشت اما ابراهیم بن علی بن
عمر بن افطس مکنی بابی طاهر از فرزندانش حسین بن علی بن ابراهیم مذکور است
اما عمر بن علی بن عمر افطس از اولادش حمزة بن محمد بن خلیفة بن یحیی بن
علی عمر مذکور است و اما ابو الحسن محمد بن علی بن عمر افطس از فرزندانش شریف
قاضی امین الدوله ابو جعفر محمد بن محمد بن هبة الله بن علی بن الحسین بن ابی جعفر
محمد بن علی بن ابی الحسن محمد مذکور است و او مردی عالم و نسابه بود
اما ابو عبدالله حسن بن علی بن عمر افطس از فرزندانش بنو برطله است
وهو علی بن حسین قمی مذکور از جمله ایشان بنو شبتر است وهو حسن بن
محمد بن حمزة ابو احمد بن علی برطله مذکور و ایشان را در حله نقیبی بود اما
احمد بن علی بن عمر افطس از فرزندانش علی بن جعفر بن محمد بن احمد مذکور
است خیابان پانزدهم در ذکر ثمره شجرهٔ اولاد حسین بن
حسن افطس بن علی الاصغر بن امام زین العابدین علیه السلام
حسین بن حسن افطس مادرش عمریه دختر خالد بن ابی بکر بن عبدالله بن عمر
بن الخطاب است حسین بن افطس در ایام ابی السرایا از جانب محمد
بن الدیباج بن امام جعفر صادق علیه السلام در مکه ظهور کرد بعد از آن
برای محمد بن ابراهیم طباطبا مردمان را دعوت نمود و مال کعبه را اخذ کرد
و از وی دو تن حسن و محمد عقب بگذاشت از جمله فرزندان محمد بن حسین
افطس سکران است وهو محمد بن عبدالله بن قاسم بن محمد مذکور و حسین را
عقب از حسن و عبدالله بوده و او را بجهة کثرت تهجد و شب زنده
داری سکران میخواندند و او را عقب بسیار است و ایشان را
بنو سکران میخوانند از جمله ایشان ابو القاسم احمد بن حسین بن علی
بن محمد سکران مذکور است وی مردی ادیب و شاعر بود و از جمله
ایشان حسین بن یوسف بن مظفر بن حسین بن جعفر بن محمد بن سکران

مذکور در هرات اولاد داشت و از فرزندان حسن بن حسین افطس علی الدینوری
بن حسن مذکور است و چنان بود که حضرت ابی جعفر امام جواد سلام الله علیه
او را فرمان داده بود که بدینور نزول فرماید و او چنان کرد مردی با علم و فضل بود
هشتاد سال روزگار بنهاد و عقاب بگذاشت از جمله ایشان ابو هاشم
المجتبی بن حمزة بن زید بن مهدی بن حمزه بن زید بود و صاحب عقب است
و از جمله ایشان شریف نسابه ابو حرب محمد بن محسن بن حسین بن علی
حدوثه بن محمد الاصغر بن حمزة التفلیسی بن علی الدینوری مذکور ملقب
بشیخ الشرف در بغداد بود و بطرف بلاد عجم سفر کرد و جریده چند شهر را
فراهم و در چهارصد و هشتاد در غزنه وفات نمود و علی دینوری را
برادران بودند از جمله آنان ابراهیم و محمد پسران حسن بن حسین افطس الله
و هر دو عقب بگذاشتند خیابان شانزدهم در ذکر ثمره شجره اولاد
حسن مکفوف بن حسن افطس بن علی الاصغر بن امام زین العابدین
علیه السلام حسن مکفوف چون نابینا بود مکفوفش گفتند در ایام ابی السرایا
بر مکه غالب شد و او را ورقا بن زید از مکه بکوفه بیرون کرد و او از چهار تن
علی قتیل یمن و حمزه ملقب بسمان و قاسم ملقب بشعرایط و عبدالله
که در مدینه مفقود شد عقب بگذاشت اما علی قتیل یمن از پسرش حسین
ترنج عقب نهاد از جمله ایشان احمد بروجردی و ابو الحسین موسی و ابو
الحسین علی بود و از جمله ایشان عبدالله اکبری حسین ترنج است و او را
عقب باشد و از آنجمله ابو العباس احمد المخلع بن حسین ترنج و او را عقب
بود و از ایشان زید الکاسوخ بن محمد بن علی مذکور است اما حمزه سمان
بن حسن مذکور مکفوف که اولادش را بنو سمان گویند از جمله اولادش معروف
بکدولی بن حمزه است و او را در اهواز عقب بود و اما قاسم ملقب
بشعرایط بن حسن مکفوف از فرزندانش بنو برزخ است وهو الحسین بن

علی بن حسین بن محمد بن حسن بن عفرانه بن محمد بن قاسم شعرانیه و اولاد در
سوراء و حله و کوفه باز ماندگان بودند و اما عبد الله المفقود بن حسن
مکفوف که دارای خانواده است و بنی افطس را مانندش خانواده
نبود و او را بنو زباره میخواندند زیرا که عقبش بابی جعفر احمد زباره بن محمد
اکبر بن عبد الله مفقود مذکور منتهی میشود و ابو جعفر را از این جهة احمد
زباره می گفتند که در آن هنگام که در مدینه بود هر وقت که خشمناک
شدی میگفتند قد زبر الاسد یعنی شیر میغرد و ابو جعفر زباره را چهار
تن پسر بود و هر یک رئیسی متقدم بودند و عقب ایشان از ابو الحسین
محمد زاهد داعی است در نیشابور ادعای خلافت کرد و مردمان چهار
ماه در اطرافش انجمن شدند و بر منابر بنامش در نواحی نیشابور
خطبه راندند چون زمان خروجش نزدیک شد برادرش علی این امر را
باز دانست و او را بند بر نهاد بسوی خلیفه حموية بن علی صاحب
جیش نصر بن احمد سامانی فرستاد و خلیفه او را مقیداً به بخارا
فرستاد و در آنجا یکسال حبس کرده بعد از آنش رها نمود ماهی
دویست درهم از بهر او مقرر نمود و او به نیشابور مراجعت داد
و در سال سیصد و سی و نهم وفات کرد و از دو تن ابو محمد یحیی نقیب نیشابور
ملقب بشیخ العترة و ابو منصور ظفر معروف بقاضی فرزند آورد
و مادر این دو تن طاهره دختر امیر علی بن امیر طاهر است و ابو منصور
ظفر بن ابی الحسین ملقب به پلاس پوش عقب گذاشت و او را ذیلی طویل
است و وفات ابو محمد یحیی در سال سیصد و هفتادم روی داد و
ابو محمد یحیی از ابو الحسین محمد به تنهائی و از وی در چهار تن سید اجل عالم
ابو القاسم علی و ابو الفضل احمد و حسین جوهرک و ابو علی محمد و مادر
ایشان دختر بدیع همدانی بود فرزند گذاشت و هر یک از ایشان را

جلالت قدر و ریاست بود و از فرزندان علی العالم بن ابی الحسین محمد بن زین
العابدین فخر الشرف ابو علی احمد خداشاهی بن ابی الحسن علی بن احمد بن
ابی سهل علی بن علی عالم مذکور است که در خداشاه که موضعی است از جوین
منزل داشت و او را فرزندان همه بزرگان جلیل بودند از جمله ایشان
دو سید امیر جلیل عز الدین طالب و عماد الدین ناصر پسران رکن الدین
ابو طالب محمد بن محمد بن تاج الدین عربشاه بن محمد بن زید الجوینی
بن مظفر بن ابی علی احمد خداشاهی مذکور است و معروف هستند
هر یک از ایشان بدلقندی و ایشان را جلالت مقام در خدمت
سلطان خدابنده بن ارغون تقدم و تقربی عظیم بود و امیر طالب چنان
رای زد که رشید الدین وزیر را در ازای خون نقیب تاج الدین افطسی
چنانکه مذکور شد بقتل رسانند و امیر ناصر قلعه اربل را بعد از آن که
مدتی دراز در بندان و محاصره داده بود مفتوح کرد و در آنجا حکمران
شد و هر دو تن را عقب بود از فرزندان امیر طالب علی است و او را
جز او فرزندی نبود و امیر علی عقب بگذاشت و تا زمان وفات در
قلعهٔ اربل حکومت داشت و از فرزندان امیر ناصر امیر یحیی میباشد
وی سیدی زاهد و عابد بود بعد از پسر عمش امیر علی حاکم اربل گشت
و او را عقب هست و از فرزندان ابو الفضل احمد بن ابی الحسین
محمد عزیز بن یحیی بن احمد مذکور است و از اولاد حسین جوهرک
ابو الحسین محمد عبد الله محمد پسران حسین مذکور میباشند و از فرزندان
ابو علی محمد ابی الحسین محمد و علی و حسین پسران محمد بن ابی جعفر بن محمد
مذکور میباشند حینا با بن هجده همه ذکر ثمره شجرهٔ اخی الدی
عبد الله الشهید بن حسن افطس بن علی الاصغر بن امام
زین العابدین علیه السلام عبد الله الشهید بن حسن افطس در وقعه

فتح حضور یافت و دو شمشیر حمایل کرده و کوششی بسزا نمود بعضی گفته‌اند
حسین صاحب فخ او را وصی گردانید و گفت مرا زخم و آسیب رسید
و این امر بعد از من بتو حوالت است و هارون رشید او را بگرفت و
نزد جعفر بن یحیی محبوس ساخت عبدالله را زحمت زندان سخت
گران بود چندانکه در تنگنای زندان سینه‌اش تنگی گرفت و رقعه
بسوی رشید باز نوشت و در آن نوشته دشنامهای بس نکوهیده
درج نمود رشید باین کردار نگران نشد و فرمان داد تا کار بروی بوسعت
و آسایش سپارند بالجمله چنان افتاد که یکی روز عبدالله در حضور
جعفر بن یحیی برمکی گفت ای خدای شر هارون را بدست دوستی از
دوستان من و دوستان خودت از من بگردان چون جعفر این
سخن بشنید در شب نوروز فرمان داد او را بکشتند و سرش را در جمله
هدایای نوروزی بدرگاه رشید بفرستاد چون سرپوش از سر هدایا برگرفتند
و رشید را بر آن هدیه گرامی نظر افتاد و آن شقاوت را از جعفر نگران
شد سخت بروی عظیم گشت جعفر گفت هر چه بلندیشیدم هیچ چیزی را
برای پیشکاه تو در این جشن از آن بهتر نیافتم که سر دشمن تو و سر دشمن
پدران تو را بحضور تو بفرستم بالجمله چون هارون الرشید بقتل جعفر
بن یحیی برمکی اراده کرد جعفر با مسرور گفت خلیفه بکدام جرم خون مرا
روا شمرده است گفت بخون پسر عمش عبدالله بن حسن که بدون
اذن او روی داد قبر عبدالله در بغداد در سوق الطعام است و اعقاب
در مداین گروهی انبوه باشند و او را از دو تن عباس و محمد شهید
که معتصم خلیفه او را زهر خورانید عقب بگذاشت اما عباس بن عبد
الله عقبش قلیل است از جمله ایشان ابیض شاعر است و هو عبد
الله بن العباس در سال سیصد و نوزدهم در ری وفات کرد و قبرش

ظاهر است و عقبش منقرض شد و نسل محمد بن عبدالله بجای ماند اما محمد بن
عبدالله از ابوالحسین علی ملقب بطلحه عقب بگذاشت و جمهور عقب
او بابی الحسن علی بن الحسین مداینی بن زید بن طلحه منتهی میشود و ابو محمد حسن
که شیخ اهل بیت خویش بود عقب بگذاشت از فرزندان ابوالقاسم
علی بن الحسن علی بن الحسین مداینی بن زید بن طلحه منتهی میشود و ابو محمد حسن که شیخ
اهل بیت خویش بود عقب بگذاشت از فرزندان ابوالقاسم علی بن
ابی الحسن علی بن الحسین مداینی بنو الفاخر هستند و ایشان فرزندان
ابی طالب محمد الفاخر بن ابی تراب حسن بن ابی طاهر محمد بن ابی القاسم
علی مذکور هستند و از آنجمله بنوالاعثر هستند و هو محمد بن الاکمل بن
محمد بن زکی بن حسین بن علی بن علی بن حسین محترق مذکور است و از جمله
ایشان در بغداد سید صفی الدین علی و رضی الدین محمد برادرش دو
پسر حسن بن محمد بن اعثر مذکورند و از فرزندان ابوعبدالله محمد الشیخ
الرئیس بن ابی الحسن علی بن حسین مداینی ابومنصور محمد اسکندر بن
محمد نقیب مداینی بن محمد رئیس مذکور و در این عقب داشت
و اما ابو محمد حسن بن ابی الحسن علی بن حسین مداینی و او خلیفه ابی عبدالله
بن الداعی علی بود در نقابت و او را بیست و یک پسر بود و تمامت
علی نام داشتند و جز بکنیت فرق نمییافتند و از این جمله از هشت
تن عقب بگذاشت از جمله آنان ابوتراب علی است و از فرزندان
او بنو ابی نصر پسر عزالشرف ابی نصر بن ابی تراب مذکور است و از
جمله ایشان بنوالصلایا هستند و ایشان فرزندان ابوطالب یحیی
ملقب بصلایا بن یحیی بن علی بن عزالشرف ابی نصر مذکور و از آنجمله
سید عالم جلیل موفق الدین ابونصر یحیی بن ابیطالب صلایا مذکور
میباشند و او عقب داشت و از اولاد ابی محمد حسن بن ابی الحسن

علی مداینی بنو المداینی ملیبا شند که در وقف بودند و لبقیت ایشان اکنون
در حله و سوراء است و از جمله ایشان حافظ الدین احمد بن جلال الدین
عبد الله بن مداینی بسوی هند سفر کرد و بدریا غرق شد و اورا در شهر تته از
بلاد هندوستان از کنیز اولاد بود و از فرزندان او ابی طالب
المجل علی قصیر بن ابی محمد خلیفه بن الداعی شرف الدین اشرف
نحوی است که از مداین بطرف بغداد انتقال نمود و از آن پس
بغزی رفت و اقامت گزید و قرآن را از حفظ داشت دو پسرش
فضل است و او اشرف بن محمد بن جعفر بن هبة الله بن علی بن محمد بن
علی بن ابیطالب مجل مذکور است و پسر دیگرش ابو المظفر محمد شاغر
نسابه که برای نقیب النقبا قطب الدین محمد شیرازی معروف بابی
ذرعه مشجرة تالیف کرده و الله اعلم مجلسی علیه الرحمه در کتاب
تذکرة الائمه میفرماید حسن بن علی بن الحسین علیهما السلام مردی فاضل
و جلیل القدر بود و از وی روایت کرده اند که گفت در حضور من مردی
از پدرم امام زین العابدین علیه السلام سؤال کرد که عدد ائمه اوصیا
چند است فرمود دوازده است و دست مبارک بر کتف برادرم
حضرت امام محمد باقر علیه السلام نهاد و فرمود سبعة من صلب هذا
یعنی هفت تن از پشت وی پدید خواهند گردید صلوات الله و سلامه
علیهم — نسب سادات نوربخش منتهی میشود بمحمد بن جعفر بن نوح بن
عقیل بن هادی بن علی بن الحسین علیه السلام در زمان متوکل محمد با
برادرش محسن در کشمیر رفتند و در آنجا پیری بود زاهد و عابد از دوستان
ائمه نام مسیح الدین بن حسام الدین بن ابراهیم بن یعقوب بن صهیب
رومی امام زادگان در نزد پیر فروکش شدند محسن در کشمیر بجوار رحمت
حق پیوست اما محمد دست ارادت به پیر داده از مریدان وی شد تا مدت

ریاضت کشید و دختری بیده خاتون نام از اولاد زید بن ابراهیم بن داود بن
علی بن حضرت امام محمد باقر ع را بعقد ازدواج خود در آورد و محمد را سه فرزند
بوجود آمد یکی قاسم و دیگری قوام الدین و سیم صالح الدین و محمد همیشه
بعبادت پروردگار مشغول بود تا آنکه شبی ندائی از آسمان بدین مضمون
بوی رسید که ای همنام رسول خدا ای نوربخش بشتاب بسوی ما از این
سبب این طایفه معروف شدند بنوربخش و این نسب و لقب صحیح
که مذکور شد بخط حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام بود چنانکه در
کتاب انساب مسطور است گلستان پنجم در شرح حضرت امام
محمد باقر و اولاد و اعقاب ایشان حضرت امام محمد باقر بن حضرت
امام زین العابدین علیهم السلام امام و خلیفه پنجم پیغمبر آخر الزمان است تولد
آن بزرگوار در مدینه روز جمعه غره شهر رجب سال پنجاه و هفتم هجرت شد
اسم مبارک آنحضرت محمد کنیت او ابو جعفر القاب آنحضرت باقر است
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله باین لقب ملقب فرمودند آن
حضرت را و ابلاغ سلام فرمودند مر آن بزرگوار را بواسطه جابر بن عبد الله
انصاری مرویست که چشم جابر در آخر عمر پوشیده شده بود روزی
حضرت باقر در مبادی جوانی نزدیک وی آمد و بر وی سلام کرد جابر
جواب داد و پرسید که کیستی آنحضرت فرمود محمد بن علی بن الحسین
گفت ای سید فرا پیش آی حضرت نزدیک وی رفته و دست
بوی داد جابر دست مبارک امام را بوسه داد و گفت یا بن رسول الله
اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ یَقْرَئُکَ السَّلَامَ امام فرمود عَلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ السَّلَامُ
وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ پس فرمود ای جابر چگونه بود جابر عرض کرد بودم
روزی با حضرت رسول خدا آنحضرت مرا فرمود ای جابر شاید تو بمانی تا بدان
وقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من که وی را محمد بن علی بن الحسین

گویند خدای تعالی ترا پسری دهد که نور و حکمت خواهد داد که بیقر علم الدین بقرا یعنی بشکافد
و هرو آنی و رد علم دین اسیرون آوردنی پس چون او را دریابی سلام مرا باو برسان
بالجمله پدر بزرگوارش علی بن الحسین مادرش فاطمه مکنی بام عبد الله بنت حضرت
امام حسن علیه السلام و از سادات حسینی اول کسیکه مرا و را بسیادت حسنی و
حسینی جمع بوده تحقیق بود و از حسنیان اول عبد الله محض بود که ذکر او در سابق
گذشت عمر مبارک آنحضرت پنجاه و هفت سال بود و مدت امامتش
هیجده سال کشید و در ایام امامتش بقیه ملک ملک عبد الملک و سلیمان
بن عبد الملک و عمر بن عبد العزیز و یزید بن عبد الملک و هشام بن عبد
الملک بود و در خلافت هشام ابراهیم بن الولید که از جانب هشام
والی مدینه بود باشاره هشام آنحضرت را مسموم نمود وفات آنحضرت
در روز دوشنبه هفتم ماه ذی الحجه سال یکصد و چهارده هجری است تربت
مطهرش در بقیع نزدیک روضه منوره پدر بزرگوارش میباشد شمایل آنحضرت
گندم گون متوسط القامه و مرطوبی و قوی هیکل و هی مدور ریش سیاه
ابروی پیوسته و چشمها بزرگ دماغ کشیده چهره مبارکش نورانی و باقی
اشکال چون حضرت رسول خدا در شب چون تبسم فرمودی دندانهای
مبارکش چون مروارید نمودار شدی و در وقت راه رفتن غلامانش زیر
بغل آنحضرت را گرفته بردندی و آنحضرت را هشت تن فرزندان بودند
امام جعفر صادق و عبد الله و ابراهیم و حسن و ابو تراب و ثابت و آن
حضرت را دو دختر زینب و ام کلثوم بود اما عبد الله بن حضرت امام محمد باقر را
چهار فرزند بود محمود و اسماعیل و محمد و اسود اما حسن بن امام محمد باقر را
شش فرزند بود مسیب و دانیال و محمد و قاسم و شعیب و معصوم
اما ابراهیم بن امام محمد باقر را سه فرزند بود مطلب و ابو الفضل و حسین
اما محمد بن عبد الله را هشت فرزند بود طاهر و مظهر و اسماعیل و حمزه

دهرون داد هم و خالد و یونس اما اسماعیل بن محمود بن عبد الله بن حضرت
امام محمد باقر را شش فرزند بود ابو طالب و ابو المعالی و ابو الفضل و عبد المجید
و عبد الکریم اما ابو طالب را سه فرزند بود ابو جعفر و حسن و محسن
اما ابو المعالی را دو فرزند بود محمود و داود اما ابو الفضل را چهار فرزند بود
میر جلال الدین و میر حسام الدین و میر نظام الدین و میر عماد الدین اما ابو
تراب بن حضرت امام محمد باقر ده فرزند بود حیدر و یوسف و یونس
و موسی و اسکندر و مظفر و صالح و حاذر و ابوذر و سراتور تا زمان منصور
دوانقی که قصد اولاد ائمه کرد امام زادگان روی باطراف ولایات
نهادند اما ابراهیم و ثابت بن امام محمد باقر را در سامره شهید کردند اما
ابو طالب و عبد الکریم بن اسماعیل بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر را
در رودشت قم شهید کردند اما عبد المجید بن اسماعیل بن محمود بن عبد الله بن
امام محمد باقر ع از بغداد به نخجوان رفته در آنجا متوطن شد و ذریات
او بسیار شد بالقاب حسینی ملقب شدند نسب سادات نخجوان
منتهی به عبد المجید بن اسماعیل بن محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر
است اما مالک و محمود و اسود از حله روی بولایت ابرغو نمودند
چون با برغو رسیدند مخالفان خبر یافته با امام زادگان مجادله کردند
و ایشان را شهید کردند اما فرزندان ابو تراب بن حضرت امام
محمد باقر ع یوسف و موسی و اسکندر و مظفر و صالح و حیدر و حاذر
و ابوذر و یونس را در ولایت ورامین شهید کردند اما فرزندان
ابو تراب بن حضرت امام محمد باقر ع یوسف و موسی و اسکندر
و مظفر و صالح و حیدر و حاذر و ابوذر و یونس را در ولایت ورامین
شهید کردند اما فرزندان حسین بن امام محمد باقر معصوم و دانیال و محمد
و قاسم و شعیب و مسیب روی بولایت ری نمودند قاسم را در ...

شهریار شهید کردند اما معصوم را در همراه شهید کردند اما فرزندان ابراهیم بن حضرت
امام محمد باقر ع مطلب از بغداد به شیراز رفت و در شیراز متوطن شد و
ذریات وی بسیار شد و بالقاب حسینی معروف گشتند نسب سادات
حسینی شیراز منتهی بمطلب بن ابراهیم بن امام محمد باقر است اما فرزندان
محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ع طاهر و مطهر و اسماعیل و حمزه
و هارون و ادهم و یونس و خالد از مکه روی بولایت دار المرز نهادند
چون بساوجبلاغ رسیدند متفرق شدند طاهر و مطهر در ولایت طالقان وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد نسب سادات حسینی طالقان از نسل امام محمد باقر ع منتهی میشود
بطاهر و مطهر بن محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ع اما اسماعیل و حمزه در ساوجبلاغ
در موضع سنقرآباد متوطن شدند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب حسینی مشتهر گردیدند اما هارون و ادهم در ولایت سوادکوه
متوطن شدند و ذریات ایشان زیاد شد بالقاب حسینی اما موسی و
خالد در ولایت خصران بموضع زوارد دشت وطن ساختند و ذریات
ایشان زیاد شد نسب سادات حسینی خصران منتهی بموسی و خالد بن
محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر میشود اما فرزندان اسماعیل
بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ع ابراهیم و عدنان و مسیب در
سلیمان آباد شهید شدند اما فرزندان اسماعیل بن محمد بن عبد الله بن
حضرت امام محمد باقر ع ابوجعفر و محسن و حسن از مدینه روی بطرف
دار المرز نمودند چون بشهر آمل رسیدند در انجا متوطن شدند بالقاب
ابوجعفر ملقب گردیدند نسب سادات حسینی آمل از نسل امام محمد
باقر ع منتهی میشود بابوجعفر مذکور اما عبد المعالی و فرزندان او محمد و داود
روی بولایت خراسان نهادند چون بولایت نیشابور رسیدند
متوطن شدند و ذریات ایشان زیاد شد بالقاب اوراق نسب سادات

حسینی نیشابور منتهی میشود بمحمد و داود بن عبد المعالی بن اسماعیل بن محمود بن عبد
الله بن حضرت امام محمد باقر ع اما ابراهیم بن علی بن سلیمان بن محمد بن حسن بن
علی بن ابراهیم محمد بن عبد المعالی بن ابراهیم بن اسماعیل بن محمود بن حضرت
امام محمد باقر ع در رستمدار رفت و در انجا متوطن شد و ذریات وی نیز
بالقاب اوراق مشتهر گردیدند نسب سادات اوراق حسینی که از ذریه
حضرت امام محمد باقر ند در این دو موضع مذکور از این سلسله سابق الذکر
که محمد و داود و ابراهیم اند پیدا و ناشی گردید اما فرزند ابو الفضل بن ابراهیم
بن محمد بن یعقوب بن داود بن حسن بن مالک بن ابراهیم بن اسماعیل
بن محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ع جلال الدین و عماد الدین
و حسام الدین از بغداد روی بولایت دار المرز نمودند اما جلال الدین
و عماد الدین از دار المرز بولایت آذربایجان رفته در موضع رودبار
سفلی وطن ساختند و ذریات ایشان زیاد شد بالقاب امیری اشتهار
یافتند اما میر حسام الدین بن امیر ابو الفضل بن امیر ابراهیم بن امیر یعقوب
بن امیر اسماعیل بن امیر محمد بن امیر داود بن امیر حسین بن امیر مالک بن
امیر اسماعیل بن امیر عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ع با برادر کوچک
خود امیر نظام الدین در ولایت شمیران وطن ساختند حاکم شمیران
ملک میمون بن ملک قباد بن ملک بهمن بن ملک اشرف بن ملک سلطان
احمد بن ملک کاوس بن ملک اسکندر بن ملک کیخسرو بن
ملک اشرف بن ملک قاسم بن ملک شاه میران بن ملک شاه غازی
بن ملک یزدجرد بن شهریار مقدم ایشان را بزرگ شمرده در رعایت
خاطر ایشان سعی بلیغ بجای آورده و در روایات کثیره وارد است
که در زمان خلفای عباسی کلیه اهل اسلام در هر جا از پادشاهان و امرا
و فضلا و علما بتقیه بسر می بردند مگر فرزندان یزدجرد بن شهریار که ملوک

عجم بودند و ایشان تقیه نمیکردند و روز بروز محبت اهل بیت در قلوبشان
زیاده میشد و خلوصشان در افزایش بود بالجمله پس امیر حسام الدین
مدتی در شمیران بزیست تا بجوار رحمت حق پیوست اما عبدالله بن
حضرت امام محمد باقر ع در زمان منصور دوانقی از حله بطرف ری رفت
و در آنجا مدتی بسر برد تا آخر الامر در فخندان ری او را شهید کردند اما
قاسم بن حسن بن حضرت امام محمد باقر ع از مدینه بری رفت و در آنجا
چندی توقف نمود و از آنجا بدامغان آمده و مدتی در دامغان بسر
برده پس از این جا با چندتن از اعیان روی بدماوند نهاد چون بشهر
اواره رسیدند وطن ساختند اهالی اواره مقدم امامزاده را میمون
دانسته برعایت احوال او بپرداختند و قاسم را یک فرزند بود عبید
الله نام و ذریات او در آنجا بسیار شد تا اینکه یکی از معاندین خبر
بحاکم آنجا داد که در این شهر از اولاد ابوتراب بسیار هستند حاکم
روساء شهر را تماما بخواست چون حاضر شدند ایشانرا توبیخ نمود
که شما فرزندان قاسم بن امام محمد باقر را پنهان نموده اید هرگاه آنها را
بما ندهید دست از شما برنخواهم داشت و همگی را بقتل میرسانم چون
مردم این خبر شنیدند اجماع کرده بنزد حاکم آمدند و قسم یاد کردند
که این مردمان که در شهر آواره اند همه شیخند و سید نیستند پس آن
ظالم دست از ایشان باز داشته متعرض کسی نگشتند از آن پس آن
سادات آواره نسبشان مخفی ماند و بالقاب شیخی معروف
گشتند اما میر حسام الدین بن میر عبید بن میر ابوالفضل بن میر ابراهیم
بن میر اسماعیل بن میر یعقوب بن میر محمد بن میر داود بن میر حسن
بن میر مالک بن میر ابراهیم بن میر اسماعیل بن میر محمود بن میر عبید
الله بن حضرت امام محمد باقر روی بولایت شمیران آورد چون بجوه باه

شمیران رسید وطن ساخت و ملوک شمیرانات او را بسیار رعایت کردند
اما میر مهدی در ولایت رستمدار بموضع رانوس رستاق وطن ساخت
و ذریات او بسیار شد بالقاب امیری ملقب شدند اما میر حسین را چهار
فرزند بود میر هادی و میر غیاث الدین و میر محمد و میر هاشم مدتی در جبال
بسر بردند بعد از آن میر حسین مذکور با فرزندان بولایت الموت طالقان
رسیدند میر محمد و میر هاشم در موضع برکات وطن ساختند و ذریات
ایشان زیاد شد بالقاب امیری مشتهر گردیدند اما میر حسین با دو فرزند
دیگر خود میر هادی و غیاث الدین در ولایت طالقان بموضع اهمت
توقف کردند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب امیری معروف شدند
والله اعلم بحقایق الامور — گلستان ششم در شرح حال حضرت امام
جعفر صادق بن امام محمد باقر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع
مشتمل بر پنج خیابان حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع
امام و خلیفه ششم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است کنیت
آن بزرگوار ابوعبدالله و اشهر القاب صادق و اسم مبارکش جعفر و پدر
بزرگوارش امام محمد باقر و مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر ولادت
آنحضرت در مدینه در شب هفدهم ماه ربیع الاول سال هشتاد و سیم
هجرت مدت خلافت آنحضرت سی سال و نه ماه بود عمر شریفش
شصت و هشت سال و سه ماه و بیست و هشت روز وفات آنحضرت
در مدینه روز دوشنبه پانزدهم رجب سال یکصد و چهل و هشت واقع شد
قبر مطهرش در بقیع قاتل آن بزرگوار منصور دوانقی و از اخبار
علماء اهل بیت بوده و میفرمود که علم ما غابر است و مزبور و نکت فی القلوب
و نزدیک ماست جفر جامع و جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه زهرا
که هرچه مردمان بدان محتاجند در وی ثبت است و جفر جامعه از مصنفات

آنحضرت است فضایل و محامد آن بزرگوار از حد احصی و حصر بیرونست و
شمایل مبارک آنحضرت در اکثر اشکال چون پدر عالیمقدار خود بود الا آنکه
اندک باریک و بلندتر و سفید پوست و سرخ روی ابروها پیوسته
و خال سیاه بگونه راست و گردن بلند محاسن مبارکش نه بسیار انبوه
و نه بسیار تنک دندانها درشت و سفید و میان دو دندان پیش رو
گشاده و یکسال پیش از فوت ترک مسواک کرده بود بعلت ریختن
دندانهای مبارکش و میان دماغ آنسرور اندکی برآمدگی داشت و آن
حضرت را از ذکور و اناث ده تن فرزند بودند بدین اسامی اول اسمعیل
دوم عبدالله سیم ام فروه مادر آنها فاطمه دختر حسین بن علی بن الحسین
بن علی بن ابیطالب چهارم امام موسی کاظم و پنجم اسحاق ششم محمد الدیباج
هفتم فاطمه از ام ولد بودند هشتم عباس نهم علی عریضی دهم اسماء از مادر
های متفرقه بودند و آنحضرت را از پنج پسر عقب است اول اسماعیل
دوم امام موسی کاظم سیم علی عریضی چهارم محمد الدیباج پنجم اسحاق
المؤتمن اما اسماعیل اکبر اولاد آنحضرت بود در زمان پدر در عریض وفات
کرد و بر سر دوش مردم بمدینه آوردند و در بقیع دفن شد مرویست که حضرت
صادق ع جزع کردند بر موت او جزع شدیدی و در پیش جنازه او بی عبا
و نعلین راه میرفتند و امر فرمودند پیش از خاک سپردن او دفعات
بسیار جنازه او را بر زمین نهادند و روی او را میگشودند و نظر باو میکردند
و مقصود حضرت از این عمل تحقیق وفات اسماعیل بود برای کسانیکه
گمان کرده بودند امامت اسماعیل را بعد از حضرت صادق و زائل
کردن معیت بود از آنها در حیات خود و چون اسماعیل وفات کرد
مردم منحرف شدند از امامت او و از کسانیکه از خواص پدرش
حضرت صادق ع بودند بلکه از اباعد بودند قائل شدند باینکه اسماعیل وفات

نکرده و چون حضرت صادق وفات فرمود و مردم دو فرقه شدند جماعتی گفتند
که امام موسی بن جعفر است و آن فرقه نیز دو فرقه شدند بعضی از اعتقاد
بزنده بودن اسماعیل برگشتند قائل شدند بامامت محمد پسر اسماعیل و
گمان میکردند که امامت حق اسماعیل بود چون اسماعیل وفات کرد پسر
سزاوارتر است بمقام پدر از برادر و بعضی دیگر ماندند باعتقاد حیات
اسماعیل و این دو فرقه را اسماعیلیه گویند و عقب اسماعیل از دو پسر وی
محمد و علی است اما محمد بن اسماعیل را پسری بود جعفر نام و جعفر را پسری
بوجود آمد محمد و فرزندان او در طرف دیار مغرب افتادند و چهارده تن
خلفای بنی فاطمه که در مصر باستقلال خلافت کردند از نسل محمد بن
جعفر بن محمد بن اسماعیل بن حضرت صادق است و مدت ملکشان
از سال دویست و نود و شش بود تا سال پانصد و پنجاه و شش
دویست و شصت سال خیابان اول ذکر شجرهٔ سادات فاطمیه

از اولاد و اعقاب اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام

اول کسیکه از ایشان بتقویت ابوعبدالله صوفی در سلطنت مغرب بخلافت
موسوم شد المهدی محمد بن الرضی عبدالله بن التقی قاسم بن الوفی احمد بن الزکی
محمد بن اسماعیل بن امام جعفر الصادق علیه السلام است در مغرب در سال
دو صد و نود و شش خروج کرد و بتدریج کار او بالا گرفت تا در سال
سیصد و سی و سه ۳۳۳ بر بنو اغلب که از قبل مقتدر خلیفه و حاکم آنجا بودند
خروج کرد و ایشان را مقهور گردانید و بلاد افریقیه را در تحت تصرف آورد
و بتقویت دولت خود از حضرت رسول خدا روایت کرد که علی راس
ثلثمائه تطلع الشمس من مغربها مهدی موعود منم مستم مهدی بیست و
شش سال حکومت کرد و درگذشت دوم از آنها القائم بامر الله
احمد بن مهدی مذکور بود سیم المنصور بقوة الله اسماعیل بن قائم بن

مهدی چهارم المعز لدین الله معد بن اسماعیل بن قائم بن مهدی بود پادشاهی
صاحب رای و شجاع بود دقایق امور ملک و قوانین ملت نیکو دانستی
و کما ینبغی مراسم سیاست و حکومت بجای آوردی چون بر تخت خلافت
نشست جوهر خادم خود را بانواع عواطف پادشاهانه اختصاص داده
با لشکری گران باقصای بلاد مغرب فرستاد و خود بسلجماسه لشکر کشیده
آن دیار را فتح نموده و بعد از این فتح لشکر بجزایر روم فرستاد میان او
و لشکر روم میان حربهای عظیم واقع شد و بر مخالفین غالب آمده غنایم
فراوان یافتند در خلال این احوال کافور اخشیدی که از قبل خلفای
عباسی بحکومت مصر اشتغال مینمود وفات یافت و بواسطه قحط و غلا
مصریان عاجز و مضطر گشته جمعی از اشراف و اعیان مملکت رسولان
نامها فرستادند و از معز لدین الله التماس نمودند که بنفس خود حرکت فرماید
یا از امرای دولت شخصی را که شایسته باشد باین ولایت فرستد
چون معز بر این قضیه اطلاع یافت همت بر تسخیر مصر مقصور گردانید
جوهر غلام خود را با جمعی از ارباب سلاح و کشتیهای مشحون بانواع اطعمه
و اصناف اغذیه که برای اهالی آن مملکت صدقه کند از سال نمود جوهر
با کشتی هر چه تمامتر بعد از قطع منازل و مسالک بمصر رسید چشم
اهالی آن دیار بدیدار او روشن شد و سورت جوع ایشان بصدقات
معزیه قرار یافت و جوهر به بستان اخشیدی نزول کرده بموجب
فرموده میان فسطاط و مصر و عین الشمس به بنای مصر جدید مشغول
شد و بسعی جوهر مصر و اسکندریه و دیار صعید و دمیاط و مکه و مدینه از تصرف
بنی عباس بیرون رفته در تسخیر علویه در آمد و نام عباسیان را از منابر
مصر و وجوه سکه درهم و دینار بر انداخت و سکه بنام مولای خود معز
لدین الله مزین ساخت و لباس سیاه را که شعار عباسیان بود مردود

گردانید و جامهای سفید بر خطبا پوشانید و چون روز جمعه رسید امر کرد که
عقب حمد الهی بگویند اللّهمّ صلّ علی محمّد المصطفی و علی المرتضی و
علی فاطمة الزهراء و علی الحسن و الحسین اللّهمّ صلّ علی الائمة
الطاهرین اباء امیر المؤمنین المعز لدین الله و در جمعه دیگر امر کرد تا حی
علی خیر العمل در اذان گویند آنگاه در عمارت مسجد قاهره شروع نمود
و هم در این اثنا جوهر جعفر بن فلاح که یکی از عاظم امرای معز لدین الله
بود با لشکری گران بجانب فلسطین فرستاد و جعفر فلسطین را فتح نموده
عزم دمشق نمود و بر دمشق نیز مستولی شده سایر مملکت شام را گرفت
و در سال سیصد و شصت و یکم هجری المعز لدین الله بعزیمت مصر
از مغرب هجرت نمود و اشراف مصر تا اسکندریه باستقبال شتافته
در آن سرزمین بلقای او مشرف شدند و شرح شدت حرقت و تفصیل
آلام اشتیاق خویش را معروض داشتند بنوازش و استمالت
اختصاص یافته خلیفه علویه چون بمحروسه معزیه نزول فرمود اساس
عدل و انصاف چنان مستحکم نمود که مزیدی بر آن متصور نبود و چون
بر امور استقلال یافت بعد از بیست و چهار سال پادشاهی در سال
سیصد و شصت و پنج نقد حیات بقابض ارواح سپرد پنجم از
خلفای فاطمیه العزیز بالله بن معز لدین الله بعد بر جای پدر نشست و
البتکین که از قبل طایع خلیفه حاکم شام بود جنت و ملک شام در تصرف
آورد و بیهودی حواله کرد و مصر را بنصرانی چون ایشان بتعصب اهل
اسلام اذیت می نمودند زنی رقعه بعزیز داد و او را از جور ایشان آگاه
کرد هر دو را معزول گردانید و بسیاری مال از ایشان بگرفت چون
بیست و یکسال حکومت کرد در سال سیصد و هشتاد در گذشت
ششم خلفای فاطمیه الحاکم بامر الله بن عزیز بالله بر جای پدر نشست

حوکہ بظاهر عادل و خدا ترس نمودی بر خری سوار شدی و بی کو کبه در بازار گشتی و گفتی چون موسی در کوه طور با خدای تعالی مناجات میکنم و در امر بمعروف و نهی از منکر مبالغه کردی تا بحدیکه جهة دفع خمر خوردن بسیاری درخت رز ببرید و حکم کرد که اسکاف موزه برای زنان نه دوزند و زنان از خانه بیرون نیایند و سایر مواضع فسق و فجور را معطل ماند تا مدارس بنا کردند و علما و فقها را منصوب ساخته املاک فراوان بر آنها وقف فرمود و در سال چهارصد در این سال خواهر خود سیف الملک را با ابن دولیس امیر لشکر متهم کردانید خواست که هر دو را بکشد ایشان واقف شدند پیش از آنکه ایشان را شام خوار آید او را چاشت خور کردانیدند و دو غلام را بر قصد او گماشتند چون حاکم علم نجوم نیکو میدانست در طالع خود دیده بود که اگر فلان شب بگذرد عمر او زیادت از هشتاد بگذرد چون شب وعده رسید مادرش نمیگذاشت که بیرون رود تا صبحگاه بماند ولی قرار نداشت آخر الامر بیرون رفت غلامان که در کمین بودند او را بکشتند و سرش را پیش خواهر بردند و این حال در سال چهارصد و یازده هجری بود مدت ملکش بیست و پنجسال بود هفتم از خلفای فاطمیه الظاهر و بالله بر جای پدر نشست امارت لشکر را با ابن دولیس داد و او را از خود ایمن کردانید و صد غلام ملازم او کرد که چون فرصت یابند او را بقصاص پدرش بکشند پس عمه را نیز در پی ابن دولیس روان کردند مدت شانزده سال حکومت کرد و در سال چهارصد و بیست و هفت در گذشت هشتم از خلفای فاطمیه المستنصر بالله بن ظاهر در هفت سالگی بپادشاهی نشست عقل درستی نداشت جواهر قیمتی را چون سرمه کرده در آب بجنی و در نخل الغایج

بود که آذوقه لشکر نمیداد لشکریان بر او شوریده او را بگرفتند و آذوقه خواستند در آخر بعضی صلح کردند و مدت شصت سال پادشاهی کرد و در زوال دولتش اقتیس و جمعی بر او خروج کردند و کارشان بالا گرفت و او بر آن مصابرت نمود تا بر ایشان دست یافت و همه را بکشت و دیگر از جمله وقایع زمان مستنصر آنکه در سال چهارصد و پنجاه هجری امیر ارسلان بساسیری که در سلک امرای دیلم انتظام داشت میانه او و رئیس الرؤسا وزیر قائم عباسی بواسطه مخالفت مذهب و مباینت مطلب غبار ارتفاع یافته بساسیری از بغداد بیرون رفته دست بغارت و تاراج بر آورده و از مستنصر علوی طلب نصرت نمود چون مستنصر تشیع او را میدانست ملتمس او را مبذول داشته از آن بگذر پریشانی با حوال بغداد راه یافت چون این خبر بسمع طغرل بیک سلجوقی رسید عازم دار الخلافه گشت و بعد از ملازمت خلیفه بجانب بساسیری که در موصل بود حرکت نمود و در این حین ابراهیم ینال که برادر مادری طغرل بود در مقام عصیان بر آمده همدان را بحیطه تصرف در آورد طغرل بیک متوجه دفع او گشت و چون بساسیری این خبر شنید بر سبیل تعجیل بجانب بغداد شتافت و با او رایت سفید خلفا علوی همراه بود و بر آنها نوشته الامام المستنصر بالله ابو تمیم معد امیر المؤمنین و شیعه باب الکرخ استقبال او نموده التماس کردند که در حوالی ایشان فرود آیند لاجرم بساسیری التماس ایشان را قبول نموده بکرخ در آمد و فضای محلات کرخ مخیم خیام عسکر ظفر لوائی او شده و قریش بن بدران که با او همراه بود با اصحاب خود در باب البصره نزول نمود و بساسیری هر دم خود را بر نهب و غارت دار الخلافه ترغیب نمود و شیعه کرخ خانهای اهل سنت را که در باب البصره بود غارت کردند و خانه قاضی القضات

بغداد نیز غارت کردند و همچنین خانه خادمان خلیفه و متعلقان ایشان را
غارت کردند و در سایر مساجد در جماعات و جمعات حیّ علی خیر العمل
اذان کردند و خطبهٔ مستنصر علوی را بر منابر بغداد و حوالی آن خواندند
و سکه بنام او زدند و بعد از آن متوجه محاصره دار الخلافه شدند و رئیس
الرؤسا وزیر با جمعی که ایشان را بتکلیف سپاهی ساخته بود کوشش
نموده مفید نیامد و خلیفه از روی اضطرار سوار شده با جمعی از آل عباس
برسم زینهار بیرون آمده مصاحف بر سر نیزه کرده کنیزان سرها برهنه
کرده مویهای پریشان ساخته متوجه جانب بساسیری شدند و در
اول بار خلیفه با امیر عرب قریش بن بدران دچار شد و از جهت خود و بیم اجل
و وزیر امان طلبید و قریش او را امان داده بخیمهٔ خود فرود آورد و چون بساسیری
بر آن مضمون اطلاع یافت قریش را ملامت کرد اما بواسطه مصلحت
مبالغه در آن باب ننمود و وزیر را حاضر ساخته با او عتاب آغاز کرد
و تقصیرات او را بر او شمرد آنگاه فرمود تا او را بسیار زدند و زنجیر
در پای او نهادند و امر کرد دار الخلافه را غارت کردند و بعد از آن رای
بساسیری و قریش بن بدران بر آن قرار گرفت که خلیفه را بمهارش
عجلی که امیر حدیثه بود بسپارند تا از بغداد بحدیثه برد و خلیفه یکسال پیش
مهارش عجلی بود و چون عید اضحی رسید بساسیری سوار شده خطبا
و مؤذنان را لباس سفید پوشانید و خود و اصحاب نیز لباس سفید
پوشیدند و بر بالای سر او رایات مستنصریه و چترهای مصریه بر پا
کرده خطبه مستنصر فاطمی خواندند و شیعه بغداد غایت شادمانی
و سرور اظهار نمودند بعد از آن بساسیری در مقام انتقام از اعیان
اهل بغداد شد و بسیاری از دشمنان خود را در دجله غرق ساخت و
اظهار عدل و احسان نموده دیگران را عطایا داد و بعد از آن امر کرد تا

آن رئیس الرؤسا وزیر خلیفه را تخته کلاه نموده بر شتری سوار کردند و در شهر بغداد
گردانیدند و پاره چرم بدست یکی از اوباش داده در عقب او سوار کردند
تا آن چرم را بر قفای او میزده باشد و چون گذار وزیر بباب الکرخ واقع
شد شیعیان آنجا کفشهای کهنه بر او میزدند و آب دهن بروی می‌انداختند
بعد از آن که او را در تمام شهر گردانیدند باز بلشکرگاه بساسیری بردند
و او را کشتند و در شهر صفر سال چهارصد و پنجاه و یکم قاضی دامغانی
و جمعی از وجوه علویه و عباسیه را حاضر ساخت و بیعت مستنصر
بالله فاطمی را گرفت و خلیفه را الزام نمود تا بخط خود نوشت که با وجود
بنی فاطمه او را در امر خلافت حقی نیست و عهد او و عمامه و ردای خلیفه
عباسی را بخلیفه مستنصر بالله فاطمی در مصر فرستاد و حکم کرد که حفر نهر
کنند و آب فرات را بکربلا آرند و در همان ایام بساسیری حکم داد
عمارتی بر قبر منور امامین همامین امام علی الهادی و امام حسن عسکری
در سامره بنا نهادند بالجمله مستنصر را سه پسر بود نزار و احمد و عبد المجید
در اول نزار را ولیعهد کرد چون از او برنجید او را خلع کرد و احمد را ولیعهد
نمود و مستعلی لقب کرد اسماعیلیان دو فرقه شدند آنچه متابعت نزار
کردند که اول ایشان سعد الدوله بود ایشان را نزاری خواندند و آنچه پیروی
احمد کردند ایشان را مستعلوی خواندند و حسن صباح چنانکه معتقد
اسماعیلیانست گفت که اعتبار نص اول دارد و متابع نزار شد و بنام
او دعوت کرد چنانکه مذکور خواهد شد و مستنصر در سال چهارصد و
هشتاد و هفت درگذشت ششم از خلفای فاطمیه المستعلی بالله
بن مستنصر بر جای پدر نشست و قصد برادر داشت نزار بگریخت و با
دو پسر باسکندریه رفت مستعلی فرستاد تا او را با پسرانش بگرفتند
و در قاهره محبوس کرد و در زمان مستعلی فرنگان بر بعضی سواحل شام

مستولی شدند و مستعلی ده سال حکومت کرد و در سال چهارصد و نود و هفت بدرود جهان نمود — دهم از خلفای فاطمیه الآمر باحکام الله بن مستعلی برجای پدر نشست و بیست و هفت سال حکومت کرد و جمعی از متابعان نزار او را بکشتند مدت عمرش چهل سال بود یازدهم از خلفای فاطمیه الظافر بالله ابو میمون بن مستنصر پادشاه شد و بیست سال فرمانروا بود و در سال پانصد و چهل و چهار درگذشت دوازدهم از خلفای فاطمیه الحافظ لدین الله بن حافظ بن مستنصر برجای پدر نشست در عهد او فرنگان بر عسقلان مستولی شدند مدت ملکش پنجسال بود سیزدهم از خلفای فاطمیه الفائز بالله بعد از پدر پادشاه شد مصروع بود بعد از سه سال هم بصرع درگذشت چهاردهم از خلفای فاطمیه العاضد لدین الله بن فائز بعد از پدر پادشاهی یافت در عهد او فرنگان قصد مصر کردند عاضد از ایشان مترعج شد بحاکم شام پناه برد و او الملک ناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب را بمدد او فرستاد لشکر فرنگ پیش از وصول سپاه شام بگریختند پس از آن میان عاضد و وزیرش شاپور مناقشت افتاد عاضد بصلاح الدین پناه برد و او شاپور را بکشت و بعد از هفته نیز عاضد بدرود جهان کرد و صلاح الدین بر ملک مصر مستولی شد و سلطان لقب یافت و سلطنت بنی فاطمیه منقرض شد خلاصه آنچه محقق شده علویه اسماعیلیه مصر در اصول شیعی امامیه بوده اند لیکن اسماعیلی و در فروع نیز بمذهب شیعه عمل نموده اند و آنچه بقرامطه و بعضی بالاحده الموتیه نسبت میکنند ایشان بحسب ظاهر و باطن مبرا اند والله اعلم بحقایق — **خیابان دوم در ذکر اسماعیلیه ایران که ایشانرا الموتیه گویند** — مخفی نماند که اسماعیلیه ایران هشت تن بودند و مدت ملکشان از سال چهارصد و هشتاد و سه

الی سال ششصد و پنجاه و سه یکصد و بیست و یکسال بود اول ایشان حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد الصباح بن یوسف حمیری پادشاه یمن است و در اول حسن شیعی اثنی عشری بود و حاجب سلطان ارسلان سلجوقی میان او و نظام الملک وزیر بر سر حساب ممالک خصومت افتاد از خدمت الب ارسلان دور شد و بری رفت و در سال چهارصد و هفتاد و یک بشام رفت و بخدمت مستنصر بالله فایز شد و از مذهب شیعه اثنی عشر بمذهب شیعه اسماعیلیه انتقال نمود و چند سال آنجا بود نزار بن مستنصر کودکی را از فرزندان خود بدو داد و حسن آن کودک را بایران آورد و پرورش کرد و مردم را در خفیه دعوت میکرد و بحسن تدبیر بلکه بارادهٔ ملک قدیر بر قلعهٔ الموت صعود نموده بر معارج سروری ارتقا یافت از جملهٔ مآثر عدل و سداد او آنکه یک پسر خود را بتهمت قتل یکی از اهل زمان بقصاص رسانید و دیگری را بتهمت شرب خمر بقتل آورد و قوهٔ طبع او بمرتبه بود که در مدت سی و پنجسال که در الموت اقامت داشت بیش از دو نوبت از خانه ببام بالا نرفت و هرگز از قلعه بیرون نیامد چه پیوسته بتدبیر امور ملک و تلفیق مسائل اعتقادیه که موافق مذهب او بود اشتغال مینمود و مبالغه در رونق شریعت غرا بحسب ظاهر در آن مرتبه بود که شخصی را که در الموت نی نواخته بود از قلعه بیرون کرد و او هرچند شفعا برانگیخت دیگرش بقلعه راه نداد و در زمان او بسیاری از اهل سنت و جماعت را که با اسماعیلیه و سایر فرق در مقام منازعه بودند بزخم فدائیان کشته شدند و صدور این امور باعث شده که اهل سنت و جماعت نسبت الحاد و کفر باین جماعت نمایند و چون

انتقام خون اکابر و اعیان مذهب خود نتوانستند کشید لاجرم تسلی
خاطر خود را در آن دیدند که زبان بدشنام و تکفیر و لعن ایشان گشایند
و حسن در شب چهارشنبه ششم ربیع الآخر سال پانصد و هجده بدرود
جهان نمود کیا امید بزرگ را ولیعهد کرد تا بتقویت دهدار ابو علی و حسن
آدم قصرانی و کیا ابو جعفر مردم معتقد گردند پس بحکم وصیت بزرگ امید
رودباری بر جای حسن نشست و بر اقوال حسن صباح اعتراض نمودی و او را
امام و پیشوای خود خواندی و ظاهر شریعت را رعایت کردی چهارده سال و
دو ماه حکومت کرد و در سال پانصد و سی و دو درگذشت محمد بن بزرگ
امید ولیعهد پدر بود او نیز ظاهر شریعت را رعایت میکرد و پسرش دعوی
امامت میکرد و او مانع بود چون محمد بیست و چهار سال و هشت ماه حکومت
کرد در سال پانصد و پنجاه و هفت درگذشت بعد از او پسرش حسن کار
حکومت بدو تعلق گرفت و او دعوی امامت کرد و در میدان منبری
نهاد بر عکس آئین مسلمانی و چهار علم سرخ و زرد و سفید و سبز بر چهار
رکن منبر برافراشت و گفت من امامم و تکلیف از جهانیان برداشتم و
اوامر شرعی از ظاهر مرفوع داشتم از منبر فرود آمد و انواع ملاهی و مناهی بکار
داشت و قومش با او متفق شدند و آن روز را عید القیام نام نهادند و
او را حسن علی ذکره السلام لقب کردند و خداوند خطاب کردند و معتقد او
آنست که عالم قدیمست و زمان نامتناهی و معاد روحانی و بهشت و
دوزخ معنوی و قیامت هر کس موت اوست و همه ارکان شریعت را
تأویلات کرد چون مردم را بر اباحت و رفع طاعت تحریص میکرد در
دل جهانیان زودتر قرار گرفت باندک مدتی همه قوم او بران مصر شدند
کار الحاد عروج تمام یافت چون کار بدین مرتبه رسید جماعتی که ایشان را
مسلمانی دامن گیر بود و استطاعت داشتند جلاء وطن کردند به بلاد

خراسان رفتند و کسانی را که قدرت رفتن نبود مصابرت نمودند و فرصت
می طلبیدند تا وقت در رسید حسن بن نامور از آل بویه که برادر زن او بود
او را بدوزخ رسانید مدت پادشاهی او چهار سال بود بعد از او پسرش
محمد بپادشاهی نشست و حسن نامور را که قاتل پدرش بود با تمامت
نسل او بکشت کار الحاد در زمان او قوت گرفت اوامر شرعی بکلی در آن
ولایت مرتفع شد ملاحده در زمان او خونها ریختند و فتنها انگیختند
و فسادها کردند چون چهل سال در پادشاهی بماند در سال ششصد و
هفتاد بدوزخ شتافت بعضی گویند پسرش جلال الدین حسن جهت آنکه
بر کیش او منکر بود باتفاق خواص او را زهر داد اما جلال الدین حسن بن محمد
بعد از پدر پادشاه شد چون منکر کیش و آئین پدر بود منهیات را از ملک
خود برداشت و اوامر و نواهی شرع را رواج داد و برائت ساحت
خود از آن طریقه مذمومه باظهار رسانید از دار الخلافه باسلام او منشور
نافذ شد و او را نو مسلمان خواندند و چون اهل قزوین بحکم همسایگی
بر افعال و اقوال آن قوم واقف تر بودند از علماء قزوین التماس کرد
تا معتمدان فرستادند و از کتبخانه حسن صباح و دیگر ملاحده اباطیل و
تصانیف ایشان را بیرون آوردند بسوختند و جلال الدین حسن نو مسلمان
بموجب تلقین اهل قزوین بر اسلاف خود لعنت کرد تا مردم را مسلمانی
او محقق شود و در سال ششصد و نود مادر خود را بحج فرستاد خلیفه او را
معزز داشت و اجازه داد تا امرای گیلانات و دیگر مسلمانان با جلال
الدین حسن وصلت کنند و او چهار دختر از امرای گیلان بخواست
از یک دختر امیر کوتم علاء الدین متولد گشت چون چنگیز خان بایران آمد
جلال الدین حسن با ایلی و مطاوعت پیش آمد چنگیز خان او را امان داد
چون یازده سال و نیم در پادشاهی بسر برد در سال ششصد و بیست و

باسهال درگذشت علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن چون پدرش در
گذشت او نه ساله بود ترک مذهب پدر و رسم مسلمانی نمود و باز سر اباحت
والحاد رفت چون ببلوغ رسید جنون با فراط بگرفت و در دماغش
خلل کرده با لیحولیا انجامید هیچکس را یارا نبود که از انخنوع با بخن گوید و یا
از اعلاجی و تدبیری اندیشید و او بتدبیر خود کار کردی لاجرم الحاد در زمان
او قوت گرفت و با نواع فساد ها از خون ریزی و دزدی و فسق و فجور و اباحت
ظاهر شد و میان او و پسرش خورشاه بد شد و قاصد جان یکدیگر شدند
آخر الامر حسن مازندرانی در شیرکوه چون علاء الدین در خواب بود
او را بکشت در سال ششصد و پنجاه و سه می و پنج سال پادشاهی
کرده بود و چهل و پنجسال عمر داشت مولانا شمس الدین ایوب او را
مرثیه گفت این دو بیت از آنست چون بوقت قبض روحش دید
عزرائیل مست ✤ برد سوی منظر تا خمارش بشکند ✤ کاسه دار آن
جهنم آمدش پیش باز ✤ تا نشاط دوست کامی در کنارش بشکند
رکن الدین خورشاه بعد از پدر پادشاه شد و جهة دفع تهمت و نسبت
خون پدر حسن مازندرانی را بکشت و لشکر بجنگ قلعه سالور و خلخال
فرستاد و مستخلص کرد چون یکسال در پادشاهی بماند هولاکو خان
بجنگ او رفت حرب عظیم کردند چون خورشاه دانست که طاقت
مقاومت ونداردا از قلعه میمون بیرون رفت و در خدمت هولاکو خان
ایلی و مطاوعت نمود هولاکو خان بفرمود تا قلاع ملاحده را خراب
کردند در مدت یکماه پنجاه قلعه حصین چون الموت و میمون و سروش
و سرحه و درزک و بهرام رز و آهن کوه و تردهٔ بن منصوریه و غیر آن
مسخر شد و خراب گردانید از قلاع ملاحده در هیچ موضع آبادی نماند
مگر در قلعه گردکوه که از پس مدتی مسخر شد و دولت اسماعیلیان ایران

باخر رسید و اهل جهان از دست جور و ظلم ایشان خلاص یافتند
و عالم از کفر و طغیان و الحاد و اباحت ایشان پاک شد
مؤلف گوید که بادی امر الحاد و اباحه حسن بن محمد علی ذکره السلام
بوده نه حسن صباح زیرا که حکام سابق چنانکه مذکور شد مراسم
شریعت کما ینبغی بجای آورده اند پس اطلاق لفظ ملحد بر حسن صباح
کنند لفظ ملاحده را بر جمیع واعیان الموتیه اطلاق نمایند بنابر شراکت
اسمی خواهد بود میان این حسن و آن حسن والله اعلم بحقایق الامور
خیابان ششم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اسماعیل بن حضرت امام
جعفر الصادق علیه السلام — بدانکه از نسل اسماعیل بن حضرت
امام جعفر الصادق علیه السلام اند سادات خواندیه که جد اعلای آنها
سید الجلیل شاه طاهر بن رضی الدین بن مولی مؤمن شاه بن
محمد زردوز الملقب بشمس تبریزی بن خورشاه بن العالم بن مولی
محمد بن مولی جلال الدین بن حسن بن کیا محمد بن مولی حسن العالم بن مولی
علی بن احمد بن سطر بن مولی نزار بن مستنصر احمد بن مولی محمد بن علی بن
طاهر الحاکم بن نزار بن المعز بن اسماعیل بن محمد بن القاسم بن عبدالله
المهدی بن الرضا بن التقی قاسم بن الوفی احمد بن الرضا محمد بن اسماعیل بن
امام جعفر الصادق علیه السلام مخفی مباد که در اوایل دولت اسماعیلیه
یکی از ایشان که بمزید فضل و ورع اتصاف داشت و در علم فقه و تفسیر
و حدیث علم مهارت می فراشت ترک دنیا کرده بلباس درویشان
در آمد و خلایق را بمذهب اثنی عشری دعوت کرده جد خود اسماعیل را امام
ندانست اهل مصر و مغرب اعتقاد کامل بآن سید بزرگوار پیدا کرده در
اندک زمانی عتبهٔ علیه اش مرجع طوایف انام گردید و فرزندان
او یکی بعد دیگری سجاده نشین شده در تقویت مذهب شیعه میکوشیدند

وبعد ازانکه دولت اسماعیلیه درسال ۷۶۵ سمت انقراض پذیرفته توطن بسادات علویه که وارث ملک بودند درآنصوب متعسر گردید و هر یک بگوشه شتافتند و درآخر یکی از سادات سجاده نشین درموضع خوند که از مضافات قزوین است و درسرحد گیلان واقع است توطن اختیار نمود اولاد او بسادات خوانده مشهور گشتند وقریب سیصد سال مسند ارشاد را بوجود خود مکرم داشته و نزد سلاطین عصر معزز و مکرم بوده و چون خلافت و سجاده نشینی بشاه طاهر رسید رتبه او در علوم ظاهری و باطنی از آباء و اجداد درگذشت شیعیان مصر و بخارا و سمرقند و قزوین وغیره دست ارادت بدامنش مستحکم ساخته باعث شهرت عظیم شدند و پادشاه ایران شاه اسماعیل صفوی چون خودش از میامن پیرو مریدی صاحب دستگاه گشته بپادشاهی رسیده بود درصدد آن شد که سلسله جمیع مشایخ ممالک محروسه خاصه سلسله خوندیه را استیصال سازد میرزا شاه حسین اصفهانی که ناظر دیوان شاه اسماعیل بود با شاه طاهر ارادت صادق داشت کس نزد وی فرستاد و بر حقیقت حال او را مطلع گردانید شاه طاهر سلامتی را منحصر در ترک درویشی ظاهری دانسته بساط سجاده نشینی را درهم پیچیده و در اوائل سال نهصد و بیست و شش در حوالی سلطانیه بوساطت میرزا شاه حسین مجلس شاهی را باریافته در سلک علمای حضور منتظم گردید لکن شاه گاه گاه بنظر عبرت در او مینگریست شاه طاهر بوسیله میرزا شاه حسین منصب تدریس مدرسه کاشان را حاصل کرده بآنجا رفت فضلا را طالب و مرید هجوم آورده مسند تعلیم و تعلم رواج تمام یافت و مریدان نیز از اطراف روی بکاشان آورده ارباب و کلانتران

بلده از روی حسد عرایضه سراسر تهمت بشاه اسماعیل صفوی نوشتند که حال اسماعیلیه و اعیان ایشان از شرح و بیان مستغنی است شاه طاهر که در این عصر مقتدای این جماعت است در ترویج مذهب میکوشد و ملحدان و زندیقان براو مجتمع گشته شریعت را رواج و رونق نمانده و با سلاطین اطراف نیز مراسلات و مکاتبات مفتوح دارد شاه اسماعیل که بهانه طلب بود بمجرد اطلاع حکم قتل سید را داد میرزا شاه حسین چون براین قضیه مطلع شد و دانست که این معامله اصلاح پذیر نیست یکی از روندگان جلد را که محل اعتماد بود بکاشان فرستاد و زبانی پیغام نمود که صلاح در آنست که آن بزرگوار بمجرد آگاهی این خبر نقل مکان کرده از قلمرو پادشاه قهار برون رود شاه طاهر سراسیمه مضطرب گشته از احمال و اثقال قطع نظر نموده جریده با اهل و عیال بسرعت تمام در عین زمستان به عزیمت هندوستان متوجه بندر جرون شد و از اتفاقات حسنه روزی که کشتی روانه هندوستان میشد آنجا رسید فوری سوار کشتی شده بعد از هفته وارد بندر گوه که از بنادر هند است ورود نمود گویند قورچیان که فرمان قتل مصحوب ایشان بود بکاشان رسیدند چون خبر فرار شاه طاهر شنیدند توقف ناکرده بسرعت از دنبال بسر دفتر اهل کمال شتافتند اما چون اراده الله بآن تعلق گرفته بود که شاه طاهر بلاد دکن را از فیض مقدم شریفش گلشن ارم سازد و سکنه آنجا را از وی اقتباس معرفت نموده سالک مسالک صلاح و سداد گردند تا رسیدن فرستادگان ایران بکنار دریا بی محابا شاه طاهر بکشتی سلامت روانه هند شده بود بالجمله شاه طاهر از بندر گوه بشهر بیجاپور رسید اسماعیل

عادلشاه چون بغیر از ارباب شمشیر با طایفه دیگر عنایتی نداشت به
احوالش نپرداخت لهذا قاصد گذاردن حج شده از آنجا بجانب
بندر جیول روان گردید قضارا در اثنای راه وارد قلعه پرنده شد
مخدوم خواجه جهان دکنی که از امرای سلاطین بهمنیه بود در آن
قلعه میبود از قدوم شاه طاهر خبر یافته بانواع تعظیم و تکریم او را تلقی
نمود و بمبالغه و الحاح التماس توقف کرده فرزندان او بقرائت کتب
علمی مشغول گشتند قضارا در آن مدت برهان نظام شاه بخلاف
عادت استاد خود پیر محمد شیروانی را برسم رسالت نزد خواجه جهان
دکنی به پرنده فرستاد و او در آنجا بخدمت فیض بخش شاه طاهر رسید
ملکی دید بصورت بشر و جانی بصورت وحدت وجود آنجناب را
دولت شگرف دانسته قریب یکسال بخواندن کتاب مجسطی
مشغول شده در دکن غلغله افتاده که قلعه پرنده بوجود چنین بزرگواری
مزین و منور است که مثل پیر محمد استادی بشاگردی او افتخار دارد
چون ملا پیر محمد باحمدنگر مراجعت کرد برهان نظام شاه از او
پرسید که این همه موجب درنگ چه بود جواب داد که این سفر
بصحبت دانشمندی که جامع علوم ظاهری و باطنی بود معزز
گشتم و بخواندن کتاب مجسطی پرداختم برهان نظام شاه
چون همواره بصحبت علما و فضلا رغبت میفرمود خواهان
صحبت و مجالست آن قدوه انام شد در زمان مکتوبی
شوق آمیز محبت انگیز بقلم آورده مصحوب ملا پیر محمد استاد
بپرنده فرستاد خواجه جهان چون چاره نداشت بجهة شاه
طاهر سامان سفر سرانجام نموده در سال ۹۲۸ بصوب
بلده احمدنگر توجه فرمود اعیان و اشراف آن بلده باستقبال

شتافته باعزاز و اکرام وافر بشهر در آوردند برهان نظام شاه
بعد از ملاقات شاه طاهر را مشمول عنایات پادشاهانه گردانیده
از جمله مجلسیان حضور ساخته پایه قدر و منزلتش را از سایر
مقربان درگاه گذرانید و استدعا نمود که درون قلعه احمدنگر که حالا
مسجد جامع است مجلس درس منعقد سازد شاه طاهر بموجب گفته
برهان نظام شاه هفته دو مرتبه در آنجا رفته بدرس گفتن علمای پای
تخت مشغول میشد و بواسطه علم و کمال ترقی تمام کرده کار او بجائی
رسید که برهان نظام شاه و سایر سلاطین دکن ملازمت او میکردند
تا آنکه بعد از مدتی شهزاده عبدالقادر پسر برهان نظام شاه که محبوب پدر
بود بیمار شد و بیماری او امتداد و شدت تمام یافت و اهتمام برهان
نظام شاه در صحت او بمرتبه بود که بحکیم میگفت که اگر بر تو ظاهر شود
که اگر پاره از جگر من در علاج عبدالقادر در کار است بگو تا من سینه
خود را شکافته پاره از آن بیرون آرم و در آن اثنا نذر بسیار میکرد
و صدقات فراوان بفقرای مسلم و کافر میداد چون شاه طاهر
چنین دید جرئت نموده گفت شما چیزی نذر دوازده امام بکنید
که انشاء الله فرزند شما شفا خواهد یافت در نیت خود این مضمون را
بگذرانید که اگر بمجرد آن نذر فرزند شما شفا یابد هر راهی که من در باب
اعتقاد با علمای این دیار متوجه سازم شما آن را اختیار نمائید برهان
نظام شاه گفت دوازده امام کیستند شاه طاهر گفت اول ایشان
حضرت امیرالمومنین علی است که یکی از چهار یار است که اهل سنت
ایشان را بترتیب خاص خلیفه حضرت رسول میدانند و بعد از آن امام
حسن و امام حسین و باقی دوازده امام را مذکور ساخت نظام شاه
بموجب مذکور نذر نمود و چون شب در آمد شاه طاهر از خدمت برهان

نظام شاه بخانه خود مراجعت نمود و از جرئت اظهار آن معانی پشیمان
شده ترسید که مبادا نذر نظام شاه مقبول درگاه الهی نگردد و پسر او بمیرد
و او را از آن رهگذر مضرت رسد لاجرم اسب خود را زین کرده مترصد
آن بود که هرگاه خبر فوت آن پسر را بشنود بطرفی بگریزد که در این اثنا
متعاقب خادمان نظام شاه بطلب شاه طاهر رسیدند هر چند شاه
طاهر تعلل مینمود تا حقیقت حال بیمار را معلوم نماید مفید نیامد و او را
در همانشب بخدمت نظام شاه بردند چون نظام شاه را از دور نظر
بر او افتاد استقبال نمود و گفت آنچه میخواستی که بعد از بحث
با علمای ایندیار بفعل آورده ظاهر سازد که الحال بجا آرم آنگاه شروع
در بیان احوالی که در آن شب بر او وارد شده بود نمود و گفت در اثنای
شب که مرض عبد القادر اشتداد یافته بود و لحاف از غایت اضطراب
از روی خود انداخته غش کرده بود چون ملاحظه حال کثیر الاختلال
او نمودم در غایت حزن و ملال بخواب رفتم و در اثنای خواب حضرت
امیر المؤمنین علی را دیدم که با من میگوید که نظام شاه امیکه پسر تو عبد
القادر صحت بیابد باید ایمان نمی آوری اینک لحاف را بر سر
او کشیده و فرمود همین زمان بعنایت الهی صحت کامل بیابد اما میباید
که تو نیز از نیتی که در دل داری و نذر نمودی برنگردی چون از خواب
بیدار شدم دیدم که لحاف بر سر عبد القادر گسترده اند و عرق بسیار
کرده بعد از لحظه که عرق او خشک شد بیدار شد و بنشست و
آثار صحت بر او ظاهر شده از روی اشتهای صادق طعام طلبید
پس شاه طاهر با اطمینان خاطر اسامی دوازده امام و مناقب
ایشان را یک بیک مذکور ساخته هفت ارکان و قواعد این مذهب
تولی باهل بیت و تبرای از اعدای ایشان است برهان نظام شاه

شیعه شدن برهان نظام شاه

در آن سحر فیض اثر جام سرشار محبت اهل بیت نوشید و بدین بیت
مترنم گردید چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی * آن شب قدر که
این تازه براتم دادند شاهزاده عبد القادر و والده ایشان بی بی
آمنه و دیگران از ذکور و اناث و سایر اهل حرم از آن شراب اعتقاد
بهره ور گشتند و لوای محبت اهل بیت برافراشتند چون صبح
طلوع نمود برهان شاه خواست که خطبه اثنی عشریه خوانده نام خلفای
ثلاثه ساقط گرداند شاه طاهر در آن وقت از عجلت و شتاب مانع
آمده گفت الحال مصلحت در اظهار این مذهب نیست زیرا که امرای
شما همگی اهل سنت اند مبادا امیکه جمعی از سپاهیان شیعه در این دیار بهم
نرسد کاری از پیش نتوان برد اما برهان نظام شاه صبر بر تقیه نتوانست
نمود در یکی از روزهای عید بعید گاه در رفته بی توقف شاه طاهر طلبه
از اهل عراق را طلبیده فرمود که بر بالای منبر عیدگاه رفت خطبه
دوازده امام علیهم السلام را خواند و نام ابوبکر و عمر و عثمان را از خطبه
انداخت و چون امرا او خصوصا نصیر الملک که قدمت خدمت
و استقلال تمام داشت آنحالت را مشاهده نمودند یکبار از حوالی
نظام شاه دور شدند و در کوچهای با افواج خود ایستادند و در مقام
دفع آنجماعت شدند و پیش نظام شاه بغیر از اندکی از خواص و غلامان
نماند و چون نظام شاه دانست که سر فتنه آن جماعت نصیر الملک
است او را استمالت داده نزد خود طلبید و چون او بخدمت رسید
با او عتاب نموده گفت کار تو بجائی رسیده که با من اظهار مخالفت
میکنی و فی الحال امر کرد که چشمهای او را کنده بر کف دستش نهادند و
بیرون برده در میان اتباع او سر دادند تا کور شود هر آنکه نتواند دید
چون باقی امرا و آنحال او را دیدند خائف شده هر یک بجای آرمیدند

وبعد از آن شاه طاهر با علمای آنجا بار بحث نمود هم از احادیثی که در صحاح
ستهٔ ایشان مسطور است حقیقت خلافت حضرت امیر علیه السلام
و بطلان خلافت ثلاثه و تقدم ایشان را بر حضرت امیر بتقریر دلپذیر
بر ایشان موجه ساخت و بنابر آن شاه طاهر که سابقاً ملازم یا
مصاحب نظام شاه بود الحال مرشد و امام او شد و متعاقب عادلشاه
و قطب شاه نیز دست توسل بدامان ارشادان بقیهٔ خاندان طهارت
و رشاد زده همگی مذهب امامیه اختیار نمودند و بعنایت الهی و مساعی
جمیلهٔ آن سید هدایت دستگاه مذهب شریف اهل بیت علیهم السلام
در تمام ولایت دکن رواج و رونق یافت و در سال نهصد و پنجاه و
شش شاه طاهر وفات نمود و از او سه دختر و چهار پسر ماند اسامی
پسران شاه حیدر و شاه رفیع و شاه ابوالحسن و شاه ابوطالب
از آن جمله شاه حیدر در عراق متولد شده و باقی در دکن و شاه حیدر
در حین وفات پدر چون در ایران در خدمت شاه طهماسب بود
بعد از مراجعت حسب الوصیه صاحب سجاده گشته مقتدای ارباب
ارادت گردید والله اعلم — و دیگر از نسل اسماعیل بن امام جعفر
الصادق علیه السلام هست نواب سلطان محمد شاه که جماعت اسماعیلیه
هندوستان و ترکستان و عربستان امروزه او را امام مفترض الطاعة دانند
و هو سلطان محمد شاه بن علی شاه بن ابوالحسن آقا خان بن شاه
خلیل الله بن ابوالحسن علی شاه بن قاسم علی شاه بن حسن علی شاه بن سید
علی شاه بن نزار علی شاه بن سید خلیل الله شاه بن نورالدین علی شاه
بن ذوالفقار علی شاه بن مراد میرزا شاه بن نوذر علی شاه بن غریب
میرزا شاه بن عبدالسلام شاه بن مستنصر بن محمد السلام شاه بن اسلام
شاه بن قاسم شاه بن شمس الدین محمد شاه بن رکن الدین خورشاه بن

نسب نامه سلطان محمد شاه آقا خان پیشوای فرقه اسماعیلیه

خور جلال الدین حسن بن علاء الدین محمد بن علا محمد بن علا ذکره السلام بن
قاهر بن معتدی بن هادی بن نزار بن مستنصر بالله بن ظاهر بالله بن
حاکم بامر الله بن عزیز بالله بن معز الدین بن منصور قوة الله بن قائم بامر الله
بن مهدی محمد بن رضی عبدالله بن تقی محمد بن وفی احمد بن محمد بن اسماعیل بن
حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام — و دیگر از نسل اسماعیل
امام جعفر الصادق علیه السلام سلسلهٔ سادات شمسی ملتان است
که جد اعلای آنها سید شمس الدین بن صلاح الدین بن سلام الدین
بن مؤمن شاه بن خالد بن عبدالجمال بن منصور بن مسافر بن امام
الدین بن نور محمد بن اسماعیل بن امام جعفر الصادق ع از سبزوار
بملتان آمد و مذهب اسماعیلیه را در هندوستان رواج داد
و از معتقدین او زیاده از طایفهٔ هندو و قوم زرگر و غیره بودند که دین
اسماعیلیه را قبول کردند و آنها را مرید شمسی گویند و سید شمس الدین
در سال ششصد و هشتاد و دو وفات کرد و اولاد او در اطراف
هند متفرق شدند و هر یک در جائی ساکن و صاحب خانقاه
و سجاده شدند الکنون چهل و هشت خانقاه سجاده نشین از اولاد
سید شمس الدین در صوبهٔ پنجاب و سند و کشمیر و غیره موجود است
از آنجمله در لاهور خانقاه و مزار سخی گلاب شاه و پیر هادی همایون بن
سید عبدالقادر بن سید شمس الدین ملتانی و دیگر در لوهار در نواحی
امرت سر خانقاه و مزار سید گلاب شاه و دیگر در قصبهٔ کوتلی
خانقاه و مزار پیر ثابت علی شاه و دیگر در قصبهٔ شکرگده در
نواحی گورداسپور خانقاه و مزار سید ثابت علیشاه و دیگر
در قصبهٔ تکهه از مضافات دینانگر خانقاه و مزار پیر علی شاه و دیگر
در موضع بهبین در نواحی لاهور خانقاه و مزار سید پیر محمد شاه

نسب نامه سادات شمسی اسماعیلیه در پنجاب و ملتان

و دیگر در موضع محمود بوقی در نواحی شالامار باغ خانقاه و مزار سیّد
شاه علی گوهر و دیگر در قصبهٔ نارووال در نواحی سیالکوت سیّد
شاه قمر ولی و سید شاه کمال خانقاه و مزارات علیحده و دیگر در قصبه
سلو در نواحی کشمیر خانقاه و مزار سید پیر فخر شاه و دیگر در قصبه
سکندرپور ریاست کشمیر خانقاه و مزار سید پیر حسن محمد دریائی
و دیگر در قصبه پردل در نواحی جبروته ریاست کشمیر خانقاه و مزار
سید صدر الدین و دیگر در قصبه دیره بلوه نواحی جمون خانقاه
مزار پیر مست دریا و دیگر در جمون خانقاه و مزار سید قطب عالم
و دیگر در قصبه اوچ شریف در نواحی بهاولپور خانقاه و مزار سید
حسن کبیر الدین و دیگر در قصبهٔ پورنا نواحی بهاولپور خانقاه و مزار
سید موسی شاه و دیگر در موضع سوره میانی ملتان خانقاه و مزار
سید علی اکبر شاه این چند خانقاه مشهور است و چند خانقاه
دیگر نیز هست که همه سجاده نشین و هر ساله بوقت معیّن نذورات
و نیاز میدهند و اکنون پیشوای آنها نواب سلطان محمد شاه بن
آقاخان است مخفی نماند اینکه در بین بعضی عوام شهرت دارد
که سادات شمسی ملتان از اولاد شمس الدین بن علاء الدین تبریزی است
صحت ندارد بلکه بطور صحیح آنچه در تواریخ معلوم شد شمس الدین
بن بهاء الدین تبریزی در سال ششصد و پنجاه و چهار در قونیه
بدست علاء الدین محمد بن مولوی معنوی صاحب مثنوی مقتول
گشت و در تبریز در جوار پدرش بهاء الدین مدفون گردید چنانچه در
کتاب نفحات بتفصیل مذکور است و شمس الدین بن صلاح
الدین در سال ششصد و هشتاد در ملتان وفات یافت
خیابان چهارم در ذکر ابو محمد اسحاق المؤتمن بن حضرت امام جعفر

الصادق علیه السلام و اولاد و اعقاب او — ابو محمد اسحاق از
برادران عیانی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است در صورت
و هیئت با حضرت رسالت مشابهت تامه داشت و نشر حدیث
میکرد و او را عقب از سه پسر بود اوّل محمد دوّم حسین سیّم حسن
بنو وارث از نسل محمد بن اسحاق اند و حمزه بخاری از بنی وارث
بود و اولاد او در مصر و نصیبین بسیارند میمون بن عبید الله نیز از ایشانست
و حسین بن اسحاق بحران افتاد و اولاد او در رقه و حلب بسیارند
و محمد حرانی بن احمد حجازی و نقباء حلب از این عقب اند —
خیابان پنجم در ذکر محمد الدیباج بن حضرت امام جعفر
الصادق و اولاد و اعقاب او — محمد الدیباج مذهب او
زیدی بود در اینکه باید امام باید خروج کند بسیف مردی سخی و شجاع
بود یک روز روزه بودی و یک روز افطار کردی و هر روز یک گوسفند
در مهمانی خود میکشت و در سال یکصد و نود و نه بر مامون خروج کرد
عیسی بن جرودی بجهة قتال او بیرون آمد و اصحاب او را منهزم کرد
و محمد را بگرفت و برای مأمون فرستاد مأمون صله پروری کرد و او را
گرامی داشت و با مامون بخراسان ماند و عقب او از سه پسر است
یکی حسین اولاد او منقرض شد دوّم قاسم که بنو شیبه از اولاد اویند
و بنو الطیاره و بنو العروس و بنو المخ از رمیه نیز از اولاد قاسم است
سیّم علی عارضی و عقب او از دو پسر است حسن و حسین و اعقاب
این دو تن بسیارند ابو الهیجا محمد ضراب بن ابیطالب حمزه ضراب
از نسل حسین بن علی بن محمد دیباج است و از اولاد محمد بن حسین
ملقب بجوز ابو البرکات است و اکابر بسیار از نسل وی اند و ابو
طاهر که اولاد او در شیراز اند از اولاد حسن عارضی است

انسحاق است بنو وارث در مصر

انسحاق است بنو ... در حلب

سادات بنو ... شیبه

سادات بنو الطیاره

سادات بنو العروس

سادات بنو المخ از رمیه در مصر

خیابان ششم ذکر علی عریضی بن حضرت امام جعفر الصادق
علیه السلام و اولاد و اعقاب او — اما علی عریضی بن حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام از راویان پدر بزرگوار و برادر خود امام
موسی و برادرزاده خود حضرت امام رضا بوده و او را کتابی است مشتمل بر
ذکر آنچه از پدر و برادر روایت نموده و شیخ کشی روایت نموده آنچه گواهی
میدهد بر صحت عقیده او و تأدب اوست نسبت بحضرت امام رضا
با آنکه عم آنحضرت بود و بمنزله پدر بود و در رساله نسب کاشفی مذکور
است که علی عریضی عالمی بزرگ بوده و در کودکی از پدر مانده و از برادر
خود امام موسی کاظم ع علم آموخته و نسبت او بعریض است و آن
قریه ایست چهار میل از مدینه دور و در آنجا بسر می برد و اولاد وی در آن
قلعه بسیارند و ایشان را عریضیون گویند و عقب او از چهار پسر است
محمد و احمد شعرانی و حسن و جعفر عقب او از علی پسر اوست حسن را
عقب از پسر او عبد الله است و اولاد او در مدینه و مصر اند و بنو بهاء
الدین و بنو فخار و بنو منجی از نسل حسن اند — اما احمد الشعرانی و بنو
الجده از اعقاب وی اند و صاحب السجاده و حمزة الداعی و ابو العشائر
هم از اولاد اویند و محمد بن علی عریضی اولاد او بسیار و متفرقند در بلاد عجمی
محدث و بنو ثوابه و بنو المختص از نسل عیسی رومی اکبر اند و او پسر محمد عریضی است
در مختار کشی از علی عریضی منقولست که گفت یکی از واقفیان که بر امامت
حضرت امام موسی وقف نماید نزد من آمد و گفت برادر تو امام موسی
چه شد گفتم وفات فرمود گفت کیست بعد از او گفتم پسر او علی رضا
گفت او را چه شد گفتم وفات فرمود گفت کیست ناطق بعد از او
گفتم ابو جعفر محمد جواد آنگاه با من خطاب نمود و گفت ترا شرم نمی آید که
با وجود کبر سن و علو قدر و فرزند امام جعفر ع اینچنین سخن در حق خورد سالی

میگوئی گفتم گمان من آنست که شیطانی که باینصورت نزد من آمده
آنگاه ریش سفید خود را بدست گرفتم و سر بجانب آسمان برداشتم و
گفتم مرا چه چاره است هرگاه حق تعالی خورد سالی را لایق امامت بیند
و این ریش سفید را لایق آن نه بیند و از حسن بن موسی بن جعفر روایت
نموده که گفت در مدینه نزد ابی جعفر محمد جواد نشسته بودم و علی عریضی
نیز حاضر بود اعرابی از من پرسید که این جوان کیست و اشاره بامام
جواد نمود گفتم این وصی رسول خداست اعرابی گفت سبحان الله
دویست سال بیش است که رسول خدا وفات یافته و این جوانی
نورسیده است گفتم این وصی علی بن موسی است علی وصی موسی
بن جعفر و موسی وصی جعفر بن محمد و جعفر وصی محمد بن علی و محمد وصی علی
بن الحسین و حسین وصی حسن و حسن وصی علی بن ابیطالب و علی وصی رسول خدا
صلی الله علیه و آله و در این اثنا فصادی را حاضر کردند که حضرت امام جواد
را فصد نماید پس علی بن جعفر از جای خود برخواست و با امام جواد
گفت ای سیدی من دستوری ده که مرا فصد نماید تا زهر حدت نیشتر را
بیش از تو متحمل شوم آنحضرت تجویز نفرمودند ختم شد ذکر اولاد و اولاد
زادگان حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام اکنون شروع
میرود در ذکر اولاد و اعقاب حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

گلستان هفتم شرح حال حضرت امام الهمام موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام
مشتمل بر هشت خیابان — حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
هفتم ائمه اثنی عشر است ولادت آنحضرت در ابوا که منزلیست در
میان مکه معظمه و مدینه منوره در شهر صفر سال صد و بیست و هشت
هجری روی نمود و والده آنحضرت ام ولد مسماة بحمیده بربریه بود و اسم

شریف آنحضرت موسی و کنیت همایونش ابوالحسن و ابوعبدالله و ابواسمٰعیل
و ابوعلی و القاب میمونش صابر و صالح و مشهورترین القاب آنحضرت
کاظم است و در وقت رحلت والد بزرگوارش بیست ساله بود و
باشهر روایات در ماه رجب سال یکصد و هشتاد و سه بگفتهٔ هرون
دون سندی ابن شاهک بمرافقت یحیی بن خالد مسموم شد در بغداد
از عالم فانی رحلت نمود و زمان حیات آن سرور پنجاه سال بود شمایل
مبارکش قامت بلند و ضعیف اندام و گندم گون بود و ما بین دندانها
گشاده و بین الکعبین گشاده و اکثر اوقات شملهٔ از صوف بر بالای
جامه پوشیده و نعلین در پا و پیاده بسفر میرفت و عدد اولاد آن
حضرت بنا بر ارشاد شیخ مفید و اردبیلی صاحب حدیقة الشیعه
بیست پسر و هیجده دختر داشت اسامی اولاد ذکور بر این موجب است
امام علی الرضا و احمد و ابراهیم و عباس و عبدالله و زید و اسمٰعیل
و حمزه و هادی و جعفر و حسن و عبیدالله و محمد و قاسم و علاء الدین حسین
و فضل علی و هارون و اسحق و قاسم و محسن و نامهای بنات مکرمات
آنحضرت این است ستی فاطمه کبری و خدیجه و فاطمه صغری و رقیه
و حکیمه و کلثوم و لبابه و زینب و امّ ابیها و امّ جعفر و عایشه
و امّ سلمه و آمنه و میمونه و امّ عبدالله و سکینه و رقیه صغری
خیابان اول ذکر حال سید امیر احمد بن امام موسی کاظم
جناب سید میر احمد بن امام موسی کاظم معروف بشاه چراغ مردی
کریم و جلیل و صاحب ورع بود و امام او را بسیار دوست میداشت
گویند هزار بنده آزاد کرد کثیر الصوم و کثیر الصلوة بود و شبها خواب
کمتر میکرد و اکثر اوقاتش بتضرع و زاری میگذشت و مادرش از
خواتین بزرگ و بامّ احمد مشهور بود حضرت امام را بآن مخدره الطاف

بی نهایت بود در زمانی که از مدینه ببغداد میرفتند حضرت ودایع را
بامّ احمد سپرده و فرمود این امانتی است از من نزد تو هر وقت هر
کس آمد و این امانت را از تو طلب کرد بدانکه من شهید شده ام و آن
کس خلیفه من و امام است بعد از من و اطاعت او بر تو و تمام مردم
فرض است و حضرت امام رضا را فرمود بجز است منزل پس از آنکه
هرون الرشید امام موسی کاظم را زهر خورانیده شهید کرد حضرت
امام رضا نزد امّ احمد آمد و طلب ودایع امامت را فرمود امّ احمد
عرض کرد مگر پدر بزرگوارت را شهید کردند فرمود بلی الآن از دفن پدر
بزرگوارم مراجعت نمودم بده آن امانت را که پدرم در وقت سفر
بغداد بتو سپرد منم خلیفه او و امام بحق بر تمامی جن و انس آنمخدره
چون این خبر بشنید جامه بر خود درید و رد امانت نمود و با آنحضرت
بامامت بیعت کرد چون خبر شهادت امام موسی کاظم ع در مدینه شایع
گردید اهل مدینه بر در خانه امّ احمد آمدند و سید میر احمد را بمسجد بردند و
بسبب جلالتی که او را بود در عبادت و نشر شرایع و ظهور کرامت
مردم را چنان گمان رسید که بعد از امام موسی امام و خلیفه او است
پس بسید میر احمد دست بیعت دادند و سید میر احمد بیعت از مردم
بگرفت و آنگاه بر منبر برآمد و خطبهٔ در کمال فصاحت ادا فرمود پس
از آن گفت ایمردم بدانید چنانکه الآن تمامی شما در بیعت من هستید
من خود در بیعت برادرم علی بن موسی الرضایم آگاه باشید که بعد
از پدرم علی الرضا برادرم امام و خلیفه بحق و ولی خدا است و فرض
از خدا و رسول بر من و شما که اطاعت کنیم امر آن بزرگوار را هر چه
امر فرماید پس همگی حاضران فرمایش آنجناب را گردن انقیاد نهادند
و در خدمت آن بزرگوار بدر دولت سرای حضرت امام رضا

آمدند و با نحضرت بیعت را تازه کردند و حضرت امام رضا در باره برادر
خود دعا فرمود که چنانچه حق را ضایع نگذاردی خداوند ترا ضایع نگذارد
در دنیا و آخرت که فریب دنیا و ریاست دنیا را نخورده و حق را بمرکز
الحق عاید ساختی و مردم را بضلالت و گمراهی نینداختی پس آن
بزرگوار در خدمت برادر خود امام رضاع بسر میبرد تا زمانیکه مامون
الرشید حضرت امام رضا علیه السلام را بخراسان طلبید پس
امام رضا تشریف بردند بخراسان و دادن مامون خلافت عهد خود را
با نحضرت چون این خبر بمدینه رسید سید میر احمد عزم خراسان نموده با [illegible]
تن از برادران و برادرزادگان و جماعت کثیری از دوستان از مدینه
حرکت نمودند چون بده فرسنگی شیراز رسیدند خبر شهادت امام رضا
بآن نواحی رسید و مامون نیز از حرکت امامزادگان اطلاع یافته بجمیع
حکام و عمال علم و خود نوشته که در هر کجا از آل ابو تراب را بیابید
بقتل رسانید از آنجمله بقتلغ شاه حاکم شیراز بود قتلغ شاه چون خبر ورود
سید میر احمد را بده فرسنگی شیراز شنید تهیه لشکر دیده از بلاد شیراز
بیرون آمده و در مقابل اردوی سید میر احمد اطراق نمودند بآن بزرگوار
خبر دادند که لشکر مخالف رسید و عزم جدال و قتال دارند پس سید
میر احمد یاران و انصار خود را خواسته و از کیفیت شهادت برادرش
امام رضا ایشان را خبر داد و فرمود که این ظالمان نخواهند گذارد که ما بمدینه
مراجعت نمائیم هر کس که از شما مایل بمعاودت مدینه باشد بزودی
برگردید که من چاره بجز جهاد با این طایفه اشرار ندارم تمامی برادران
و برادرزادگان و احباب و اصحاب عرض نمودند که ما نیز در رکاب
تو جهاد میکنیم آن بزرگوار دعای خیر در حق آنها نمود و فرمود تهیه
جنگ را آماده نمائید چون روز دیگر گردید از طرفین صفوف

حرب آراسته گردید و بازار جدال گرم آمد در آن روز سید میر احمد و
امامزادگان داد مردانگی و شجاعت را در عرصه کارزار دادند و دمار
از روزگار طایفه اشرار برآوردند و شکستی نمایان بآن فرقه بدنهاد
دادند روز دیگر باز قتلغ شاه تهیه جنگ ساز کرده در این روز نیز
شکستی فاحش از امامزادگان بلشکر مخالف راه یافته قتلغ
باز تجهیز لشکر نموده در مرتبه سیم چنان شکستی بایشان دادند که لشکر
اشرار رو بهزیمت و فرار نهادند و سید میر احمد با یاران از موضع
حربگاه که قریه کشن بود تا پشت قریه شیراز ایشان را تعاقب نمودند
تا آخر روز که به پشت حصار شهر رسیدند گروه فجار داخل شهر گردیده
دروازها را بستند و برج و باره و برآمدند سید میر احمد مراجعت باردو
و لشکر خود فرموده و در آنروز جمعی از امامزادگان از زخمهای منکر رسید
و قریب سی و شش نفر از یاران آن بزرگوار بدرجه رفیعه شهادت رسیده
بودند روز دیگر آن بزرگوار امر فرمود که لشکر کوچ داده بعقب
دروازه شهر خیمه برپا کردند قتلغ چون این خبر شنید با اکابر شهر و امرای
خود رای زدند که ما بمجادله حریف سرپنجه این هاشمیان نخواهیم شد
مگر بتدبیر بر ایشان ظفر یابیم و بهتر آنست که در هر سر گذرگاه جمعی از
لشکریان باز داریم و جماعتی قلیل را از شهر بیرون کرده بجنگ
مشغول شوند و روی بهزیمت آرند و داخل شهر شوند و دروازه‌ها را
باز گذارند تا ابوترابیان از هر طرف داخل شهر شوند چون جماعتشان
کم است در شهر متفرق شوند بهر جا که رسیدند آنها را بقتل آورند
همگی این رای را پسندیدند روز دیگر بدین طریق عمل نمودند و امام
زادگان بتجرد داخل شهر گردیدند که طایفه کفار دست تطاول و ظلم
گشادند و هر یک از امامزادگان را در موضعی از شهر شیراز

شهید گردند اما سید میر احمد چون یکه و تنها بماند رو بوسط شهر آورد
از جلو او مردم چون روباه فرار نمودند چون بمحله درک رسید ظالمی
از عقب ضربتی بر فرق همایون آن بزرگوار زد که تا ابروش شکافت
و چند زخم منکر دیگر از عقب باطراف بدن مبارکش زدند
و خارجیان برگرد آن بزرگوار در آمدند و آن بزرگوار با ایشان
جنگ کنان تا از بازار سوق المغازان معروف در آنزمان که
اکنون مشهور ببازار ریسمان است گذشته بهمین موضع
و مدفن و تربت شریف که رسیدند از کثرت جراحت و
ضعف از پای در افتادند خارجیان دور آن بزرگوار جمع شدند
و او را شهید نمودند و جسد مطهر آنجناب در همان موضع غایب
گردید تا زمان امیر عضد الدوله دیلمی همان موضع مدفن تلی گل بود
و کسی را بر مضجع آن بزرگوار اطلاعی نبود و اطراف آن تل خانها
بود و پیرزالی در پائین آن تل منزل داشت هر شب جمعه میدید
که بعد از ثلث آخر شب چراغی در نهایت ضوء روشنائی
بالای تل گل روشن میشود و تا صبح میسوزد و چند شب جمعه مواظبت
بر این کار نمود هر شب جمعه را بر یک قرار دید با خود اندیشید
که شاید مقبره یکی از اولیاء الله باشد بهتر آنست که امیر عضد
الدوله را خبر کنم چون روز گردید پیرزال بدر سرای امیر عضد الدوله
رفته و کیفیت حال را با امیر باز گفت امیر در تعجب شده حاضرین
گفتند چون پیره زن بی بضاعت است این مطلب را دست
آویز و وسیله سؤال قرار داده که امیر احسان و رعایتی درباره
او فرماید امیر عضد گفت نباید چنین باشد کلمات این زن در قلب
من اثری تمام نمود پس قرار داد امیر عضد که شب جمعه را برود

بخانه پیره زن و خود معاینة چراغ را مشاهده کند چون شب جمعه در رسید
امیر عضد بخانه پیره زن آمده و در آنجا بخوابید و با پیره زن گفت
که هر وقت چراغ روشن گردید مرا بیدار کن تا ملاحظه نمایم چون
ثلثی از شب بگذشت پیره زن دید که روشنائی چراغ ظاهر گردید
ولی روشنائی او از سایر شبها بیشتر است از کثرت شعفی
که بروی روی نموده بود بر بالای سر امیر عضد الدوله بر آمد سه
مرتبه گفت ای شاه چراغ امیر عضد از خواب بر آمد چون چشمش
بر چراغ افتاد در عجب بماند با چند تن از خواص خود روی بجانب
تل نهادند چون بر سر تل بر آمد اثری از چراغ ندیدند چون از تل
پائین آمدند باز چراغ را دیدند که مثل مشعل روشن میباشد
باز بر سر تل رفتند چیزی نیافتند بزیر آمدند باز دیدند روشنی
چراغ را این عمل را هفت مرتبه تکرار کردند بر یک قرار دیدند پس
امیر بسرای خویش بازگشت و در تفکر بود که آیا این آثار و علامت
از چه باشد در این خیال او را خواب در ربود در خواب سیدی
بزرگوار را دید که بنزد وی آمده فرمود ای امیر عضد از چه در خیالی در
این موضع محل مدفن ماست منم احمد بن موسی الکاظم ع از جهة
اطمینان خاطر نویسی را بفرست در آن محل با انگشتری برای تو
میفرستیم چون این فرمایش از آن بزرگوار شنید از شدت فرح از
خواب بیدار شده تا بصبح خواب نکرد چون صبح بر آمد فرستاد تمام
علما و معتبرین را حاضر کردند و قضیه واقعه شب گذشته با خوابی که
دیده بود اظهار داشت و گفت تکلیف چیست و چه صلاح
میدانید علما گفتند نبش قبر حرامست اگر فی الواقع این موضع قبر
آن بزرگوار باشد نبش نتوان نمود و سبب هتک احترام خواهد

بوده همگی متحیر بمانند و نمی دانستند چه کنند آنگاه یکی از حضار با میر
عضد گفت که در این کوه قبلهٔ شیراز پیر پست بزرگوار و او را عفیف
الدین نام است سالهاست که از خلق کناره جسته و در آن
کوه مشغول بعبادت پروردگار است چنانچه او را بخواهند و این
امر غریب را بدو اظهار دارند تحمل که پردهٔ از آن سر مستور کشاید
تمامی علما و ارکان قول او را پسندیدند گفتند برای آوردن او هر گرا
امیر فرماید رفته او را حاضر آرند امیر گفت اولی آنست که من خود
بخدمت چنین شخصی رفته و از حضور او درخواست این مطلب
نمایم پس امیر عضد با تنی چند از خواص و علماء بخدمت آن پیر
روشن ضمیر رفتند بعد از رسم تحیت و سلام اظهار حال و بیان
واقعهٔ چراغ و خواب را بتمامی به پیر عفیف الدین اظهار کرده پیر
در جواب گفت این خواب از رؤیای صادقه است زیرا که من هم
همین خواب را شب گذشته دیده ام و چون خود آن بزرگوار
اذن فرموده اند ضرری نخواهد داشت امر کن آن موضع را بشکافند
تا چه ظاهر شود امیر عضد بسیار خوشوقت شده مراجعت بشهر
نمود و امر فرمود که روز دیگر آن تل را بشکافتند تا بلوح مزاری که از
سنگ رخام بود رسیدند امیر را خبر کردند امیر عضد با علماء و اعیان
آمدند آن لوح را دیدند که بخط کوفی دو سطر بر آن نوشته باین عبارت
السید میر احمد بن موسی الکاظم چون نقش لوح با فقره خواب
مطابق آمد همه را یقین حاصل شد پس امیر عضد امر نمود تا سنگ را
حرکت دادند سردابی عمیق پیدا شد امیر کس بنزد پیر عفیف الدین
فرستاد که حال وقت آمدن شماست که بحضور حضرت بروید
بجهة آوردن انگشتر پیر عفیف الدین حاضر گردید بحمام رفته غسل نمود

بعد از آن بسرداب داخل شد چون قدمی چند برداشت چنان نوری ظاهر
شد که رفع ظلمت از آن موضع گردید پیر در کمال خوف میرفت تا بوسط
سردابی رسید که در نهایت وسعت بود دید تختی در میان سرداب
گذارده و آن بزرگوار در بالای تخت بر پشت خوابیده و قطیفهٔ سفید
بر روی جسد مبارک کشیده چون بنزدیک تخت رسید حضرت
دست راست خود را از زیر قطیفه بیرون کردند و انگشتری در دست
مبارک بود اشاره به پیر عفیف الدین کردند پیر نزدیک رفته پای
آنحضرت را بوسه داده و انگشتر را از دست مبارک آنحضرت بیرون
آورده مراجعت نمود چون از سرداب بیرون آمد خبر دادند عضد الدوله
باستقبال پیر عفیف الدین بیرون آمد و پیر را بسیار گرامی بداشت
و از کیفیت امر سؤال نمود پیر سراسر آنچه دیده بود مذکور نمود و نقش
انگشتر را که خواندند احمد بن موسی الکاظم چون محقق گردید امیر عضد امر
کرد نقاره خانه بکوبیدند و شهر را آئین بستند و اطعام فقرا و مساکین
نمود و قیدیان را بشکرانهٔ این نعمت و موهبت رهائی داده
و انگشتر آنحضرت را خواست در انگشت کند پیر عفیف الدین او را
مانع گردید و گفت این خلاف احترام و سوء ادبست بهتر آن است
که انگشتر را در خزانه نگاهداری و در روزهای مخصوص بدان تبرکت
نمائی که دوام دولت تو گردد امیر عضد قبول نموده و انگشتر را
در حقهٔ مرصع گذارد و بخازن سپرد مدتها این انگشتر در خزانهٔ وی
بود و در اعیاد و ایام خاص بدان تبرک مینمودند و در غزوات گویند
بسبب آن انگشتر فتوحات عظیمه او را حاصل میشد تا وقتی در یکی از روزهای
مخصوص خواست بدان تبرک جوید انگشتر را از خازن طلب داشته
هرچه گردش کردند انگشتر را نیافتند امیر عضد را غضب مستولی گردید

و امیر عضد الدوله با کمال پریشانی احوال بمحل خلوت خود رفته
از فقدان انگشتر آرام و قرار نداشت و با خود اندیشید که یقین
وقت سپری شدن دولت من است که انگشتر مفقود گردیده و در
این خیال او را خواب در ربود و در عالم خواب خدمت حضرت
سید میر احمد رسید حضرت فرمودند که امیر عضد انگشتر نزد ما است
و تو چنین گمان مکن انقراض دولت تو طولی دارد بجای این انگشتر
که ما فرستادیم آوردند پیر عفیف الدین را بفرست تا تاجی
بجهه تو میدهیم بیاورد امیر عضد از خواب بیدار شد و بسیار
مسرور گردیده خود بنزد پیر عفیف الدین رفت و کیفیت ناپدید
شدن انگشتر و خواب را تمام نقل نمود پیر گفت شب گذشته
نیز حضرت را در خواب دیدم فرمود عفیف الدین دوباره بنزد ما بیا
که تاجی بجهه امیر عضد الدوله با تو نفرستیم و میباید اطاعت امر
آنحضرت را نمود امیر عضد و پیر عفیف الدین بسر تربت آنحضرت
آمدند و بحفر آن موضع امر فرمودند چون در سرداب ظاهر شد پیر
عفیف الدین بدستور اوّل غسل کرده و داخل سرداب شد
روضهٔ چون هوای بهشت مشکبار همه جا سیر کنان تا بمیان
آن روضه رسید و صُفّهٔ دید که از چهار سمت آن نهرهای آب
جاری و تختی بر بالای آن صُفّه زده و شخصی بر بالای تخت بر
پا نشسته و سر بر زانو نهاده و تاجی مکلّل بجواهر بر سر دارد
و تاجی از پشم در مقابل گذارده پیر عفیف الدین بپای صُفّه
که رسید بامر غیبی از جانب آنحضرت اشعار بدو شد که تاج
پشمی را گرفته برود پیر عفیف الدین با کمال ادب بر بالای صفه بر
آمده و خود را بقدمهای حضرت انداخت و تاج پشمی را برداشته

بیرون آمد چون امیر عضد را چشم بر آن تاج افتاد بتعظیم و تکریم برخواست
و تاج را گرفته بوسید خواست بر سر گذارد پیر عفیف الدین او را
مانع گردید گفت که امر کن که دو تاج بمثل بدین ترکیب بسازند و از
پشمهای این تاج قدری در آن جای دهند یکی تو بر سر گذار و دیگری را
من و این تاج را نگاهدار که در دودمان تو بماند که اسباب بقای
دولت و ذرّیت تو باشد امیر عضد قبول کرده امر کرد که بهمان هیئت
و ترکیب دو تاج ترتیب دادند یکی را خود بر سر گرفت و یکی را عفیف
الدین و تاج حضرت را بخزانه فرستاد و در دودمان او بماند
پس شروع در بنا و بنیان بقعهٔ متبرکهٔ حضرت را نمود چون بقعهٔ
منوّره باتمام رسید همین تفصیل پیدایش مقبره را با آثار و علایم
مذکوره را بر لوحهٔ سنگی نقش نموده بر در روضهٔ مقدسهٔ آنحضرت
نصب نمود که تا مدتی مدید آن سنگ برقرار بود بواسطه مرور
ایام اندراس یافت بعضی از نقوش آن ریخته و زایل گردیده
بود در زمان یکی از متولّیان تمام علماء شیراز را جمع صورت
سوادی از آن سنگ برداشته پس از آن سواد را متعدد نمودند
و همگی علماء مهر و امضا نمودند و آن طومار را النقش حجر نامیدند و آن طومار
در خانه متولّیان آنحضرت موجود است و سبب ملقب شدن حضرت
سید میر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام بشاه چراغ همان است
که پیره زن گفت ای شاه چراغ و بقعهٔ مبارکه آنحضرت در وسط
شهر شیراز قریب بمسجد نو که از بناهای اتابک سعد زنگی است و
شیعیان بقبور آنحضرت تبرک میجویند و بزیارت میروند و از آن بقعهٔ
مبارکه هر روزه بروز کرامات میشود و امیر عضد الدوله نقاره خانهٔ خود را
آنجا قرار داده که تا حال هر روزه بوقت شام زده میشود و مردم بتماشای

خیابان فرقهم ذکر سید میر محمد بن حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام — اما سید میر محمد بن موسی الکاظم از جمله برادران همراهان
شاه چراغ است در وقتی که امام زادگان پراکنده و وارد داخل شهر شیراز
گردیدند و تفرقه میان آنها انداختند سید میر محمد را در همین موضع
که محل مدفن آن بزرگوار است قریب بازار بزرگ آقا که بازار
بین الحرمین نیز گویند شهید کردند و در همان موضع مدفون کردند و آن
بزرگوار را قدری رفیع و آثاری بدیع است خیابان سیم
ذکر سید علاء الدین حسین بن حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام اما سید علاء الدین حسین بن موسی الکاظم ع
که برادر کهتر حضرت شاه چراغ است بسن سیزده سال بوده بعد
از تفرقه امام زادگان در شهر شیراز آنحضرت در محله باغ قتلغ
افتاد در آن محله قتلغ شاه را باغی بود آن بزرگوار بدر باغ رسید
و از ترس معاندین خود را در آن باغ پنهان ساخت چون سه روز
بگذشت باغبان اطلاع یافته بجستجوی آن بزرگوار برآمد تا آنکه آن
معصوم را دید که بر سر نهر آب مشغول گرفتن وضوء است پس
آن ظالم از عقب آن امام زاده برآمد و بیلی که در دست داشت
بر سر آن مظلوم زد چون آن معصوم آنجانب روی بفرار آورد باغبان
از تعاقب آنحضرت بدوید و چند بیل دیگر بر اعضا و جوارح او زد
تا او را از پای درآورد و آن مظلوم بیفتاد و آن ظالم بدن آن
بزرگوار را پاره پاره نموده بینداخت و قطعات بدن آن سید
معصوم در آن موضع بهر طرف افتاده بود جمعی از دوستان
اهل بیت خبر یافته و در شب آمده قطعات طیبه بدن آنحضرت را
جمع آوری نموده دفن نمودند تا زمان سلطنت اتابک که آثار

غریبه از آن موضع ظاهر گردید اتابک گنبدی بر سر قبر شریفش بنا
کرد و بگنبد باغ اشتهار یافت پس بمرور ایام از حال بگردیده
اما اسم گنبد بر آنجا برقرار است و از کرامات ظاهره آنحضرت یکی
آنست که در مشهد شریفش که اکنون گنبد و بارگاه است هیچ جنازه
از اموات را نمی شود دفن نمود و در سابق ایام بسیار جنازه را بروضه
مطهر آن بزرگوار برده دفن کرده اند و روز دیگر آن جنازه را بیرون بدر
رواق و حرم می یافتند تا آنکه تجسس زیاد و کوشش بسیار نموده
و سر قبول نکردن جنازه را در حرم بدینگونه یافتند بواسطه آنکه بدن
مبارک آن بزرگوار را با ضرب بیل پاره پاره کرده اند و اجزاء
بدن شریفش در آنجا متلاشی گردیده و از آنجهت کسی را قبول نمی نماید
بروز کرامات و خرق عادات بسیار از این سه برادر میشود و خلق
شیراز بکرات و مرات در حالت فروماندگی در مقاصد و مطالب
بهر یک از این سه برادر التجا برده اند با حوائج برآورده شده محصل و
کامیاب آمده اند و این سه برادر بلا عقب اند خیابان
چهارم ذکر شاه میر علی حمزه بن حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام اما میر علی بن حمزه بن موسی الکاظم ع در حربگاه او را
چند زخم رسید بدان سبب روی از حرب برتافت و بجانب
کوه روان گردید چون بپای کوه قبله شیراز رسید از شدت الم
جراحت و کثرت خونی که از بدن شریفش رفته بود بر آنجناب
ضعف مستولی گردیده بیفتاد در آن کوه پیری بود از دوستان
ائمه هدی از دنیا گذشته بنام شیخ علی معروف بباباکوهی
معبد و صومعه داشت و سالها بعبادت پروردگار بسر میبرد
در آن روز بجهة ضرورتی از کوه بزیر آمد چون بدامنه کوه رسید امام

زاده را با تن مجروح افتاده دید بسبب صفای باطن امامزاده را بشناخت
و او را بدوش خود گرفته بر کوه برآمد و بخانقاه خود آورد و کمر بپرستاری
امامزاده بربست تا مدت سه ماه که زخمهای آن بزرگوار بهبودی
یافت و مدت هفت سال دران کوه با شیخ کوهی بسر میبرد و شیخ
تمام همت خود را مصروف بتربیت آن بزرگوار داشتی روزی
روغن چراغ خانقاه تمام شده بود شیخ کوهی وی را گفت که دبه را
بگیر و بجانب شهر برو و قدری روغن بجهة چراغ تحصیل کن آن
بزرگوار دبه را برگرفته و از کوه سرازیر گردیده و در دامن کوه
آب جاری بود پس دبه را از آب پر کرده مراجعت بخانقاه نمود
و شب از آن آب در چراغ نموده چون روغن بسوخت شیخ بابا
کوهی بصفای باطن ملتفت شده رو بامامزاده کرد و گفت ای سید
و مولای من شما آقازاده اید و کرامات و خارق عادات حق شما
و خانواده شماست بهتر آن بود که زحمت را بر خود قرار دهید و بشهر
بروید و تحصیل روغن فرمائید که اجری هم داشته باشید چون شب
بگذشت صبح آن بزرگوار دبه را برداشته بجانب شهر روی نهاد
و چون وارد شهر گردید و در پی تحصیل روغن برآمد و روغنی بدست
آورد خواست که مراجعت نماید جمعی از منافقین آن بزرگوار را
دیدند و از حسن منظر و جلالت او در شگفت بماندند و با یکدیگر گفتند
که آیا این جوان کیست شاید از ابوترابیان باشد شنیده ایم که در
نزد شیخ بابا کوهی جوانی از ابوترابیان است گمان میرود که او باشد
پس درصدد شناسائی امامزاده برآمدند چون یقین کردند که از
آل ابوتراب است از عقب آن بزرگوار از شهر بیرون آمدند قریب
دروازه شهر بامامزاده رسیدند و اطراف آن مظلوم را گرفته او را

شهید کردند و سرش را از بدن جدا کردند هرچه خواستند که آن سر را با خود
بشهر نزد امیرشان برند دیدند آن سر چنان سنگین شده که از زمین حرکت نکرد
ناچار بشهر مراجعت کردند از انطرف شیخ بابا کوهی تا قریب شام
در انتظار انجناب بود چون دید مراجعت ننمود از کوه روی بشهر
نهاد چون بنزدیک دروازه رسید امامزاده را دید در خاک و خون
غلطیده و برو درافتاده شیخ کوهی بنزدیک جسد آن مظلوم رفته این
مصرع برخواند مردان خدا چنین نخسبند چون این مصرع را شیخ
بگفت آن جسد برخواست و سر خود را برداشته بزیر بغل خود
گرفته حرکت نمود تا بهمین موضع مدفن حالیه که رسید بیفتاد شیخ
دانست که محل دفن او همانجاست پس شیخ درهمان شب قبری
حفر نموده آنجناب را مدفون ساخت و بر سر قبر او علامتی بنا نهاد
و در عهد امیر عضد الدوله گنبد و بارگاهی بر آن قبر شریف برپا
نمودند و سایر امامزادگان که همراه شاه چراغ بودند شرح حال هریک
محققا بدست نیامده لکن تمامی همراهان آن حضرت در شیراز و
اطراف و توابع مدفون هستند والله اعلم خیابان پنجم
ذکر عبدالله بن حضرت امام موسی کاظم علیهما السلام
و بعضی دیگر از فرزندان آنحضرت و اعقاب آنها
اما عبدالله بن امام موسی کاظم را شش پسر بود بدین اسامی فضل
و فاضل و عز الدین و عماد الدین و قوام الدین و صدر الدین
اما حسن بن امام موسی کاظم را نه فرزند بود از این قرار ثابت و
احمد و حامد و هیبت و شریعت و لطیف اما دختران زینب
و زبیده و صالحه اما فضل علی بن موسی کاظم هفت فرزند بود جعفر
و باقر و حیدر اما دختران حلیمه و سلیمه و رحیمه و آمنه اما محسن بن

امام موسی سه فرزند بود آذر و جعفر و ابودند اما عبد الله بن امام
موسی کاظم را یازده فرزند بود نوذر و فیروز و اسود و منصور و عزیز و
ابراهیم و اسماعیل و امان الله و عون الله و عزیز الله و هیبت الله
اما آذر بن محسن را سه فرزند بود عبد الله و هادی و مهدی اما
اسماعیل بن امام موسی کاظم را هشت فرزند بود مجیب و عابد و
ثابت و نعمت و اسد و حبیب و ماجد و صادق اما ابراهیم
بن موسی کاظم مردی کریم و شجاع بود مدتها حکومت یمن در زمان
مامون الرشید با او بود و اورا چهار فرزند بود ناصر و باقر و جعفر
و احمد اما احمد بن امام موسی کاظم را شش فرزند بود فتح الله و
نور الله و عین الله و عباد الله و غیب الله اما جعفر بن فضل
علی بن امام موسی کاظم را چهار فرزند بود حمید الله و عبد الرزاق
و مرتضی و مصطفی اما مهدی بن آذر بن محسن بن امام موسی کاظم را
یک فرزند بود عباس را دو فرزند بود حسن و حسین پس از شهادت
حضرت امام موسی کاظم تمام امامزادگان هر یک روی بدیاری
نهادند اما حسین بن عباس بن مهدی بن آذر بن محسن از بغداد
روی بولایت کرمان نهاد چون بشهر کرمان رسید بموضع ماهان
وطن ساخت و ذریات او بسیار شد بالقاب آذری مشتهر
گردیدند نسب سادات موسوی کرمان منتهی میشود بحسین بن عباس
مذکور اما فضل علی و حسن و عبد الله و اسمعیل و جعفر بن امام موسی
کاظم با همه اولاد روی بولایت خراسان نهادند چون بموضع
ساوج بلاغ رسیدند معاندین بر ایشان تاختند پس از محاربه
و مجادله آخر الامر حسن بن امام موسی کاظم شهید شد و به بعضی
امامزادگان جراحت رسید چون سبب شد لاعلاج از یکدیگر متفرق

گردیده هر یک روی بطرفی نهادند اما عبد الله بن امام موسی کاظم
چون بدر دیه کرد رود رسید اهالی آن دیه با عبد الله در آویختند
پس زد و خورد زیاد عبد الله در آنروز از آن ظالمان اینقدر بکشت
که خون در زمین جاری گردید آخر الامر هجوم آورده آن مظلوم غریب را
شهید کردند اما جعفر بن امام موسی کاظم را نیز در توابع ورامین شهید
کردند گویند که از فرزندان و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم
در ولایت ساوج بلاغ و اطراف آنجا یکصد نفر را شهید کردند
اما اسماعیل بن امام موسی کاظم با یک همشیره زبیده خاتون
و چند نفر از برادرزادگان از ساوج بلاغ روی بولایت رستمدار
نهادند چون برود بار علیا رسیدند معاندین سر راه آنها آمدند و
بنیاد محاربه نمودند آخر الامر اسماعیل را جراحت بسیار رسیده
روی بموضع برودن نهاد و بخانه عبد الله خطیب نزول نمود زوجه
آن مرد بزرگوار اسماعیل را با اعزاز و اکرام تمام بخانه در آورده پنهان
نمود لکن اسماعیل چهارده روز زنده بود روز پانزدهم از شدت همان
جراحات بجوار رحمت حق پیوست اما دختران حضرت امام
موسی کاظم سکینه و حلیمه و رحیمه روی بولایت قزوین نهادند
چون بشهر قزوین رسیدند معاندین سر راه بر ایشان بگرفتند چون بمحله
پنبه ریسمان رسیدند معاندین بر ایشان حمله آوردند بقدرت
حق تعالی همگی آنها از نظر مخالفین غایب شدند و از چنگ آن
ظالمان رهیدند و آنموضع را اکنون خاتون گوهک گویند

خیابان ششم ذکر ستی حضرت فاطمه معصومه خاتون دختر
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در قم اما ستی فاطمه
ملقب بمعصومه خاتون دختر امام موسی کاظم علیه السلام علو مرتبه زیاده

ازحد بیان است درسال دویست ویک هجری زمان ولایت عهد
حضرت امام رضا علیه السّلام با برادران خود فضل علی وجعفر وهادی
وقاسم وزید با بعضی از برادرزادگان وچند خدمه از بغداد بعزم دیدار
برادر عازم خراسان شدند بعد از طی طریق چون بشهر ساوه که یک منزلی
قم است رسیدند ملحدان ساوه خبر شدند درصدد اذیت برآمده
با امامزادگان محاربه کردند آخر الامر تمامی امامزادگان که بیست وسه
نفر بودند شهید شدند چون اهالی قم خبر یافتند بشتافتند وقتی رسیدند
که امامزادگان شهید شده بودند آنهارا دفن نموده ستّی فاطمه را
با خدم وحشم بشهر قم بردند ودر خانه موسی بن خزرج فرود آوردند
چون ستّی فاطمه بعد از آن مصائب که در راه دیده بود چون وارد قم
گردید تمام شهر ومردم را سیاه پوش دید کنیز خود را بجهة معلوم
کردن آنحال بیرون فرستاد پس از مراجعت کنیز عرض کرد
که امروز سه روز است که مولایم حضرت رضا را مامون در خراسان
مسموم نموده وتعزیت اهل شهر از آن سبب است چون فاطمه
این خبر از کنیز بشنید آهی کشیده بیهوش گردید چون بهوش آمد ناله
تبی عارض شد بعد از شانزده روز بجوار رحمت حق پیوست بعد
از تغسیل وتکفین در زمینی که مال خود موسی بود که الآن مدفن آن
معصومه است مدفون گردید وبعد از آن زینب دختر حضرت
امام محمد تقی علیه السلام از برای قبر فاطمه قبه بنا نمود تا کنون مشهد
شریفه اش از مشاهد معروفه ومرجع وزیارتگاه خاص وعام است
مرویست کسیکه زیارت کند معصومه را در قم برای اوست بهشت
ودر تعریف بارگاه آن مخدّره شاعر گفته ۞ بیت

آتش موسی عیان از سینهٔ سیناستی	یا که زرین بارگاه بضعهٔ موساستی

بضعهٔ موسی بن جعفر فاطمه کز روی قدر	خاک درگاهش عبیر وعنبر سار استی
نوگلی روشن ز سنبل کاکلش لیس بود	آیتی روشن ز صدر نامهٔ طاهاستی
هست یکتا گوهری از فرط عفت بی بدل	زهرهٔ از آسمان عصمت زهراستی
صحن اوراهست اقصی پایهٔ عزت چنانکه	گر شرف مسجود سقف مسجد اقصاستی

امّا سیّد جلال الدین اشرف با حضرت امام رضا از یک مادر
بودند وحضرت اورا بغایت دوست داشتی از بغداد بولایت
جیلان رفت چون بلاهیجان رسید در آنجا متوطن شد امّا محمد بن
عبد الله بن اشرف بن محمد بن حسن بن علاء الدین بن رکن الدین بن
حسین بن ابراهیم بن یوسف بن صدر الدین بن صالح بن امام موسی
کاظم ع از بغداد بخجند رفت ودر آنجا متوطن شد وذریات او
بسیار شد بالقاب موسوی امّا هادی بن عزیز بن محمود بن حبیب بن
داود بن کمال بن محمود بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
از بغداد روی بولایت مازندران نهاد چون بشهر آمل رسید وطن
ساخت وذریات او بسیار شد بالقاب کمال معروف گردیدند
امّا عبد الله بن حسن بن یعقوب بن سلیمان بن اسد بن محسن بن
زید بن عابد بن عقیل بن عون بن حضرت امام موسی کاظم بطرف ری
رفت چون بموضع پس کوهک رسید وطن ساخت وذریات
وی بسیار شد بالقاب موسوی امّا ابراهیم بن عابد بن محمود بن
یعقوب بن محسن بن علی بن جعفر بن مالک بن حسین بن عون بن
حضرت امام موسی کاظم روی بولایت ری نهاد ودر آنجا متوطن
شد وذریات وی بالقاب موسوی معروف شدند امّا ابو طالب
بن معصوم بن جعفر بن دانیال بن زید بن آذر بن یوسف بن ناصر بن
شمس بن ادهم بن فاضل بن عبد الله بن حضرت امام موسی کاظم

بولایت استراباد رفت و در آنجا متوطن شد و ذریات او بسیار شد
بالقاب موسوی اما صالح بن موسی بن باقر بن عبد الله بن اسماعیل بن
عزیز بن نعمت بن خالد بن جمشید بن عون بن امام موسی کاظم علیه السلام
از بغداد روی بشهریار نهاد چون بموضع ورامین رسید متوطن شد
ذریات او بموسوی مشتهر گشتند اما فرزندان قاسم بن حسن بن امام
علیه السلام محمود و محمد بطرف فیروزکوه رفتند چون بموضع
جارود رسیدند ایشان را شهید کردند خیابان هفتم
ذکر ثمرهٔ شجرهٔ محمد صالح بن حضرت امام موسی کاظم
و اولاد و اعقاب او که بسادات مشعشع مشهورند
مخفی نماناد که فرزندان محمد صالح بن امام موسی کاظم قدر الدین و
حمزه و قوام الدین و بدر الدین و صدر الدین از بغداد روی بولایت
ری نهادند چون بری رسیدند متفرق شدند حمزه و صدر الدین
ورزید روی بولایت اردبیل نهادند و در آنجا وطن ساختند
و ذریات ایشان زیاد شد و از نسل محمد بن صالح بن امام موسی
کاظم اند سادات مشعشع والی خورستان اند از جمله سید
محمد بن سید فلاح بن هبة الله بن حسن بن علی المرتضی بن سید
عبد الحمید نسابه بن ابو علی فخار بن احمد بن ابو الغنایم بن ابو عبد
الله الحسین محمد بن ابراهیم مجاب بن محمد صالح بن امام موسی کاظم
علیه السلام است مسقط الراس او واسط و در سلک تلامذه
شیخ محمد بن فهد که از اکابر مجتهدان شیعه است منخرط بود جناب
شیخ کتابی در علوم غریبه داشت و در حین احتضار آنرا بیکی از خادمه
داد که بفرات اندازد و سید محمد او را از او گرفته از آن بعضی
علوم غریبه اعراب حدود خورستان را مرید خود ساخت و

ایشانرا ذکری مشتمل بر اسم علی تعلیم نمود که مقارن خواندن کیفیتی دست
داده بدن ایشان متحجر میشد و مرتکب امور خطیر چون شمشیر تیز بر
شکم نهادن و آنرا خم کردن و دیگر اشیاء عجیبه میشدند و روزگار
او بالا گرفته خود را ملقب بمهدی ساخته در سال هشتصد و بیست
و هشت ظهور کرده و بر تمامی خورستان چون شوشتر و دزفول
و حویزه استیلا یافت اول جماعتی که باو گرویدند فرقهٔ بنی سلامه
بود و بعد از آن دیگر طوایف عرب بر او جمع شدند و آنها گفت
من مهدیم و خارق عادات در میان ایشان جاری کرد و چون
از آن موضع کوچ کرد بموضع شوقیه که از قرای حصان است رفتند
حاکم آن نواحی بر ایشان بیرون آمد و خلق بسیار از ایشان
کشت و اسیر ساخت و چون این شکست بر ایشان واقع
واقع شد بمقام قدیم خود که نازور و غاضری و شبق بود مراجعت
نمودند و بعد از مدتی بموضع ذوب که محل نزول طایفهٔ معاوی
بود و اقعست میان نهر دجله و حویزه ارتحال نمود و چون در آنجا
قرار گرفت پسر خود سید علی را که بمولا علی ملقب بود بطلب
اصحاب خود که در شبق و نازور و غاضری بودند فرستاد چون
سید علی آنجماعت را برداشته روانهٔ خدمت پدر شد
آنگاه طایفهٔ معاوی را امر کرد تا گاو و جاموس خود را فروختند
و اسلحهٔ جنگ خریدند پس از آن بجانب ابی الشول که قریه ایست
از قرای حویزه حرکت کرد چون بآنجا رسید و در آنجا در آن
روز از اهل جزایر و حویزه خلق بسیار کشته شده بودند زیرا که
حاکم جزایر بواسطه کدورتی که میان او و برادران واقع شده بود
جمعی کثیر در معاونت اهل حویزه کشته شدند لهذا سید محمد

در توقف مصلحت ندیده بذوب مراجعت نمود و بعد از اندک
روزی سید محمد لشکر بجزایر کشید و چون در ان زمان مخالفت
میان رؤسای جزایر واقع بود شخصی شحل نام که از رؤسای جزایر
بود با اصحاب خود بخدمت سید محمد آمده او را بجزایر آورد و
حاکم ساختند و سید محمد هر روز سوار شده بر سر جمعی از مخالفان
میرفت و ایشانرا میکشت تا آنکه از اهل جزایر غیر از جماعتی که با
او موافق شده بودند نماند آخر ایشانرا نیز بکشت و مستاصل
ساخت آنگاه سه هزار کس بتاخت واسط فرستاد و حاکم
آنجا بعد از شکست ظفر یافته هشتصد کس از مشعشعیان بکشت
چون این فتور بسید محمد رسید از جزایر بیرون رفته بحویزه آمده و
قرای آنجا را خراب کرده و هر کرا دید کشت چون این واقعه در
شیراز بعرض سلطان عبدالله رسانیدند سلطان مذکور
امیر خدا قلی برلاس را بحویزه فرستاد و جمعی کثیر از لشکرهای
شوشتر و دزفول در حویزه جمع شد و ایشان یکماه در حویزه
اقامت نمودند و سید محمد در موضع ابی اشول مقام داشت
و چون در آن اثنا شیخ ابوالخیر که حاکم آنجا بود بعضی از رؤسای
الخد و در ا بیگناه کشته بود و دلهای مردم از و متنفر شده بسیار
از ایشان متفرق گشته بودند سید محمد فرصت یافته چون
اندکی از مردان با او بودند امر کرد تا زنان عمامه بر سر نهاده گاو
میشها از عقب مردان براندند و مردان با شمشیرهای کشیده
متوجه شوند چون اصحاب شیخ ابوالخیر آن کثرت را بدیدند
بهزیمت افتادند و بعد از آن باتفاق اصحاب خود و بسیاری
از اهل حویزه بیرون آمده گریختند چون سید محمد از فرار ایشان

اطلاع یافته از عقب ایشان رفت و هر کرا از ایشان یافت
بکشت و بجزیره مراجعت نمود و بمحاصره آن مشغول شد چون خبر
محاصره حویزه باسپند میرزا حاکم بغداد رسید لشکر خود را جمع نموده
متوجه حویزه شد و چون بواسط رسید امرای حویزه بخدمت او
رسیدند و درخواست نمودند که ایشانرا امداد نماید و اهل قلعه
حویزه را از دست سادات مشعشع خلاص سازد پس اسپند میرزا
بعضی از امرای خود را با ایشان همراه کرده پیشتر از خود بحویزه
فرستاد لشکر اسپند میرزا چون بحوالی حویزه رسیدند با طلایع
لشکر سید محمد جنگ واقع شده شکست بر مردم سید محمد افتاد
چون خبر شکست ایشان بسید محمد رسید از حوالی حویزه کوچ
نموده بموضعیکه آنرا طویله گویند نزول نموده و میرزا اسپند بقلعه
حویزه در آمد و لشکریان بشهر نزول کردند و مال بسیار از اهل حویزه
گرفت آنگاه بناحیه طویله حرکت کرد و جمعی کثیر از مشعشعیانرا بقتل
آورد و سید محمد رسولی را با تحف و هدایا بخدمت میرزا اسپند
فرستاد و معذرت طلبید و سخنی چند با و پیغام داد و او را خوشنود
ساخت و میرزا اسپند ترکشی با کمان و کشتیهای برنج جهت سید
محمد فرستاد و اکثر اهالی حویزه را کوچانیده از راه شلوه بجانب بصره
رفت بعد از مراجعت میرزا اسپند سید محمد بحویزه آمد و جماعتی را
که از میرزا تخلف نموده بودند غارت کردند و بعد از آن مشعشعیان
کشتیهای میرزا اسپند را که از رخوت و انواع ماکولات مملو ساخته
از بصره بواسط میفرستاد گرفتند و هر کس را که در آن کشتیها بود کشتند
و چون اسپند میرزا آنخبر شنید از بصره ببغداد آمد و در آن اثنا سید محمد
بناحیه واسط لشکر کشیده و سه روز قلعه بنده از امحاصره نمود و کاری

ناساخته برگردید و آخر اکثر اعراب آن نواحی باو پیوستند شوکت و دولت سید محمد زیاده شد تا آنکه لشکر بر سر بصره کشید و کاری بساخت و رماحیه را در تصرف خود در آورد و قلعه در آنجا بنا نمود و چون دیار عراق عرب از سلاطین مغول خالی ماند و پیر بداغ از بغداد بشیراز رفت مولی علی پسر سید محمد بجانب واسط حرکت نمود و آنجا را محاصره کرد و تمام نخلستان آنجا را قطع کرد و در آن محاصره اکثر مردم بگرسنگی مردند تا آنکه اهل واسط با میر افندی که از جانب پیر بداغ حاکم بود اتفاق نموده از واسط به بصره رفتند و مولی علی دراج نامی را حاکم ساخت و خود بمشهد نجف اشرف رفت و قافله حج را غارت کرد و از آنجا بحوالی بغداد رفت و نه روز اقامت نموده و نهب و قتل نمود و در همان ایام لشکری که جهان شاه میرزا بمدد اهل بغداد فرستاده بود رسید و مولی علی بحویزه مراجعت کرد و از آنجا لشکر بکوه کیلویه کشیده محاصره قلعه بهبهان نمود و در آن اثنا تیری بمولی علی رسید و بهمان وفات یافت و این واقعه در سال هشتصد و شصت و یک بود بعد از وفات مولی علی امیر ناصر بن فرح الله العبادی بغداد و لشکر بغداد را با اعراب بسیار که بر او جمع شده بودند برداشته بجانب سید محمد برد و سید محمد تا واسط ایشان را استقبال کرد در میان ایشان جنگ در پیوست و سید محمد غالب آمد و اهالی آنجماعت در آن جنگ کشته شدند و سید محمد در چهارشنبه هشتصد و هفتاد وفات یافت بعد از سید محمد پسرش سلطان محسن سلطنت کرد و کار او بالا گرفت ولایت جزایر و اکثر نواحی بغداد در تصرف او در آمد و امرای احشام کرد و بختیاری و فیلی در مقام متابعت او در آمدند و چون او کریم و فضیلت دوست بود

علمای شیعه کتب و رسایل بنام او فرستادند از مآثر کرم او منقول است که روزی یکی از افاضل سادات فارس که ندیم سلطان بود بطریق سادات مشعشع جامه هاشمی که آستین فراخی در بر می‌نمود در مجلس سلطان حاضر بود در آن اثنا طبقی بزرگ پر از نارنج برسم تحفه بخدمت سلطان آوردند سلطان از روی ظرافت نارنجها را یکی یکی در آستین جامهٔ سید فرو انداخت تا نارنجها تماما در آن گنجید هیاتی عجیب و ثقلی غریب سید را بهم رسید آنگاه سید را امر فرمود که برخیزد چون سید دانست که حمل آن نارنجها نتواند نمود و مع هذا طمع در اسب و زین مرصع که همیشه در برابر دیوان سلطان مهیا بود نموده فی الفور مثل مشهور را که لا تحمل عطایاکم الا مطایاکم بر زبان راند سلطان را آن جواب را خوش آمد آن اسب را با زین بدو بخشید و امر فرمود که آن نارنجها را بر اسب حمل ساخته بمنزل سید رسانند بعد از سلطان محسن اولاد او سید علی و سید ایوب سرور آن قوم شدند و بمیامن ارشاد سید نور الله مرعشی مراسم شریعت مصطفوی و مآثر طریقه مرتضویه در زمان ایشان رواج عظیم داشت تا در سنه نهصد و چهارده در زمان سلطنت صفویه هر دو برادر مقتول شدند بعد از آن سید فلاح بن سید محسن قایم مقام شد حویزه را در تحت تصرف در آورد و تحفهای لایق بدرگاه سلطان صفوی فرستاده و ولایت حویزه را باو مفوض داشتند اما سید بدران بن سید فلاح در شجاعت و کرم یگانه روزگار بود پس از پدر قایم مقام گردید و پسرش مولی سجاد حاکم حویزه و عربستان بود و از نسل آنها سادات مشهور بمولی در شیراز اند که از اولاد مولی علی بن سید محمد بن سید فلاح بن هبة الله

بن حسن بن علی بن سید عبد الحمید نسابه بن ابو علی فخار بن احمد بن ابو الغنایم
بن ابو عبد الله بن الحسین بن محمد بن ابراهیم المجاب بن محمد بن محمد صالح [زیدی عابد] بن
امام موسی کاظم علیه السلام بالجمله شرح حالات اولاد و اولاد زادکان
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را کسی نتواند نوشت که مخالفان
چه ظلمها بر آن مظلومان کردند و بچه صدمات و زحمات ایشانرا شهید
نمودند و آنها از شدت ظلم و جور مخالفان در چه مواضع و محال بسر می
بردند هر چه بقلم آمد ورقم گشت و آنچه بعد ازین مذکور شود بقدر معتد
است که ذکر کرده خواهد شد و الا نه قلم را یارای تحریر و نه زبان را توان
تقریر است ازاین مصائب بحد و حصر یکه بر اولاد و اعقاب
آنحضرت وارد آمده مرویست که مامون الرشید عباسی چون
حضرت امام رضا علیه السلام را بخراسان طلبید و ولیعهد خود نمود
مردم از اطراف و جوانب بخدمت آن امام انام آمدند و از وی بروز
کرامات و معجزات و خوارق عادات مشاهده مینمودند و تمامی
اهالی خراسان وی را اطاعت و انقیاد می نمودند چون مامون دید
که کار از دست میرود آتش حسد در کانون جسدش شعله ور گشته
درفکر آن افتاد که آنحضرت را شهید کند چون حضرت از مکر وی خبر
دار شد نامه فرستاد بمدینهٔ طیبه به نبیره کان حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام که باقی مانده بودند و آنها را طلب فرمود چون نامه
حضرت با مام زادکان رسید امام زادکان از فرزاری حضرت امام
موسی کاظم و اولاد ائمه دوازده هزار و ششصد و هفتاد و سه تن اجماع
نمودند و بزرگ ایشان ابراهیم ابو الجواب بود چون خواستند بعزم خراسان
حرکت کنند ابراهیم گفت ای برادران ما را یکی بزرگی لازم است
که خیل و حشم را تواند برد امام زادکان گفتند ما را لازم که بروضهٔ مطهر

سبب شهادت حضرت امام رضا علیه السلام

منور حضرت رسول خدا برویم و سلام کنیم و رخصت جوئیم پس هر کس را که رسول
خدا جواب سلام باز دهد آنکس بزرگ و مهتر ما باشد آنگاه همگی امام زادکان
بسر روضهٔ مقدس منور حضرت رسول خدا رفتند و یک بیک سلام
کردند پس ابراهیم که هیجده ساله بود بنزدیک ضریح مقدس حضرت
رسول خدا رفته سلام کرد جواب از روضهٔ مبارک شنیدند
که علیکم السلام یا ولدی و یا قرة عینی چون امام زادکان بشنیدند
همگی یکبار بدو آویختند و دست او را بوسه دادند و با وی بیعت کردند
و او را بزرگ خود قرار دادند و علم بنام وی برپا کردند و او را سالار
لشکر خود ساختند و از آنروز ابراهیم ملقب بابو الجواب گردید در روز
بیست و یکم محرم سنه ۲۰۳ از مدینه کوچ کردند و همچنان طریق می پیمودند
تا بولایت شهریار بموضع سار و قمش رسیدند و در آنجا فرود آمدند
و آن شب شنبه بیست و یکم محرم بود سکینه خاتون بنت امام موسی
کاظم عمهٔ بهای بای میکریست امام زادهای وی را از خواب بیدار
کرد و گفت ای خواهر عزیز مهربان چرا میگریستی سکینه خاتون گفت
ای برادر در خواب مرغی را دیدم که در میان آسمان و زمین میگفت
این قوم را اجل رسیده و اند بسوی مرگ و هر یک را بدیاری میرسانند
چون امام زادگان این سخن بشنیدند آنشب بنوحه و زاری
بصبح رسانیدند مرویست که در آن نزدیکی قلعهٔ بود که یکی از
متعلقان مامون الرشید در آنجا حاکم بود چون از آمدن امام
زادکان خبردار شد نامهٔ بنزد مامون فرستاد که بدان و آگاه
باش که دوازده هزار و ششصد و هفتاد و سه تن از اولاد ائمه از
عربستان بعراق عجم آمده اند و در موضع سار و قمش نزول نموده اند
چون مامون الرشید بر مضمون نامه مطلع شد در همان وقت حضرت

امام رضا علیه السلام را زهر خورانید پس نامه بنزد حسن سمنانی و نامه
دیگر بنزد سیاه پوش سمنانی ولد خالد نوشت که چون نامه من بشما
رسد باید که ابوترابیان را هر جه در آن حدود و حوالی و دران سرزمینند
زنده نگذارید و از حدود و سار بوش استان انانزارید تجاوز کنند
چون نامه مأمون بایشان رسید حکم براهداران اطراف کردند
که هر طرف راهرا بر امامزادگان ببندند کرده نگذارند بهیچ سمت
حرکت نمایند و امامزادگان تا مدت ششماه در سارو و قمش
بماندند شبی امامزاده ابراهیم در خواب دید که لشکر انبوهی دور
آنها را احاطه کرده چون روز گشت برادران را بخواست و گفت
ای برادران مستعد جنگ و شهادت شوید که مخالفان عنقریب
بر سر ما خواهند آمد در این گفتگو بودند که ناگاه محمد سمنانی با چهل هزار
لشکر جرار خونخوار در رسیدند و علمهای زرد و کبود و سیاه
برپا کردند چون خیمه و خرگاه و دستگاه امامزادگان را مشاهده
کردند بیکمرتبه چون مور و ملخ هجوم آور شدند و بر امامزادگان حمله
کردند امامزادگان چون چنان دیدند بر مرکبهای خود جستند و تیغ
درمیان آن فرقه اشرار گذاشتند ابراهیم آنروز الی قدر
جنگ کرد که خود و مرکبش از رفتار باز ماندند و امامزادگان دیگر
هر یک داد مردانگی دادند قریب بزوال ظهر شش هزار تن از
آن فرقه اشرار بدار البوار فرستادند آثار هزیمت و شکست
در آن قوم ظاهر گردید که ناگاه سیاه کوش با سی هزار سوار در رسید
چون هزیمت لشکر محمد سمنانی را دید بر امامزادگان حمله آورد جنگی
عظیم در پیوست و از زیادی کشتگان پشتها در آن صحرا فراهم
بود خلاصه تا غروب آفتاب در کار حرب و گیر و دار بودند چون

شب درآمد هر یک بآرامگاه خود رفتند چون مخالفان شجاعت
و ضرب دست امامزادگان را مشاهده نمودند و خود را در میدان مبارز
حریف سرپنجه امامزادگان ندیدند از سمنان و قزوین طلب امداد
و یاری کردند هر روز لشکر تعاقب سر یکدیگر میرسید مخالفان بهر سید
و کار را بر امامزادگان تنگ کردند چون امامزادگان دیدند که
لشکر مخالف از حد شمار بیرون است ناچار فرار را بر قرار اختیار
کردند و متفرق گشتند و هر یک بطرفی روی نهادند آقا علی و جعفر و
ابراهیم در موضع شهریار منصور دمشقی شهید کرد آقا علی بن موسی
الکاظم را در موضع اسکمنان محمد حارث شهید کرد آقا هرون بن امام
موسی کاظم با پسر خود احمد و چندی دیگر از اقوام رو براه نهاده وارد کوه
میر الیاس شدند که ناگاه خوارج از پی رسیده آن امامزاده مظلوم
را در آنجا شهید کردند و پسرش احمد جان بدر برده بصوب جبل
عامل که از اراضی شام بود روانه گشت پس از طی مراحل وارد جبل
عامل گردید و آنجا متوطن شد و در آنجا او را پسری سید جنید نام
متولد گشت و بمرور ایام وجهی تحصیل نموده مشغول زراعت و تجارت
شد چون اولاد و احفاد و بنی اعمام زیاده گشتند سرکرده و بزرگی جهت
خویش اختیار نمودند و این ریاست در نیاکان ایشان تا بسید عبد
الجلیل باقی بود نخستین کسیکه بایران برگشت سید میر حسین مجتهد بود
که امورات جبل عامل را به پسرش سید صمد محول داشته خودش
در زمان شاه طهماسب صفوی وارد اصفهان گردید و بسبب
علم و فضلی که داشت معتمد السلطان گردیده چنانچه شمه از احوالات
آن سید جلیل در تاریخ عالم آرا مسطور است بعد از او پسرش
سید حمید جای نشین وی گشت و همچنین تا نوبت بسید عبد الجلیل

جبل عامل

رسید و ازاو پسری بوجود آمد سید عباس نام و او از ایران در کمبایت
هندوستان رفته در آنجا متوطن شد و ازاو دو فرزند بوجود آمد یکی
سید عبد الجمیل و دیگر سید عبد اللطیف و هر دو بدرود جهان کردند
و نسلی از آنها باقی نماند اما جعفر و محمد و حسین که از فرزند زادکان حضرت
امام محمد باقر بودند در موضع جرفان الیاس دمشقی شهید کرد اما ابراهیم
و سلیمان با یک خواهر که اولاد زادکان امام محمد باقر بودند در موضع اسمعیل
آباد سیاه کوش سمنانی شهید کرد اما علی بن حضرت امام زین العابدین
را با دو همشیره در ولایت شهریار بموضع رزک بر لب آبی نشسته وضو
می ساختند که کل خام رئیس آن دیه ایشانرا شهید کردند اما فرزندان
قاسم بن امام محمد باقر زید و محسن را در شهریابان قلعه شهید کردند اما ابراهیم
بن علی بن الرضا را در موضع شهریار در دیه ناصر آباد منصور دمشقی شهید
کرد و سه روز تن مبارک امام زاده درمیان خاک و خون در برابر آفتاب
افتاده بود و کسی را زهره آن نبود که امام زاده را دفن کند مردی بود که
دیه ناصر آباد نام وی الیاس شب آمده امام زاده را در انجا دفن کرد
اما موسی و اظهر با یک همشیره زبیده که فرزندان جعفر بن موسی کاظم بودند
ایشانرا در پایان دیه کبود گنبد شهید کردند مرویست که شصت تن
از امام زادکان را در ساره و قمش شهید کردند و سرهای ایشانرا
بریده برداشتند و عون بن حضرت امام موسی کاظم را گرفته بند کردند
و بنزد مامون الرشید فرستادند چون آیوانک در ولایت ورامین
بموضعی که آنرا ناصر آباد میگفتند رسیدند پیره زنی بود رابعه نام
از نسل ابوذر غفاری وی را پسران و برادران و اقوام و طایفه بسیار
بود قریب یکصد نفر از فرزندان و فرزند زادکان و برادر و برادر
زادکان خود را جمع نموده بر سر راه خارجیان فرستاد و آنها چون

شیران نر خروشیدند و سر راه بر خارجیان گرفتند و جنگی عظیم نمودند
چون شب آمد بر سر ایشان ریخته قریب سه هزار نفر از خارجیان را
عرصه شمشیر نمودند و امیر ایشان سیاه کوش را کشتند و سرهای
امام زادکان را گرفتند و در ناصر آباد بردند و عون که در ساره و قمش
در جنگ گرفتار بدست ظالمان گردیده بود و چندان جراحت
در آن جنگ بر بدن شریفش رسیده بود چون بناصر آباد آوردند
او بجوار رحمت حق پیوست و سرهای امام زادها را در ناصر آباد
دفن کردند و آنجا را شصت آباد نام کردند بسبب آنکه شصت
سر در انجا مدفون شد اما محمد و یعقوب و زکریا و ابوطالب و یعقوب
و زکریا و ابوطالب و طاهر و عبد الله و ناصر و عمار و عبد المطلب
و هاشم و طاهر و مطهر و خضر و الیاس که از فرزند زادکان موسی الکاظم
بودند در ساره و قمش روی بهزیمت نهادند چون بموضع کندر رسیدند
ایشانرا شهید کردند اما فرزندان علی بن حضرت امام زین العابدین
حسین و ابوالحسن را در قوزنان مجروح کردند چون بموضع کندر بکوچه
کهواره تراشان رسیدند مردی حلوائی در ان کوچه بود امام
زادکانرا بخانه برده و سه روز نگاه داشت آخر الامر خارجیان
کندر خبر یافته ایشانرا شهید کردند اما علی بن جعفر بن امام موسی
کاظم که ایشانرا امیر خواندند از هزیمت ساره و قمش بموضع کندر افتاده
کدخدائی که نام او عبد الله مدنی بود آن دو امام زاده را بخانه آورد
و عبد الله را زنی بود مؤمنه عصمت نام از شاهزادکان پرسید
شما چه کسانید و از کدام قبیله اید امام زاده موسی گفت از حال غریبان
چه میپرسی گفت من شنیده ام که از خیل و ذریت اهل رسالت در
این ولایت تنی چند آمده اند و هر یک بجائی افتاده اند علی بن جعفر

مشهد امام زادگان در ولایت ناصر آباد و قصبه شصت آباد

ای نیک زن مگر تو محب اهل بیت رسول خدائی آن مؤمنه گفت
آری پس آنگاه آن دو امامزاده حسب و نسب خود را بیان نمودند
آن زن قدمهای ایشان را بوسید و در بر گرفت و تا یک هفته شرایط
خدمتکاری بجای آورد تا گاه شبی عسسان خبردار گشته بدر خانه عبدالله
آمده امامزادگان را شهید کردند اما صالح بن زید بن امام موسی کاظم
علیه السلام از عزیمت سار و قتلش با هفتاد و سه تن از ذکور و اناث
روی بشهر کالج نهادند و از امامزادگانی که همراه آن بزرگوار بودند
بدین اسامی اند قاسم و عبدالله و حمزه فرزندان علی بن امام زین
العابدین علیه السلام عقیل و ذکریا و محسن فرزندان یحیی بن
امام موسی کاظم علیه السلام سلیمان و ذکریا و اسمعیل و عباس
فرزندان هرون بن زید بن امام حسن علیه السلام اوتان و کنعان
و یوشع و شعیب و یونس و زید فرزندان زهیر بن عقیل بن امام موسی
کاظم علیه السلام بودند همگی با اصحاب یکصد نفر بودند که روی بشهر کالج
نهادند چون بشهر رسیدند در مسجدی فرود آمدند چون معاندین خبر
یافتند قریب شش هزار سوار و پیاده بر سر امامزادگان آمدند و
حرب عظیم در میان ایشان واقع گردید و چند تن از امامزادگان بدرجه
شهادت رسیدند از اتفاقات سالار بن اسد بن ضر عامر بن قعقاع
خزائی در آن شهر بود چون تطاول معاندین را نسبت با امامزادگان
دید عم زاده خود و رفقاء غالب و عامر بن عبدالله بن ورقاء را خبر کرد
عامر در ساعت سه هزار مرد شجاع نامی که از دوستان اهل بیت
بودند جمع آوری کرده بر معاندین تاختند در اول حمله هفتصد تن از
آن نامردان را در همان مسجد بدرک فرستادند و صالح بن زید بن
امام موسی کاظم را با سایر امامزادگان بدر بردند عامر بن عبدالله

گفت من چندان از این حرب باز نگردم تا قاتلان امامزادگان را
یکان یکان بقتل رسانم این بگفت و طبلها را کوفتند و علمها را برافراشتند
سوار و پیاده و بر گرد او جمع آمدند آنگاه عامر گفت هر که داند داند و
هر که نداند بداند که منم عامر بن عبدالله بن ورقاء مولای علی بن ابیطالب
و من خونخواه این شهیدانم کیست از خارجیان که آید و جواب مرا
گوید بر من حرام است آسایش تا قصاص امامزادگان را نکنم
یا چون ایشان بدرجه شهادت رسم این بگفت و بانگ بر مرکب
زده چون شیر گرسنه حمله بر آن بیدینان کرد و صف لشکر کفار را
از یکدیگر بر درید و ذراب بن شریح که سردار مخالفین بود بدرک
واصل شد و ابن عمار را که ابن خالد بود با شش هزار تن بقتل رسانید
و شهر کالج را متصرف شده زن و فرزندان ایشان را اسیر کرد و بعضی را
چون بندگان بفروختند و خانهای ایشان را آتش زدند و آن گروه را
از آن مملکت آواره ساختند و این واقعه در سال دویست
و پنجاه هجری بود با تمام رسید ذکر فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام

خیابان هشتم در ذکر ثمرهٔ شجرهٔ اعقاب حضرت ابوالحسن
موسی کاظم علیه السلام

راقم گوید آنچه در کتب علمای انساب
و تواریخ استقصا نمودم آنحضرت را از سیزده پسر عقب بود و
از چهار تن بسیار و از چهار تن متوسط و از پنج تن قلیل چون بیان
اعقاب زیادت آنحضرت را تفصیلی لازم است هر یک از
اعقاب سه گانه را در فصلی بیان مینمائیم فصل اول ذکر فرزندان
آن پنج تن که اولادشان قلیل اند اسامی ایشان از این قرار است
اول عباس دوم هرون سیم اسحاق چهارم اسمعیل پنجم
حسن اما حسن را یک پسر بود جعفر نام و عقب او محقق نیست

ذکر اعقاب حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

وجعفر بن حسن را سه پسر بود و اولاد علی عزری از نسل وی اند اما اسماعیل را
پسری بود موسی نام و عقب او از پسرش جعفر است و بنو ابی الحسان
و بنو الوراق از نسل وی اند اما اسحاق را امیر کفتندی و عقب
او از سه پسر است اوّل عباس دوم محمد سیم اسحاق ملهوس
و بنو الملهوس از فرزندان وی اند و محمد را اولاد اندکی بود در بلخ
و طخارستان و حسن بن اسحاق را ابو جعفر صوری ابی از اولاد
اوست و بنو وارث از نسل صورانی اند اما هرون بن طباطبا
نسابه گوید که عقب او از احمد بن هرون است و امیرکا بطوس
از نسل اوست اما عباس اولاد او در نهایت قلیل اند و عقب
او از قاسم است فصل دوم ذکر اولاد و اعقاب چهار تن به
متوسطین بدین اسما اند اوّل زید النّار دوم عبد اللّه سیم
عبید اللّه چهارم حمزه اما حمزه را ابو القاسم کنیت بود و در
بلاد ایران عقب او بسیار اند و عقب از پسرش قاسم است
حمزة بن حمزه را نیز عقب است در بلخ و بعضی در خراسان
و قاسم بن حمزه را نیز اولاد است و ابو جعفر که ممدوح بدیع
همدانی است و با ملوک آل سامان مخالطت ورزیدی از
فرزندان اوست و احمد مجدور از نسل قاسم است اما عبد اللّه را
سه پسر بود یکی محمد یمانی و دیگر قاسم سیم جعفر اما محمد یمانی را
عقب از پسرش ابراهیم است و ابراهیم از ابو جعفر و احمد
شعرانی و اکثر اولاد ابو جعفر در حجاز اند و ابو الفائز که در شیراز
با عضد الدّوله بوده از نسل ابو جعفر است و احمد شعرانی را
نیز عقب است اما قاسم بن عبد اللّه را نیز اعقاب بود و عمید
الشرف از نسل وی است اما عبید اللّه را عقب از پسرش

محمد است موسی و علی بن حسن احول از نسل محمد بن عبید اللّه اند و جعفر
اسود از اولاد موسی بن عبید اللّه است و بنو ناصر از نسل وی اند
اما زید بن النّار بن امام موسی کاظم ع مظهر آتش قهر الٰهی و اخگر فروزنده
دودمان رسالت پناهی بود چون ابو السّرایا در کوفه خروج کرد محمد بن
طباطبا را از پیش خود نایب حضرت امام رضا علیه السّلام ساخته
بر خود و سایر تابعان امیر گردانید و زید را به تسخیر بصره فرستادند
چون شعلهٔ نار بر بصره استیلا یافت و خانهای بنی عباس را
بسوخت و نخلستانهای آنجا آتش زد بدین سبب او را زید النّار
گفتند و در آخر زید را گرفته بمرو بردند و بزهر مامون شربت شهادت
نوشید و او را از چهار پسر عقب ماند اوّل حسن و اولاد وی در
قیروان مغرب اند دوم حسین محدث و عقب وی در قزوین است
و سیم جعفر بارجانی و بنو صعب و بنو المکارم از نسل جعفر اند چهارم
موسی اصم فصل ذکر فرزندان و اعقاب چهار تن پسران حضرت امام
موسی کاظم علیه السّلام که اولاد ایشان زیاد بود اوّل حضرت علی بن موسی
الرضا علیه السّلام دوم ابراهیم ملقب بمرتضی سیم عابد چهارم
جعفر اما جعفر را خواری گویند و اولاد او را خواریون و شجریون خوانند
و جعفر را عقب از پسرش موسی و حسن است و موسی را عقب از پسرش
حسن بجی است و حسن بجی پدر محمد ملیطه است و ملیطه را عددی
و قوتی و انتشاری بوده و از فارسان عرب بود با قوت و شوکت
در حجاز و عراق عرب اما محمد عابد عقب او از پسرش ابراهیم مجاب
و ابراهیم را از سه پسر عقب بود یکی محمد حایری و دیگر احمد بقصرین
و سیم علی بسیرجان کرمان اند و بنو احمد و آل ابو الفایز و بنو ابی خزانه
و آل ابو الحرث از نسل احمد بن حایری اند و بنو الضریر و آل ابو النجم

از نسل حسن بن محمد اند و اعقاب احمد و علی منقرض شدند اما ابراهیم اصغر
که ملقب است بمرتضی عقب او از دو پسر است موسی ابو سبحه
و جعفر اما موسی را از هشت پسر عقب است چهار را قلیل و چهار
دیگر را کثیر اما عبید الله و عیسی و علی و جعفر قلیل اعقابند و عبید الله را
اولاد در بصره و آمل اند و عیسی را اولاد و احفاد در فارس هستند
و علی را اعقاب در دینور و شیراز میباشند ابو علی صبیح و ابو الفضل
از این نسل اند و جعفر را در ترمذ فرزندان بسیارند اما مکثرون
یکی محمد اعرج است و عقب او از موسی ابرش است و لیس
و او را سه پسر معقب بوده ابو طالب محسن اولاد او بصره اند
و ابو احمد حسین بن موسی ابرش نقیب نقبای بغدادی او دو
پسر بوده یکی محمد رضی و دیگر که خوانده شده بعلی مرتضی علم الهدی و ابو
عبد الله احمد بن موسی را نیز اولاد است ابو البرکات النقیب بسر
من رای و نجم الشرف و ابو المظفر هبة الله جد بنی الموسی از این نسل اند
دوم از آن چهار تن احمد اکبر عقب او از حسین وصی است و ابراهیم
و علی احول آل رافع از نسل علی احول اند و بنی الرزاق از نسل ابراهیم اند
و ابن طلحه از اولاد حسین وصی است و احمد رفاعی نیز از نسل حسین است
سیم ابراهیم عسکری بنو المتبع از اعقاب وی اند و بنو المحسن مشهد
غروی هم از این نسل اند و بعضی اولاد ابراهیم در ابرقو بوده اند چهارم
حسین قطعی و نسل او بسیار است منتهی میشود بابی الحسن علی الدیلمی
و عقب او از ابی الحرث محمد است و حسین اشقر و حسن برکه و ابو
النفیس بحایر و آل ابو السعادات از نسل ابی الحرث اند و حیدر
بن حسن از نسل حسین اشقر و ابن هبة الله در دمشق از نسل حسن
برکه است والله اعلم کلستان ششم شرح حال علی بن موسی

سادات موسوی در فارس و شیراز و دینور

از نسل شریف رضی و علم الهدی

سادات موسوی آل رافع

سادات موسوی ابرقو

سادات بنو المتبع

الرضا علیه السلم و اولاد و احفاد و اعقاب آنحضرت حضرت امام رضا
علیه السلام امام و خلیفه هشتم است مر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و
آله را ولادت آنحضرت در مدینه در روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول
سال یکصد و پنجاه و سه هجری بود و کنیت شریفش ابو الحسن و
القاب وی بسیار اشهر همه رضا اسم مبارکش علی عمر وی پنجاه و پنج سال
مدت خلافت بیست سال و مرقد مطهر وی در خراسان وفات
روز جمعه بیست و یکم رمضان سال دویصد و سه هجری قاتل وی
مامون لعین شد و آنحضرت را اوصاف و جلالت قدر زیاده از
آنست که کسی تواند وصف نماید چنانچه در دایرهٔ امامت علی بن
موسی الرضا مرکز ائمه تسعه واقع شده چنانچه نقش دایره را حقیر به
پرکار فکرت بسته ام و هر خطی که از مرکز اخراج میشود البته بمحیط
منتهی است و باید دانست که تمسک با آنحضرت خاتمه امر شش
منتهی است بولایت و محبت آبای سبعه و ابنای اربعه آنحضرت
این معنی در مرآت ضمیر اهل بصیرت جلوه نماست که از زمان
حضرت ید الله العلی الاعلی تا عهد امامت امام موسی کاظم علیه السلام
بسا مذاهب مخترعه در معابر دین مبین ظاهر گردید بلی کیسانی
شد و زندیقی زیدی شد و بلی خلیلی اسماعیلی و ناوسی او قائلش را
با جداش مسلک ناووسی صرف کرد و لی تا موسی شجرهٔ خلافت
بحضرت موسی کاظم وقف کرد اما آن صاحبان بخت سعید
که بشرف اطاعت آن افتخار رسالید رسیده اند رشتهٔ
آباء و ابناء آنحضرت نگسسته کمر اطاعت ائمه اثنا عشر را
بر میان بسته اند و شیعهٔ خالصی که حضرت جواد فرموده لا یرد
الی الخواص من شیعتنا الحمد لله الذین جعلنا من خواص شیعته

در ذکر سادات رضوی که از نسل علی بن موسی الرضا اند



این نقطه و خط نشان کلک ازلی است ∴ ماوای کرم مهبط انوار جلی است
این دایره که مرکزش نام رضاست ∴ نقشی ز نگین خاتم دست علی است

مرویست که مامون الرشید در خراسان روزی تمام بزرگان و اعیان و علمارا طلب کرد و آنگاه گفت ایمردمان مارا در شهر طوس پیشوائی نیست اگر صلاح دانید حضرت علی بن موسی الرضارا از مدینه بطلبم تا پیشوای ما باشد آنگاه سلیمان بن ابراهیم بن محمد بن داود بن قاسم بن هبت الله بن عبد الله بن ارقم که یکی از اصحاب کبار امیر المؤمنین عم بود از جای خود برخاست و گفت ای خلیفه بانت

سفر نمائید لکن میترسم که تو با علی بن موسی الرضا همان کنی که کوفیان با جدش حسین بن علی علیه السلام کردند آنگاه مامون الرشید گفت یا سلیمان بدان و آگاه باش که یکسر موی از آنحضرت کم نکنم و بر من ظاهر است که هر که ایشانرا بیازارد فردای قیامت نزد پیغمبر و علی شرمنده خواهد بود و مدام در دوزخ خواهد بود آنگه مامون دست بمصحف برنهاد و سوگند یاد کرد که من هیچ ظلم و ستم بر اولاد ائمه معصومین روا نخواهم داشت سلیمان برخاست و مردم طوس را یکان یکان سوگند داد و بیعت نامه از هر یک میستانید تا آنکه چهار صد کس بیعت نامه نوشتند و بدست سلیمان داده روانه مدینه رسول خدا کردند که حضرت امام رضا بدان طرف شرف قدوم ارزانی فرماید چون سلیمان بمدینه رسید و بخدمت امام رضا رسید سلام کرده و قدوم آنحضرت را ببوسید و آن نامها را بدست حضرت داد و چون حضرت نامه ها را بر سر مبارک بجنبانید و آب از دیده بگردانید آنگاه از مجلس برخواست و بحرم خویش رفت و اولاد و اتباع و خویشانرا وداع کرد فرمود من بجانب طوس میروم آنگاه تدارک سفر دیده روی بخراسان نهاد چون بشهر طوس رسید مامون الرشید را خبر کردند مامون با تمامی لشکر از بزرگان و امرا و علما باستقبال رفتند و آنحضرت را با عزاز و اجلال وارد شهر نمودند و مقدم آنجناب را بزرگ و گرامی داشتند و مردمان از آن جمال دلارا و شمایل مبارک بی اختیار شده دست و پای مبارکش را بوسه میدادند اما مامون خواست خلافت را بآن سرور تفویض کند و در آن باب الحاح نمود حضرت فرمود مرا از جفر معلوم شد که اینکار تمام نشود پس مامون آنحضرت را

ولیعهد نمود و خطبه و سکه بنام آنحضرت کرد و هر روز خلق از اطراف و جوانب می‌آمدند و کمال و فضل آنحضرت را میدیدند و خدمتش را بجان و دل مشتاق بودند و تمام اهالی خراسان مطیع و منقاد امر آنحضرت گردیدند و از مامون روی بگردانیدند چون مامون دید که کار از دست میرود آتش حسد در کانون جسدش شعله ور گشته کینه آنحضرت را در دل گرفته آخر الامر حضرت را زهر خورانید شمایل آنحضرت در شکل و شمایل چون امیر المؤمنین ع بود و از هر چه سؤال میکردند جواب میفرمود و در نزد احدی پای خود دراز نمیفرمود و با خدمه و غلامان طعام میخورد و در خانه لباس کهنه میپوشید و در نظر مردم زینت میفرمود اما فرزندان آنحضرت هشت تن بودند بدین اسامی امام محمد تقی و هادی و علی و حسین و یعقوب ابراهیم و فضل و جعفر اما هادی بن امام رضا را چهار فرزند بودند عبدالله و خضر و محمود و داود اما علی بن امام رضا را شش فرزند بود ابوطالب و حسن و نعمت و صالح و ثابت و سالم اما یعقوب بن امام رضا را سه فرزند بود یونس و یوسف و اسحق اما ابراهیم بن امام رضا را هشت فرزند بودند محمد و محمود و احمد و طیب و موسی و ابراهیم و یعقوب و حافظ اما فضل بن امام رضا را دو فرزند بود جعفر و عبدالله اما جعفر بن امام رضا را شش فرزند بود سلیمان و اسماعیل و یحیی و مالک و حمید و مجید اما عبدالله بن هادی بن امام رضا را نه فرزند بود بدین اسامی یزدان و عمران و رحمان و نعمان و دختران فاطمه و خدیجه و سکینه و شریفه و صفیه اما ابوطالب بن علی بن امام رضا را ده فرزند بودند یعقوب و یوسف و خالد

و حامد و صالح و ناصر و یاسر اما دختران حلیمه و رحیمه و سلیمه اما یوسف بن یعقوب بن امام رضا را پنج تن فرزند بودند حمزه و لمزه و عزیز و نوح و ابراهیم اما محمد بن ابراهیم بن امام رضا را هشت تن فرزند بودند حسن و محسن و قاسم و زید و علی اما دختران زهری و کبری اما عبدالله بن جعفر بن امام رضا را ده تن فرزندان بودند یحیی و مسیب و مختار و عباس و هارون اما دختران حلیمه و سکینه و رحیمه و آمنه بعد از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام امام زادگان روی باطراف نهادند و معاندین هر جا که ایشان را میدیدند شهید میکردند اما حسین بن حضرت امام رضا را شیخ بایزید که دربان حضرت امام رضا بود از خراسان برداشت و روی بولایت قزوین نهاد چون بموضع خردان رسیدند قدری آرام کرده و طعام خوردند و روی براه نهادند چون بحوالی قزوین رسیدند شیخ بایزید حسین را گفت تو بیرون شهر باش تا من بشهر رفته تدارک منزلی نمایم و بیایم و خود روی بشهر نهاد حسین دو ساعت در آنجا نشست و هر لحظه صدای غوغا و همهمه از شهر بگوشش میرسید پس برخاست و روی بشهر نهاد که معلوم کند آن غوغا چیست و از کیست چون داخل گردید بدر حمامی رسید و بحمام رفت کوری را دید که نشسته و هر کس آمدی بحمام گفتی بدوستی علی بن موسی الرضا کاسه آبی بر سر من بریزید حسین قدری آب بر سر آن کور ریخت در ساعت آن کور بینا شد دامن حسین را بگرفت و فریاد برزد که ای یاران بدانید که این شخص امام یا امام زاده است آنگاه آن کور بینا شده از حمام بیرون شد و مردم شهر را خبر کرد چون مردم قزوین این خبر شنیدند بعضی بدوستی و بعضی بدشمنی هجوم آوردند و در حمام رفته امام زاده حسین را خفه کردند اما فرزندان هادی بن حضرت امام رضا عبدالله و محمود و داود

روی بولایت تبریز نهادند چون بموضع نخجوان رسیدند وطن ساختند
و ذریات ایشان زیاد شد بالقاب رضوی ساوات رضوی نخجوان
از اولاد ان عبد الله و محمود از اولاد هادی بن امام رضا علیه السلام
اما فرزندان علی بن امام رضا علیه السلام ابو طالب حسین و صالح
و نعمت و صالح رو بولایت گلپایگان نهادند و در انجا وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب رضوی اما دختران عبد الله
بن هادی بن حضرت امام رضا فاطمه و خدیجه و سکینه و شریفه و صفیه
از بغداد روی بولایت شیراز نمودند چون بشهر شیراز رسیدند ایشان را
شهید کردند و در محله میدان شاه شیراز مدفون هستند و معروف
به بی بی دختران و قبر ایشان زیارتگاه خاص و عام است اما فرزندان
ابو طالب بن علی بن حضرت امام رضا ع روی بولایت طایف
نهادند چون بطایف رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب رضوی اما دختران ابو طالب بن علی بن امام
رضا ع سکینه و حلیمه و رحیمه از بغداد روی بولایت تبریز نهادند
چون بشهر تبریز رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان یوسف
و یعقوب بن حضرت امام رضا ع حمزه و لمزه و عزیز و نوح و ابراهیم
در شهر طوس وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
رضوی مشتهر شدند اما فرزندان محمد بن ابراهیم بن حضرت امام رضا
حسن و محسن و قاسم و زید و علی از مدینه روی بولایت همدان نهادند
چون بهمدان رسیدند معاندین حسن و محسن را شهید کردند اما قاسم
و زید و علی از همدان فرار کرده چون بولایت سلطانیه رسیدند ایشانرا
نیز شهید کردند اما فرزندان عبد الله بن جعفر بن حضرت امام رضا ع
یحیی و موسی و مسیب و مختار و عباس و هارون از مدینه روی بولایت

ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدتی بروزگار بسر بردند و آنگاه یحیی
از ری روی بولایت شمیران نهاد چون بحصار بو علی رسید معاندین
خبر شده او را شهید کردند اما مسیب و مختار روی بشهر اصفهان نهادند
چون باصفهان رسیدند ایشان نیز بشهادت رسیدند اما عباس
و هرون را در ری شهید کردند ختم شد ذکر اولاد علی بن موسی الرضا
علیه السلام و عقب آنحضرت از امام محمد تقی است ـــ
گلستان نهم در شرح حال حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام
و اولاد و اعقاب آنحضرت حضرت امام محمد تقی علیه السلام امام
نهم و خلیفه نهم حضرت رسول خداست صلی الله علیه و آله ولادت
آنحضرت در مدینه بود در هفدهم شهر رجب سال یکصد و نود و پنج
هجری مادر آن بزرگوار ام ولد موسوم بسبیکه از حوالی حبشه و پدر بزرگوارش
علی بن موسی الرضا علیه السلام کنیت ابو جعفر الثانی و ابو الفضل و
القاب آنحضرت تقی و جواد اسم مبارک محمد عمر شریفش بیست
و پنج سال و چهار ماه و بیست روز مدت خلافت وی هفده سال
و یازده ماه و پنج روز و آنحضرت وقت وفات پدر بزرگوارش
هفت ساله بود و در زمانیکه مامون میخواست دختر خود ام الفضل را
بآنحضرت دهد جمعی از ملازمانش گفتند که او هنوز طفل است قابل
دامادی نیست مامون گفت شما نمیدانید که این طایفه از بزرگ و
کوچک همه صاحب لیاقت و بزرگواری اند پس مامون جمیع علما را
حاضر نمود و آنجناب تمامی آنها را ملزم ساخت و مامون دختر خود ام
الفضل را بنکاح آنحضرت در آورد و وفات آنحضرت در سال
دویست و بیست هجری روز سه شنبه یازدهم ذی حجه بود قاتل آن
حضرت زوجه اش ام الفضل بتحریک معتصم بالله بن هرون الرشید

بود که دستمالی را بسم آلوده ساخته در هنگام مراوجت بحضرت داد چون
آن دستمال را بر خود گرفت بدن مبارکش ورم کرده تا چند روز از آن علت
وفات یافت مدفن و تربت مطهرش در بغداد بمقابر قریش در جوار
جدّ امجدش حضرت امام موسی کاظم است شمایل مبارک آنحضرت
ترکیبی در نهایت کمال و نزاکت داشت ابروهای پیوسته باریک
روی چون گل سرخ چشمها سیاه و کشاده جبین گشیده باریک که نون
والقلم سوده از آن دندانها ریزه سفید چون مروارید گوشهای مبارک
بزرگ بود کمر باریک محاسن سیاه و مرغوله درهم پیچیده گردن
بلند قامت متوسط مایل به بلندی بندپیوندهای اعضای قوی و در یکی
از کتفین آنسرور نقش مهر امامت بگوشت فرو رفته بود و فرزندان
آنحضرت از ذکور و اناث نه تن بودند امّا پسران امام علی النقی ع
و ابوالحسن و ابوطالب و زید و جعفر و موسی مبرقع امّا دختران حلیمه
و خدیجه و امّ کلثوم امّا ابوالحسن بن امام محمد تقی را سه فرزند بود
عبدالله و زید و مالک امّا ابوطالب بن حضرت امام محمد تقی ع را
چهار فرزند بودند ابوطاهر و مطهر و فضل و جعفر امّا جعفر بن حضرت
امام محمد تقی را شش فرزند بود زین العابدین و مطهر و اسد
و ابراهیم و اسماعیل و داود امّا عبدالله بن ابوالحسن بن امام محمد
تقی را هفت فرزند بودند شعیب و محمد و محمود و حسن و دختران
میمونه و رابعه و فاطمه امّا ابوطاهر بن ابوطالب بن حضرت امام محمد
تقی یازده فرزند سالم و صادق و ایوب ذکرتا و مسلم و عقیل
امّا دختران امّ صغری و امّ کبری و امّ کلثوم و زینب امّا زین العابدین
بن جعفر بن حضرت امام محمد تقی را ده فرزند بودند حسین و فضل و مالک
و خالد و محمود و حسین و سلیمان و یعقوب و ثابت دختران

جنیبه و رقیه و سکینه و زبیده امّا موسی بن امام محمد تقی را چهار فرزند
بود ابوطاهر و مطهر و فضل و جعفر امّا مطهر بن ابوطالب بن امام محمد
تقی علیه السلام را سه فرزند بود موسی و حسین و محمد بعد از شهادت
امام محمد تقی ع بسبب ظلم عباسیان امام زادگان روی باطراف
و جوانب نهادند از جمله ابوالحسن و جعفر و موسی مبرقع بن حضرت امام
محمد تقی با اولاد و حشم از کوفه روی بولایت ری نهادند چون بجمع رکان
رسیدند مخالفان سر راه برایشان گرفته محاربه بسیار کردند و جراحت
زیاد بدیشان وارد آوردند و ابراهیم بن جعفر بن امام محمد تقی در انجا
شهید شد امّا اسماعیل بن جعفر بولایت طهران رفت و در خانه فخرالدین
حدّاد که یکی از دوستان بود فرود آمد تا مدت یکماه بیمار بود فخرالدین
در معالجه او کوشش نمود تا رفع بیماری او شد بعد از چندی مخالفین
خبر یافته امام زاده را بشهادت رسانیدند امّا موسی مبرقع و جعفر با
فرزندان و فرزندزادگان از ولایت ری روی بولایت دارالمرز
نهادند چون با آهنگ لار رسیدند با همه متعلقان فرود آمدند و آسوده
شدند امّا در انجا آبیاری بود شعبان نام چون امام زادگان را بدید
مردم مرو آهنگ را از ورود امام زادگان خبر کرد و برادرزاده
مامون عبدالله که حاکم آنجا بود نیز خبر یافته جمعیتی زیاد برداشته بسر
امام زادگان آمد چون امام زادگان مخالفین را بدیدند جنگ در
انداختند در میان فریقین جنگی سخت درگرفت و شش هزار تن
از مخالفین کشته شدند و در این جنگ نیز ابوطالب و قاسم و محسن
و سیزده تن دیگر از امام زادگان شهید شدند در این هنگام خبر فوت
معتصم رسید در ارکان مخالفین تزلزل افتاده روی بفرار نهادند
امّا در انجا آلی چند بود که از دوستان اهل بیت بودند و رئیس ایشان

عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن قاسم بن ثابت بن علی بن محمود بن یحیی بن اسید بن
مسیب بن قعقاع الخزاعی بود چون خبر ورود امامزادگان و جنگ ایشان
با مخالفان و شهادت امامزادگان را بشنید بنی عمان و طایفه و
اصحاب خود را جمع نموده گفت ای برادران برخیزید تا کمر انتقام
بر میان بندیم و خون فرزندان امام محمد تقی علیه السلام را از این ظالمان
بستانیم همگی گفتند فرمان برداریم آنگاه علم مسیب را برپا کردند و روی
بدان مخالفان نهادند چون بمحل امامزادگان رسیدند خود را بر زمین
انداختند و فریاد واویلا بر آوردند و امامزادگان را دفن کردند و
در همان روز عبدالله و اصحابش بشتافتند چون بمخالفان رسیدند
در حمله اول دو هزار تن از آنها را بدرک فرستادند مخالفین روی
بهزیمت نهادند عبدالله و اصحابش همچنان در عقب ایشان
بشتافتند بعضی را کشته و بعضی را اسیر و دستگیر نموده بقتل رسانیدند
و دارائی آنها را غارت نموده زن و بچه آنها را از دم تیغ بگذرانیدند
و وجود ناپاک آن خارجیان را از صفحه روزگار بر انداختند پس
عبدالله امامزاده جعفر و موسی مبرقع را بده خود آورد و جراحات
آنها را مرهم نهاده تا بعد چند مدت صحت یافتند آنگاه عبدالله
دختر خود زینب را بعقد نکاح جعفر در آورد و جعفر در آنجا وطن
نمود و ذریات او بسیار شد بالقاب رضوی لقوسی —
اما موسی بن امام محمد تقی علیه السلام از آنجا روی بقم نهاد چون
بشهر قم رسید در آنجا مقام کرد و پیوسته برقع بر روی می افکند
لذا این سبب او را موسی مبرقع خواندند آنگاه که اعراب قم بدو
پیغام فرستادند که ترا از مجاورت و همسایگی ما بیرون باید رفت
و این اعراب از اولاد عبدالله احوص که پسران سعد بن مالک بن عامر

اشعر لسیت بودند بالجمله موسی مبرقع از قم بکاشان رفت چون بکاشان
رسید احمد بن عبدالعزیز بن دلف العجلی که بزرگ کاشان بود مقدم
موسی را گرامی داشت و خلعتهای بسیار و بارگیرهای نیکو و چندین
تجمل بدو بخشید و مقرر کرد که هر سال هزار مثقال طلا با یک اسب
مسرج بدو دهد پس ابوالصدیم الحسین بن علی بن آدم با یکی از رؤسای
عرب در عقب موسی بیرون آمدند و حال موسی را از اهل قم پرسیدند
و اهل قم را بسبب بیرون کردن موسی توبیخ و سرزنش کردند و آنگاه
رؤسای عرب را بطلب موسی مبرقع بفرستادند تا شفاعت گروش [illegible] و او را
بقم باز آوردند و بسیاری اعزاز و اکرام کردند و از مال خود از برای او
سرائی بخریدند و بجهت معاش وی املاک در قم خریدند و بیست هزار
درهم از برای او قسمت کردند و بدو دادند و از مالیه دنیا ممتع و مرفه گردانیدند
و موسی مبرقع در قم متوطن شد و بعد از آن خواهرانش حلیمه [illegible] و ام
کلثوم دختران حضرت امام محمد تقی علیه السلام در طلب او بقم آمدند
و موسی بقم مقیم بود و از آنجا بجای دیگر نرفت تا آنگاه که او را وفات
رسید در سال دویست و نود و شش هجری و او را در سرای که معروف
بود بدو که در قدیم بمحمد بن الحسن بن ابی خالد الاشعری الملقب بشنبوله متعلق
بود دفن نمودند و عقب موسی مبرقع از احمد بن موسی مبرقع و عقب احمد
بن موسی از محمد الاعرج است و نسابه دینوری گوید که محمد بن موسی را هم
معقب بود و انتساب بنی الخشاب بدوست و لکن محمد بن موسی
بلاعقب از دنیا رفته و در نزد جمیع نسابین پس نسب بنی الخشاب باطل
است اما محمد اعرج را یک پسر احمد نام و چهار دختر فاطمه و ام سلمه
و بریهه و ام کلثوم نام بود اما احمد بن محمد را چهار پسر بود ابوعلی محمد
و ابوالحسن [illegible] و ابوالقاسم علی و ابومحمد حسن و چهار دختران اما پسران

بعد از فوت پدر بری منسند نزد رکن الدوله رکن الدوله ایشانرا تسلی داد ورعایت نمود و کفت خراج بر املاک ایشان ننهند پس بقم باز کردیدند بعد از چندی ابو علی محمد بناحیت خراسان رفت اهالی خراسان او را اکرام کردند و قدر و شرف او را بشناختند بخراسان مقیم بود تا وفات یافت بعد ابو القاسم علی بخراسان رفت چون بخراسان رسید بعضی از رؤسای خراسان با او مواصلت ورزیدند و ابو القاسم علی بطوس وطن کرفت وکار او بنظام شد و دو پسر و یک دختر از او بوجود آمد اما ابو الحسن موسی بن احمد تنها بقم ماند و بکار و بار برادرش ابو علی محمد و خواهرانش قیام نمود وضیعتها که از پدرش باز مانده بود بدست آورد و با مردم بوجه احسن معیشت و زندکانی میکرد و حقوق ایشانرا رعایت مینمود تا بغایت که کوئیا از ایشان است پس اهل قم بصحبت او میل کردند و او سرور و رئیس ایشان شد و مؤید الدوله و امیر فخر الدین قدر او را بشناختند و او را اکرامی داشتند و بعضی از خراج بدو بخشیدند و مجری داشتند و در سال سیصد و هفتاد و یک رفت چون حج خانهٔ خدا بکذارد بجانب قم عزیمت نمود چون بقم رسید مردم قم بقدوم او شادی نمودند و بر سر کوچها و محلها آئینه بستند و او مردی فاضل و متواضع بود با عنفوان جوانی و حداثت سن نقابت سادات قم و نواحی بدو مفوض بود و قسمات دوطایف و رسوم و مرسومات سادات قم و کاشان و آبه و خورزن مجموع بدست و اختیار و فرمان او بود و عدد ایشان در آن زمان از مردان و طفلان سیصد و سی و یک نفر بود و ابو الحسن موسی را از ام ولد پسری بود نام او ابو جعفر و دختری دیکر و پسری دیکر ابو عبد الله احمد و ابو الحسن موسی دختر علی بن عمید را برای پسر خود ابی جعفر بخواست و در سال سیصد و هفتاد و چهار زفاف واقع شد

خلاصه آنچه متفق علیه نسابین است نسل محمد اعرج است از سید احمد که کنیت او ابو عبد الله و نقابت قم چنانچه در کتاب عمدة الطالب و تاریخ قم است راجع باو بوده و اولاد و احفاد او در قم نقابت طالبیین داشتند و از جمله اشراف اهل بیت محسوب میشده و از احفاد اوست سید عبید الله بن موسی بن احمد که ترجمه حال او در فهرست شیخ منتخب الدین مسطور است و اولاد او غالبا در قم و ری بودند و از آنجا بقزوین و همدان و خراسان و کشمیر و هندوستان و سایر بلاد منتشر شدند و الآن در بلاد شیعه و اعظم و اعز طوایف سادات اند اما جعفر بن ابو طالب بن حضرت امام محمد تقی علیه السلام را چهار تن فرزند بود و بزبان تعظیم آنها را کیا میخواندند بدین اسامی کیا محمد و کیا حسین زرین کمر و کیا کرشاسب و کیا تحاسب اما کیا حسین را دو پسر بود کیا عبد الله و کیا روح الله و عبد الله بن کیا حسین را سه پسر بود کیا محمد و کیا حسن و کیا حیدر و کیا روح الله را شش تن پسران بودند کیا محمود و کیا مسعود و کیا اسود و کیا ابراهیم و کیا اسماعیل و کیا داود این امام زادکان در کوه پایه رستمدار مقام داشتند چون معتصم عباسی را از حال ایشان خبر کردند جمعی از مخالفین را بر سر ایشان فرستاد چون مخالفین بکوه پایه رسیدند کیائیان از آمدن ایشان خبر یافتند تمامی اهل کوه که هواخواه امام زادکان بود اجماع نموده با مخالفین جنک در انداختند از طرفین جماعتی زیاد کشته شد روز دیکر سردار مخالفین کس بنزد ایشان فرستاد پیغام داد که ای اهالی کوه پایه شما فرزندان ابو تراب را پنهان کرده اید و ایشانرا نمیدهید یکنفر از شما را زنده نخواهیم کذاشت اهالی کوه پایه در جواب کفتند که شما اکر همه ما را قتل عام کنید ما ایشانرا بشما نخواهیم داد و تا جان

[illegible] نسل ... رضوی [illegible] و هندوستان و خراسان [illegible] و همدان [illegible]

داریم در جنگ میکوشیم از این خیال در گذر و راه خود برگیر و برو والا بجز شمشیر بعد از این جواب تو نخواهد بود سردار مخالفان چون دید که چاره نیست و از طرفین جمعی کشته میشوند از ایشان دست برداشته از آنموضع در گذشتند پس روزی چند جعفر بجوار رحمت حق پیوست و از نسل جعفر در گیلان مدتها سلطنت کردند اما کیا حسن بن عبد الله کیا بن جعفر بن ابیطالب بن امام محمد تقی علیه السلام مردی زاهد و عابد بود بشیراز رفت و در آنجا چندی بعبادت و ریاضت مشغول بود تا بجوار رحمت حق پیوست و مزار او تا کنون در شیراز قریب بازار وکیل بسید حسن کیا مشهور است — اما کیا محمد ملقب بزرین کلاه در ولایت رستمدار رفت و در آنجا مدتی بسر میبرد و مردم را براه اسلام دلالت میفرمود و مردم آنجا تماما مرید و معتقد وی بودند و از وی کرامات بسیار میدیدند در آنزمان پادشاه عراقین سلطان سنجر بود چون این خبر بوی رسید متوجه رستمدار شد چون بپایان کوه رسید که مقام محمد کیا بود در خواطرش گذشت که هرگاه محمد کرامتی دارد در اینراه بمن بنماید چون سلطان قدم بر کوه گذارد که بالا رود ناگاه بقدرت قادر متعال آن کوه بلرزه در آمد ترس و هیبتی زیاد بسلطان و هم راهانش دست داد که بهلکی ترسیدند و خوف آن بود که کوه از هم بپاشد که ناگاه آوازی شنیدند که میگفت اَیُّهَا الْجَبَلُ اُسْکُنْ کوه در ساعت قرار و آرام گرفت سلطان بر کوه بر آمد تا بنزد محمد کیا رسید و دست آن بزرگوار را ببوسید و کمر خدمت آن بزرگوار را برمیان بست و آنچه در تصرف داشت همه را تحت اطاعت آنجناب در آورد و نقاره خانه خود را بر باب آستانه او قرار داد که تا حال باقی است و محمد کیا بعد از مدتی در همان موضع بجوار

نسب سادات سلاطین گیلان

نسب سید حسن کیا در شیراز

رحمت حق پیوست اما کرساسب کیا و تحاسب کیا در ولایت مازندران رفته ساکن شدند و ذریات ایشان زیاد شد بالقاب زرین کیا اما حسین کیا معروف بزرین کمر از مازندران روی بولایت ری نهاد و در ری متوطن شد و نسل او بالقاب زرین کمر کیا مشهور شد مرویست که در صفهان از اولاد حسن بن جعفر بن حضرت امام محمد تقی ع بسیار بودند و مدتی بتقیه بسر میبردند چون بمعتصم خبر رسید نامه بحاکم صفهان نوشت که چنین مسموع شده که در صفهان از آل ابوتراب بسیارند و نسب خود را بتقیه پنهان دارند بورود نامه تفحص حال ایشان نموده آنها را زنده مگذار چون نامه آن ملعون باین ملعون رسید حکم داد دروازها را بستند و در تجسس امامزادگان بر آمدند تا که ایشان را بشناختند و بگرفتن اجازت داد امامزادگان چون حال را چنان دیدند بمحاربه و مجادله پرداختند پس از محاربه بسیار زدند و خوردند بیشمار آخر الامر امامزاده هرون بن محمد بن زید بن حسن و جمعی دیگر از امامزادگان بدرجه شهادت رسیدند و محل مدفن آنها معروف بهارون ولایت شد اما ابراهیم بن محمد بن حسن بن جعفر بن ابوطالب بن حسین بن محمد بن هرون بن زید بن جعفر بن امام محمد تقی ع از اصفهان بولایت ورامین رفتند چون بموضع یزد رسیدند متوطن شدند و در یزد مردی بود نام وی سلیمان عبد الله کلبی بود و او را دختری بود بعقد ابراهیم در آورد و ابراهیم از آن دختر چهار پسر بوجود آمد حسین و قاسم و محمود و ابو الحسن و در یزد وطن ساختند و ذریات ایشان زیاد شد بالقاب سادات نقوی والله اعلم — گلستان ششم شرح حال حضرت امام علی النقی علیه السلام و اولاد و اعقاب آنحضرت

نسب کیاهای زرین کیا در مازندران

نسب کیاهای زرین کمر در ری

نسب سادات هرونی در صفهان

نسب سادات یزد معروف بنقوی

شرح حال حضرت امام علی النقی و اولاد و اعقاب آنحضرت

حضرت امام علی النقی علیه السّلام امام و خلیفه دهم حضرت رسول خدا است صلی الله علیه و آله تولد آنحضرت در مدینه طیّبه بود پدر بزرگوارش حضرت امام محمد تقی مادر عالی مقدارش سوسن مغربیه ولادت وی سیزدهم رجب سال دویست و چهاردهم هجری کنیت وی ابو الحسن الثالث القاب النقی الهادی اسم مبارک وی علی عمر شریف چهل و یکسال وفات وی روز دوشنبه سیم ماه رجب سال دویست و پنجاه و چهار قاتل آنحضرت معتز بن متوکل بزهر شهید کرد آن بزرگوار را موضع مدفن و تربت طیبه وی سرّ من رأی شمایل منورش متوسط القامه و بسیار مرطوبی و روی سرخ و سفید و کوشهای مبارک اندک برآمدگی و چشمهای فراخ و ابروها کشاده و دندانهای درشت چهره دلکشا هر که غمی بودی بروی مبارکش نگریستی غمهایش زایل گشتی صاحب هیبت و پیوسته لب مبارکش در تبسم و ذکر خدا بود در راه رفتن گامها را کوچک بر داشتی و پیاده رفتن بر آنحضرت دشوار بود و اکثر در راه رفتن جبین مبارکش عرق میکرد و آنحضرت را هفت تن فرزند بود نخست حضرت امام حسن عسکری ع دوم محمد سیم حسین چهارم عبدالله پنجم زید ششم موسی هفتم جعفر که ملقب بکذّاب زیرا که بعد از فوت برادرش امام حسن عسکری دعوی امامت کرد و مردم را بجوّر و عنف تکلیف میکرد که بامامت وی قایل و مقر گردند خواست که بر جنازه برادرش امام حسن عسکری نماز گذارد تا مردم بدانند که بعد از آنحضرت امامت مختص اوست همینکه پیش ایستاد حضرت صاحب الامر که بسن پنج سالگی بود گریبان او را گرفته بعقب کشید و خود بر جنازه پدر نماز گذارد پس جعفر

عریضه بخلیفه عصر نوشته استدعا نمود که خلیفه امداد کند شاید که جای برادرش را بگیرد خلیفه در جواب گفت که امامت امریست که خدا بهر کس خواهد میدهد پدر و برادرت که امام واقعی بودند ما هر چند خواستیم ایشانرا برطرف کنیم نتوانستیم اگر تو نیز از نزد خدا باشی چنان خواهد بود و الّا چه لازم که ما مدد شخص تو کنیم گویند که در آخر توبه کرد و بجعفر تواب ملقب شده او را نیز ابو الکرّتین گویند زیرا که ویرا یکصد و بیست تن فرزندان بودند و عقب جعفر از شش فرزند است بدین اسامی اسمعیل و طاهر و یحیی و هرون و علی و ادریس امّا ناصر و برادرش محمد ابو البقا از فرزندان اسمعیل اند و ابو الغنایم رفائق نسابه و ابو العلی دلال از اولاد طاهر اند و محمد نازوک که اولاد او را بنی نازوک گویند از نسل علی اند و ابو الفتح نسابه از نسل یحیی و اعقاب وی در مصر اند و سادات صیدا از بلاد شام از اولاد هرون اند و اعقاب ادریس را قواسم گویند نسبت بجد ایشان قاسم بن ادریس و قطاب و بدور و بنی کعب و مواجد همه از نسل قاسم اند امّا محمد بن حضرت امام علی النقی را نه تن فرزندان بودند لطف الله و ابو طالب و رحمت الله و عنایت الله و هدایت الله و اسحق و اسکندر و محمود و جعفر امّا حسین بن حضرت امام علی النقی را چهار فرزند بودند جعفر محمود باقر زین العابدین امّا عبدالله بن حضرت امام علی النقی را چهار فرزند بودند سالم و قائم و محمد و محمود امّا زید بن امام علی النقی را شش فرزند بودند اسمعیل و ابراهیم و هادی و یعقوب و محمود و الیاس امّا موسی بلا عقب بود پس از شهادت حضرت امام علی النقی ع باز مخالفین دست جور از آستین بدر آوردند و هر جا که امام زادگان را می‌یافتند بشهادت میرسانیدند از جمله محمد

وزید و حسین را در سامره شهید کردند امّا موسی بن علی النّقی با برادران
روی بولایت قم نهادند و چند روزی در قم بسر بردند مخالفین خبر
یافته ایشانرا در آنجا شهید کردند و آن جایگاه را مشهد موسی خوانند
امّا فرزندان محمّد بن حضرت امام علی النّقی ع الحق و محمود و جعفر
و اسکندر از سامرّه روی بولایت خوی و سلماس نهادند چون
بشهر مذکور رسیدند ایشانرا شهید کردند امّا فرزندان حسین بن امام علی النّقی ع را
جعفر و محمود و باقر و زین العابدین از سامرّه روی بولایت لار ری
نهادند چون بلار رسیدند ایشانرا شهید کردند امّا باقی فرزندان محمّد و
رحمت الله و لطف الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله را
در کرمان شهید کردند امّا فرزندان عبدالله بن حضرت امام علی النّقی علیه السّلام
سالم و قائم و محمّد و محمود بطرف ری رفتند چون بری رسیدند
محمّد را در ری شهید کردند و محمود را در رودخانه او را شهید کردند سالم
و قائم را در قم شهید کردند امّا فرزندان زید بن امام علی النّقی ابراهیم و اسمعیل
و یعقوب از سامرّه روی بشهر همدان نهادند چون بهمدان رسیدند
مدّتی بتقیّه میگذرانیدند و بعد از آن روی بولایت الموت نهادند چون
بالموت رسیدند ایشانرا در موضع خانه زاد بدرجه شهادت رسانیدند
امّا فرزندان محمود بن عبدالله بن حضرت امام علی النّقی یوسف و سلیمان
و عزیز و محسن و قاسم و ابوالفضل و عبدالمطلب و عبدالمعالی از
بغداد روی بولایت طارم نهادند از ذکور و اناث پنجاه تن بودند
سرکرده و سالار ایشان سیّد جلال الدّین اشرف برادر علی بن موسی
الرّضا بود با یکصد و پنجاه تن از اصحاب و دوستان که تمامی از
دلیران و شجاعان عصر خود بودند همراه داشتند چون بشهر زنگان
رسیدند معلوم ایشان شد که سی هزار از خوارج در این شهر وطن دارند

وبزرگ ایشان ابوالمعالی بن نوفل بن نعمان بن شمر ذی الجوشن است
پس سیّد جلال الدّین فرمود تا خیمه و خرگاه برسر پا کردند و در آنجا فرود
آمدند از اتفاقات حسنه طایفهٔ استجلو که از طایفهٔ اتراک ایرانند در
آنجا توطن داشتند چون خبر ورود امامزادگانرا شنیدند با تحف و
هدایای زیاد بخدمت امامزادگان شتافتند از جمله سرداران ایشان
حسن بیک و قاسم بیک و ابراهیم بیک و جعفر بیک و موسی بیک
و داینال بیک که مردم شجاع و صاحبان خیل و حشم بودند بخدمت سیّد
جلال الدّین اشرف گردیده عرض نمودند که هرگاه امامزادگان
اراده جدال با خوارج دارند چند روز صبر فرمائید که ما بعشایر و قبایل
خود خبر داده حاضر شوند و در رکاب امامزادگان جان فشانی کنیم
سیّد جلال الدّین اشرف بر ایشان دعا کرد پس ایشان بطلب
طوایف و قبایل خود فرستادند در اندک زمانی پنجهزار سوار شجاع
حاضر و باردوی امامزادگان ملحق شدند چون خارجیان این خبر
بشنیدند ساز سپاه کرده از شهر بیرون آمدند و در مقابل اردوی
امامزادگان خیمه و چادر برپا کردند و روز دیگر صفوف قتال
از طرفین آراسته گردید مردان استجلو در حمایت امامزادگان
در آنروز داد مردانگی دادند و لشکر مخالفین را چو نطومار بهم پیچیدند
تا هفت روز بازار جنگ و جدال هر روزه گرم بود روز هشتم لشکر
مخالف از ضرب شمشیر دلیران اسلام رو بهزیمت نهادند تا بشهر
رسیدند و جنگجویان اسلام مجال و فرصت با ایشان ندادند
از عقب آنها رسیده شهر را بتصرف در آوردند ابوالمعالی
بن نوفل چون چنان دید روی بفرار آورده بجانب طارم بگریخت و باز
لشکری از خارجیان فراهم کرده بعزم محاربه بیرون آمد که سیّد جلال

الدین با سپاهی گران در رسید و وجود ناپاک آن خارجیان را
از صفحهٔ روزگار برانداخت و ولایت طارم را بتصرف در آورد
و از آنجا روی بجوار المرز جیلان نهاد چون بشهر لاهیجان رسید
مردم شهر آن بزرگوار را استقبال نمودند و سید جلال الدین در
لاهیجان مدت نوزده سال بفرمانروائی مشغول بود تا در سال
بیستم جهان را بدرود نمود و وصیت فرمود که چون وفات من رسید
بعد از تغسیل و تکفین جنازه مرا در تابوتی نهید و آن تابوت در آب
سفید رود اندازید و شما از عقب تابوت باشید در هر جا که آب
تابوت مرا بیرون انداز دو مرغ سفیدی بیاید یکی بر بالای جنازه بنشیند
و یکی بر پائین مرا در همانجا دفن کنید پس بهمان وصیت عمل نمودند
در قریهٔ الکیم مدفون گردید و مشهدی عالی براو بساختند و بروز
کرامات و معجزات همه ساله از آن موضع مطهر ظاهر میشود بعد از
رحلت سید جلال الدین بعضی از فرزند زادگان حضرت امام علی
النقی ع روی بولایت ری نهادند چون بری رسیدند مدتی در
آنجا بتقیه بسر میبردند تا آخر مخالفین از حال آنها خبر یافته آنها را
بشهادت رسانیدند

گلستان یازدهم در ذکر امام یازدهم

ذکر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

حضرت امام حسن العسکری علیه السلام حضرت امام حسن
عسکری ع امام و خلیفه یازدهم رسول خدا صلی الله علیه و آله است ولادت
همایون این امام ذوی الاحترام در مدینه در هشتم ماه ربیع الثانی سال
دویست و سی و یکم هجری بود مادر آن بزرگوار ام ولد و حدیثه نام داشت
کنیت مبارکش ابو محمد اسم آن بزرگوار حسن القاب شریفش
ذکی و هادی و عسکری آنحضرت و پدرش امام علی النقی و جد بزرگوارش

امام محمد تقی هر یک در زمان خود معروف بابن الرضا بودند که سادات
منسوب باین چهار امام همه رضوی معروف و مشهورند و عمر مبارک
آنحضرت بیست و نه سال بود مدت خلافت شش سال ایام
امامت بقیه ملک معتز بود چند ماه پس از آن ملک مهتدی شد
یازده ماه و بیست و هشت روز پس ملک احمد المعتمد شد سال
ششم خلافت معتمد عباسی حضرت را مسموم کرد و مدفون شد در خانهٔ
خود در سر من رای اما سبب لقب آن بزرگوار بعسکری این است
که معتمد وقتی نود هزار مرد از ممالک محروسه خود جمع نمود در سامره
و امر کرد که هر یک از ایشان توبره گلی از بادیه برداشته در موضع
معین ریختند تلی بلند و عظیم شد پس خود بر بالای آن تل بر آمد و آن
حضرت را بدانجا بخواند و گفت من ترا از بهر آن بدینجا آوردم
که تماشای عسکر مرا نمائی آنگاه امر کرد که تمامی آن لشکر با اسلحه
حرب برابر آن تل صف بر کشیدند و بآن بزرگوار گفت یا ابو محمد هرگز
عسکری بدین زینت و کثرت مشاهده نموده و غرضش از عرض
لشکر ترسانیدن آنحضرت بود آن بزرگوار تبسم نموده فرمود تو
هم لشکر ما را میخواهی مشاهده کنی گفت مگر ترا هم عسکر هست اگر
باشد بنما آنحضرت فرمود نظر کن و اشاره نمود بطرف مشرق
و مغرب معتمد و مقربانش دیدند از شرق تا غرب و از زمین تا آسمان
مملو از ملائکه و تمامی مکمل و مسلح با حربهای عجیب صف در صف
ایستاده اند معتمد از دیدن این حال سراسیمه شده مدهوش گردید
چون بهوش آمد بخیال شهادت آنحضرت افتاد و بدین سبب
آن بزرگوار ملقب بعسکری گردید و آنحضرت را یک فرزند بود که
بقیة الله فی العالم است شمایل منورش گندم گون و متوسط القامه

نه بسیار فربه نه بسیار ضعیف جمیل الوجه و همه اعضا باندازه ابروهای سیاه مقوس و چشمهای فراخ و پیشانی گشاده گونه سرخ و خال هاشمی در گونه راست داشت دندانها منور و درشت و سفید چون مروارید لب بکمال نزاکت چون غنچه گل گردن بلند سینه پهن و مابین منکبین گشاده گوشت رانهای مبارک بسیار با هیبت و جلالت و پیوسته آثار سجود در پیشانی مقدس آنحضرت ظاهر بود گلستان ذی وازدهم

ذکر امام دوازدهم حضرت حجة الله صاحب العصر والزمان عجل الله فرجه حضرت حجة الله امام و خلیفه دوازدهم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام تولد همایون آن دُرّ دُرج ولایت بقول اکثر اهل روایت در شب جمعه نیمه شعبان لیلة البرات در سال دویست و پنجاه و پنج روی نمود و مادر آن امام عالی کرام ام ولد مسماة بنرجس خاتون دختر قیصر روم از نسل شمعون و آن امام ذوی الاحترام در نام و کنیت با حضرت خیر الانام مطابق است و مهدی و منتظر و صاحب الزمان و حجه و قائم از جمله القاب آنجناب است و در وقت پدر خود بروایت که بصحت اقربست پنجساله بود و حضرت واهب العطایا آن شکوفه چمن ولایت را مانند یحیی بن ذکریا و عیسی بن مریم که در طفولیت درجه پیغمبری کرامت فرموده آنحضرت را نیز مرتبه امامت و ولایت در صغر سن ارزانی فرموده و آنحضرت را دو غیبت دست داده

غیبت صغری در زمان معتمد در سال دویست و شصت و شش هجری و غیبت کبری در عهد راضی بن مقتدر عباسی در سال سیصد و بیست و هشت هجری و فرق میان این دو غیبت این است که در غیبت صغری سفرای آنحضرت اوّل عثمان السعید العمری دوّم ابوجعفر

محمد بن عثمان سیّم ابوالقاسم حسین بن الروح چهارم ابوالحسن علی بن محمد الثمری این چهار تن یکی بعد از فوت دیگری میان حضرت و صلحای امت در ایصال توقیعات و اوامر واجب الاطاعه آنحضرت واسطه بودند و بعد از وفات علی بن محمد الثمری در سال چهار صد و بیست هجری دیگر هیچ سفیری امام را ندید و احیاناً سعادتمندی بدیدار همایون مسعد گردیده است چنانچه اسامی بعضی در بحار الانوار و نجم الثاقب مسطور است اما فرج کلی که عبارت از ظهور آنحضرت است در آخر غیبت کبری خواهد بود و فرجهای جزوی نیز هست که از قبیل شرط فرج کلی است و قبل از حصول آن بحسب اراده پروردگار از قوت بفعل می آید و دعای فرج که با آن ماموریم جهة تحصیل فرجهای جزوی است که در حصول فرج کلی است که عبارت از ظهور است دخل دارد و در بعضی روایات که وعده فرج در بعضی ازمنه و اوقات قبل از ظهور واقع شده مراد یکی از آن فرجهای جزویست که علی بن بابویه در کتاب اکمال الدین اشاره فرموده و صدور توقیعات منیفه در کتب شریفه اصحاب بسیار است و این راقم جمیع توقیعات مبارکه را علاحده بزیور طبع درآورده موجودات و نیز کسانیکه در عالم رؤیا خدمت آنحضرت رسیده اند بسیارند من جمله این حقیر سراپا تقصیر راقم این اوراق در عالم رویا خدمت حضرت حجة الله مشرف شد بیان این واقعه آنکه در شب سه شنبه ماه جمادی الاول سال هزار و سیصد و سیزده ۱۳۱۳ هجرت در بمبئی خواب دیدم در شیراز هستم و در خانه که نزدیک آستانه مقدس حضرت سید میر احمد بن امام موسی کاظم علیه السلام بود ساکن بودم و این خانه در بالا کوهی واقع بود و در دامنه آن کوه دریاچه بود خواستم بکنار دریاچه رفته وضو بگیرم در بین پائین آمدن در پایم لغزشی شده از بالا به پائین افتادم

چون مشرف بغرق شدن بودم متوسل بحضرت حجة الله شدم که ناگاه حضرت
ظاهر شده بازویم گرفته و مرا در کنار دریا جا گذاردند و فرمودند حال وضو
بگیر و نماز بخوان چون ملاحظهٔ جمال با کمال آنحضرت را نمودم صورت منور
گندمگون و ریش مبارک پهن و انبوه و متوسط القامه و عمامهٔ کوچکی
بر سر مبارک بود تا الی الآن که سال یکهزار و سیصد و سی و چهار ۱۳۳۴ هجرت
است هنوز نور جمال آن بزرگوار از نظرم محو نشده امیدوارم از خدای
سبحانه و تعالی که مرا سرافراز گرداند و در بیداری بلقاء مبارک
آنحضرت مشرف شوم پس وضو گرفته داخل حرم محترم سید میر احمد
علیه السلام شده مشغول نماز بودم که از خواب بیدار شدم و اکنون
نیز هرگاه مطلب مشکلی روی میدهد عریضه بحضور مبارک عرض میکنم
فوری مشکلم آسان میشود راقم گوید عجب است از اشخاصیکه
قایل اند بر اینکه خواجه خضر و الیاس از انبیاء و شیطان و دجال
از اعدا در قید حیاتند و انکار وجود ذیجود حضرت صاحب
الزمان حجة الله را و حال آنکه آنحضرت افضل است از انبیاء سلف
و او ست ولی صاحب نبوت مطلقه و ولایت کلیه پس انکار وجود
آنحضرت در حقیقت انکار قدرت باری تعالی است منت خدایرا
که حقیر را همچنان آفتاب روشن است وجود آنحضرت را آنانکه منکر اند
وجود آنحضرت را و لفظ مهدی و صاحب الزمان را تاویل میکنند از کور
دلی ایشان است والا باندک شعوری چه جای انکار است والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم اما سر غیبت آنحضرت از جمله
اسرار مکتومه و آثار مخفیه است که نمیدانند او را مگر خدای علام الغیوب
و راسخون فی العلم که بتعلیم الهی میدانند لکن احتمال چند در او میرود
اول آنکه چون نباید زمین خالی از حجتی باشد و قرار الهی بر این شده است

که عدد ائمه دوازده باشد بعدد نقباء بنی اسرائیل و بعدد شهور سنه
که مدار حساب عیش بنی آدم بر آنها است لقوله تعالی اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ
عِندَ اللّٰهِ اِثنا عَشَرَ شَهراً پس خداوند عالم آنحضرت را از انظار
فساق و فجار و ظلام و منافقین و کفار و اشرار غایب و مخفی
فرمود که آنها باو دست رسی نداشته باشند که بواسطه اغراض نفسانی
و خیالات شیطانی شهید نمایند او را چنانچه از حضرت صادق
آل محمد علیه السلام سؤال نمودند از سر غیبت فرمود بجهة خوف از سر
بریدن مخفی میشود و بدست مبارک اشاره بحلق خود فرمود چنانچه خلفای
خلفای بنی عباس که معاصر آنحضرت بودند سعیهای بلیغه در اطفاء آن
نور انور نمودند و از برای ایشان میسر نشد و خداوند او را حفظ فرمود و
بسیاری از کفره و فجره و ظلمه و متمرده باین آرزو مردند و بمقصد مطلب
نرسیدند دوم آنکه چون این امت مرحومه در آخر امم سالفه واقع
شده است و باید حضرت قائم دین جد امجد بزرگوار خود را رواج دهد
و احکام شریعت او را روشن و آشکار نماید و زمان این امت ممتد
تا قیامت است لهذا باید شخص جناب او مدتی از انظار غایب و
مخفی باشد و لکن اسم و رسم او معلوم عوام و خواص شود تا آنکه بمرور
ایام و ازمنه امر او روشن شود و قلوب مؤمنین شایق و مایل و آرزو
مندان سعادتمند شوند و محبت و مودت و ولایت و امامت
و حکومت و ریاست و سلطنت او در سینهها و دلها و چشمها پر
و ظاهر شود که کسی شک و شبهه در او نکند و چون ظاهر شود بظهور و بروز
معجزات باهرات و کرامات ظاهرات شک شکاکین بر طرف شود
سیم غیبت امام بجهة امتحان و ابتلاء مردم است و باید خداوند
عالم امتحان بندگان خود را نماید تا آنکه خوب از بد و خبیث از طیب

جدا و متمیز شود و کافر از مؤمن و فاسق از عالم و خوب از بد نمایان گردند
ایمان مؤمن خالص شود و شک و شبهه او برطرف شود و کافر راسخ
در کفر خود نماید و حجت الهی بر خلق تمام شود تا آنکه هلاک شود کسیکه هلاک
شده است از روی دلیل و برهان هلاک شده باشد تا اینکه نبوده باشد
از برای مردم بر خدا حجتی و خدا حجت خود را بر خلق خود تمام نموده باشد
و این مقام امتحان مقامی است که خداوند بندگان خالص خود را با
امتحان و ابتلا میفرماید و این جهة اظهار جلال الهی است و بجهة ظاهر
شدن احوال خلق است بیکدیگر بلکه بخود شخص والا خداوند عالم دانا
بجمیع اشیاء ظاهره و مکنونه میباشد محتاج بامتحان و ابتلاء بندگان نیست
و بدون امتحان خوب و بد او را میداند و اما از جمله صدور توقیعات شریفه
که شیخ اجل محمد بن یعقوب کلینی در کافی روایت نموده آنست
که اسحق گفت التماس نمودم از محمد بن عثمان بن سعید العمری که برساند
از من بخدمت حضرت مولای ما صاحب الزمان کتابیکه مشتمل بود بر
مسائلی که بر من مشکل مینمود پس وارد شد توقیع مبارک که در آن مذکور
بود جواب در حل جمیع اشکالات آن ابواب و از آنجمله جواب
دو مسئله که در علت غیبت و انتفاع مردم در اینحالت مذکور
شده بود و مسطور و متوقع بود و آنچه معنی آن باین راجع است اما
علت غیبتی که واقع شده پس بدرستیکه حق سبحانه و تعالی میفرماید
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیَاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ
یعنی الله سبحانه میفرماید ای آن کسانی که ایمان آورده اید سؤال
مکنید و مپرسید از چیزهائیکه چون جواب آن بر شما ظاهر شود شما را
بد آید بدرستیکه نبوده است هیچیک از پدران من الا که واقع شده است
در گردن او بیعت طاغی کثیر الطغیان که در زمان او بوده و من ظهور

خواهم کرد و نخواهد بود بیعت هیچیک از طاغیان در گردن من و اما وجه
انتفاع و فایده گرفتن از من در حین غیبت پس مانند انتفاع از آفتابست چون
غایب سازد او را ابر از چشمهای مردم و بدرستیکه من امان اهل زمینم
همچنانکه ستارگان امان اهل آسمان اند و بعد از آن میفرماید ببندید
درهای سؤال را از آن چیزیکه شما را بکار نمی آید و بسیار دعا کنید جهت
تعجیل فرج بدرستیکه آن فرج شماست و از مضمون این کلام حقایق
نظام مستفاد میشود که عقل بشری وفا بادراک اسرار الهی نمی نماید
و آدمی بدانستن همه چیز مکلف نیست و دیگر از جمله منافع آنحضرت
نسبت بشیعیان و دوستان در زمان غیبت آنکه روایت شده
از حضرت امام موسی کاظم ع ملائکه که اعمال بندگانرا مینویسند که رقیب و
عتید نام دارند هر گاه نوشتند اعمال روز و آخر روز را چون اراده عروج بر
عالم ملکوت کنند اول صحایف عمل بندگانرا خدمت امام
عصر عرض میکنند چون امام مطلع میشود بر این اعمال پس از آن عروج
میکنند با آن اعمال و امام عصر اصلاح میفرماید آن اعمال را آنچه قابل
اصلاح است یا باستغفار یا بشفاعت نزد پروردگار یا بتفویض
بامام و از اینجهة است ائمه علیهم السلام از شیعیان طلب میکنند اعمالی را
که قابل اصلاح باشد — گر مهدی هادی ز نظر مستور است
اما ز وجود او جهان پر نور است ٭ هر چند که جان ز دیده غایب باشد
از پرتو او کشور تن معمور است و در اخبار صحیحه اهل بیت وارد است
که هیچ مؤمن نباشد که سعادت رویت آنحضرت را در نیابد
غایة ما فی الباب آنکه بنابر حکمت و مصلحت چندی که بر حقیقت
اکثر آن جز علام الغیوب مطلع نیست آنحضرت را نشناسند
و بعنوانیکه آنحضرت را باید دانست ندانند و چون در غیبت کبری

حیرت و دهشت عظیم مردمان را حاصل میشود لاجرم از آنجا که مزایای
الطاف عالم مطاف آنحضرت است جهت قلوب مؤمنان و رسوخ
اقدام ایشان و رفع تزلزل و دهشت احیاناً چنانکه مذکور شد یکی را از
محبان خاص بقبول درگاه قرب شرف اختصاص میفرماید تا بصیقل
آن جلی زنگ دغدغهای شیطانی و تسویلات فاسده نفسانی
از آئینه خاطر معتقدان مؤمن و مؤمنان مؤتمن زدایند اما وقت
ظهور آنحضرت معین نیست و از برای احدی غایت و نهایت غیبت
مشخص نشده و هر کس از برای ظهور آنحضرت نهایتی قرار دهد و وقتی
معین سازد افترا و کذب خواهد بود زیرا که این امر از اسرار مکتومهٔ
مکنونهٔ مخفیه است بلکه از جملهٔ بداء است که مختص ذات اقدس الهی است
بلکه از اخبار و آثار ائمه اطهار معلوم میشود که پیغمبر و امام هم آنرا نمیدانستند
بلکه خود حضرت صاحب الامر هم نمیداند مگر وقتیکه آنحضرت را
اذن دهند اما تکالیف عباد در زمان غیبت بالنسبه با امام علیه السلام
و آداب بندگی و رسوم فرمان برداری آنانکه سر بزیر فرمان و اطاعت
آنحضرت فرود آورده اند و خود را عبد طاعت و ریزه خور خوان
احسان وجود عام آنجناب دانسته و آنحضرت را امام و واسطه
رسانیدن فیوضات الهیه و نعم غیر متناهیه دنیویه و اخرویه قرار
داده اند و از آنها چند چیز بیان میشود اول مهموم بودن برای آنجناب
در ایام غیبت و مفارقت و مستور و محجوب بودن و نرسیدن
دست بدامان وصالش و روشن نگشتن دیدگان بنور جمالش دوم
از تکالیف انتظار فرج آل محمد است در هر آن و ترقیب بروز و ظهور
دولت قاهره و سلطنت ظاهره مهدی آل محمد و پر شدن زمین از
عدل و داد و غالب شدن دین قویم بر جمیع ادیان که خداوند عالم

به نبی اکرم خود داده و وعده فرموده بلکه بشارت آنرا بجمیع پیغمبران و امم
داده که چنین روزی خواهد آمد که جز خدای تعالی کسی را پرستش نکنند چنانکه
در زیارت مهدی آل محمد است که السَّلامُ عَلَی المَهدیِّ الَّذی وَعَدَ اللهُ
بِهِ الاُمَمَ اَن یَجمَعَ بِهِ الکَلِمَ وَ یَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَ یَملَأَ بِهِ الاَرضَ عَدلاً وَ قِسطاً
وَ یُنجِزَ بِهِ وَعدَ المُؤمِنینَ سیم از تکالیف دعا کردن است از
برای حفظ وجود امام عصر از شر شیاطین انس و جن و طلب تعجیل
نصرت و غلبه بر کفار و منافقین برای آنحضرت که این نوعی است
از اظهار بندگی چهارم صدقه دادن است بانچه میسر شود در هر وقت
برای حفظ وجود مبارک امام عصر در کتاب امان الاخطار دعائی که
برای صدقه دادن ذکر کرده چنین است اَللّهُمَّ هذا لَکَ وَ
مِنکَ وَ هِیَ صَدَقَةٌ عَن مَولانا م ح م د عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ صَلّی
عَلَیهِ بَینَ اَسفارِهِ وَ حَرَکاتِهِ وَ سَکَناتِهِ فی ساعاتِ لَیلِهِ
وَ نَهارِهِ صَدَقَةٌ عَمّا یُغنیهِ وَ مِمّا یَضمَنُهُ وَ ما یَخلُفُهُ پنجم
از تکالیف عامه رعایای حضرت امام عصر استمداد و استعانت
و استکفا با آنحضرت است در هنگام شداید و اهوال و بلایا و
امراض و رو آوردن شبهات و فتن از اطراف و جوانب
و ندیدن راه چاره و طریق افتادن در تنگنای مضیق و خواستن
از آنحضرت حل شبهه و رفع کربه و دفع بلیه و سد خلة و نشان
دادن راه بمقصود را بان نحو که خود آنحضرت صلاح داند و توانا
بان متوسل مستغیث برساند حسب قدرت الهیه و علوم
لدنیه را که دارا است و بهر حال هر کس در هر جا دانا و بر اجابت
مسئولش توانا بلکه پیوسته فیضش باندازه قابلیت و استعداد
مراعات صلاح نظام عباد و بلاد رسیده و میرسد و او بنظر

در امور رعایای خود از مطیع و عاصی و عالم و جاهل و قوی و ضعیف غفلت
نکرده و نمیکند و خود آنحضرت در توقیعی که برای شیخ مفید فرستادند
مرقوم داشتند که ما اگرچه منزل کردیم در مکان خودمان که دور است
از مساکین ظالمین پس بتحقیق علم ما محیط است بخبرهای شما و غایب
نمیشود علم ما هیچ چیز از اخبار شما و معرفت ببلائیکه بشما میرسد

دعای توسل

اما دعای توسل بحضرت قائم آنچه در قبس المصباح ذکر کرده این است
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ وَلِیِّكَ وَحُجَّتِكَ صَاحِبِ الزَّمَانِ
اِلَّا اَعَنْتَنِیْ بِهٖ عَلٰی جَمِیْعِ اُمُوْرِیْ وَكَفَیْتَنِیْ بِهٖ مَؤُنَةَ كُلِّ مُؤْذٍ
وَطَاغٍ وَبَاغٍ وَاَعَنْتَنِیْ بِهٖ فَقَدْ بَلَغَ مَجْهُوْدِیْ وَكَفَیْتَنِیْ كُلَّ
عَدُوٍّ وَهَمٍّ وَدَیْنٍ وَوُلْدِیْ وَجَمِیْعِ اَهْلِیْ وَاِخْوَانِیْ وَمَنْ
یَعْنِیْنِیْ اَمْرُهٗ وَخَاصَّتِیْ اٰمِیْنَ رَبَّ الْعَالَمِیْنَ

دعای استغاثه

اما دعای استغاثه
بروایت قبس المصباح در هر امر مشکلی از حضرت امام عصر اعانت بخواه
و بگو یَا مَوْلَایَ یَا صَاحِبَ الزَّمَانِ اَنَا مُسْتَغِیْثٌ بِكَ وسه دفعه
یَا صَاحِبَ الزَّمَانِ اَغِثْنِیْ یَا صَاحِبَ الزَّمَانِ اَدْرِكْنِیْ
و اما دعای استغاثه بسوی حضرت حجة الله علیه السلام بچند نحو
روایت شده و در کتب ادعیه متداوله موجود است ولکن نسخه
بنظر رسیده که در آنها نیست لهذا نقل آنرا در اینجا لازم دیده
فاضل متبحر محمد بن محمد الطیب در کتاب انیس العابدین که مجلسی

رقعه توسل

در بحار و فاضل خبیر میرزا عبدالله اصفهانی در صحیفه ثالثه از آن
نقل میکند نقل کرده از کتاب سعادات باین عبارت دعای
رقعهٔ توسل برای هر مهمی و حاجتی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ تَوَسَّلْتُ
اِلَیْكَ یَا اَبَا الْقَاسِمِ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ
مُوْسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْطَالِبٍ

النَّبَاءُ الْعَظِیْمُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیْمُ بِاُمِّكَ سَیِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ
وَبِاٰبَائِكَ الطَّاهِرِیْنَ وَبِاُمَّهَاتِكَ الطَّاهِرَاتِ بِیٰسٓ وَالْقُرْاٰنِ
الْحَكِیْمِ وَالْجَبَرُوْتِ الْعَظِیْمِ وَحَقِیْقَةِ الْاِیْمَانِ وَنُوْرِ النُّوْرِ وَكِتَابٍ
مَسْطُوْرٍ اَنْ یَكُوْنَ سَفِیْرِیْ اِلَی اللّٰهِ فِی الْحَاجَةِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ
و این رقعه را در گل گذارده در چاه یا در آب روان بیندازد و در آنحال
بگو یا عثمان بن السعید و یا محمد بن عثمان اوصلا قصتی الی صاحب الزمان
صلوات الله علیه — خاتمه در ذکر نسب سادات و قبور امام
زادگان و نوادگان ائمه اطهار و بهر دیار و فضائل
سادات فاطمیه مشتمل بر پنج گلشن گلشن اول بیان
نسب سادات هندوستان — از جمله نسب سادات
بخاریه است که در مملکت هندوستان در ملتان و لاهور و دهلی و
بلوچستان متوطن میباشند جد اعلی ایشان سید جلال ماضی
بن حسن بن سید علی بن سید جعفر بن سید محمد بن سید محمود بن
سید احمد بن سید عبدالله بن سید علی بن سید صغر بن سید
جعفر کذاب بن حضرت امام علی النقی علیه السلام از عراق ببخارا
رفت و چون بعضی از ایام بعد اسب صحبت مروانیان آنجا گرفتار گردید
دید که در میان اشرار آنجا اقامت بغایت دشوار است از روی
اضطرار متوجه کابل گردید و چون بکابل رسید و دلهای آنجماعت را
مانند اهل بخارا بمرتبه سنگ خارا دید و رقت آنجا را نیز ندید
از غایت حیرت و ملالت که باو رسید زبان بمضمون این بیت
گشت قتل ثامی آرزو دارم طلا گو خاک کابل است زانکه از سرحد کابل تا بخارا
و آخر الامر از آنجا بولایت هند آمد و با اهالی آنجا که بفضل عقاید حنفیه
بخارا قناعت نموده اند اظهار کرد که ما از بخارائیم و در سنگ

خارانیم بنابراین سید مذکور و اولاد امجاد او مدت بسیار در سواد هندرور گاری بتقیه میگذرانیدند دار سلاطین آنجا تعظیم و رعایت بی غایت میدیدند تا آنکه بسبب استمرار زمان مدارا و بتقیه جمعی کثیر از آن طایفه علیه مذهب پدران بزرگوار را گم کردند و بسبب دنیاداری و مصاحبت هندیان گمراه شدند و بعضی از ایشان که صاحب فضل و کرامت بودند مانند سید راجو حق را جستجو مینمودند و ذیل همت ایشان از لوث الزام تقیه در وقت خوش آیند حنفیه جنابیه منزه و پاک بود پیروی اجداد بزرگوار خود را میکردند اما سید راجو بن سید حامد الحسینی البخاری الهندی سیدی فاضل صاحب کرامت و شجاع و نیکنهاد در ارشاد اهل هند خصوصا طایفه بلوچ مساعی جمیله نمود و در اظهار مذهب آبای طاهر خود الزام تقیه نمیفرمود حکایت کرده اند که سید راجو بقصد ملازمت همایون پادشاه متوجه دهلی شد و پادشاه مذکور چون سابقا صیت بزرگی و کرامت او را از اهل هند شنیده بود بخود قرار داد که هرگاه نزدیک آید او را استقبال نماید ملا عبد الله هندی لاهوری که مخدوم الملک لقب داشت و مخدوم گروه حمار و جگرگوشه هند جگرخوار بود چون این مضمون را شنید در مقام منع پادشاه مذکور شد و از روی عصبیت فضلی در قدح سید مذکور پرداخت و او را برفض منسوب ساخت و گفت که تعظیم و استقبال او باعث استقلال شما در ولایت هند میشود پادشاه در جواب هیچ نفرمود روز دیگر که سید راجو بنزدیک دهلی رسید پادشاه بعزم استقبال از خانه بیرون آمد در آن اثنا مخدوم الملک رسید و در استقبال او منع بیش از پیش نمود و اظهار کرد که او مبتدع و بیدین است و تواضع او موجب خلاعت از دین و خلل در دولت است پادشاه چون به

بتازه فتح ولایت هند نموده بود و با اهل هند در مقام استمالت و مدارا میبود لاجرم متوقف گشته فرمود که من از برای تعظیم دینی ملاحظه آنکه بزرگی از اولاد سید المرسلین است استقبال او مینمودم حالا که شما میگوئید که استقبال او منافی دین است نمیروم آخر الامر پادشاه از غایت محبت که بر خاندان ولایت داشت نور دیده سلطنت جلال الدین محمد اکبر را با بیرم خان که وکیل السلطنه بود باستقبال فرستاد و چنانچه لایق باخلاق پادشاهانه بود عذرخواهی فرمود القصه چون سید راجو در مذهب خود شیوه تقیه نمی ورزید لهذا آزار بسیار از اغیار میکشید روزی کسی باو گفت که چون در مذهب آبای شما تقیه جایز است چرا شما از تعرض اغیار نمیپرهیزید و در پناه تقیه نمی گریزید سید راجو گفت عیبی میسم که تقیه کردن من موجب خارجی شدن فرزندان من شود و الحق این سخنی است لطیف و پسندیده که از زبان عقل صد تحسین شنیده و دیگر نسب سادات امروهه ضلع مرادآباد هندوستان ایشان از اولاد سید شرف الدین شاه ابن سید علی بن سید مرتضی بن سید ابی المعالی بن سید ابو الفرج الحسینی الواسطی بن سید داود بن سید حسین بن سید علی بن سید هرون بن سید جعفر کذاب بن امام علی النقی علیه السلام و نیز از اولاد سید هرون بن سید جعفر کذاب اند سادات گردیز در ملتان هند دیگر سلسله نسب سادات جلیل القدر بهرایچ از جمله سلسله نسب راجه سید اولاد حسین خان تعلقه دار بن سید سردار علی بن سردار بهادر محمد شاه کیدان بن امام شاه بن امیر الدین بن قمر الدین شهسوار بن سید برهان بن سید محی الدین بن سید عبد الوهاب بن سید محمد شاه بن سید غلام حسین شاه بن سید احمد بن سید د...

نسب سادات امروهه

نسب سادات بهرایچ

خان بن سید احمد سجاده نشین بن سید محمود بن سید نعمت الله
بن سید اسحاق بن سید حمید الدین شاه راجو قتال بن سید احمد کبیر
سید جلال بخاری بن سید ابو المؤید بن سید جعفر ثالث بن سید محمد
ابو الفتح بن سید محمود بن سید احمد بن سید عبد الله بخاری بن سید
علی اصغر بن سید جعفر بن حضرت امام محمد تقی علیه السلام جد اعلای
ایشان سید قمر الدین یکی از سرداران فوج نادری بود همراه نادر
شاه از ایران بهند آمد هنگام مراجعت نادر شاه از هند ایشان
در مضافات دهلی اقامت فرمود و بعد از چندی بگاگو ضلع سهارن
پور آمده سکونت اختیار نمود و در سال ۱۷۱۷ عیسوی بدرود
جهان کرد پسرش سید امیر الدین در لکهنو نزد نواب شجاع الدوله
بمنصب تهانه داری مقرر شد و زادگان و نوادگان او منسل بنسل
همه در هند صاحب منصب بودند و در زمان بلوای هند خدمات
عظیمه بدولت فخیمه انگلیسیه نمودند و اکنون راجه اولاد حسین خان
در بهرایچ تعلقه دار و کمال عزت و اعتبار در نزد امنای دولت
انگلیسیه دارند دیگر سلسله سادات حسنی مشهور بقطبی در هند که ساکن
قصبه رودلی و سرسی و جناله و بهار و مانی پور و فتحپور و کوروالی
و منعم آباد هستند منتهی میشوند بسید قطب الدین محمد الحسنی
مدنی بن محمد بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن علیه السلام
دیگر سلسله نسب سادات حسنی تهته و مانوه و چندواره و بدهی
کانون و حسن پور و سارنگ و حاجی پور و جونپور منتهی میشوند بمیر
محمد فصیح بن عیسی بن یحیی بن حسین ذو دمعه بن زید شهید بن حضرت
امام زین العابدین علیه السلام دیگر سلسله نسب سادات
الینی سرای میر درای پور و بعضی سادات امروهه منتهی میشوند

بشوند

بسید حسن بن حسین اصغر بن امام زین العابدین دیگر سلسله نسب سادات
حسینی نورپور او ده و بلو پور ضلع جونپور منتهی میشوند بعلی اصغر بن حسین افطس
دیگر نسب سلسله سادات حسینی محمد آباد و کوته و رنگی پور و جونپور و غازی
پور منتهی میشوند بموسی خضر بن حمزه بن جعفر بن حسین اصغر بن عبد الله باهر بن
امام زین العابدین علیه السلام — دیگر نسب سادات چندواره
و چین پور صوبه بهار و شاه پور و نسب بعضی سادات کابل و مالوه
و بارنگت پور و چناده منتهی میشود بمحمد مامون بن امام جعفر صادق ع
دیگر نسب سادات موسوی قصبه بهار و دیهات حوالی حاجی پور
صوبه بهار منتهی میشود بعبد الله بن حضرت امام موسی علیه السلام
دیگر نسب سادات موسوی سید مارن که اکثر افغان که از نسل او بند
و سادات لاراک و خوندی و داودی منتهی میشوند بابراهیم مرتضی بن حضرت
امام موسی کاظم ع — دیگر نسب سادات موسوی کمره و قنوصه
و منکرس و جانس و سلول ضلع آله آباد و سادات ترمذ منتهی میشوند
باسحاق بن امام موسی کاظم ع — دیگر نسب سادات رضوی
جونپور و بهادی و بهل ضلع فرید آباد منتهی میشوند بحسن و جعفر پسران
حضرت امام رضا ع دیگر نسب سادات نقوی زید پور و لکهنو
و مهتاپور ضلع خیرآباد و بعضی از سادات اجمیر منتهی میشوند بموسی
مبرقع — دیگر سادات نقوی بخاری و کردیزی و آله آباد و امروهه
و مانکپور و دروی و پرگنه سید پور که در جانپور استقامت
دارند و سادات دیوکام که از فرزند سید محمد بغدادی میباشند
منتهی میشوند بجعفر بن امام علی نقی — و دیگر نسب سادات بهنگر هند
منتهی میشود بسید بدر الدین محمد بن سید صدر الدین محمد الخطیب بن
سید جلال الدین بخاری بن سید محمود که از بخارا بهند آمد و متوطن

شد

شد در هنگر و هو ابن سید شجاع الدین بن سید ابراهیم بن سید قاسم بن سید
زید بن سید جعفر بن سید حمزه بن سید هرون بن سید عقیل بن سید اسمعیل
بن سید ابو الحسن علی المختار بن سید جعفر کذاب و دیگر نسب سادات
بنی مختار از اخیار ذریه رسول مختار نسب شریف ایشان بابی علی المختار
النقیب امیر الحاج منتهی میشود نقابت مشهد منور حضرت امیر علیه السلام
و امارت حج الاسلام مدتی باکابر این سلسله مفوض بود و سید جلیل
القدر نقیب النقبائی ممالک عراق و خراسان شمس الدین ابو
القاسم علی بن عمید بن عبد المطلب بن جلال الدین ابو نصر ابراهیم
بن سید عمید الدین بن عبد المطلب بن شمس الدین علی ثانی در زمان
سلطنت شاهرخ شاه از نجف بخراسان آمده در سبزوار متوطن
شد و ایالت سبزوار باو متعلق بود همچنین سید میر قاسم نسابه که در سبزوار
متوطن است و میر شرف الدین علی از سبزوار ببلخ رفتند نقیب
النقبائی بلخ و توابع آن ها ایشان مفوض شد بعد از فوت
شاهرخ شاه از آنجا بهند رفتند و الحال اولاد امجاد ایشان در هند
اقامت دارند مشهور بسادات بنی مختار اند — دیگر نسب
سادات بارهه منسوبند بسید ابو الفرج الواسطی که از واسط بهند
آمدند و از اولاد سید علی العراقی بن حسین بن علی بن محمد مذکور اند
و دیگر نسب سادات رسولدار منتهی میشود بسید غلام امیر بن سید
ضیاء الدین ابی القاسم علی الحلی — دیگر نسب سادات قنوج هند
منسوبند بزید عم سید صدر جهان القنوجی البهانوی سید عبد المقتدر بن
سید شاهین بن سید احمد معروف بسید منجلی بن سید عبید الله از
کهل وارد شد بقنوج و ساکن شد در آنجا و هو ابن سید عبد الله بن سید
محمد بن سید سراج الدین بن سید تاج الدین بن سید علیم الدین بن

سید کمال الدین الترمذی ابن سید کمال الدین وارد شد از ترمذ بهند و متوطن
شد در قریه کیتهل از اعمال سرهند ابن سید عثمان بن سید ابی بکر بن سید
عبد الله بن سید طاهر بن سید زید معروف بزید سدید و ملقب بعم عمرو
الترمذی مذکور — و نیز از ایشانند سادات بهنور از مضافات سنبهل
و نیز از ایشانند سادات سامانه که بعضی از آنها معروفند باولاد منجهلی و برخی
بسادات بخاری و دیگر نسب سادات سامانه و زیدپور و چندواره من مضافات لکهنو
و جهانپور لاهور بسید مخدوم شاه از اولاد موسی مبرقع منتهی میشود — دیگر
گلشن سیوم نسب سادات عالیه جات شیراز و توابع منتهی میشود
بحضرت امام حسن علیه السلام سلسله سادات انجوی و انجوئی
کسی را گویند که مباشر و عامل املاک خالصه دیوانی باشد جد اعلای آنها ابو
قتاده زید اسود بن ابراهیم بن محمد بن قاسم بن ابراهیم طباطبائی بن اسمعیل
بن ابراهیم بن حسن مثنی بن امام حسن علیه السلام از مکه معظمه بشیراز آمد سالی
که شاهنشاه فناخسرو امیر عضد الدوله دیلمی برای ادای حج رفته بود ملاقات کردید
ابو قتاده معروف بزید اسود مذکور را ملاقات فرمود در بین راه آن بزرگوار
با پیشاد بعد از آن در میان محاورت زید چنین فرمود که در فلان
شب خود حضرت رسالت پناهی را در خواب دیدم که زنی را بفلان
نشان بمن تزویج فرمود چون عضد الدوله آن نشان را شنید دانست که
آن نشانه در خواهر خود اوست و از غرائب آنکه عضد الدوله نیز قبل از
این سفر حج در خواب دیده بود که حضرت رسول او را در ازدواج سیدی
بفلان نشانه در آورد و این خواب را بتفصیل بعضد الدوله گفته بود و عضد
الدوله آن نشانها را در زید دید خواهر خود فاطمه را در عقد ازدواج زید
در آورده او را بمصاحبت خود در سال سیصد و پنجاه و دو از مکه بشیراز
آورد و بعد از مدتی فاطمه خاتون وفات نمود پس عضد الدوله دختر عم خود شاه

وجنت را از ازدواج زید درآورد و املاکی چند در فارس وقف نمود و تولیت
آنها را باولاد ذکور زید نسلاً بعد نسل واگذاشت و املاک این سادات
طباطبائی در فارس بسیار گردید تا زمان استیلای سلاطین مغول
در فارس تمام املاک زید اسود را تصرف نمودند و آن املاک را انجو
گفتند پس سید ابو المیامن حسن طباطبائی برای استرداد املاک خود
و عشیرهٔ خود از شیراز بدرگاه سلطان زمان آباقاخان برفت و کمال
احترام را از پادشاه بدید و مدتی بماند لکن کاری از پیشش نرفت
پس در حضور امنای دولت خانی و اهالی شرع نبوی نیمه آن املاک را
بوجه شرعی در سال ششصد و هفتاد و نه منتقل نموده بشاهزاده ارغون
خان و نیمه دیگر آنرا بعد از حقوق طایفه خود به پسرش سید قطب الدین
احمد خان قرار گرفت سید ابو المیامن حسن در ملازمت شاهزاده
ارغون خان در خراسان بماند و قدرت عود بشیراز نداشت باز
تمامی املاک سادات را انجو یعنی خالصه شاهی نمودند تا زمانیکه
سلطنت بر شاهزاده ارغون خان قرار گرفت یرلیغ شاهی صادر
گردید که نصف آن املاک انجو باشد و نیمه دیگر را بسید قطب الدین
احمد واگذارند پس از فوت ابو المیامن حسن ارغون خان حکم بصدور
یرلیغ فرمود که نیمه املاک سادات را بملکیت و تصرف سید قطب
الدین احمد واگذارند و نیمه دیگر را که سید ابو المیامن بشاهزاده ارغون
خان بخشیده بود بعنوان انجو بتصرف سید قطب الدین احمد
و هند و از آن زمان اولاد و احفاد سید قطب الدین احمد را انجوی
گفتند و از اعیان این سلسله میر فضل الله انجوی است از شیراز
بهندوستان رفت و بسبب دانشی که داشت صدر الممالک
دولت سلطان محمود شاه بهمنی پادشاه دکن گردید و در سال

هشتصد و بیست میر فضل الله در جنگ سلطان محمود با جماعت هنود
شجاعتی فوق العاده نمود و عاقبت بدست مرد هندوئی که سالها خدمت
گذار بود بغدر کشته گشت و دیگر از اعیان این سلسله شاه حسن انجوی
از شیراز بعد از تحصیل کمالات علمیه بهندوستان رفته در مملکت
گجرات توقف نمود و در سال نهصد و بیست و هشت برهان نظام
الدین شاه بهمنی او را از ولایت گجرات بولایت احمدنگر خواسته مسائل
و احکام مذهب اثنی عشریه را از او بیاموخت و دیگر از اجلهٔ این سلسله
سید شاه فتح الله در شیراز بافادت و عبادت میگذرانید پس
بجانب هندوستان برفت و تا سال نهصد و هشتاد و هشت
در قید حیات بود و سادات انجوی هند منسوب بایشانند اما نسب
سادات مشهور بمولی در شیراز اصل این سلسله از ناحیه حویزه خوزستان
و شوشتر اند جد اعلای ایشان سید عبد الرضا بن سید محمد بن سید مبارک
بن سید مطلب بن مولی سجاد بن سید بدران بن سید فلاح بن سید
محسن بن سید حیدر بن سید علی بن سلطان محسن بن سلطان سید محمد مشعشع
بن سید فلاح بن هبة الله بن حسن بن علی بن سید عبد الحمید نسابه بن ابو علی
فخار بن ابو الغنایم بن ابو عبد الله بن محمد بن ابراهیم المجاب بن محمد بن زید بن
محمد صالح بن امام موسی کاظم علیه السلام در سال هزار و بیست هجری
از حویزه بشیراز آمده بدامادی صفی قلیخان و لد امام قلی خان
حکمران فارس برقرار گشته توطن نمود و صاحب ضیاع و عقار و
املاک گردید و اولادش تاکنون در شیراز باقی اند و از آن سلسله
آنچه در حویزه توقف دارند با مارت و ریاست آن نواحی برقرارند و چون
خواهند نامی از آنها بگویند لفظ مولی را در اول نام او آورند مانند مولی عبد
الله مولی جعفر و غیره و آنچه از این سلسله در شیراز توطن دارند چون

نسب سادات دشتکی شیراز

نام آنهارا لفظ مولی را در آخر نام او آورند چون محمد جعفر مولی و سید علی اکبر مولی و این سلسله سادات مولی همیشه در شیراز بمناصب عالیه برقرار بوده اند — امّا نسب سادات مشهور بدشتکی شیراز که در تقدم تشیع از دیگران ممتازند از اولاد ابی الحسن علی بن ابی عبد الله جعفر احمد السکین النقیب بن جعفر الشاعر بن محمد بن محمد بن زید الشهید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام و از این سلسله جلیل اند سید اصیل الدین و برادرزاده اش جمال الدین عطاء الله مصنف روضة الاحباب و سید نظام الدین احمد و سید مجد الدین حبیب الله و صدر الدین محمد الشیرازی بن سید ابراهیم بن محمد بن اسحاق بن علی بن عرب شاه بن امیرانه بن الحسن بن الحسین بن علی بن زید الاعثم بن علی بن محمد بن علی بن جعفر بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید الشهید و هم از این سلسله اند میرزا سید علیخان بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم بن سلام الله بن مسعود بن غیاث الدین منصور شارح صحیفه سجادیه و هم از این سلسله اند جمال الدین محمد و صدر الدین احمد و ابراهیم اولاد برهان الدین الحسن علی بن صدر الدین محمد حاجب امیر الحاج بن مطهر بن یعلی بن عوض بن زید بن ابی الحسن علی بن ابی عبد الله مذکور و از اینهاست علی بن شرف الدین محمد و این شرف الدین سیدی جلیل و فاضل بود با پسرش ابن صدر الدین مذکور مقتول شدند والله اعلم — امّا سلسله سادات

نسب سادات دستغیب شیراز

دستغیب شیراز منتهی میشوند بعلی بن الحسین علیه السلام امّا وجه تسمیه دستغیب گویند یکی از اجداد آنها با شخصی مشاجره داشت و نفی سیادت از آن سید مینمود دستی از غیب ظاهر شد و شجره نامه را بدان سید افکند بعض دیگر نوشته اند آن سید با وزیری بر سر ملک و زراعت مناازعه داشتند و وزیر سید را سقط گفت دستی از

نسب سادات طباطبائی کازرونی که در شیراز متوطن‌اند

غیب بر آمد بر سینه وزیر خورد و مرد حال از نسل آن سید موجودند میرزا هدایت الله مجتهد است و چند پسر دارد یکی میرزا محمد و دیگری میرزا علی که بحسن عقیدت و نجابت ممتازند امّا سلسله نسب سادات طباطبائی کازرونی و فهلیانی که در شیراز هستند منتهی میشود بابراهیم طباطبا بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن مثنی بن حضرت امام حسن علیه السلام جد اعلای آنها از جبل عامل شامات وارد نیشابور گشته مدتی توقف نمود و بعد از آن یکنفر از آنها میر حسن نام وارد بلده کازرون شده با احترام تمام معیشت نمود و از جمله اولاد او جناب حاج میر سید حسن مجتهد است و او را دو تن پسر بود یکی سید عبد الله و دیگری سید محمد تقی امّا از سید عبد الله نیز دو پسر بوجود آمد یکی حاجی سید حسن و دیگر سید محمود و حاج سید حسن را یک پسر بود بنام حاج سید عباس و از سید محمود پسری بوجود آمد سید محمود نام که در زمان فوت پدر در رحم مادر بود و سید محمد تقی سه پسر بود یکی سید ابوطالب و دیگر سید مهدی و سیم سید محمود امّا سادات طباطبائی

نسب سادات طباطبائی فهلیانی کازرونی که در شیراز متوطن‌اند

فهلیان حاج سید عباس و سید مصطفی فهلیانی که هر دو پسر عم بودند از قصبه فهلیان وارد کازرون شده رحل اقامت انداختند و سالها باحترام گذرانیدند حاج سید عباس را پسری بود حاجی سید حسین نام که افضل علمای عصر خود بودند و زراعت و تجارت مینمود و در سال ۱۲۹۰ بدرود جهان نمود و حاجی سید حسین را یک پسر بود حاج سید عباس نام او نیز مجتهد بود و در سال ۱۲۳۸ در کازرون متولد شد و تحصیل مقدمات علمیه نموده وارد شیراز گردید و در سال ۱۲۶۰ از شیراز به نجف اشرف رفته در خدمت شیخ محمد حسن نجفی و حاج شیخ مرتضی تحصیل مراتب فقهیه و اصول

نموده عود بکازرون نموده چندیسال بنشر علوم و فتاوی مشغول بوده در
شیراز برحمت ایزدی پیوست و پسرش سید علی مشغول تحصیل مراتب
علمیه است و دیگر از جمله سادات فهلیانی کازرونی سید محمد علی است
که سالهاست در شیراز کسب فضایل علمیه نموده طلاب علوم را
از افکار خود بهره مندی سازد و معیشتی بوجه تجارت مینماید
اما سلسله سادات طباطبائی بهبهان جد اعلای آنها سید فقیه است
و قبر آنجناب در بلده بهبهان یادگار است و اول کسیکه از این سلسله
در دایره امورات دیوانی وحا آمد میرزا حبیب الله است در حدود سال
۱۰۹۲ که حسنعلی خان نخنه والی و حکمران کوه گیلویه بود کلانتری بهبهانرا
بمیرزا حبیب الله واگذاشت بعد از وفات او پسرش میرزا قوام الدین
بهبهانی درجای پدر قرار گرفت و در سال ۱۱۳۶ چندین بار سپاه
افغان آمده بهبهانرا محاصره نموده از اهتمام میرزا قوام الدین
و مردانگی او کاری نکرده بازگشتند و بعد از فوت میرزا قوام الدین
پسرش میرزا علی رضا بجای پدر نشست چون نوبت سلطنت بکریم
خان رسید میرزا علی رضا از خدمات مرجوعه تقاعد نموده و همیشه چشم
براه اخبار فتح و فیروزی از جانب محمد حسن خان قاجار داشت و چون
از الطاف کریم خان مایوس بود برج و باروی بهبهانرا مستظهر گردید
و در سال ۱۱۷ کریمخان بعزم تسخیر بهبهان از شیراز حرکت کرد
میرزا علی رضا در حصار بلده بهبهان متحصن گردید رئیس علی رضا
قنواتی که ابن میرزا علی رضا بود خیانت نموده بروج سپرده خود را
خالی نمود و لشکر کریم خان را راه داد بعد از فتح بهبهان کریم خان
رئیس علی رضا را بلقب خانی سرافراز فرموده او را حاکم زیر کوه نموده
و میرزا علی رضا را با عیال از بهبهان روانه شیراز داشت و مدتها

در آنجا توقف داشت تا وفات یافت و علی رضا خان قنواتی در حکومت
متمکن گردید و بعد از وفات او پسرش جعفر خان بجای پدر نشست و سالی
چند گذشت تا آنکه ابول خان کلانتر ایل طیبی کوه گیلویه بهواخواهی میرزا
سلطان محمد خان پسر میرزا علی رضای بهبهانی چهار نفر تفنگچی روانه خدمت
جعفر خان نمود و عریضه بدست آنها داد و چون این چهار نفر عریضه
بجعفر خان دادند و شروع در خواندن آن نمود او را بکشتند و از پی کار
خود رفتند و این خبر در سال ۱۲۰۰ میرزا سلطان محمد خان بن سید
میرزای موصوف از شیراز وارد بهبهان گشته بحکومت نواحی پرداخت
و باستراحت بعیش و عشرت پرداخت والله اعلم — و دیگر از سلسله
سادات جلیل القدر موسوی سید اسماعیل بهبهانی است جد اعلای او
سید عبدالله موسوی بحرینی در زمان سلطنت کریمخان از بحرین
به بهبهان آمده رحل اقامت افکنده و جماعتی از نسل او در بلده بهبهان
باقی مانده اند و سید اسماعیل سالها متوقف بهبهان بود و پس بطهران
رفته متوطن گردید بعد از فوت او پسرش سید عبدالله در طهران
بافاده و افاضه علوم اشتغال داشته تا زمان مشروطیت و
انقلاب طهران مقتول گشت و دیگر از اجله سادات بهبهان حاج
میر صالح بهبهانی است و در اصل از بنی اعمام میرزا سلطان محمد خان
بهبهانی است در مبادی زندگانی در خدمت ملا محمد کاظم بهبهانی
تحصیل مراتب فقه و اصول نمود و در اماکن مشرفه آن دو علم را تکمیل
نمود بحلیه اجتهاد زیور یافت و سالها در بلده بهبهان بنشر
علوم و فتاوی مشغول بود دو پسر از او بیادگار ماند سید حسین نام
در اوایل مراحل زندگانی است و دیگر از اشراف سادات بهبهانی
میر عبدالله حسنی حسینی بهبهانی و ولدان صدقش سید محمد حسن و سید

سلسله سادات شریفی حسینی ذهبی شیراز

اکبر بهره یکی بزیور علم و فضل زینت یافته اند سلسله سادات شریفی
شیراز باید دانست که سادات شریفی دو طایفه اند یکی از نسل میر سید
شریف علامه جرجانی اند آنها را سادات شریفی حسینی ذهبی گویند و جماعتی
که از اولاد میر سید شریف استرابادی اند آنها را شریفی حسنی گویند
امّا سادات شریفی حسینی ذهبی شیرازی متولی آستانه مبارکه متبرکه
حضرت شاه چراغ این سلسله از احفاد میر سید شریف الدین جرجانی
بن علی بن محمد بن علی بن حسین میباشند در سال هفتصد و هفتاد و هفت
میر سید شریف از جرجان وارد شیراز گردید شاه شجاع مظفری مقدم
او را گرامی داشته مدرس مدرسهٔ دار الشفای شیرازش نمود و در
سال هفتصد و نود و پنج که امیر تیمور گورکان فارس را از آل مظفر
بگرفت میر سید شریف و جماعتی از ارباب کمال را روانه دار الملک
خود شهر سمرقند نمود و بعد از وفات امیر تیمور میر سید شریف عود
بشیراز فرمود و بعد از گذشتن هفتاد و شش مرحله زندگانی در سال
هشتصد و شانزده در شیراز وفات یافت و این سلسله شریفی تا
کنون بعزت و احترام در شیراز مقام داشته اند بعضی بزیور علم و برخی
بمناصب دیوانی رسیده اند مانند میرزا حبیب الله بن میر سید
شریف شریفی شیرازی سالها بنشر علوم و مواعظ اقدام داشت
و در سال نهصد و هفت در مسجد جامع شیراز بعد از ادای خطبه نام
ائمه اثنی عشریه را بگفت چون این خبر بشاه سلطان مراد آق قیونلوی
ترکمان رسید حکم نمود او را زجر نموده خانه اش غارت کردند و در
سال نهصد و نه که شاه اسمعیل صفوی بشیراز آمد و این واقعه را
شنید زیانهای او را تدارک فرمود و تولیت آستانهٔ شاه
چراغ را باو واگذار داشت و خود میرزا حبیب الله نیز ضیاع

و عقاری از خود وقف آستانه نمود و مدرسه بساخت و نام آنرا حبیبیه
گذاشت پس تولیت آستانه را بشاه خلیل الله پسر بزرگ خود داد و
تولیت مدرسه را بشاه ابو القاسم پسر کوچک خود واگذاشت در اوایل
زمان افغانی اولاد ذکور شاه خلیل الله میرزا بدیع الزمان منقرض گردید
و تولیت آستانه را میرزا محمد حسین صاحب اختیار شریفی که از
اولاد شاه ابو القاسم بود تصاحب نمود و تاکنون در میانه برادرزادگان
اوست و از متاخرین این سلسله است میرزا ابو القاسم شریفی حسینی
راز تخلص مشهور بمیرزا بابای درویش ذهبی متولی آستانه مبارکه
شاه چراغ و شیخ طریقه سلسله ذهبیه که از جانب او در شیراز قائم
درویش ذهبی است که روزگاری در شیراز در سلسله ذهبیه مذهب
اوراق قلوب مرتاضان بود در عنفوان جوانی پیرو اهل طریقت
ذهبیه گردید ریاضات شاقه را که در این سلسله متعارف است
متحمل گشته تحصیل علوم را بوجه کمال کرده و در سال هزار و دو صد و
هشتاد و شش در وقت مراجعت از ارض اقدس و مشهد مقدس در
منزل مورچه خورت برحمت ایزدی پیوست و شش فرزند از او
بیادگار ماند اول آنها میرزا جلال الدین محمد ذهبی ملقب بمجد الاشراف
میباشد که اکنون سر سلسله طریقه ذهبیه و متولی آستانه شاه چراغ است

سلسله سادات ذهبی

امّا سلسله سادات شریفی حسنی مشهور بکلانتران شیراز جد اعلای
این سلسله میر سید شریف بن میر تاج الدین علی بن محمد مرتضی بن
میر تاج الدین علی حسنی استرآبادی بشیراز آمد و دختری از نوادهای
میر سید شریف جرجانی در ازدواج خود درآورد و در شیراز متوطن
گردید و نواده او میر سید شریف بن میر تاج الدین در سال نهصد و
نه در رکاب شاه اسمعیل از شیراز برفت و در سال نهصد و پانزده

سلسله سادات شریفی حسنی شیراز

بمنصب صدارت عظمی رسید و در سال نهصد و بیست و در جنگ
چالدران شهید گردید و پسرش میرزا اسماعیل در سال نهصد و بیست و نه
کلانتر شیراز گردید پس از وفات میرزا اسماعیل پسرش میر شاه حیدر کلانتر
شیراز گردید پس از او میرزا سلطان ابراهیم کلانتر شد بعد از آن میرزا
ابوطالب کلانتر شد در زمان سلطنت افغان که کارها هرج و
مرج میگذشت میرزا ابوطالب که با سادات شریفی ابناء میر سید
شریف جرجانی از جانبها در نسبتی داشت اشتغالی نموده موقوفات
آستانه مبارکه شاه چراغ را از دست سادات شریفی حسینی
بگرفت و مدتی در تصرف داشت تا که در سال هزار و صد و چهل و
دو نادرشاه از میرزا ابوطالب باز گرفته بمیرزا محمد حسین شریفی حسینی
واگذاشت و پسر میرزا ابوطالب میرزا اسماعیل در سال هزار و صد
و چهل و دو بمنصب کلانتری شیراز برقرار گردید و در سال هزار و
یکصد و شصت که نادرشاه بر اهل فارس غضب نمود و چندین نفر
آنها را در خارج کرمان بکشت از جمله میرزا اسماعیل کلانتر بود که بعد از
کور کردن او را بکشتند و کلانتری از خاندان او بیرون رفت و زمان
کلانتری این سلسله نزدیک بدویست و سی سال رسید والله اعلم
و دیگر از سادات معروف سلسله سادات نسابه حسنی حسینی میباشند
که از زمان قدیم نسب سادات فارس را نگاه داشته کتابی در این
باب نگاشته اند و اسامی اشخاص هر طبقه از سادات در آن
بوضعی مخصوص مندرج ساخته و از انعام سلاطین معیشتی داشتند
و مدتی است که این رسم منسوخ گشته و آن کتاب در این خانواده
عاطل و باطل مانده و چندین نفر بغیر حق داخل نسب شده بر عدد
سادات افزوده از رتبه آنها کاسته اند که هرچه کمتر است عزیزتر

هرچه بسیار شد خوار گردید گوهر قیمتی اگر فراوان شدی ریگ بیابان
بودی و از این سلسله مردمان بزرگ برخاسته اند مانند افضل
المتأخرین امیر سید تقی الدین محمد حسنی حسینی نسابه شیرازی که در زمان
شاه سلطان محمد صفوی احترامی تمام داشت و در سال نهصد و
نود وفات یافت و دیگر از اعیان این سلسله است میرزا محمد
مهدی شیخ الاسلام شیراز سالها با احترام تمام گذرانید و در سال هزار
و صد و سی در فتنه افغان در شیراز شربت شهادت چشید
و دیگر از این سلسله میرزا مؤمن نسابه است در عهد کریمخان زند
منصبی در این شغل داشت و بعد از وفات او این عمل نفی
گشته است چون اهالی این سلسله از عمل موروثی دور دیدند دیوانیان
نیز وظیفه و مرسوم آنها را بریدند که گفته اند بدزدی خدمت بتر ز نعمت
و میرزا مؤمن نسابه را دو تن پسر و یک دختر بود اما پسران یکی میرزا عبدالله
و دیگری میرزا باقر اما میرزا عبدالله در فنون انشاء مهارتی تمام داشت
و پسرش میرزا ابوالحسن را دو پسر است یکی میرزا محمد جعفر و دیگر میرزا محمد حسن
که دارای همه چیز مگر مساعدت بخت اما سکینه بیگم دختر میرزا مؤمن
نادره دهر با کمال رقاب کمالات محجوبه عصمت شعار تخلص عفت در سال
هزار و دویست و نود و یک در شیراز تولد یافته عذرا آمده باکره رفته
و اشعاری بلندپایه فرموده دیوانی ساخته این بیت از او ثبت گردید
بهشت فراغبال از این بوستان مخواه ٭ پیوسته جور خار کش و رنج باغبان
اما پسر دوم میرزا مؤمن نسابه میرزا محمد باقر فنون تحریر و انشاء را آموخته و
پسرش میرزا معصوم نسابه معیشتی از قلیل زراعت موروثی دارد و کتاب
نسب نامه سادات فارس در خانه او محبوس چون بخانه زندیق مصحف است
اما نسب سادات عظام رضویه مشهد مقدس منوره و سادات رضویه

قم مجموع با بی عبدالله احمد نقیب قم ابن محمد الاعرج ابن احمد بن موسی المبرقع
ابن الامام محمد التقی علیه السلام منتهی میشود و سید میر شمس الدین محمد که بسیزده
واسطه با بی عبدالله احمد نقیب قم میرسد در زمان سلطنت میرزا شاهرخ
از قم بمشهد آمد و میرزا ابوطالب مشهور از اولاد اوست و مدتی بکلانتری
تبریز اشتغال داشت و الحال فرزندان او و برادرزادگان او در مشهد
مقدس در کمال حشمت و شوکت ساکنند — گلشن جهار رجوع کرد بعضی
از مشاهد قم و امامزادگان واجب التعظیم را لتذکر تبرکاً اجمالاً
در باره قم غیره چنانکه در تاریخ قم مسطور است ذکر

از آنجمله قبر ستی فاطمه معصومه دختر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
بود و دانستم چنانکه مذکور شد از دنیا رفت در قبرستان معروف به بابلان
مدفون شد زینب خاتون دختر حضرت جواد بر قبر او بقعه بنا نهاد و در
آن بقعه منوره نه نفر دیگر مدفون میباشند یکی از آنها ام محمد دختر موسی بن
محمد بن علی الرضا یعنی دختر موسی مبرقع میباشد دیگر میمونه دختر موسی مبرقع
و دیگر ام اسحاق کنیز محمد بن موسی مبرقع و دیگر ام حبیب کنیز ابوعلی محمد بن
احمد الرضا و ایضاً خواهر محمد بن موسی مبرقع باشد و دیگر زینب و ام محمد
و میمونه دختران حضرت امام جواد پس بریهه دختر موسی مبرقع نیز در
همانجا مدفون شده پس در ضریح مطهره و در این قبه منوره غیر ستی فاطمه
نه نفر دیگر مدفون میباشند که دو تای آنها کنیز میباشند باقی خانم که سه نفر
از آنها دختران حضرت جواد و هم چهار نفر دیگر دختران موسی مبرقع بن
حضرت جواد میباشند دیگر در قبرستان بابلانیه یکی قبر ابوالحسن حسین بن
الحسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام میباشد
و دیگر قبر حمزه بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد عبدالله الباهر بن امام
زین العابدین علیه السلام است و ایضاً فرزندش ابوجعفر محمد بن حمزه را

نیز در مشهد او دفن کردند و ایضاً پسرش ابوالقاسم علی بن محمد بن حمزه
نیز در آنجا مدفون است و در تاریخ قم مذکور است که در روز جمعه سلخ
شعبان وفات نمود و او را در قبه متصل قبه پدرش دفن کردند معلوم میشود که
خود آنها بقعه علاحده داشته اند و الحال هیچ اثری از بقعه آنها
نیست و ایضاً چهار قبر دیگر از اولادهای سید سجاد از نسل عمر
اشرف بن امام زین العابدین در بابلان میباشد که یکی از آنها قبر ابو
علی احمد بن علی بن محمد بن حمزة القمی بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد
بن عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام و این بزرگوار
صاحب اعقاب کثیره میباشد و صاحب حشمت و جاه بودند
در قم در عمدة الطالب محمد الشریف الفاضل تعبیر نموده و باین طریق میگوید
از بنی احمد حمزة بن احمد و معروف بحمزة بن القمی از برای او اعقاب است بعضی
از آنها ابوالحسن علی الزکی نقیب ری ابن محمد الشریف الفاضل ابن ابی
القاسم علی نقیب قم ابن محمد بن حمزه مذکور و از برای او اعقابی است
بعضی از آنها نقباء ری و ملوک ری میباشند بعض از آنها عزالدین یحیی بن
ابی الفضل محمد بن سید مطهر بن علی بن محمد الشریف است که خوارزمشاه
او را کشت بقعه دیگر قبر حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن قاسم بن علی بن
حمزة بن حسن بن عبیدالله بن علی بن ابیطالب علیه السلام است و
دیگر بقعه که متصل است به بقعه حمزه قبر شاهزاده احمد بن اسحاق بن
ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر میباشد دیگر بقعه که معروف
است بسید سربخش و نسب شریفش از اینقرار است محمد بن عبدالله
بن حسین بن علی بن محمد بن امام جعفر صادق ع گویند این محمد بن عبدالله از قم
رفت طرف بغداد و او را بنهروان شهید کردند و تابوتش بقم آوردند
نزدیک مسجد رضائیه دفن کردند و بقعه دیگر قبر شاهزاده احمد بن محمد بن

علی بن عمر بن حسن بن علی بن امام زین العابدین است اما بقعهٔ مشهور
بشاهزاده ابراهیم و شاهزاده محمد نسب شاهزاده محمد ازاین قرار است
محمد بن حسین بن احمد بن اسحاق بن ابراهیم بن احمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن
جعفر علیه السلام اما امام زاده ابراهیم نسب او بدین طریق است ابراهیم
بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام اما بقعهٔ دیگر
مشهور بشاهزاده اسماعیل بن احمد بن الحسین بن احمد صاحب السجاده
بن حسن بن احمد بن علی العریضی بن امام جعفر صادق علیه السلام میباشد
صاحب عمدة الطالب گوید که از برای شاهزاده اسماعیل اعقاب
بسیار داشت والله اعلم بحقایق الامور اما مشاهد منوره امام
زادگانی که در شهر هرات میباشد من جمله شاهزاده قاسم بن حضرت
امام جعفر ع و دیگر شاهزاده مظفر و شاهزاده یعقوب بن حضرت
امام موسی کاظم ع و شاهزاده منصور برادر حضرت امام رضا ع
گلشن پنجم در مناقب سادات ذریهٔ حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم — در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت
سلطان الاولیاء علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که فرمودند
نظر کردن بذریهٔ ما عبادتست گفتند یابن رسول الله نظر کردن بسوی
ائمه از شما عبادتست یا همه ذریه رسول فرمود بلکه نظر بجمیع ذریهٔ نبی
عبادتست مادامیکه از راه بیرون نروند و ملوث بگناه نشوند مقصود
ازین حدیث منقول بیان فضائل ذریهٔ رسول ع و اولاد امجاد بتول است
بر اصحاب سعادت و احباب دودمان سیادت روشن است
که مودت ذوی القربی از اعظم ذخایر عقبات عقبی است و محبت
ذریهٔ رسول ع و آن اولاد امجاد از اهم زادهای معاد است و بنص
کتاب اجر نبوت و مزد رسالت است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا

المودة فی القربی چون معنی ذریت در فهم حدیث بی منفعت و مدخلیت
نیست بدانکه ذریه بحسب لغة اسمی است که جامع است مجموع نسل انسانرا
از پسر و دختر با واسطه و بلا واسطه پس جمیع اولاد دختر از پسر و دختر
ما تعاقبوا و تناسلوا از ذریه اند و قرآن مجید براین معنی ناطق و برین
دعوی شاهد صادق است قوله تعالی وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ
وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ مرجع ضمیر
ذریه نوح است نظر باقربیت او و دیگر آنکه بعض از انبیاء معدودین
دراین آیات از ذریه ابراهیم نیستند مانند حضرت یونس و لوط
و بعضی گویند ابراهیم است باعتبار اینکه آیه در شان ابراهیم است
و گویند چون غالب این انبیاء از ذریهٔ آن جنابند شمار یونس و لوط
از باب تغلیب است علی ای قول مدعی ثابت است که حضرت
حق تعالی عیسی را از ذریه شمرده و حال آنکه انتساب آنجناب از
جانب مادر است و در این مسئله ائمه طاهرین با مخالفین بغیر این
آیه شریفه از آیات قرآن نیز احتجاج فرموده اند از قبیل ابنائکم
و در آیه مباهله در سوره آل عمران و حلائل ابنائکم و غیر این مقصود این است
که شرفاء کریم الابوین نجیب الطرفین که جامع سیادتین و مجمع البحرین
سعادتین فاطمیه و علویه اند یعنی ذریه الحسن و الحسین بیقین از ذریه پیغمبر
صلی الله علیه و آله و بحقیقت از زادگان آن سرورند و همین سند و مستند
سید مرتضی و ابو المکارم است که گویند کسانی را که از طرف مادر انتساب
بهاشم است نصیبی در خمس غنائم است اکنون بدانکه انتساب بحضرت
نبوت دو قسم است زیرا که ولادت منقسم بدو قسمت است
یکی جسمانیه و دیگر روحانیه اول آنستکه بدن از بدن زائیده شود دوم آنکه

روح از نوح ترا دیده شود و نسبت بین این دو نسبت باصطلاح منطقی
عموم و خصوص من وجه است چه ماده تصادق اجتماع ولادت صوریه
و نوریه است و در علماء عاملین از ذریه که این مقام کمال سیادتست
و نظر بمضمون حدیث نظر کردن بآنها عبادتست که موجب تذکر و ذکر
خدا و مرغب بمتابعت و اطاعت است عالم ربانی بدون ولادت ابدانی
که فرزند روحانی است یک ماده تفارقست و ماده دیگر افتراق سیدی
است که ملوث بمعاصی شده و از منهاج رسول مفارقست و اگر در تصدیق
این مطلب اطمینان بیانی از قرآن بخواهی قال الله تعالی فمن تبعنی
فانه منی انما المؤمنون اخوة و با نوح انه لیس من اهلک
از روی متابعت است انتساب سلمان و از جهت روحانیت است
اخوت مؤمنان و نفی بنوت از کنعان و هم از این جهت است ابوت رسول الله
و امیر مؤمنان که انا و علی ابوا هذه الامة ای برادران علامت
ولادت روحانیت متابعت در اقوال و افعال و مشابهت در اخلاق
و خصال است از حضرت مجیب الدعوات سید السادات استدعا
میکنیم که بسادات توفیق طاعت دهد که نسبت ابدانی را بنسبت روحانی
کامل کنند اما علامت ظاهر و شعار لباس سبز اول ظهورش در عهد
مأمون عباسی بود زیرا که در دور بنی مروان و دولت سفاح سادات
متواری و مستور بودند بطریقی انساب مخفی و القاب مختفی بود که برادر ایشان
از برادر او که فرزندان از سیادت پدر و نسب خود بیخبر بودند چنانکه در
بیان حال عیسی بن زید شهید ملقب بمؤتم الاشبال مذکور شد که با وجود علم و
زهد و ورع از بقیه اهل خود برتری داشت و برادر اولاد زید مقام سروری
و در شجاعت از ابطال رجال بود شخصی با این فضائل مخفی النسب و مخفی
اللقب شده و تنها سقائی میکرد تا برحمت الهی پیوست چون دوران

مهدی بسر رفت پسرش هادی با ضلالت فرعونی و قساوت شدادی
او را خلیفه شد ستم او بذریه رسول از حد درگذشت و سادات را آب از
سر گذشت همه منتفی و مختفی و مقید بودند قصه پرغصه فخ و شهدای بنی حسن
بر تلخی حال آنها دلیل روشن است چون نوبت خلافت برشید رسید
سادات را کسی بسلامت ندید تا آنکه دوران خلافت مأمون شد میخواست
تا ستم را بپایان کند چون دید با پنهانی ممکن نیست اندیشه کرد که سادات را
نمایان کند احضار حضرت امام رضا را بهانه اظهار و اشتهار علویین
بود هرگز گمان مبر که مقصود او ایثار و خلافت به بنی علی و اظهار شرافت
ذریه نبی بود بلکه میخواست که سادات معلوم و مظلوم شوند و حضرت را هم
کند و بهره او را حاصل و بهره و مقصود نائل شد گفته اند جامه سبز را او
شعار قرار داد کم کم مختصر شد و علامت منحصر بود بقطعه جامه که بر عمامه
مینهادند رفته رفته آنهم از میان رفت باز سادات بی نشان بودند
تا اواخر قرن هشتم یکی از سلاطین مصر که اشرف لقب داشت تجدید
علامت عمامه کرد و اکنون در مصر و شام و بلاد دیگر اسلام خضرت
نشانه اولاد رسول است فرق این است که در بلاد عثمانیه بر سر میگذارند
و در بلاد عجم هم افسر سر است و هم زیور کمر و نیز مردم اسلام از برای امتیاز
و احترام لقبی بنام سادات کرده اند و در عرب بشریف ملقب کنند
چون شریف مرتضی و شریف رضی و شرفاء مکه و شرفاء مدینه و در عجم که شیوه
سواد اعظم است سادات را لقب سید علم است و در عرف آنها شریف را
کسی گویند که مادرش سیده است هر کسی را سیرتی بنهاده اند هر کسی را اصطلاحی
داده اند پس در هر جا هر چه نشانه سیادتست از علم و علامت بسادات
اختصاص باید داد هر که بگزاف این عمامه بر سر گذارد و این رنگ جامه بر کمر
بندد بخلاف دعوی فرزندی پیغمبر کرده باشد مطعون و ملعون است عجبست

کردا نما امور دنیا و سرای غرور مبنی بر افراط و تفریط و کذب و زور است
کاهی بعلت شدت عداوت امرا و خلفا سادات در زوایای خفا و
نشستند و لب از اظهار فرو بستند و کاهی که باراده سلاطین شیعه و
سلطنت فاطمیه و صفویه فرزندان رسول حرمت و قبولی یافتند مردم
از رشید و کید چون ابو الفتح اسکندرانی و ابو زید بدعوی سیادت
کمر بستند و در غیر مقام خود نشستند و الا ذریه رسول در اثبات
سیادت باقامه شهادت محتاج نبودند که فقها فرموده اند که
مدعی فقر را تصدیق باید کرد و در دعوای نسب تحقیق باید کرد زیرا که
فقر اصل در ذات انسان است ولی در احتیاط افراط مکن و تحقیق
سیادت باندازه کن از شهرت و نیت مظنه حاصل شود که حصول یقین
در این مجال محال است موجب تعطیل حقوق و تحصیل عقوق خواهد
شد اگر جد سادات در عرصه عرصات بر ایمانت گواه اثبات
بخواهد متحیر و مبهوت و عاجز از ثبوت خواهی شد ای برادر عزیز اگر
رضایت پیغمبر و سقایت ساقی کوثر را میخواهی در خدمت و محبت
سادات تساهل و تغافل مکن بدی احوال و افعال ایشان از اهم عذر
اهمال و اغفال از احسان مدان که الصالحون لله و الطالحون لی
فرموده نبی است باید اطاعت کرد زنهار با عدم مناسبت روحانیه
نفی نسبت ابدانیه مکن و نسبت بسادات خلاف حرمت مکن
که چنانچه دانستی میانه این دو و لادات ملازمت نیست تا میتوانی
در ملایمات مالی و حالی متحمل باش و حاجات آنها را بقدر المقدور متقبل
باش که با سادات بیحرمتی کردن خاطر شریف حضرت صدیقه طاهره
رنجه کردنست اعضاء بدن هر گاه از استقامت و سلامت دور
شوند باز اجزاء تن هستند خلاصه آنچه مخصوصه سادات است

که بر غیر سادات لازم و حتم است موافق اخبار و احادیث نبویه
صلی الله علیه و آله اول آنکه اگر مجلسی منعقد شود صدر مجلس حق
آنها است دوم آنکه دعای اطفال سادات مستجاب است
سیم تواضع کردن و برخواستن مخصوص برای سادات است
چهارم جایز نیست بجبر دو شخص عامی دو زن سیده چه نتواند
احترام مهر و ورا نگاهداشت البته یکی آزرده شود و سبب
آزردگی حضرت صدیقه کبری است پنجم اگر جنازه حاضر باشد
و سیدی بتواند نماز میت را بخواند با شرایط آن بر عالم عامی
لازم است اقتداء بسید ششم خمس دادن بسادات است
هفتم تصدق بسادات حرام است هشتم سادات در
هر طبقه که باشد اولاد پیغمبر است چنانچه میفرماید رسول خدا صلعم
كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ إِلَّا سَبَبِي وَنَسَبِي
و این اختصاص بذریه رسول خدا دارد نه سایر انبیا نهم بعد از
قرآن مقام اینها است إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ
إِبْرَاهِيمَ مراد از آل ابراهیم آل یس است دهم گناه کاران
از سادات در روز قیامت بثواب نکو کاران از آنها بخشیده
میشود و اجماعا ببهشت میروند یازدهم کسی مقدم بر سادات
به بهشت نرود دوازدهم فردای قیامت شفاعت رسول خدا
اول برای ذریه خودش باشد بعد الاقرب فالاقرب سیزدهم
باید مردم ذریه رسول خدا را بر ذریه خود مقدم دارند چهاردهم
روا نیست مذمت احدی از سادات حتی جعفر کذاب پانزدهم
گناه سادات را دو مینویسند و ثوابش را هم دو برابر مینویسند
آنچه مذکور شد از برای سادات فاطمیه است بیت

ازآنکه مودت بنی فاطمه است   شک نیست که فردوس برین جای همه است
آنکس که ولایت علی دارد و آل   از برزخ و دوزخش کجا واهمه است

در تفسیر امام حسن عسکری ع روایت است که هرکه مقدم دارد حوائج و حق قرابت ابوین دینی خود را که محمد و علی باشند خداوند عز و جل میفرماید در روز قیامت مقدم دارند او را بسوی بهشت چنانچه مقدم داشت حق قرابت ابوین دینی خود را و در صحیفه الرضا مسطور است که رسول خدا ص فرمود که چهار فرقه که من شفیع ایشانم در روز قیامت هرچند بیایند با گناهان اهل زمین اکرام کننده ذریه من و برآورنده حاجت ایشان و سعی کننده در کارهای ایشان چون ناچار شوند بآن و دوستدار ایشان بدل و زبان از حضرت امیرالمؤمنین ع مرویست که فرمود که هرکه نیکی بیکی از فرزندان عبدالمطلب کند و او مکافات نکند او را در دنیا من مکافات میکنم او را در قیامت و از حضرت رسول خدا ص روایت است که هرگاه وارد شود یکی از ذریه من برای تعظیم او کسی است نشود بر من جفا کرده و کسیکه بر من جفا کند من نیز بر او جفا کنم یعنی او را شفاعت نمیکنم و در روایت دیگر بدردی مبتلا شود که دوا نداشته باشد پس باید ملامت نکند مگر خود را و

حدیث دیگر

دیگران از آنجمله اینحدیث متواتر و مشهور است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره فرمودند بامام حسین ع و فرمودند هذا ابنی امام ابن امام اخو امام ابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم یعنی اینفرزند من امام است پسر امام و برادر امام و پدر نه امام که نهم ایشان قائم ایشان و مراد بقائم ایشان امام و پیشوای زمان ما محمد بن الحسن المهدیست خاتم الاوصیا صلی الله علیهم افضل الصلوة و اشرفها الی یوم الجزاء

وآنحضرت

وآنحضرت حی و قائم است بامر خدای تعالی و بواسطه حکم و مصالح که بعضی از آن بر مردم ظاهر است و باقی اسرار آن در پرده خفا مستور و همچون دیگر مسائل تعبدیه از نظر قصور بر متصوری و دراست غیبت و عزلت از جماعتی چند مخصوص که هر جماعتی مأمور است و با وجود آن نیکذارد که در ارکان شریعت و اصول دین و ملت هیچ خللی واقع شود و در احکام او تغییر و تبدیلی دست دهد چنانکه بر همگی واضح است که در امتداد مدت این غیبت با کثرت مخالفان و قلت موافقان هیچ قصوری در دین مبین واقع نشده و فتوری بارکان مذهب حق اهل بیت راه نیافته و در هر عصر مجتهدان و فقهای عظیم الشان بوده اند و تجدید بنیان مذهب شریف ایشان نموده اند و اجماع که قول امام علیه السلام در آن و حجت است در اعصار و امصار بتکرار ادوار منعقد شده و لهذا بعضی از ائمه کرام فرمودند که انتفاع مردم بآثار وجود فایض الجود مهدی موعود در حالت غیبت و اختفای او مانند انتفاع ایشانست بآفتاب در روز ابر و همانا مولوی در مثنوی اشارت بغیبت و خفای آن امام و آفتاب هدایت اثر نموده و گفته
در بشر روپوش آمد آفتاب ❊ فهم کن والله اعلم بالصواب

فهرست اسامی کتب و اخبار و احادیث و تاریخ
و رجال که در وقت تالیف این کتاب نظر
بر آنها گماشته بر حسب بضاعت
و استطاعت مراعات شرایط
تحقیقات شافیه و تدقیقات
وافیه نموده
بعون الله تعالی

کتاب تاریخ گزیده کتاب تاریخ نزهة القلوب کتاب مجالس المؤمنین کتاب ناسخ التواریخ کتاب غیبت البحار
کتاب تاریخ قم کتاب منتخب فی شجرة النسب کتاب کنز الانساب کتاب انساب سمعانی کتاب معقبات
کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب کتاب رجال نجاشی تاریخ ابن خلدون کتاب رجال کشی غایة الاختصار فی تاریخ علماء و سادات
کتاب رجال کبیر کتاب رجال طوسی کتاب جامع الاخبار کتاب هدایة الطالب کتاب ثمرة الطاهر
کتاب تحفة المجالس کتاب نفایس علوم کتاب نجم الثاقب کتاب بحار الانوار مجلسی کتاب شجرة الانساب
کتاب تذکرة السادات تاریخ مروج ذهب کتاب ملل و نحل شهرستانی
کتاب ملل نحل ابن حزم تاریخ روضة الصفا ترجمه تاریخ طبری کتاب حیات القلوب
کتاب حبیب السیر کتاب ترتیل الآیات کتاب منتظم ناصری کتاب ابواب الجنان
کتاب شاه صادق کتاب انوار النعمانیه کتاب ارشاد مفید کتاب فارس نامه
کتاب بحر الجواهر کتاب انساب العرب کتاب زبدة التصانیف کتاب تذکرة الائمه
کتاب سیر الائمه کتاب اربعین کتاب کشف الالتباس کتاب جنات الخلود
کتاب اخبار الاخیار کتاب تاریخ خراسان کتاب زبدة المعارف کتاب هفت اقلیم مجدی
کتاب تاریخ ابن اثیر کتاب تاریخ ابن خلکان کتاب سند السادات کتاب لؤلؤ البحرین
کتاب خیرات حسان تذکرة الخواتین کتاب وقایع الایام کتاب قصص العلماء
کتاب زینت المجالس کتاب طراز المذهب کتاب شجرة السادات
کتاب سبائک الذهب فی نسل قبائل عرب کتاب صحاح الاخبار
فی نسب سادات فاطمیه کتاب کشف الغمه کتاب تاریخ نگو
کتاب روضة الصفا ناصری کتاب روضة الاحباب کتاب تاریخ جبری
کتاب سیر الائمه کتاب انساب العرب کتاب امل العامل
کتاب درر البهار تاریخ هرات کتاب مقاتل الطالبین
کتاب لؤلؤ البحرین کتاب تذکرة الائمه
تاریخ ابن خلدون تاریخ بنی عباس [illegible]
[illegible]

یا حفیظ بحفظ الودایع

الهی پروردگارا تو امر فرمودی در قرآن مجید و فرقان حمید در آیه وافی هدایه اِنَّ اللهَ یَأمُرُکُم اَن تُؤَدُّوا الاَمانَاتِ اِلی اَهلِها پس پروردگارا این عبد ذلیل اقرار بوحدانیت و خدائی تو و نبوت پیغمبر تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و امامت ولی و برگزیده امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام و یازده فرزند امام برحق از نسل فاطمه زهرا که والیان ولایت تو اند بر سبیل هدی دارم و همچنین اقرار بقرآن و آنچه پیغمبر و امامان فرموده اند در هر باب اعتقاد دارم که حق و صدق است همین عقاید را بار پروردگارا بتو میسپارم در این وقت با امانت که در وقت نزع روح ازین بدن بخاطر این عبد ذلیل آوری که بان اقرار نمایم و براین عقیده جان دهم و بمیرم الهی تو بر مال من آگاهی که از لطف و امتنان تو امید دارم که چون میزان فضل برپای داری این بی بضاعت را فرو نگذاری رَبَّنا فَاغفِر لَنا ذُنُوبَنا وَ کَفِّر سَیِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الاَبرار بحرمت سیّد الاَخیار وَ اَئمَّةِ الاَطهار بیت اندرین دوران پر رنج و تعب بهر این خدمت مجدّه روز و شب ٭ شد غلام چارده معصوم پاک تا ز عصیانش نباشد هیچ باک ـــ صورت اتمام و اختتام یافت این نسخه شریفه در تحقیق سلاسل انساب آل رسول و اولاد البتول در عصر و عهد غیبت سلطان الاولیاء و خاتم الاوصیاء الغوث الاعظم فی الدین و الدنیا و العروة الوثقی فی الآخرة و الاولی رئیس الاولین و الآخرین وارث الانبیاء و المرسلین حجة الله فی الارضین خاتم الائمة الاثنی عشر وارث ذو الفقار

فخر البشر الهادی المهدی القائم بالحق والداعی الی الصدق المطلق مولانا صاحب الامر والعصر والزمان علیه سلام الله الملک المنّان روحنا فداه فی پانزدهم شهر شعبان معظم روز مولود حضرت خاتم الاوصیاء سنه ۱۳۳۵





فهرست کتاب ریاض الانساب و مجمع الاعقاب و تعیین مطالب و مقاصد در هر باب

گلستان سوم

گلستان چهارم

گلستان پنجم

گلستان ششم

گلستان هفتم

گلستان هشتم در نسب سادات رضوی

گلستان نهم در نسب سادات رضوی تقوی

گلستان دهم در نسب سادات رضوی النقوی

— ؞ —

گلستان یازدهم

گلستان دوازدهم

و چندواره و حسن پور و سارنگ
و گلاچی پور و جون پور منتهی میشوند
به حسین ذو دمعه
نسب سادات حسینی محمدآباد و کوتهه
و رنگ پور و جونپور و غازیپور منتهی میشوند
به عبدالله باهر
نسب سادات چندواره و چین پور
و شاه پور و مالوه و باریک پور منتهی میشوند
به محمد مامون بن امام جعفر صادق
نسب سادات موسوی بهار و اضلاع
بهار منتهی میشود به عبدالله بن امام موسی
کاظم علیه السلام
نسب سادات موسوی سیدمارن
که اکثر سادات افغان از نسل و بندو
سادات لارنگ و خوندی و داکودی
منتهی میشوند به ابراهیم بن حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام
نسب سادات رضوی کهره و قنوجه
و جانس و سلول منتهی میشوند بجعفر بن امام رضا
نسب سادات نقوی زیدپور و لکهنو
و مهتاپور و بعضی از سادات اجمیر
منتهی میشوند بموسی مبرقع
نسب سادات نقوی بخاری و کروزیره
واله باد و بابک پور و سیدپور
و دیوکام منتهی میشوند بجعفر بن امام علی النقی

نسب سادات شیراز

نسب سادات حسینی انجو طباطبا
منتهی میشوند بحسن مثنی بن امام حسن
نسب سادات مولی شعشعی در شیراز
نسب سادات حسینی دشتکی شیراز
نسب سادات حسینی شریفی منتهی
میشوند بمیر سید شریف جرجانی
نسب سادات حسنی شریفی کلانتر
منتهی میشوند بمیر سید شریف استرابادی
نسب سادات نسابه حسنی الحسینی در شیراز
نسب سادات دست غیب شیراز
نسب سادات طباطبا کازرونی
نهلیانی معاکری شیراز
نسب سادات طباطبائی اصفهان
نسب سادات موسوی اصفهان
نسب سادات رضویه بمشهد مقدس
نسب سادات رضوی قم
قبور و مشاهد امام زادگان در قم
قبور و مشاهد امام زادگان در هرات
مناقب سادات عالیه درجات فاطمه

تمه



